

آية الله العظمى مكارم شیرازی

شرح تازه و جامعی بر پنج اہلبلاغ

پیام امام

امیرالمؤمنین علیہ السلام

کلمات قصار

۱۶۵-۹۱

جلد شانزدهم

کتاب برگزیده سال

بہکاری حق بنی آفتاب لاودانشندان











## فهرست مطالب

گفتار حکیمانه ۹۱	۱۵
شرح و تفسیر: راه رفع خستگی روح	۱۶
گفتار حکیمانه ۹۲	۱۹
شرح و تفسیر: بهترین و بدترین نوع علم	۲۰
گفتار حکیمانه ۹۳	۲۳
شرح و تفسیر: فلسفه امتحان الهی	۲۵
نکته‌ها	۲۷
۱. جهان، میدان آزمایش	۲۷
۲. معیار پاداش و کیفر؟	۲۹
گفتار حکیمانه ۹۴	۳۱
شرح و تفسیر: خیر در چیست؟	۳۲
گفتار حکیمانه ۹۵	۳۵
شرح و تفسیر: ارزش تقوا	۳۶
گفتار حکیمانه ۹۶	۳۹
شرح و تفسیر: دوست و دشمن پیامبر ﷺ	۴۰
نکته: معیار ارزش در اسلام و قرآن	۴۲

- گفتار حکیمانه ۹۷ ..... ۴۵
- شرح و تفسیر: عمل بی ارزش ..... ۴۶
- نکته: خوارج چه کسانی هستند؟ ..... ۴۸
- گفتار حکیمانه ۹۸ ..... ۵۳
- شرح و تفسیر: تنها روایت کردن کافی نیست ..... ۵۴
- گفتار حکیمانه ۹۹ ..... ۵۷
- شرح و تفسیر: تفسیر دلپذیر اِنَّا لِلّٰهِ و..... ۵۸
- گفتار حکیمانه ۱۰۰ ..... ۶۱
- شرح و تفسیر: در برابر مداحان!.....! ..... ۶۲
- گفتار حکیمانه ۱۰۱ ..... ۶۵
- شرح و تفسیر: سه شرط خدمت به مردم ..... ۶۶
- گفتار حکیمانه ۱۰۲ ..... ۶۹
- شرح و تفسیر: پیش‌گویی عجیب ..... ۷۰
- نکته: ارزش‌های واقعی ..... ۷۴
- گفتار حکیمانه ۱۰۳ ..... ۷۷
- شرح و تفسیر: تضاد دنیاپرستی و علاقه به آخرت ..... ۷۹
- گفتار حکیمانه ۱۰۴ ..... ۸۵
- شرح و تفسیر: زاهدان در دنیا ..... ۸۷
- نکته‌ها ..... ۹۱
۱. نوف بکالی کیست؟ ..... ۹۱
۲. راز و نیاز شبانه ..... ۹۲
۳. زیان‌های موسیقی ..... ۹۳
- گفتار حکیمانه ۱۰۵ ..... ۹۵
- شرح و تفسیر: وظیفه ما ..... ۹۶

گفتار حکیمانه ۱۰۶	۱۰۱
شرح و تفسیر: نتیجه تخریب دین برای دنیا	۱۰۲
گفتار حکیمانه ۱۰۷	۱۰۵
شرح و تفسیر: عالم جاهل منش	۱۰۶
گفتار حکیمانه ۱۰۸	۱۰۹
شرح و تفسیر: اعجوبه جهان خلقت!	۱۱۱
نکته: آیا قلب کانون صفات خوب و بد انسان است؟	۱۱۶
گفتار حکیمانه ۱۰۹	۱۱۹
شرح و تفسیر: ما از افراط و تفریط دوریم	۱۲۰
گفتار حکیمانه ۱۱۰	۱۲۳
شرح و تفسیر: مجریان فرمان خدا	۱۲۴
گفتار حکیمانه ۱۱۱ و ۱۱۲	۱۲۷
شرح و تفسیر: بی وفائی دنیا	۱۲۹
گفتار حکیمانه ۱۱۳	۱۳۳
شرح و تفسیر: هجده اندرز مهم	۱۳۵
گفتار حکیمانه ۱۱۴	۱۴۹
شرح و تفسیر: معیار حُسن ظن و سوء ظن	۱۵۰
گفتار حکیمانه ۱۱۵	۱۵۳
شرح و تفسیر: آسیب پذیری انسان‌ها	۱۵۴
گفتار حکیمانه ۱۱۶	۱۵۷
شرح و تفسیر: هشدار درباره چهار چیز	۱۵۸
گفتار حکیمانه ۱۱۷	۱۶۳
شرح و تفسیر: افراط و تفریط مایه هلاکت	۱۶۴



- گفتار حکیمانه ۱۱۸ ..... ۱۶۷
- شرح و تفسیر: فرصت را از دست ندهید. .... ۱۶۸
- گفتار حکیمانه ۱۱۹ ..... ۱۷۱
- شرح و تفسیر: دنیا مار خوش خط و خال! ..... ۱۷۲
- گفتار حکیمانه ۱۲۰ ..... ۱۷۵
- شرح و تفسیر: ویژگی‌های قبایل قریش ..... ۱۷۷
- گفتار حکیمانه ۱۲۱ ..... ۱۸۱
- شرح و تفسیر: تفاوت این دو کار ..... ۱۸۲
- گفتار حکیمانه ۱۲۲ ..... ۱۸۵
- شرح و تفسیر: خنده احمقانه. .... ۱۸۷
- گفتار حکیمانه ۱۲۳ ..... ۱۹۱
- شرح و تفسیر: خوشا به حال آنها ..... ۱۹۳
- گفتار حکیمانه ۱۲۴ ..... ۲۰۱
- شرح و تفسیر: غیرت ..... ۲۰۲
- گفتار حکیمانه ۱۲۵ ..... ۲۰۵
- شرح و تفسیر: تفسیر دقیق اسلام ..... ۲۰۶
- گفتار حکیمانه ۱۲۶ ..... ۲۱۱
- شرح و تفسیر: از این شش گروه در شگفتم! ..... ۲۱۳
- گفتار حکیمانه ۱۲۷ ..... ۲۲۳
- شرح و تفسیر: دو راه خطا. .... ۲۲۴
- گفتار حکیمانه ۱۲۸ ..... ۲۲۷
- شرح و تفسیر: سرمای زیان‌بار و سرمای مفید ..... ۲۲۸
- نکته: مسائل بهداشتی و طبی در قرآن مجید و روایات ..... ۲۳۰

گفتار حکیمانه ۱۲۹	۲۳۳
شرح و تفسیر: خدا را با عظمت بشناس تا همه چیز را کوچک بینی	۲۳۴
گفتار حکیمانه ۱۳۰	۲۳۷
شرح و تفسیر: گفت‌وگوی امام <small>علیه السلام</small> با ارواح مردگان	۲۳۹
نکته‌ها	۲۴۲
۱. آیا ارتباط با ارواح ممکن است؟	۲۴۲
۲. زاد و توشه آخرت	۲۴۴
گفتار حکیمانه ۱۳۱	۲۴۷
بخش اول	۲۴۹
شرح و تفسیر: کجای دنیا فریبنده است؟	۲۵۰
بخش دوم	۲۵۵
شرح و تفسیر: دنیا تجارت‌خانه اولیای خداست	۲۵۶
گفتار حکیمانه ۱۳۲	۲۶۱
شرح و تفسیر: پیام فرشته الهی	۲۶۲
گفتار حکیمانه ۱۳۳	۲۶۵
شرح و تفسیر: در میان آزادی و اسارت	۲۶۶
گفتار حکیمانه ۱۳۴	۲۶۹
شرح و تفسیر: دوست واقعی	۲۷۰
گفتار حکیمانه ۱۳۵	۲۷۳
شرح و تفسیر: این چهار چیز را دریابید	۲۷۵
گفتار حکیمانه ۱۳۶	۲۷۹
شرح و تفسیر: بهترین وسیله قرب به خدا	۲۸۰
نکته: فلسفه احکام	۲۸۳

- گفتار حکیمانه ۱۳۷..... ۲۸۵
- شرح و تفسیر: راه وسعت روزی..... ۲۸۶
- نکته: اسباب و موانع رزق و روزی..... ۲۸۷
- گفتار حکیمانه ۱۳۸..... ۲۸۹
- شرح و تفسیر: سخاوتمند باش..... ۲۹۰
- گفتار حکیمانه ۱۳۹..... ۲۹۳
- شرح و تفسیر: امداد الهی به اندازه نیاز توست..... ۲۹۴
- گفتار حکیمانه ۱۴۰..... ۲۹۷
- شرح و تفسیر: بهترین راه مبارزه با فقر..... ۲۹۸
- گفتار حکیمانه ۱۴۱..... ۳۰۱
- شرح و تفسیر: یکی از طُرُق آسایش..... ۳۰۲
- نکته: آیا تحدید نسل صحیح است؟..... ۳۰۳
- گفتار حکیمانه ۱۴۲..... ۳۰۷
- شرح و تفسیر: نقش محبت در زندگی..... ۳۰۸
- گفتار حکیمانه ۱۴۳..... ۳۱۱
- شرح و تفسیر: پیری زودرس!..... ۳۱۲
- گفتار حکیمانه ۱۴۴..... ۳۱۷
- شرح و تفسیر: توازن صبر و مصیبت..... ۳۱۸
- گفتار حکیمانه ۱۴۵..... ۳۲۱
- شرح و تفسیر: روزه داران بی نصیب و شب زنده داران بی خبر!..... ۳۲۲
- نکته: خستگان محروم!..... ۳۲۴
- گفتار حکیمانه ۱۴۶..... ۳۲۷
- شرح و تفسیر: بهترین راه حفظ ایمان و مال..... ۳۲۸



۳۳۱	گفتار حکیمانۀ ۱۴۷
۳۳۵	بخش اول
۳۳۶	شرح و تفسیر: برتری علم بر ثروت
۳۴۷	بخش دوم
۳۴۸	شرح و تفسیر: حاملان علم چند گروه‌اند
۳۵۳	بخش سوم
۳۵۴	شرح و تفسیر: عالمانی که حجت خدا در زمین‌اند
۳۶۰	نکته‌ها
۳۶۰	۱. نظر امام <small>علیه السلام</small> در این کلمات به کیست؟
۳۶۱	۲. ابدال چه کسانی هستند؟
۳۶۵	۳. کمیل بن زیاد کیست؟
۳۶۷	گفتار حکیمانۀ ۱۴۸
۳۶۸	شرح و تفسیر: تا سخن نگفته‌ای معلوم نیست کیستی!
۳۷۱	گفتار حکیمانۀ ۱۴۹
۳۷۲	شرح و تفسیر: به حدّ خود قانع باش!
۳۷۵	گفتار حکیمانۀ ۱۵۰
۳۷۷	بخش اول
۳۷۸	شرح و تفسیر: یک اندرز جامع!
۳۸۹	بخش دوم
۳۹۰	شرح و تفسیر: از این کسان مباش!
۴۰۲	نکته: یک گنج پر ارزش
۴۰۳	گفتار حکیمانۀ ۱۵۱
۴۰۴	شرح و تفسیر: هرکس عاقبتی دارد
۴۰۵	نکته: اهمیّت حسن عاقبت

- گفتار حکیمانه ۱۵۲ ..... ۴۱۱
- شرح و تفسیر: جهان ناپایدار ..... ۴۱۲
- گفتار حکیمانه ۱۵۳ ..... ۴۱۵
- شرح و تفسیر: صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند! ..... ۴۱۶
- گفتار حکیمانه ۱۵۴ ..... ۴۱۹
- شرح و تفسیر: گناه رضایت! ..... ۴۲۰
- نکته: پیوند اهداف و خواسته‌ها ..... ۴۲۱
- گفتار حکیمانه ۱۵۵ ..... ۴۲۵
- شرح و تفسیر: با چه کسانی پیمان ببندیم؟ ..... ۴۲۶
- نکته: شرایط پیمان بستن با مخالفان و لزوم وفای به عهد ..... ۴۲۷
- گفتار حکیمانه ۱۵۶ ..... ۴۳۱
- شرح و تفسیر: از چه کسی باید اطاعت کرد؟ ..... ۴۳۲
- گفتار حکیمانه ۱۵۷ ..... ۴۳۵
- شرح و تفسیر: حقیقت برای حق طلبان آشکار است ..... ۴۳۶
- گفتار حکیمانه ۱۵۸ ..... ۴۳۹
- شرح و تفسیر: بهترین راه دفع شر ..... ۴۴۰
- گفتار حکیمانه ۱۵۹ ..... ۴۴۵
- شرح و تفسیر: از مواضع تهمت پرهیز ..... ۴۴۶
- گفتار حکیمانه ۱۶۰ ..... ۴۴۹
- شرح و تفسیر: قدرت و استبداد ..... ۴۵۰
- گفتار حکیمانه ۱۶۱ ..... ۴۵۳
- شرح و تفسیر: نتیجه استبداد و مشورت ..... ۴۵۴

گفتار حکیمانه ۱۶۲	۴۵۷
شرح و تفسیر: روش حفظ اسرار	۴۵۸
نکته: حفظ اسرار و اهداف مهم آن	۴۶۱
گفتار حکیمانه ۱۶۳	۴۶۵
شرح و تفسیر: بلای فقر!	۴۶۶
نکته‌ها	۴۶۷
۱. فقرزدایی در تعلیمات اسلام	۴۶۷
۲. پاسخ به یک سؤال	۴۶۹
گفتار حکیمانه ۱۶۴	۴۷۱
شرح و تفسیر: راه تسخیر دل‌ها	۴۷۲
گفتار حکیمانه ۱۶۵	۴۷۵
شرح و تفسیر: اطاعت مخلوق، محدود به عدم معصیت خالق است	۴۷۶





إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكَمِ.

امام علیه السلام فرمود:

این قلب‌ها همچون بدن‌ها ملول و افسرده می‌شوند برای رفع ملالت آن‌ها لطایف حکمت‌آمیز را انتخاب کنید.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را جاحظ در رساله نفی التشبیه و ابن عبدربه در کتاب عقد الفرید آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۷) و هر دو نفر قبل از مرحوم سید رضی می‌زیستند. قابل توجه این‌که عین این کلام حکمت‌آمیز در حکمت ۱۹۷ تکرار شده است و نشان می‌دهد که مرحوم سید رضی کلمات قصار را با فواصل زمانی جمع‌آوری کرده به‌گونه‌ای که هنگام نوشتن حکمت ۱۹۷ فراموش کرده که در حکمت ۹۱ آن را آورده است.

## شرح و تفسیر

### راه رفع خستگی روح

امیرمؤمنان علیه السلام در این سخن حکمت‌آمیز خود به نکته روانی مهمی که در زندگی انسان تأثیر شایان توجهی دارد اشاره کرده، می‌فرماید: «این قلب‌ها همچون بدن‌ها ملول و افسرده می‌شوند، برای رفع ملالت آن‌ها لطایف حکمت‌آمیز را انتخاب کنید»؛ (انَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمِ).

بی‌شک، انسان بعد از انجام کاری سنگین، خسته می‌شود و نیاز به استراحت و تفریح برای رفع خستگی دارد که آن استراحت اهمیتش کمتر از آن کار نیست، زیرا بدن وی را برای شروع کار دیگر آماده می‌کند. روح انسان نیز چنین است؛ حل مسائل پیچیده علمی و مشکلات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی او را خسته می‌کند. باید به او آرامش داد که از طرق مختلفی تأمین می‌شود: گاه رفتن به دامان طبیعت و دیدن مناظر زیبا، باغ‌ها و گلستان‌ها، آبشارها و سبزه‌ها و شنیدن صدای مرغان چمن و مشاهده پرندگان زیبا و گاه به وسیله شنیدن طنزهای پرمعنا و گاه گفت و گوهای دوستانه با رفقای مورد علاقه و گاه مطالعه تاریخ پیشینیان. همه این‌ها می‌تواند به روح خسته انسان آرامش دهد؛ ولی از همه مهم‌تر همان سخنان زیبای حکمت‌آمیز است که گاه در قالب شعر و گاه در قالب نثر ادا می‌شود که هم چیزی بر دانش انسان می‌افزاید و هم برای او شادی می‌آفریند.

شاید به همین دلیل است که جمعی از بزرگان علمای دین کتاب‌های مشتمل بر قصه‌های زیبا، شعرهای جالب و لطیفه‌های خوب نوشته‌اند تا طالبان علم به‌هنگام خستگی آن‌ها را بخوانند و رفع خستگی کنند.

به کار بستن این دستور مبارک امام علیه السلام می‌تواند به صورت شخصی باشد یا به صورت جمعی و عام به این معنا که هر انسانی لازم است برای خود جهت مواقع خستگی از کارهای علمی یا اجتماعی، برنامه‌ریزی داشته باشد تا بتواند با نشاط بیشتر به کارهای مثبت خود ادامه دهد و نیز برای مراکز علمی و جمعیت‌های مختلف باید برنامه‌ریزی‌هایی شود که آن‌ها را به‌هنگام خستگی از کار و ملالت، نشاط و آرامش بخشد.

بی‌تردید ساعات یا دقایقی که انسان به طرائف الحکم می‌پردازد («طرائف») جمع «طریفه» به هرچیز تازه و جالب و شگفت‌انگیز گفته می‌شود) از ساعات مفید عمر اوست، زیرا هم آموزندگی دارد و هم نشاط و هم سبب می‌شود بازدهی کار او بیشتر گردد. همان‌گونه که در حکمت ۳۹۰ نیز آمده که امام علیه السلام می‌فرماید: «لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ وَ سَاعَةٌ يُحَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَيَجْمَلُ وَ لَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ أَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ؛ انسان باایمان ساعات زندگی خود را به سه بخش تقسیم می‌کند: بخشی را صرف عبادت و مناجات با پروردگارش می‌نماید بخش دیگری را در طریق اصلاح معاش و زندگی به کار می‌گیرد و بخش سوم را در راه بهره‌گیری از لذت‌های حلال و دلپسند صرف می‌کند».

شبهه این مضمون در بحارالانوار از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان یکی از مطالبی که در صحف ابراهیم از سوی خدا نازل شد، آمده است.<sup>۱</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۷۱، ح ۱۴.



أَوْضَعُ الْعِلْمَ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ، وَأَرْفَعُهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَالْأَرْكَانِ.

امام علیه السلام فرمود:

بی ارزش ترین دانش‌ها آن است که تنها بر زبان متوقف شود (و در عمل ظاهر نگردد) و پرازش ترین دانش‌ها آن است که در اعضا و ارکان بدن آشکار شود (و دارنده‌اش آن را در زندگی خود به کار بندد).<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که (بعد از مرحوم سید رضی) این کلام حکمت‌آمیز را در کتاب خود نقل کرده‌اند، زمخشری در ربیع الابرار و ابن یعقوب در روض الاخبار است و آمدی آن را با تفاوتی در غررالحکم آورده که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۸).  
کتاب تمام نهج البلاغه، آن را ضمن وصیت‌نامه معروفی که امام علیه السلام برای فرزندش امام حسن علیه السلام بیان فرمود آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۶۶).

## شرح و تفسیر

### بهترین و بدترین نوع علم

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به علوم بی ارزش و باارزش اشاره کرده، نشانه‌های آن را بازگو می‌کند، و می‌فرماید: «بی ارزش ترین دانش‌ها آن است که تنها بر زبان متوقف شود (و هرگز در عمل ظاهر نگردد) و پرارزش ترین دانش‌ها آن است که در اعضا و ارکان بدن آشکار گردد (و دارنده‌اش آن را در زندگی خود به کار بندد)»؛ (أَوْضَعُ الْعِلْمُ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ، وَأَرْفَعُهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَالْأَرْكَانِ).

تعبیر «مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ» اشاره به علمی است که خالی از هرگونه عمل و به تعبیر معروف تنها لقلقه زبان است و به یقین چنین علمی بی ارزش ترین علم و دانش است، زیرا از یک سو برای صاحبش مسئولیت آفرین است چون طبق روایات و حکم عقل، خداوند جاهل بی عمل را زودتر از عالم بی عمل می‌بخشد و از سوی دیگر چنین عالمی گرفتار خسارت فراوان شده چون اسباب نجات را در اختیار داشته و از آن استفاده نکرده و درواقع شکر این نعمت را به جا نیاورده بلکه کفران کرده است و از سوی سوم چنین عالمی منافق است، زیرا به زبان علمی را بازگو می‌کند که در عمل به آن‌ها پشت کرده است و از سوی چهارم چنین کسی در میان مردم منفور است، زیرا همه می‌گویند: اگر این عالم راست می‌گوید چرا خودش عمل نمی‌کند؟ و به همین علت هیچ‌کس به او اعتماد نخواهد کرد.

به عکس، عالم باعمل که آثار علم در جوارح او («جوارح» جمع «جارحه») به معنای اعضای بدن است) و ارکان بدنش (اشاره به اعضای مهم و رئیسی مانند چشم و زبان و دست) ظاهر شده در نظر همه مردم محترم و مورد اعتماد و در پیشگاه خدا نیز روسفید است. اضافه بر این، علم آمیخته با عملش مردم را به سوی خدا و فضایل اخلاقی جذب می‌کند و پاداش‌ها و برکات هدایت ناس را برای خود فراهم می‌سازد.

قرآن مجید، عالم بی‌عمل را به چهارپایی که کتاب‌هایی بر او حمل کرده‌اند تشبیه نموده است: ﴿۱﴾

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم که پیوسته عرضه می‌داشت: «اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا یَنْفَعُ وَمِنْ قَلْبٍ لَا یَخْشَعُ وَمِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَمِنْ دَعْوَةٍ لَا یُسْتَجَابُ لَهَا؛ خدایا به تو پناه می‌برم از علمی که سودی نمی‌بخشد و قلبی که خشوع در آن نیست و نفسی که هرگز سیر نمی‌شود و دعایی که هرگز مستجاب نمی‌گردد».<sup>۲</sup>

در خطبه ۱۱۰ نهج البلاغه خواندیم که امام علیؑ می‌فرماید: «وَ اِنَّ الْعَالَمَ الْعَامِلَ بِغَیْرِ عِلْمِهِ کَالْجَاهِلِ الْخَائِرِ الَّذِیْ لَا یَسْتَفِیْقُ مِنْ جَهْلِهِ؛ بَلِ الْحُجَّةُ عَلَیْهِ اَعْظَمُ، وَالْحَسْرَةُ لَهُ اَزْمُ، وَهُوَ عِنْدَ اللهِ اَلْوَمُّ؛ به یقین، عالمی که به غیر علمش عمل می‌کند همچون جاهل سرگردانی است که هرگز از جهل خویش به خود نمی‌آید! بلکه حجت بر او عظیم‌تر و حسرتش پایدارتر و سرزنش او در پیشگاه خدا سزاوارتر است!».

بلکه از بعضی از روایات استفاده می‌شود که اگر انسان به علمش عمل نکند، علم از او گرفته می‌شود و در ظلمت جهل قرار می‌گیرد. امام صادق علیؑ می‌فرماید:

۱. جمعه، آیه ۵.

۲. میزان الحکمه، ح ۱۴۰۰۵ و نظیر آن در مستدرک، ج ۵، ص ۷۰، ح ۵۳۸۱ آمده است.



«الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَالْآ لَا اِزْتَحَلَ عَنْهُ؛ علم، عمل را فرامی خواند اگر اجابت کرد باقی می ماند وگرنه از آن کوچ می کند».<sup>۱</sup>

همان طور که اشاره شد، مهم ترین فایده وجود یک عالم در میان مردم آن است که مایه هدایت گردد و با سخنانش در دل ها اثر بگذارد، در حالی که عالم بی عمل هرگز چنین آثاری ندارد؛ همان گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بَعْلَمَهُ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزُلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفَا؛ هنگامی که عالم به علمش عمل نکند پند و اندرز او از دل ها فرو می ریزد همان گونه که باران از سنگ سخت فرو می ریزد».<sup>۲</sup>



۱. کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۲.

۲. همان، ح ۳.

لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ» لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ، وَلَكِنْ مَنْ اسْتَعَاذَ فَلَيْسَتْ عِزُّهُ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»، وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَتَّبِعَنَّ السَّخِطَ لِرِزْقِهِ، وَالرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ، وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَلَكِنْ لِيَتَّظَهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ؛ لِأَنَّ بَعْضَهُمْ يُحِبُّ الذُّكُورَ وَيَكْرَهُ الْإِنَاثَ، وَبَعْضُهُمْ يُحِبُّ تَثْمِيرَ الْمَالِ، وَيَكْرَهُ انْتِثَامَ الْحَالِ.

امام علیه السلام فرمود:

هیچ کس از شما نگوید: خداوندا! به تو پناه می برم از این که مرا امتحان کنی، زیرا هیچ کس نیست مگر این که امتحانی دارد. ولی اگر کسی می خواهد به خدا پناه برد و دعا کند، از آزمون های گمراه کننده به خدا پناه برد، خداوند سبحان می فرماید: «بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش شما هستند». معنای این سخن آن است که خداوند مردم را با اموال و اولادشان آزمایش می کند تا آن کس که از روزی اش خشمگین است از آن که شاکر و راضی است شناخته شود، هر چند خداوند سبحان به مردم از خودشان آگاه تر است، ولی این

به دلیل آن است که کارهایی که موجب استحقاق ثواب و عقاب می شود ظاهر گردد، زیرا بعضی از مردم (مثلاً) پسر را دوست دارند و از فرزندان دختر ناخشنودند و بعضی افزایش مال را می خواهند و از نقصان آن ناراحت‌اند (هیچ یک از این نیات سبب پاداش و کیفر نمی شود مگر زمانی که در میدان عمل آشکار گردد).<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی می گوید: «آنچه امام علیه السلام در این بیان آورده از تفسیرهای عمیق و پیچیده‌ای است که از آن حضرت شنیده شده است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَهَذَا مِنْ غَرِيبٍ مَا سَمِعَ مِنْهُ فِي التَّفْسِيرِ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب مصادر نهج البلاغه، حدیثی شبیه این حدیث (البته با تفاوت‌هایی) از امیرمؤمنان از کتاب تنبیه الخاطر مالکی و امالی شیخ طوسی نقل کرده که تفاوت‌هایش نشان می دهد از منبع دیگری گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۹).

## شرح و تفسیر فلسفه امتحان الهی

امام علیه السلام در این سخن حکمت آمیز خود عمومیت امتحان برای همه انسانها و حتمی بودن آن را در هر شرایط بیان کرده است.

نخست می فرماید: «هیچ کس از شما نگوید: خداوندا! به تو پناه می برم از این که امتحان شوم»؛ (لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ»).

سپس به ذکر علت آن پرداخته می فرماید: «به این دلیل که هیچ کس نیست مگر این که امتحانی دارد»؛ (لَأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمَلٌ عَلَى فِتْنَةٍ).

اصولا دنیا دار امتحان، تکالیف و مسئولیت هاست و بشر برای تکامل آفریده شده و تکاملها از مسیر امتحانات می گذرد و بی امتحان راهی به سوی کمال نیست، بنابراین چنین دعایی مثل این است که انسان بگوید: خداوندا! مرا به هیچ تکلیفی مکلف نکن. بدیهی است که چنین دعایی دور از استجاب است.

آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن راه صحیح دعا کردن و پناه بردن را درباره امتحانات به انسانها می آموزد، می فرماید: «ولی اگر کسی می خواهد به خدا پناه ببرد و دعا کند، از امتحانات گمراه کننده به خدا پناه ببرد»؛ (وَلَكِنْ مَنْ اسْتَعَاذَ فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ مُضَلَّاتِ الْفِتَنِ).

به بیان دیگر، از خدا توفیق پیروزی را در امتحانات بخواهد و از ذات پاکش در این راه یاری بطلبد تا توفیق الهی شامل حال او گردد و در آزمایش های الهی رؤسفید شود.

سپس حضرت به دو دلیل نقلی و عقلی تمسک می‌جوید:

نخست می‌فرماید: «زیرا خداوند سبحان می‌گوید: بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش شما هستند»؛ (فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: ﴿﴾).

«فتنه» در اصل به معنای قرار دادن طلا در کوره است تا ناخالصی‌های آن گرفته شود و خالص از ناخالص شناخته گردد سپس به هرگونه آزمایش اطلاق شده البته این واژه گاه به معنای شکنجه، گمراه ساختن و ایجاد مشکلات اجتماعی و آشوبگری نیز استعمال شده است.<sup>۱</sup>

آیات زیادی درباره حتمی بودن امتحانات الهی در قرآن مجید وجود دارد. امام علیه السلام انگشت روی دو مورد از موارد بسیار روشن امتحانی گذاشته است.

سپس در تفسیر این آیه به بیان دلیلی عقلی می‌پردازد، می‌فرماید: «معنای این سخن آن است که خدا مردم را با اموال و اولادشان آزمایش می‌کند تا آن‌کس که از روزی‌اش خشمگین است از آن‌کس که شاکر و راضی است شناخته شود، هرچند خدای سبحان به مردم از خودشان آگاه‌تر است؛ ولی این برای آن است که کارهایی که موجب استحقاق ثواب و عقاب می‌شود ظاهر گردد»؛ (وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَتَبَيَّنَ السَّخَطُ لِرِزْقِهِ، وَالرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ، وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَلَكِنْ لِيُظْهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ).

این سخن اشاره به نکته‌پر معنایی است و آن این‌که صفات درونی و نیت اشخاص هرگز سبب پاداش و عقاب نمی‌شود جز آن‌که این صفات و نیت در عمل آشکار گردد. به بیان دیگر، معیار ثواب و عقاب، اعمال است نه نیت و صفات درونی، بنابراین خدا در عین این‌که نیت و صفات درونی انسان‌ها را کاملاً می‌داند، بلکه از خودشان به آن آگاه‌تر است، باز هم امتحان می‌کند تا در

۱. برای شرح بیشتر به تفسیر نمونه، ج ۲، ذیل آیه ۱۹۱ سوره بقره مراجعه شود.

صحنه اعمال ظاهر شوند و معیار ثواب و عقاب تحقق یابد. به تعبیر دیگر، مسیر تکامل از طریق افعال می‌گذرد و آزمایش‌های الهی همه برای همین هدف است. باز به زبان دیگر، آنچه ملاک پاداش و کیفر است حسن فعلی است نه تنها حسن فاعلی.

آن‌گاه امام علیه السلام در پایان این سخن انگشت روی چند مصداق از نیات انسان‌ها گذاشته است: «زیرا بعضی از مردم (مثلاً) پسر را دوست دارند و از فرزندان دختر ناخشنودند و بعضی افزایش مال را می‌خواهند و از نقصان آن ناراحت‌اند (هیچ یک از این نیات سبب پاداش و کیفر نمی‌شود مگر زمانی که در میدان عمل آشکار گردد)»؛ (لَا نَبَغْضَهُمْ يُحِبُّ الذُّكُورَ وَيَكْرَهُ الْأُنَاثَ، وَبَغْضَهُمْ يُحِبُّ تَثْمِيرَ الْمَالِ، وَيَكْرَهُ انْتِلاَمَ الْحَالِ).

آن‌ها که تنها فرزندان پسر را دوست دارند و از دختر متنفرند کسانی هستند که از نعمت‌های الهی ناخرسندند و از عهده امتحان الهی برنیامده‌اند و آن‌هایی نیز که در پی جمع کردن مال‌اند و از هرگونه نقصان ناراحت، گروهی هستند که در این امتحان قبول نشده‌اند.

مرحوم سیّد رضی بعد از بیان این کلمات حکمت‌آمیز می‌گوید: «آنچه امام در این بیان آورده از تفسیرهای عمیق و پیچیده‌ای است که از آن حضرت شنیده شده است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَهَذَا مِنْ غَرِيبٍ مَا سَمِعَ مِنْهُ فِي التَّفْسِيرِ).

اشاره به این‌که تفسیری است فشرده و پرمعنا درباره مسئله آزمایش‌های الهی، زیرا امام علیه السلام روشن می‌سازد که آزمایش‌های الهی برای کشف مجهول نیست، بلکه برای به فعلیت رسیدن استعدادها و نیات و صفات درونی است.

## نکته‌ها

### ۱. جهان، میدان آزمایش

آزمون‌های بشری با دو هدف انجام می‌شود: گاه برای کشف مجهولی است

مانند تمام امتحاناتی که در سطوح مختلف آموزش و پرورش و دانشگاه‌هاست؛ همه برای این است که بدانند کدام شاگرد دروس خود را به گونه صحیح و کامل آموخته و کدام نیاموخته است و یا این که طلای مشکوکی را به درون کوره می‌برند تا معلوم شود باطن آن چیست، آیا واقعاً طلاست یا فلز دیگر؟ و اگر طلاست خالص است یا ناخالص؟

نوع دیگری از امتحان برای کشف مجهول نیست، بلکه برای رساندن به کمال صورت می‌گیرد، مانند این که می‌دانیم فلان طلا ناخالصی دارد، آن را به کوره می‌بریم تا ناخالصی‌ها بسوزد و طلای خالص به دست آید. تمام تمرین‌هایی نیز که ورزشکاران پیش از حضور در میدان مسابقه انجام می‌دهند از این قبیل است؛ همه این‌ها برای پرورش و رسیدن به کمال مطلوب است.

آزمون‌های الهی از نوع اول نیست، همان‌گونه که امام علیه السلام در جمله مورد بحث به آن اشاره فرموده، می‌گوید: «وَأَنَّ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» و همان‌گونه که در سوره «عنکبوت» آمده است: ﴿

﴿

﴾

«آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: ایمان آوردیم به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟ ما کسانی را که پیش از آن‌ها بودند آزمودیم (و این‌ها را هم آزمایش می‌کنیم) باید علم خدا درباره کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند تحقق یابد».<sup>۱</sup>

بنابراین تمام امتحانات الهی برای این است که ناخالصی‌ها برطرف گردد و بندگان به خلوص واقعی برسند، همان‌گونه که در آیه شریفه ۱۵۵ سوره بقره آمده است: ﴿

﴾.

۱. عنکبوت، آیات ۲ و ۳.

مطابق این آیه خداوند با انواع مشکلات، ناامنی‌ها، گرسنگی‌ها، کمبود محصولات زمینی و آفات انسانی بندگانش را می‌آزماید تا صابران یعنی کسانی که در برابر این آزمایش‌ها مقاومت کنند به وجود آیند و به آن‌ها بشارت نیل به مقامات عالیه داده شود.

و در آیه ۱۴۱ آل عمران این مطلب با وضوح بیشتری بیان شده، زیرا بعد از ذکر پاره‌ای از امتحانات الهی می‌فرماید: ﴿...﴾ «هدف این است که خداوند افراد باایمان را خالص گرداند و کافران را نابود سازد».

## ۲. معیار پاداش و کیفر؟

به یقین نیت انسان رابطه‌ی نزدیکی با صفات درونی او دارد. کسی که نیت کار خیری می‌کند انسان وارسته، با سخاوت و ایثارگری است، هرچند به مقصود خود نرسد و آن‌کس که نیت آزار و اذیت و کشتار مردمان را دارد به یقین انسان شروری است؛ ولی نه در شرع و نه در عرف عَقْلًا کسی را برای نیتش کیفر نمی‌دهند مگر این‌که بر طبق آن کاری انجام داده باشد. نیز کسی را به دلیل نیتش مستحق پاداش نمی‌بینند.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که اگر چنین است چرا در روایات اسلامی آمده است که نیت شر، کیفر ندارد اما نیت خیر، پاداش دارد؟ از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «انَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ لَيَقُولُ: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي حَتَّى أَفْعَلَ كَذَا وَكَذَا مِنَ الْبِرِّ وَوُجُوهُ الْخَيْرِ فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ مِنْهُ بِصَدَقِ نِيَّةٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ مَا يَكْتُبُ لَهُ لَوْ عَمِلَهُ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ؛ بنده مؤمن تنگدست می‌گوید: خداوندا! به من روزی فراوان ده تا چنین و چنان از کارهای نیک و برنامه‌های خوب انجام دهم. هنگامی که خدا بداند او در این نیتش صادق است



اجر و پاداشی را که اگر عمل می‌کرد به او می‌داد، به سبب نیتش می‌دهد. خداوند بخشنده و کریم است»<sup>۱</sup>.

در روایت دیگری نیز در همان باب آمده است که هرگاه افراد باایمان نیت خیری کنند و موفق به انجام آن نشوند یک حسنه برای آن‌ها نوشته می‌شود و اگر عمل کنند ده حسنه؛ ولی هنگامی که نیت معصیتی کنند تا عمل نکرده‌اند چیزی برای آن‌ها نوشته نمی‌شود.<sup>۲</sup>

پاسخ این سؤال روشن است و آن این‌که ثواب دو گونه است: ثواب استحقاقی و ثواب تفضلی؛ پاداشی که برای عمل داده می‌شود از باب استحقاق است (هرچند استحقاق نیز خود نوعی تفضل الهی است) و پاداشی که به نیت داده می‌شود پاداش تفضلی است.



۱. کافی، ج ۲، ص ۸۵، ح ۳.

۲. همان، ص ۴۹۸، ح ۲.

وَسُئِلَ عَنِ الْخَيْرِ مَا هُوَ؟

لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ، وَلَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ. وَأَنْ يَعْظُمَ حِلْمُكَ، وَأَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ؛ فَإِنْ أَحْسَنْتَ حَمِدَتَ اللَّهَ، وَإِنْ أَسَأْتَ اسْتَغْفَرَتَ اللَّهَ. وَلَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِرَجُلَيْنِ: رَجُلٍ أَذْنَبَ ذُنُوبًا فَهُوَ يَتَدَارَكُهَا بِالتَّوْبَةِ، وَرَجُلٍ يُسَارِعُ فِي الْخَيْرَاتِ.

از آن حضرت پرسیدند: خیر و نیکی چیست؟

امام علیه السلام فرمود:

خیر و خوبی این نیست که مالت فراوان و فرزندانت زیاد شوند، خیر این است که علمت زیاد و حلمت فزون گردد و با پرستش پروردگار به مردم مباحات کنی، هرگاه کار نیکی از تو صادر شد خدا را سپاس گویی و اگر گناهی سرزد استغفار کنی، دنیا فقط برای دو کس خوب است: کسی که گناهانی کرده و می خواهد با توبه جبران کند و کسی که با سرعت به سراغ کارهای خیر می رود.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

## شرح و تفسیر

### خیر در چیست؟

مولا امیرالمؤمنین علیه السلام در این کلام گوهر بار، به سؤال کننده ای پاسخ می دهد که «از آن حضرت پرسید: خیر و نیکی چیست؟»؛ (وَسُئِلَ عَنِ الْخَيْرِ مَا هُوَ).

امام علیه السلام در پاسخ جامع خود، خیر را در پنج چیز خلاصه کرد:

نخست فرمود: «خیر و خوبی این نیست که مالت فراوان و فرزندان زیاد شوند»؛ (فَقَالَ: لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ).

منظور از این سخن نفی دیدگاه غالب در مسئله مال و فرزندان (نیروی انسانی) است که ارزش والا را در مال و فرزند خلاصه می کنند و شخصیت را برای کسانی قائل هستند که اموال بیشتری در اختیار دارند و ثروت آنها زیاد و نفقات آنها نیز فراوان است. به تعبیر دیگر، تنها از جنبه های مادی و دنیوی به مال و فرزند نگاه می کنند؛ وگرنه اگر این مواهب در راه خدمت به خلق و جلب رضای خالق صرف شود آن هم مصداق خیر است، چراکه در قرآن مجید در آیات متعددی واژه خیر بر مال اطلاق شده است، از جمله در آیه ۱۸۰ سوره بقره

---

از کسانی که پیش از مرحوم سید رضی این گفتار حکمت آمیز را نقل کرده اند، برقی در کتاب محاسن است و بعد از سید رضی، ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء است که آن را با تفاوت هایی نقل کرده که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته است و نیز زمخشری در کتاب ربیع الابرار و فتال در روضة الواعظین و آمدی در غررالحکم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۹).

می خوانیم: ﴿

﴿بر شما نوشته شده است: هنگامی که یکی از شما فرارسد اگر چیز خوبی (مالی) از خود به جای گذاشته برای پدران و مادران و نزدیکان به طور شایسته وصیت کند﴾.

امام علیه السلام سپس می افزاید: «خیر این است که علمت زیاد گردد و حلمت فزونی یابد و با پرستش پروردگار به مردم مباحثات کنی و هرگاه کار نیکی از تو صادر شد خدا را سپاس گویی و اگر گناهی سرزد استغفار کنی»؛ (وَلَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ. وَأَنْ يَعْظُمَ حِلْمُكَ، وَأَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ؛ فَإِنْ أَحْسَنْتَ حَمَدَتَ اللَّهَ، وَإِنْ أَسَأْتَ اسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ).

درواقع، امام علیه السلام در این عبارات پرمعنا نظام ارزشی اسلام را بیان می کند و برخلاف آنچه در دنیای مادی دیده می شود که ارزش را در مال و ثروت و قدرت ناشی از نفرت خلاصه می کنند، امام علیه السلام ارزش را در علم و حلم و عبادت و شکر و استغفار خلاصه می فرماید، زیرا مال و ثروت و قدرت اگر جدا از علم و حلم و بندگی پروردگار باشد مایه فساد و تباهی و ایزاری است که در مسیر شر قرار خواهد گرفت.

البته علم نیز اگر از عبودیت پروردگار و حلم جدا شود ممکن است در مسیر انحراف و بدبختی قرار گیرد، لذا امام علیه السلام آن را به ضمیمه امور دیگری که علم را به کنترل درمی آورد به عنوان خیر معرفی فرموده است.

کثرت ولد مربوط به زمان هایی است که فرزندان نیروی حامی و مدافع خانواده محسوب می شدند و زیادی آن ها سبب قوت و قدرت بود و در آیات قرآن نیز کراراً به آن اشاره شده است؛ ولی در امثال زمان ما می توانیم آن را به معنای وسیع تری تفسیر کنیم و بگوییم: فزونی نیروهای انسانی؛ خواه فرزند باشد یا قبیله و یا طرفداران دیگر. هدف امام علیه السلام این است که بفرماید: خیر

و سعادت انسان در فزونی مال و نیروهای انسانی اطراف او نیست، بلکه در علم و حلم و عبادت است.

منظور از «حلم» بردباری آمیخته با تدبیر است. ممکن است انسانی عالم باشد اما شتاب زده و بی تدبیر. چنین کسی به جایی نمی‌رسد؛ ولی وقتی علم، آمیخته با بردباری و تدبیر شد آثار عمیقی از خود به جای می‌گذارد.

منظور از مباحثات به عبادت و بندگی پروردگار این نیست که انسان عباداتش را به رخ مردم بکشد، بلکه مقصود این است که افتخار واقعی او به بندگی پروردگار باشد و در درون وجود خود به آن مباحثات کند. شبیه جمله‌ای که از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد: «الْهَى كَفَى بِي عَزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا»<sup>۱</sup>.

آنگاه امام علیه السلام در پایان این گفتار به نکته مهم دیگری اشاره کرده و خیر و سعادت دنیا را در دو چیز خلاصه می‌کند، می‌فرماید: «دنیا فقط برای دو کس خوب است: کسی که گناہانی کرده و می‌خواهد با توبه جبران کند و کسی که با سرعت به سراغ کارهای خیر می‌رود»؛ (وَلَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِرَجُلَيْنِ: رَجُلٌ أَذْنَبَ ذُنُوبًا فَهُوَ يَتَدَارَكُهَا بِالتَّوْبَةِ، وَرَجُلٌ يُسَارِعُ فِي الْخَيْرَاتِ).

حقیقت امر نیز همین است، زیرا اگر ما دنیا را گذرگاهی برای زندگی جاویدان آخرت تصور کنیم نه یک منزلگاه و هدف، خواهیم دانست بهره‌ای که انسان می‌تواند از این مزرعه یا از این بازار برای سرای دیگر ببرد، یا جبران گناہان است و یا سرعت در خیرات.

\*\*\*

## لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى، وَكَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَقَبَلُ؟

امام علیه السلام فرمود:

عملی که توأم با تقواست کم نیست (هرچند ظاهراً کم باشد) چگونه عملی که مقبول درگاه خداست کم است؟!<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

جمعی از راویان و شارحان این حدیث، آن را جزئی از حکمت سابق دانسته‌اند، در حالی که مرحوم سید رضی و جمعی دیگر آن را جدا کرده‌اند. ارتباط معنوی قابل توجهی نیز بین این سخن و گفتار سابق دیده نمی‌شود، بنابراین مستقل بودن آن مناسب‌تر است. از کسانی که پیش از مرحوم سید رضی آن را نقل کرده‌اند مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی و ابن شعبه حرانی در تحف العقول و شیخ مفید - اعلی الله مقامه - در کتاب مجالس به سندی است که متصل به امام باقر علیه السلام می‌شود و نقل می‌کند: «كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقُولُ: ...» عبارتی که نشان می‌دهد امیرمؤمنان علیه السلام آن را کراً ذکر می‌فرمود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۰).

## شرح و تفسیر

### ارزش تقوا

امام علیؑ در این سخن کوتاه و حکمت آمیزش اشاره به نقش تقوا در قبولی اعمال می‌کند، یا به تعبیری دیگر، کیفیت عمل را معیار قبولی در درگاه خدا قرار می‌دهد نه کمیت عمل را، می‌فرماید: «عملی که توأم با تقواست کم نیست (هرچند ظاهراً کم باشد) چگونه عملی که مقبول درگاه خداست کم است؟»؛  
(لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى، وَكَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَقَبَّلُ؟).

این سخن برگرفته از قرآن مجید است؛ آن‌جا که در داستان فرزندان آدمؑ (هابیل و قابیل) می‌فرماید: ﴿...﴾ «خداوند تنها اعمال پرهیزکاران را قبول می‌کند».<sup>۱</sup>

بسیاری از بزرگان در کتب فقهی این مطلب را یادآور شده‌اند که شرایط صحت عمل با شرایط قبول متفاوت است. عمل صحیح عملی است که جامع تمام شرایط و اجزا، و خالی از موانع باشد؛ ولی گاه این عمل، با اعمال دیگری پیش و پس از آن یا صفات ناشایسته‌ای همراه می‌گردد که مانع قبولی آن در درگاه خداوند می‌شود (قبولی به معنای پاداش عظیم و تحقق اهداف و فلسفه‌های عمل).

مثلاً در روایات آمده است: کسی که شرب خمر کند اعمال او تا چهل روز پذیرفته نمی شود: «مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ لَهُ صَلَاةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری می خوانیم: کسی که به پدر و مادرش نگاه غضب‌آلود کند خدا نماز او را قبول نمی کند،<sup>۲</sup> همچنین در مورد خوردن غذای حرام یا شبهه‌ناک.<sup>۳</sup>

بنابراین، اعمالی مقبول درگاه خداوند واقع می شود که توأم با تقوا باشد و بی تقوایان ممکن است عمل صحیحی انجام دهند و اسقاط تکلیفی شود؛ اما عمل آن‌ها بی ارزش و فاقد پاداش عظیم و فلسفه و روح عمل باشد.

\*\*\*

۱. کافی، ج ۶، ص ۴۰۱، ح ۴.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۹۲.

۳. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۶۱.







امام علیه السلام فرمود:

نزدیک‌ترین مردم به پیامبران، کسانی هستند که از همه به تعلیمات آن‌ها آگاه‌ترند (و در سایه این آگاهی به آن جامعه عمل می‌پوشانند) سپس امام علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: «شایسته‌ترین و نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم آن‌ها هستند که از او پیروی کردند و نیز این پیامبر و مؤمنان به این پیامبر». به یقین دوست محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را اطاعت کند، هر چند پیوند نسبی‌اش دور باشد و دشمن محمد کسی است که خدا را نافرمانی کند هر چند قرابت او نزدیک باشد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج‌البلاغه آمده است که از جمله کسانی که این کلام پربار را از علی علیه السلام نقل کرده‌اند، زمخشری در ربیع‌الابرار و مالکی در تنبیه‌الخاطر و طبرسی در مجمع‌البیان است و بخش اول آن در غررالحکم آمده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۹۰).

در کتاب تمام نهج‌البلاغه این کلام ضمن وصایای علی علیه السلام به فرزندانش امام حسن و امام حسین علیهما السلام و سایر اولاد آن حضرت نقل شده است. (تمام نهج‌البلاغه، ص ۹۹۳).

## شرح و تفسیر

### دوست و دشمن پیامبر ﷺ

معیار و ملاک نزدیکی به انبیا و اولیا محتوای این سخن پربار امام علیه السلام است، می‌فرماید: «نزدیک‌ترین مردم به پیامبران، آن‌هایی هستند که از همه به تعلیمات آنان آگاه‌ترند (و در سایه این آگاهی به آن جامه عمل می‌پوشانند)»؛ (انَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ).

«سپس حضرت علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: شایسته‌ترین و نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم آن‌ها هستند که از او پیروی کردند و نیز این پیامبر و مؤمنان به این پیامبر»؛ (ثُمَّ تَلَا: ﴿الْآيَةَ﴾).

روشن است که منظور امام علیه السلام از علم و آگاهی در این جا همان علمی است که دعوت به عمل می‌کند و علم، اگر در عمق جان انسان نفوذ کند به یقین انسان را به عمل وادار می‌کند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند که صحیح، «أَعْمَلُهُمْ» است، زیرا آیه شریفه و جمله‌های بعد، سخن از اطاعت و تبعیت می‌گویند که همان عمل است؛ ولی همان‌گونه که گفتیم، نیازی به تغییر عبارت روایت از نزد خودمان نیست، زیرا ثمره درخت علم، عمل است و علم بی‌عمل نوعی جهل و نادانی است، زیرا اگر انسان، چیزی را به‌طور قطع باور کند و عمیقاً به آن معتقد باشد، بر طبق آن راه می‌رود.

سپس امام علیه السلام در تأیید گفتار مذکور می‌افزاید: «به یقین دوست محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را اطاعت کند، هرچند پیوند نسبی‌اش دور باشد و دشمن محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را نافرمانی کند هرچند قرابت او نزدیک باشد»؛  
(ثُمَّ قَالَ: إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعُدَتْ لُحْمَتُهُ، وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرَّبَتْ قَرَابَتُهُ).

«لُحْمَةٌ» معانی مختلفی دارد و در این جا به معنای قرابت و نزدیکی است. آنچه امام علیه السلام در ذیل این کلام مبارک فرموده اشاره به مصداقی از مصداقی آن کبرای کلیه‌ای است که پیش از آن فرمود و از آن جا که مخاطبان آن حضرت، امت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله هستند آن اصل کلی را بر این امت منطبق ساخته و نتیجه‌گیری کرده که ولایت و دوستی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و پیروی از آن حضرت جز از طریق اطاعت حاصل نمی‌شود. این همان چیزی است که در حدیث معروف امام سجاد علیه السلام که گفت و گوی علیه السلام امام را با طاووس یمانی منعکس می‌کند آمده است؛ حضرت در پایان این حدیث فرموده است: «خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَهُ وَأَحْسَنَ وَلَوْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا وَخَلَقَ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ وَلَوْ كَانَ وَلَدًا قُرَشِيًّا؛ خداوند بهشت را آفریده برای کسانی که او را اطاعت کنند و این کار را به خوبی انجام دهند، هرچند برده حبشی باشند و دوزخ را آفریده برای کسانی که او را عصیان کنند، هرچند فرزندی از دودمان قریش باشند».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری می‌خوانیم که سعد بن عبدالملک - که از فرزندان عبدالعزیز بن مروان بود و امام باقر علیه السلام او را «سعد الخیر» می‌نامید - خدمت امام علیه السلام رسید در حالی که مانند زنان مصیبت‌زده گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت. امام باقر علیه السلام فرمود: ای سعد چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: چگونه گریه نکنم در

حالی که از شجره ملعونه در قرآن (اشاره به بنی امیه است) هستم. امام علیه السلام فرمود: تو از آنها نیستی. تو اموی هستی؛ ولی از ما اهل بیت. آیا کلام خدا را نشنیده‌ای که از ابراهیم حکایت می‌کند و می‌گوید: ﴿...﴾ «هرکس از من متابعت کند او از من است»؟<sup>۱</sup>

شایان توجه این که مرحوم مغنیه ولایت را در کلام مبارک امام علیه السلام به معنای امامت گرفته و جمله «إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ» را به معنای امام و جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌داند که تفسیری بسیار بعید و ناسازگار با جمله‌های مختلف این کلام حکیمانه است.

## نکته

### معیار ارزش در اسلام و قرآن

در نظام ارزشی جاهلی عرب رابطه‌های نسبی و قبیله‌ای اهمیت فوق‌العاده داشت و افراد به آن افتخار می‌کردند. اسلام خط بطلان بر آنها کشید و معیار ارزش وجود انسان را تقوا و پرهیزکاری شمرد: ﴿...﴾

و اطاعت و بندگی خدا را معیار دانست و حتی نزدیک‌ترین پیوند با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را در صورت پیروی از کفر و ارتکاب عصیان بی‌اعتبار قلمداد کرد: ﴿...﴾

و در مقابل، افرادی را که نه از بنی هاشم بودند، نه از قریش و نه از نژاد عرب، به سبب ایمان والا و اعمال صالحشان جزء اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله شمرد. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که امیر مؤمنان علیه السلام به ابوذر فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ سَلْمَانَ بَابُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ مَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا وَإِنَّ سَلْمَانَ مَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ ای ابوذر! سلمان دری است از درهای

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۳۷.

(رحمت) الهی در زمین، هر کس او را درست بشناسد مؤمن است و هر کس او را انکار کند کافر است و سلمان از ما اهل بیت است»<sup>۱</sup>.

در حالی که افرادی از قریش یا بنی هاشم و یا حتی بعضی از برادران امامان بودند که بر اثر دوری از مکتب اسلام و اهل بیت علیهم السلام به کلی طرد شدند و همچون بیگانه‌ای با آن‌ها رفتار شد.

بنابراین، رابطه بدون ضابطه در اسلام بی‌رنگ یا کم‌رنگ می‌شود.





وَسَمِعَ ﷺ رَجُلًا مِنَ الْحَرُورِيَّةِ يَتَهَجَّدُ وَيَقْرَأُ.

### نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ فِي شَكٍّ.

امام ﷺ صدای یکی از خوارج را شنید که مشغول عبادت شبانه بود و قرآن تلاوت می‌کرد،

**فرمود: خواب توأم با یقین و ایمان، بهتر از نمازی است  
که همراه با شک باشد!**<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه منابعی بیش از مرحوم سید رضی برای این سخن حکمت‌آمیز نقل نشده است؛ ولی آن را از مجمع الامثال میدانی نقل کرده که بعد از سید رضی می‌زیسته و افزوده است که ما بارها گفته‌ایم: احادیثی که در مجمع الامثال آمده غالباً از کتاب‌هایی است که مدت زیادی قبل از نهج البلاغه تألیف شده‌اند همچنین آن را از کتاب مطالب السؤول محمد بن طلحة شافعی و تنبیه الخاطر مالکی و غرر الحکم آمدی و تذکرة الخواص سبط بن جوزی نقل می‌کند و از آن جا که در تذکرة الخواص تصریح می‌کند که این حدیث را «ابن عباس» از امیرمؤمنان ﷺ نقل کرده در حالی که سید رضی نامی از «ابن عباس» نبرده، نتیجه گرفته است که منبع دیگری در اختیار «ابن جوزی» بوده به خصوص این که به جای کلمه «فی» «نَوْمٌ فِي يَقِينٍ» «علی» ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۱).



## شرح و تفسیر

### عمل بی‌ارزش

در آغاز این سخن حکمت‌آمیز و کوتاه می‌خوانیم: «امام علیه السلام صدای یکی از خوارج را شنید که مشغول عبادت شبانه بود و قرآن تلاوت می‌کرد. فرمود: خواب توأم با یقین و ایمان، بهتر از نمازی است که همراه با شک باشد؛ (وَسَمِعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا مِنَ الْحَرُورِيَّةِ يَتَهَجَّدُ وَيَقْرَأُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ فِي شَكٍّ).

«حَرُورِيَّة» نام خوارج یا گروهی از خوارج است که برای نخستین بار در قریه‌ای به نام «حَرُورَاء» در نزدیک کوفه اجتماع و مخالفت خود را با امیرمؤمنان علی علیه السلام اعلام کردند در تواریخ عدد آن گروه را دو هزار نفر نوشته‌اند.<sup>۱</sup> بسیاری از آن‌ها اهل عبادت مخصوصاً تهجد (عبادت شبانه) و تلاوت قرآن بودند؛ ولی کاملاً قشری می‌اندیشیدند و مسیری که در عقیده اسلامی خود انتخاب کرده بودند آمیخته با شک بود. به همین دلیل امام علیه السلام می‌فرماید: خواب همراه با یقین بهتر از نماز همراه با شک است.

دلیل آن هم روشن است. آنچه انسان را به خدا نزدیک می‌سازد و صراط مستقیم را پیش پای انسان می‌نهد، ایمان و یقین است که اگر محکم باشد هیچ‌گونه انحرافی برای انسان پیش نمی‌آید؛ ولی آن‌ها که ایمان ضعیفی آمیخته با

شک دارند به آسانی از راه راست منحرف می‌شوند. از این رو عبادت آن‌ها بسیار سطحی و کم‌ارزش است.

این سخن شبیه چیزی است که در حکمت ۱۴۵ درباره روزه‌داران و شب‌زنده‌داران آمده است: «كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمَاُ وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَالْعَنَاءُ حَبْدًا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَافْطَارُهُمْ؛ چه بسا روزه‌دارانی که از روزه خود به جز تشنگی و گرسنگی بهره‌ای نمی‌برند و چه بسا شب‌زنده‌دارانی که از قیام شبانه خود جز بی‌خوابی و خستگی بهره‌ای ندارند. آفرین بر خواب هوشمندان و افطارشان».

مرحوم دیلمی در ارشاد القلوب حدیثی نقل می‌کند که شاهد حکمتی است که به شرح آن پرداخته‌ایم. می‌گوید: امیرمؤمنان شبی از شب‌ها از مسجد کوفه خارج شد و به سوی خانه خود می‌رفت. پاسی از شب گذشته بود و کمیل بن زیاد، از اخیار شیعه و محبین امام علیه السلام در خدمتش بود. در اثنای راه به خانه‌ای رسیدند که صدای تلاوت قرآن از آن شنیده می‌شد و این آیه را با صدایی حزین و گریه‌آور تلاوت می‌کرد: ﴿...﴾<sup>۱</sup> کمیل در دل

آن را تمجید کرد و از حال این قاری قرآن لذت برد بی آن‌که سخنی بگوید. امام علیه السلام نگاهی به او کرد و فرمود: ای کمیل! سروصدای آن مرد تو را در شگفتی فرو نبرد. این مرد اهل دوزخ است و در آینده به تو خبر خواهم داد.

کمیل نخست از مکاشفه امیرمؤمنان علیه السلام درباره باطن او و سپس گواهی‌اش به دوزخی بودن این قاری قرآن با این‌که در حالت روحانی خوبی فرو رفته بود حیران ماند. مدتی گذشت تا زمانی که خوارج بر ضد علی علیه السلام شوریدند و حضرت ناچار به جنگ با آنان شد. امام علیه السلام شمشیری در دست داشت که با آن سرهایی از خوارج را بر زمین می‌افکند. در این حال نوک شمشیر را بر یکی از آن

سرها گذاشت و به کمیل که در کنارش ایستاده بود رو کرد و فرمود: ای کمیل!  
 ﴿ یعنی این همان شخص است که در آن  
 شب این آیه را می خواند و تو در اعجاب فرو رفتی. کمیل خود را به روی پاهای  
 امام علیه السلام انداخت و از فکر آن شب خود استغفار کرد.<sup>۱</sup>

## نکته

### خوارج چه کسانی هستند؟

گرچه در جلد دوم ذیل خطبه ۶۰ و در جلد پنجم ذیل خطبه ۱۲۷ (و مجلدات دیگر) بحث های فراوانی درباره خوارج و اعمال و افکار آنها کرده ایم ولی لازم می دانیم در این جا بحثی ریشه ای درباره آنها مطرح کنیم.

خوارج گروهی بودند که رسماً بعد از جنگ صفین و مسأله حکمیت به وجود آمدند. آنها از یک سو علی علیه السلام را تحت فشار قرار دادند که ابوموسی اشعری را به عنوان حکم از سوی لشکرش در مقابل عمروعاص بپذیرد تا با مطالعه کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله معلوم کنند علی علیه السلام و معاویه کدام یک در مسیر خود برحق اند؟ ولی از سوی دیگر هنگامی که عمروعاص ابوموسی اشعری را فریفت و جریان حکمیت را به نفع معاویه پایان داد آنها به مخالفت با اصل حکمیت برخاستند و آیه ای از قرآن را که مربوط به این مسائل نبود مطرح کرده، گفتند: حکمیت مخصوص خداست «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» و انتخاب کسی به عنوان حکمیت، شرک یا بدعت در دین است و حتی به تکفیر طرفداران حکمیت برخاستند.

این در حالی بود که قرآن با صراحت به مسئله حکمیت، هم در مشکلات مربوط به خانواده تصریح کرده بود: ﴿ و هم  
 در اختلافات میان مسلمانان: ﴿...﴾.

۱. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۲۶؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۹۹.

سردمدار این گروه اشعث بن قیس منافق بود که به تدریج عده‌ای از ساده‌لوحان را دور خود جمع کرد و هنگامی که به جنگ با علی علیه السلام برخاستند و شکست سختی خوردند تنها تعداد کمی از آن‌ها باقی ماندند؛ ولی این تفکر از میان نرفت و در طول تاریخ صدر اسلام طرفدارانی پیدا کرد که - العیاذ بالله - علی علیه السلام را تکفیر می‌کردند.

از بعضی از تواریخ معروف استفاده می‌شود که تفکر خارجی حتی در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز در میان بعضی آشکار شد و آن این که از میان اصحاب شخصی به نام ذوالخویصره بعد از جنگ با هوازن هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خواست غنائم جنگی را در میان جنگ‌جویان تقسیم کند برخاست و عرض کرد: ای محمد! من کار تو را دیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چگونه دیدی؟ عرض کرد: عدالت را رعایت نکردی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین شد، فرمود: وای بر تو! اگر عدالت نزد من پیدا نشود نزد چه کسی پیدا خواهد شد؟ عمر گفت: ای رسول خدا! اجازه می‌دهی او را به قتل برسانم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، او را وارونه می‌بینم، در آینده پیروانی می‌یابد که (به گمان خود) در دین تعمق پیدا می‌کنند به گونه‌ای که از دین خارج می‌شوند، همان‌گونه که تیر از چله کمان خارج می‌شود.<sup>۱</sup>

از این حدیث روشن می‌شود که در واقع عنوان خوارج را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن‌ها داد و مفهومش خروج از آیین اسلام است.

خوارج ظاهراً به عبادات اهمیت زیادی می‌دادند، بسیاری از آن‌ها اهل نماز شب، حافظ یا قاری قرآن بودند و چهره مقدسی به خود می‌گرفتند و همین باعث نفوذ ظاهری آن‌ها شد و توانستند گروهی از بی‌خبران نادان را گرد خود جمع کنند.

۱. ابن هشام در السیره النبویه، ج ۴، ص ۴۹۶؛ ابن اثیر در کامل، ج ۲، ص ۱۸۴؛ بخاری نیز در صحیح خود این حدیث را در باب «مؤلفه قلوبهم» آورده است.

آن‌ها اعتقادات عجیبی داشتند از جمله می‌گفتند: هر کس گناه کبیره‌ای مرتکب شود کافر می‌گردد و از زمرهٔ مسلمین بیرون است و محکوم به اعدام، و بر اثر همین عقیده بسیاری از مسلمانان واقعی را که به عقیدهٔ آن‌ها لغزشی پیدا کرده بودند کافر شمردند و کشتند.

چون خوارج نخستین بار در قریهٔ اطراف کوفه به نام «حروراء» جمع شدند بعضی بر آن‌ها نام «حروریه» نهادند. به گفتهٔ بعضی از دانشمندان، این گروه در دورهٔ بنی‌امیه قدرت بسیاری به دست آوردند و به دو قسمت تقسیم شدند: بخشی در عراق و فارس و کرمان سلطه پیدا کردند و گروهی دیگر در جزیرهٔ العرب فعال بودند.

در دورهٔ بنی‌عباس نیز فعالیت‌هایی داشتند؛ اما به تدریج از میان رفتند. خوارج با خلافت خلفای نخستین؛ ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام تا پیش از پذیرش حکمیت، موافق بودند؛ ولی تمام خلفای اموی و عباسی را باطل می‌شمردند و معتقد بودند که باید خلیفه را مردم به میل خود انتخاب کنند؛ خواه عرب باشد یا عجم، قرشی باشد یا غیر قرشی. و هرگاه خلیفه برخلاف اوامر الهی گامی بردارد باید فوراً معزول شود.

تقریباً همهٔ آن‌ها معتقد بودند که ایمان تنها اعتقاد نیست و عمل به احکام دین نیز جزء ایمان است، بنابراین اگر کسی به فریضه‌ای از فرائض الهی عمل نکند یا گناه کبیره‌ای را مرتکب شود کافر خواهد بود.

در جمع آن‌ها افراد ساده‌لوح قشری‌ای وجود داشتند که از اهل فکر و عالمان اسلام فاصله می‌گرفتند، قرآن بسیار می‌خواندند؛ ولی به تعبیری که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ آن‌ها نقل شده است: «يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ تَرَاقِيهِمْ لَا يُجَاوِزُ؛ قرآن را می‌خواندند ولی از شانهِ‌هایشان بالاتر نمی‌رفت (نه به مغز و عقل آن‌ها می‌رسید و نه به آسمانها صعود می‌کرد)».<sup>۱</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۲۹، ح ۵۷۴.

وضع روحی و فکری آن‌ها را می‌توان در چند جمله خلاصه کرد: افرادی سطحی‌نگر، کوتاه‌فکر، متعصب و بسیار جاهل بودند و چون به ظاهر عبادات و حفظ قرآن اهمیت می‌دادند خود را از مقربان درگاه خدا می‌پنداشتند و جز خویش را کافر یا مردود درگاه الهی فرض می‌کردند و بر اثر همین امور به خود اجازه می‌دادند که حتی به پیشوایان بزرگ اسلام که از نظر علم و دانش با آن‌ها هرگز قابل مقایسه نبودند خرده بگیرند، همان‌گونه که در عصر پیغمبر ﷺ «ذوالخویصره» که تفکری شبیه خوارج داشت به عدالت آن حضرت خرده گرفت. بر این اساس، خوارج، افراد خطرناکی محسوب می‌شدند که از هیچ جنایتی ابا نداشتند. اینان همان گروهی بودند که فرمان قتل علی علیه السلام به دست آنان صادر شد و امام علیه السلام به دست آن‌ها شربت شهادت نوشید.

وهابیان افراطی عصر ما نیز شباهت زیادی به خوارج دارند؛ آن‌ها افرادی متعصب، لجوج و کوتاه‌فکرند که جز خود همه را تکفیر می‌کنند و به راحتی خون بی‌گناهان را اعم از مرد، زن، کودک، مسلمان و غیر مسلمان می‌ریزند و اموالشان را غارت می‌کنند و اگر دستشان برسد زنانشان را به اسارت می‌گیرند و این گروه از خوارج عصر ما نه تنها خطرشان کمتر از خوارج قرون اولیه اسلام نیست، بلکه بسیار خطرناک‌ترند.

شاید کلام امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه ۶۰ اشاره به همین گروه باشد آن‌جا که وقتی خوارج نهروان کشته شدند به امام علیه السلام عرض کردند: خوارج همه هلاک شدند، امام علیه السلام فرمود: «كَلَّا وَ اللَّهُ؛ أَنَّهُمْ نُطِفُ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ، وَ قَرَارَاتِ النِّسَاءِ، كُلَّمَا نَجِمَ مِنْهُمْ قَوْلٌ قُطِعَ، حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصاً سَلَّابِينَ؛ چنین نیست، به خدا سوگند! آن‌ها نطفه‌هایی در صُلب مردان و رحم زنان خواهند بود و هر زمان شاخی از آن‌ها سر برآورد قطع می‌گردد، تا این‌که آخرشان دزدان و راهزنان خواهند بود!».



اعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ، لَا عَقْلَ رِوَايَةٍ،  
فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ، وَرِعَايَتُهُ قَلِيلٌ.

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که خبری را می‌شنوید در آن بیندیشید (و حقیقت محتوای آن را درک کنید) تا آن را به کار بندید نه این‌که تفکر فقط برای نقل به دیگران باشد، زیرا راویان علم بسیارند و رعایت کنندگان آن کم!<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مصادر نهج البلاغه از کتاب محاضرات الادبای راغب اصفهانی همین کلام حکمت‌آمیز را با تفاوتی اندک و با اضافه این جمله نقل می‌کند: «كَثْرَةُ الْعِلْمِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ مَادَّةُ الذُّنُوبِ» که نشان می‌دهد راغب حدیث را از منبع دیگری دریافت کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۲).

قابل توجه این‌که مرحوم کلینی این حدیث را با تفاوت مختصری پیش از سید رضی در ذیل خطبه‌ای طولانی در کتاب کافی، ج ۸، ص ۳۸۹ آورده است.



## شرح و تفسیر

### تنها روایت کردن کافی نیست

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه معیاری برای نقل اخبار به دست می‌دهد، می‌فرماید: «هنگامی که خبری را می‌شنوید در آن بیندیشید (و حقیقت محتوای آن را درک کنید) تا آن را به کار بندید نه این‌که تفکر فقط برای نقل به دیگران باشد، زیرا راویان علم بسیارند و رعایت کنندگان آن کم»؛ (اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل رعاية لا عقل رواية، فان رواة العلم كثير، ورعاته قليل).

«رعایه» و «رعاة» (جمع «راعی» به معنای رعایت کننده) ممکن است اشاره به دقت برای درک و فهم حقیقت خبر و یا اشاره به رعایت کردن در مقام عمل باشد و هر دو نیز ممکن است؛ یعنی خبرها را بشنوید و حقیقت آن را دریابید و به آن عمل کنید.

«رعایه» در اصل به معنای زیر نظر داشتن ستارگان و رصد کردن حرکات آنها به وسیله منجمان یا چوپانی گوسفندان و مراقبت از آنهاست. نیز به معنای تدبیر امور کشور به وسیله زمامداران آمده است و سپس به هرگونه مراقبت از چیزی اطلاق شده و در حدیث مورد بحث همین معنای وسیع اراده شده است.

در مسائلی که به مقام وحی یا کلمات پیشوایان معصوم علیهم السلام منتهی می‌شود سه مرحله وجود دارد: نخست نقل روایات، سپس فهم آنها و بعد از آن عمل به مفهوم و محتوایشان. امام علیه السلام در گفتار مورد بحث، با تعبیر «عقل رعاية» گوشزد

می‌کند که نه روایت به تنهایی کافی است نه مجرد عقل و فهم آن، بلکه مهم، پوشیدن لباس عمل بر آن چیزی است که فهمیده و درک کرده است و در این مرحله حضرت می‌فرماید: راویان و گویندگان بسیارند؛ اما عاملان اندک.

اهمیت عمل به روایات به اندازه‌ای است که در بسیاری از احادیث، علم بی‌عمل به منزله جهل شمرده شده و تنها علمی شایستگی این نام را دارد که به عمل منتهی شود، در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «مَا عَلِمَ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ؛ کسی که به علمش عمل نکند عالم نیست»<sup>۱</sup> و در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «عِلْمٌ لَا يُصْلِحُكَ ضَلَالٌ وَمَالٌ لَا يُنْفَعُكَ وَبَالٌ؛ علمی که تو را اصلاح نکند گمراهی است و مالی که سودی به تو نبخشد مایه خسارت و بدبختی است و عاقبت شوم و تلخی دارد».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که به هنگام دعا عرضه می‌داشت: «اللَّهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يُنْفَعُ وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ...؛ خدایا! به تو پناه می‌برم از علمی که سودی نمی‌بخشد و از قلبی که خشوع ندارد...».<sup>۳</sup>



۱. غررالحکم، ح ۲۸۲۹.

۲. همان، ح ۱۹۳.

۳. میزان الحکمه، ح ۱۴۰۵.



وَسَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

إِنَّ قَوْلَنَا «إِنَّا لِلَّهِ» إِقْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْمُلْكِ؛ وَقَوْلُنَا: «وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»  
إِقْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْهُلُكِ.

امام علیه السلام شنید: مردی می گوید: ﴿ فرمود:

این که می گوییم «إِنَّا لِلَّهِ» اقرار به این است که ما مملوک خداییم و این که  
می گوییم «وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» اقرار به این است که همه سرانجام از دنیا  
می رویم (و به آخرت می پیوندیم).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت آمیز را با اضافاتی مرحوم ابن شعبه حرانی در کتاب تحف العقول (پیش از مرحوم سید رضی) آورده است و بعد از سید رضی، آمدی آن را در غررالحکم با مختصر تفاوتی ذکر کرده و در تحف العقول مردی که در حضور علی علیه السلام این سخن را گفت «اشعث بن قیس» شمرده شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۲).

## شرح و تفسیر

### تفسیر دلپذیر اِنَّا لِلّٰهِ و...

امیرمؤمنان علیه السلام در این کلام پرمایه حکمت آمیز تفسیر جالبی برای جمله ﴿ که از آیات قرآن مجید است بیان می فرماید، آیه ای که مردم به هنگام گرفتار شدن در مصائب آن را برای تسلی خاطر بر زبان جاری می کنند. «هنگامی که آن حضرت شنید مردی می گوید: ﴿ فرمود: این که می گوئیم «اِنَّا لِلّٰهِ» اقرار به این است که ما مملوک خدا هستیم و این که می گوئیم «وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ» اقرار به این است که همه سرانجام از دنیا می رویم (و به آخرت می پیوندیم)؛ (وَسَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ: ﴿ اَقْرَارٌ عَلٰی اَنْفُسِنَا بِالْمُلْكِ؛ وَقَوْلُنَا: ﴿ اَقْرَارٌ عَلٰی اَنْفُسِنَا بِالْهَلٰكِ).

بعضی از مفسران نهج البلاغه بر این عقیده اند که نظر مبارک امام علیه السلام این است که جمله اول اشاره به توحید و جمله دوم اشاره به معاد است، در نتیجه جمله ﴿ شهادت مجددی است بر ایمان به مبدأ و معاد.

ولی بعضی دیگر معتقدند این جمله، که به هنگام بروز مصائب گفته می شود اشاره به این است که اگر خداوند جان کسی را گرفت، ملک او بوده و همه از آن او و تحت فرمان او هستند؛ تا زمانی که مصلحت بداند زنده می مانیم و هر زمان

که مصلحت ببیند آنچه را که داده بازپس می‌گیرد و جمله دوم اشاره به این است که مر و فنا منحصر به عزیزی که از دنیا رفته نیست؛ همه ما نیز در این راه گام نهاده‌ایم و پیش می‌رویم و طبق ضرب‌المثل معروف عرب که می‌گوید: «الْبَلِيَّةُ إِذَا عَمَّتْ طَابَتْ؛ بلا هنگامی که فراگیر شود قابل تحمل خواهد بود» این بلا فراگیر است.

جمع میان این دو تفسیر نیز مانعی ندارد و چه خوب است که انسان، به‌هنگام پیش آمدن حوادث ناگوار این جمله را با توجه به هر دو معنایی که ذکر شد بر زبان جاری کند و حتی اگر فارسی‌زبان است اضافه نماید: «ما از آن خداییم و به‌سوی او باز می‌گردیم» که به‌یقین مایه تسلی خاطر و مانع جزع و فزع و ناسپاسی است.







وَقَالَ ﷺ وَمَدَحُهُ قَوْمٌ فِي وَجْهِهِ

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي، وَأَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْرًا  
مِمَّا يَظُنُّونَ وَاعْفِرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ.

گروهی در برابر امام ﷺ او را مدح کردند،

امام ﷺ فرمود:

خداوندا! تو به من از خودم آگاه تری و من به خودم از آن‌ها آگاه‌ترم.

خداوندا! ما را بهتر از آنچه آن‌ها گمان می‌کنند قرار ده

و آنچه را که (درباره ما) نمی‌دانند بر ما ببخش.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که این کلام حکمت‌آمیز را پیش از مرحوم سید رضی نقل کرده‌اند، بلاذری در انساب‌الاشراف است که با تفاوت‌هایی آن را آورده و بعد از سید رضی، رشید الدین وطواط در غرر و عرر با اضافاتی که نشان می‌دهد از مصدر دیگری آن را گرفته آورده است. همچنین آمدی در غررالحکم آن را با تفاوتی ذکر کرده است. قابل توجه است که این چهار جمله در خطبه معروف «همام» با تفاوتی ذکر شده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۹۳).



## شرح و تفسیر

### در برابر مداحان...!

این کلام حکمت‌آمیز را امام علیه السلام زمانی فرمود که «گروهی او را در مقابلش ستودند، فرمود: خداوندا! تو به من از خودم آگاه‌تری و من به خودم از آن‌ها آگاه‌ترم»؛ (وَمَدَحَهُ قَوْمٌ فِي وَجْهِهِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي، وَأَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ).

سپس افزود: «خداوندا! ما را بهتر از آنچه آن‌ها گمان می‌کنند قرار ده و آنچه را که (در باره ما) نمی‌دانند بر ما بیخس»؛ (اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْرًا مِمَّا يَظُنُّونَ، وَاعْفِرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ).

از جمله اموری که در روایات اسلامی از آن به شدت نهی شده، مدح و ستایش افراد در برابر خود آن‌هاست، از این رو در روایات دیگری مدح و ستایش نوعی ذبح شمرده شده است.

در روایتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِذَا مَدَحْتَ أَخَاكَ فِي وَجْهِهِ فَكَأَنَّمَا أَمْرَتَ عَلِيَّ حَلْقَهُ الْمَوْسَى؛ هنگامی که برادرت را در برابرش مدح و ستایش کنی مانند این است که کارد بر گلویش می‌کشی».<sup>۱</sup>

در حدیثی از امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «أَجْهَلُ النَّاسِ الْمُعْتَرُّ بِقَوْلِ مَادِحٍ مُتَمَلِّقٍ يُحْسِنُ لَهُ الْقُبِيحَ وَيُبْغِضُ إِلَيْهِ النَّصِيحَ؛ نادان‌ترین مردم

۱. محجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۸۳.

کسی است که به گفته ستایش کننده‌ای که از راه تملق، زشتی‌ها را در نظرش زیبا جلوه می‌دهد و زیبایی‌ها را مبعوض می‌دارد، مغرور شود.<sup>۱</sup>

اگر در آثار زیان‌بار مدح و ستایش‌های افراطی و تملق‌آمیز خوب بیندیشیم خواهیم دید که اثرات آن فوق‌العاده مخرب است؛ از یک‌سو انسان را مغرور می‌کند و همین غرور مانع راه تکامل او می‌شود و از سوی دیگر عیوب و نقایص خود را نمی‌بیند، بلکه گاه آن‌ها را حسن می‌شمرد و در مقام اصلاح خویشتن بر نمی‌آید و از سوی سوم، غالباً به مداحان علاقه پیدا می‌کند در حالی که آنان خواسته‌های نامشروعی دارند و او به انجام خواسته‌های نامشروعشان کشیده می‌شود و عمل خود را به نوعی توجیه می‌کند.

در این جا سؤال معروفی مطرح می‌شود که چگونه امام علیه السلام با آن مقام عصمت اعتراف به نقص یا گناه می‌کند و از خدا آمرزش می‌طلبد؟

بعضی در جواب این‌گونه تعبيرات و تعابیر دیگری که در دعاها آمده و امامان معصوم علیهم السلام با تمام وجودشان از خداوند طلب آمرزش می‌کنند می‌گویند: این‌گونه سخنان همه به‌عنوان سرمشق برای مردم است و خودشان به آن نیازی نداشتند.

این توجیه، توجیه صحیحی به نظر نمی‌رسد و با لحن دعاها سازگار نیست، به‌خصوص این‌که از روایاتی استفاده می‌شود آنان هنگام خواندن این دعاها اشک می‌ریختند و به خود می‌پیچیدند و بی‌تابی می‌کردند.

جمع دیگر معتقدند که این‌ها همه به‌سبب ترک اولی‌هایی است که انجام داده‌اند. معنای ترک اولی این نیست که - نعوذ بالله - خلافی انجام شده باشد، بلکه ممکن است از مستحب مهم‌تری به مستحب کمتری منتقل شده باشند؛ مثلاً اگر کسی در اطراف خانه‌اش دو مسجد باشد یکی دورتر و پرجمعیت و دیگری

۱. غررالحکم، ج ۱۱۳۷.

نزدیک تر و کم جمعیت به یقین جماعت پرجمعیت تر ثوابش بیشتر است حال اگر در جماعت دوم شرکت کند با این که کار مستحب مهمی انجام داده ولی ترک اولی ای هم از او سرزده که در جماعت پرجمعیت تر شرکت نکرده است. این گونه اعمال برای افراد معمولی و حتی کسانی که در مسیر سیروسلوک الی الله اند عیب و نقص نیست ولی پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام آن را برای خود نوعی گناه می شمردند و از آن استغفار می کردند.

گاه ممکن است تمام کوشش خود را انجام می دادند ولی باز هم اعمال خود را لایق مقام پروردگار نمی دیدند و از آن استغفار می کردند؛ مانند کسی که میهمان بسیار محترمی دارد و آخرین تلاش خود را برای پذیرایی به خرج می دهد و بعد می گوید: از این که توان بیش از این نداشتم عذرخواهی می کنم و شرمندهام.

اساساً، معصومان علیهم السلام با توجه به عظمت مقام پروردگار عبادات خود را لایق او ندیده و می گفتند: «مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ»<sup>۱</sup>.



لَا يَسْتَقِيمُ قِضَاءُ الْحَوَائِجِ إِلَّا بِثَلَاثٍ: بِاسْتِصْغَارِهَا لِتَعْظُمَ،  
وَبِاسْتِكْتَامِهَا لِتُظْهَرَ، وَبِتَعْجِيلِهَا لِتَهْنُؤَ.

امام علیه السلام فرمود:

بر آوردن حاجات مردم کامل نمی شود مگر با سه چیز: کوچک شمردنش تا  
بزرگ گردد، و مکتوم داشتنش تا آشکار شود، و تعجیل در آن تا گوارا گردد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

یعقوبی (متوفای ۲۸۴) پیش از مرحوم سید رضی در تاریخ خود این کلام حکمت آمیز را با اضافاتی فراوان و تفاوت هایی در تعبیر ذکر کرده است و احتمال دارد کلام سید رضی یا کلام یعقوبی نقل به معنا شده باشد. از دیگر کسانی که پیش از سید رضی آن را در کتاب خود نقل کرده اند، ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب است. آمدی نیز آن را در غررالحکم با تفاوتی نقل کرده؛ ولی زمخشری در ربیع الابرار عین عبارت نهج البلاغه را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۴).

## شرح و تفسیر

### سه شرط خدمت به مردم

می‌دانیم که برآوردن حوائج نیازمندان و حل مشکلات مردم از مهم‌ترین مستحبات و بهترین طاعات است تا آن‌جا که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ سَعَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ طَلَبَ وَجْهَ اللَّهِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ أَلْفَ أَلْفِ حَسَنَةٍ يَغْفِرُ فِيهَا لِأَقْرَبِهِ وَ جِيرَانِهِ وَ أَخْوَانِهِ وَ مَعَارِفِهِ؛ کسی که برای برآوردن حاجت برادر مسلمانش برای جلب رضای پروردگار تلاش و کوشش کند، خداوند متعال هزار هزار حسنه در نامه اعمال او می‌نویسد و حتی به سبب آن بستگان و همسایگان و برادران دینی و آشنایانش مشمول غفران الهی می‌شوند».<sup>۱</sup>

امام علیه السلام در این گفتار نورانی‌اش شرایط کمال قضای حوائج را در سه چیز خلاصه کرده، می‌فرماید: «برآوردن حاجات مردم کامل نمی‌شود مگر با سه چیز: کوچک شمردنش تا بزرگ گردد و مکتوم داشتنش تا آشکار شود و تعجیل در آن تا گوارا گردد»؛ (لَا يَسْتَقِيمُ قَضَاءُ الْحَوَائِجِ إِلَّا بِثَلَاثٍ: بِاسْتِغْثَارِهَا لِتَعْظُمَ، وَبِاسْتِكْتَامِهَا لِتُظْهَرَ، وَبِتَعْجِيلِهَا لِتَهْتَبُ).

بسیارند کسانی که وقتی حاجت نیازمندی را برمی‌آورند آن را بزرگ می‌شمردند و همه جا بیان می‌کنند و یا گاه برای انجام دادن آن امروز و فردا

می‌نمایند، به گونه‌ای که حاجتمند، خسته و شرمنده می‌شود. این‌گونه قضای حاجات ارزشی ندارد؛ انجام خواسته‌های مردم در صورتی ارزش پیدا می‌کند که انسان آن را کوچک بشمرد و این نشانه بزرگی شخصی است که حاجت را برآورده است. هنگامی که او در نظرها بزر شد کار او نیز بزر شمرده می‌شود. همچنین در صورتی ارزشمند است که آن را پنهان دارد تا آبروی تقاضا کننده نزد همه محفوظ بماند؛ ولی از آن‌جا که حس کنجکاوی در مردم زیاد است، سرانجام این‌گونه خدمات آشکار می‌شود و از آن و صاحبش با اهمیت یاد می‌کنند و او را به فضایل اخلاقی می‌ستایند.

اضافه بر این، ادای حاجتی ارزشمند و گواراست که به سرعت انجام شود، زیرا در غیر این صورت حاجتمند ناچار است بارها به در خانه کسی که به او نیاز دارد برود و هر بار رنج تازه‌ای را بر روح خود تحمیل کند. در این صورت چنانچه حاجت او برآورده شود برایش گوارا نخواهد بود.

لام در «لِتَعْظُمَ» و «لِتُظْهَرَ» و «لِتَهْنَأَ» به اصطلاح، لام عاقبت است نه لام علت؛ یعنی این سه کار، این سه نتیجه را در پی دارد.

گفتنی است که در دستورات اسلامی نه تنها مسئله قضای حوائج از بزر ترین کارهای خیر شمرده شده، بلکه چگونگی آن نیز از جهات مختلف تعلیم داده شده است تا قضای حوائج به صورت کاملاً انسانی و گوارا صورت گیرد.

شبيه همین کلام به تعبیر دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است؛ آن‌جا که می‌فرماید: «رَأَيْتُ الْمَعْرُوفَ لَا يَصْلُحُ إِلَّا بِثَلَاثِ خِصَالٍ: تَصْغِيرِهِ وَتَسْتِيرِهِ وَتَعْجِيلِهِ فَإِنَّكَ إِذَا صَغَّرْتَهُ عَظَّمْتَهُ عِنْدَ مَنْ تَصْنَعُهُ إِلَيْهِ وَ إِذَا سَتَّرْتَهُ تَمَمَّتْهُ وَإِذَا عَجَّلْتَهُ هَسَّأَتْهُ وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ سَخَفْتَهُ وَنَكَّدْتَهُ؛ چنین دیدم که کارهای نیک جز با سه خصلت اصلاح نمی‌پذیرد: کوچک شمردن و پنهان داشتن و تعجیل کردن در آن، زیرا هنگامی که آن را کوچک بشمرد نزد کسی که به او نیکی کرده‌ای بزر خواهد

بود و زمانی که پنهانش داری آن را به کمال رسانده‌ای و چون در آن تعجیل کنی گوارایش ساخته‌ای و اگر غیر از این باشد آن را سخیف و بی ارزش کرده‌ای»<sup>۱</sup>. البته در قرآن مجید دستور به انفاق‌های پنهان و آشکار هر دو داده شده و به کسانی که اموال خود را در شب و روز به صورت پنهان و آشکار انفاق می‌کنند اجر الهی وعده داده شده و هرگونه ترس و غم (از عذاب‌های آخرت و مشکلات دنیا) از ایشان نفی شده است: ﴿

۲. ﴿

ولی این دستور با آنچه پیش از این گفته شد منافاتی ندارد، زیرا گاه انفاق آشکار سبب تشویق دیگران می‌گردد و سرمشقی برای سایرین است و در نتیجه انفاقی انفاق‌های دیگر را در پی دارد و از این نظر مطلوب است. افزون بر این، تظاهر به انفاق، سوءظن مردم را به اشخاص درمورد صفت بخل و خساست و عدم ادای واجبات از میان می‌برد و این خود هدف مهم دیگری است؛ ولی در هر حال اصل و اساس بر این است که انفاق و قضای حوائج مکتوم باشد جز در موارد استثنایی مانند آنچه گفته شد.

از این رو در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که «انَّ صَدَقَةَ السَّرِّ فِي التَّطَوُّعِ تَفْضُلٌ عَلَانِيَتِهَا بِسَبْعِينَ ضِعْفًا وَ صَدَقَةُ الْفَرِيضَةِ عَلَانِيَتِهَا أَفْضَلُ مِنْ سَرِّهَا بِخَمْسَةِ وَعَشْرِينَ ضِعْفًا؛ صدقه مستحب اگر پنهان باشد از صدقه آشکار هفتاد مرتبه بالاتر است و صدقه واجب اگر آشکار باشد از صدقه پنهان بیست و پنج بار افضل است»<sup>۳</sup>.

\*\*\*

۱. کافی، ج ۴، ص ۳۰، ح ۱.

۲. بقره، آیه ۲۷۴.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۱۳۳، ح ۳.

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُقْرَبُ فِيهِ إِلَّا الْمَاجِلُ، وَلَا يُظَرَفُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ،  
وَلَا يُضَعَّفُ فِيهِ إِلَّا الْمُنْصِفُ، يَعُدُّونَ الصَّدَقَةَ فِيهِ غُرْمًا، وَصِلَةَ الرَّحِمِ مَنًّا،  
وَالْعِبَادَةَ اسْتِطَالَةً عَلَى النَّاسِ! فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ السُّلْطَانُ بِمَشُورَةِ النِّسَاءِ،  
وَإِمَارَةَ الصَّبِيَّانِ، وَتَدْبِيرَ الْخَصِيَّانِ!

امام علیه السلام فرمود:

زمانی بر مردم فرامی‌رسد که تنها حيله گران سخن‌چین، مقرّب‌اند و تنها  
فاجران بدکار، ظریف و لطیف شمرده می‌شوند و افراد باانصاف، ضعیف  
و ناتوان محسوب خواهند شد. در آن زمان کمک به نیازمندان خسارت  
و ضرر، و صلهٔ رحم (که حق مسلم خویشاوندان است) منت، و عبادت (که  
وظیفهٔ هر انسانی در پیشگاه خداست) وسیلهٔ برتری‌جویی بر مردم خواهد  
بود. در آن زمان حکومت با مشورت زنان و فرمانروایی کودکان و تدبیر  
خواجگ‌هاست.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مطابق نقل مصادر نهج البلاغه، از جمله کسانی که پیش از مرحوم سید رضی این کلام حکمت‌آمیز را در کتب



## شرح و تفسیر

### پیش‌گویی عجیب

این کلام حکمت‌آمیز و پر محتوا یکی از خبرهای غیبی است که امام علیه السلام دربارهٔ زمان‌های آینده بیان می‌کند و هشدار می‌دهد که به اصحاب و یاران و پیروانش. امام علیه السلام زمانی را پیش‌گویی می‌کند که سه گروه پست و بی‌ارزش، با ارزش و سه کار نیک و گران‌بها، زشت و بد شمرده می‌شوند و سه گروه نالایق زمام حکومت را به دست می‌گیرند.

نخست می‌فرماید: «زمانی بر مردم فرامی‌رسد که تنها حيله گران سخن‌چین، مقرب می‌گردند و تنها فاجران بدکار، ظریف و لطیف شمرده می‌شوند و افراد باانصاف، ضعیف و ناتوان محسوب خواهند شد»؛ (يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُقَرَّبُ فِيهِ إِلَّا الْمَاحِلُ، وَلَا يُظَرَّفُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ، وَلَا يُضَعَّفُ فِيهِ إِلَّا الْمُتَّصِفُ).

اشاره به این‌که در آن زمان نظام ارزشی اسلام و احکام الهی و کتاب و سنت وارونه می‌شود، افراد زشت‌سیرت و گنه‌کار و فاسد بر سر کار می‌آیند و نیکان را از صحنهٔ اجتماع به عقب می‌رانند. در چنین شرایطی منکر، معروف و معروف، منکر می‌گردد.

---

خود آورده‌اند، مبرد در کتاب کامل (با تفاوت مختصری) و یعقوبی در تاریخ خود و مرحوم کلینی در روضهٔ کافی هستند و بعد از سید رضی، راغب آن را در محاضرات الادباء با تغییراتی ذکر کرده و همچنین آمدی در غررالحکم و ابن طلحه شافعی نیز در مطالب السؤل با تفاوتی که نشان می‌دهد از غیر نهج‌البلاغه گرفته‌اند آورده‌اند. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۹۵).

«ماحِل» از ماده «مَحَل» (بر وزن جهل) به معنای مکر و حيله و در اصل به معنای خشک و بی حاصل بودن زمین است. افراد حيله گر و سخن چین و مکار را به همین سبب ماحل گفته اند.

«فأَجْر» اشاره به افراد بی بندوباری است که هرچه بر زبانشان آمد می گویند و از شوخی های رکیک و زشت ابا ندارند و آن را نوعی شوخ طبعی و ظرافت و لطافت می شمردند.

«مُنْصِف» کسی است که حق مردم را به خوبی ادا می کند؛ ولی در محیط زشت کاران، چنین کسی، ضعیف و ناتوان و بی دست و پا شمرده می شود و به عکس، افرادی که اموال و ثروت فراوانی از راه حرام و غصب حقوق مردم گردآوری می کنند، انسان های زرنگ و لایقی محسوب می شوند.

سپس می افزاید: «سه کار بسیار خوب، بد شمرده می شود» در آن زمان کمک به نیازمندان خسارت و ضرر، و صلۀ رحم (که حق مسلم خویشاوندان است) منت، و عبادت (که وظیفه هر انسانی در پیشگاه خداست) وسیله برتری جویی بر مردم خواهد بود؛ «يَعُدُّونَ الصَّدَقَةَ فِيهِ غُرْمًا، وَصَلَةَ الرَّحِمِ مَنًّا، وَالْعِبَادَةَ اسْتِطَالَةً عَلَى النَّاسِ».

آری، در زمانی که ایمان و اخلاق از جامعه برچیده شود، مردم دلیلی نمی بینند که به نیازمندان کمک کنند و طبق محاسبه های ظاهری می گویند: فلان مقدار به فلان نیازمند دادیم و به همان اندازه از سرمایه ما کم شد و این خسارت است و نیز هنگامی که به دیدار بستگان خود می روند آن را دین شرعی و اخلاقی و انسانی به شمار نمی آورند، بلکه گویی نعمت بزرگی به آنان داده اند و بر آنان منت می نهند، و هنگامی که وظیفه عبادی خود را انجام می دهند به جای این که خضوع و تواضعشان بیشتر شود خود را از دیگران برتر و بلند مقام تر می شمردند. کوتاه سخن این که از اعمال به ظاهر نیک خود نتیجه های وارونه می گیرند.

جمله «يَعُدُّونَ الصَّدَقَةَ فِيهِ غُرْمًا» شبیه چیزی است که در قرآن مجید آمده است که درباره عرب جاهلی می فرماید: ﴿...﴾  
 «بعضی از عرب های بادیه نشین (که از تعالیم اسلام دورند) آنچه را که در راه خدا انفاق می کنند غرامت و خسران برای خود می پندارند».<sup>۱</sup>  
 و جمله «صَلَةُ الرَّحْمِ مَنًّا» شبیه چیزی است که در آیه ۱۷ سوره حجرات آمده است: ﴿...﴾

﴿...﴾ «آن ها بر تو منت می نهند که اسلام آوردند بگو: اسلام آوردن خود را بر من منت ننهد خداوند بر شما منت می نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است اگر (در ادعای ایمان) صادق هستید».  
 روشن است که ایمان آوردن به پیامبر الهی وظیفه، بلکه برنامه سعادت و تکامل و افتخار است. این چیزی نیست که سبب منت بر پیامبر گردد. همچنین صلۀ رحم همان گونه که اشاره کردیم وظیفه دینی و انسانی است که هرکس موفق به انجام آن شود باید خدا را شکر گوید و مفتخر باشد نه این که آن را وسیله منت کند.  
 همچنین عبادت، مکتب عالی تربیت انسان است و باید وسیله تواضع و خضوع انسان در پیشگاه خدا گردد نه این که وسیله برتری جویی بر مردم شود.  
 آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به سه عامل فساد در چنین جامعه ای اشاره می کند که سرچشمه آن اعمال نادرست است، می فرماید: «در آن زمان حکومت با مشورت زنان و فرمانروایی کودکان و تدبیر خواجه ها خواهد بود»؛ (فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ السُّلْطَانُ بِمَشُورَةِ النِّسَاءِ، وَامَارَةَ الصِّبْيَانِ، وَتَدْبِيرِ الْخُصْيَانِ).

بی شک، زنان در اسلام در بسیاری از حقوق با مردان برابرند، بلکه گاهی از آنان پیشی می گیرند؛ ولی با توجه به ساختمان عاطفی آن ها اداره بعضی از امور از

توان آن‌ها خارج است. به همین دلیل در تمام دنیا حتی در زمان ما که شعار مساوات زن و مرد در غرب همه جا را پر کرده ابتکار تمام حکومت‌ها و پست‌های مهم سیاسی و اقتصادی و جنگی - جز در موارد بسیار معدودی - در دست مردان است چراکه آن‌ها آمادگی بیشتری برای این کار دارند. حال اگر حکومت با مشورت زنان باشد مشکلات غیر قابل انکاری به وجود خواهد آمد. در بعضی از نسخه‌ها و حتی نسخه مرحوم سید رضی در خصائص الائمه به جای نساء «إماء» آمده است که اشاره به کنیزانی است که در دربار خلفا بودند و مورد علاقه شدید آن‌ها قرار داشتند. آن‌ها نیز از این علاقه استفاده کرده و در مسائل حکومت دخالت می‌کردند و حتی افرادی که می‌خواستند در امور حکومت تأثیر بگذارند گاهی از طریق آن‌ها در خلیفه یا پادشاه نفوذ می‌کردند. بعضی از روان‌شناسان امروز معتقدند که زنان در مسائل جزئی دقیق‌تر از مردان‌اند؛ ولی در تصمیم‌های کلان مشکل دارند و به همین دلیل امر حکومت که نیاز به کلان‌نگری دارد برای آن‌ها مشکل است.

منظور از «امارة الصبيان» (حکومت کودکان) ممکن است مفهوم ظاهری آن باشد که در طول تاریخ بارها کودکان کم‌سن و سالی به حکومت رسیده‌اند و امر حکومت به دست مادر یا بستگان نزدیک آن‌ها انجام می‌شد و یا ممکن است معنای کنایی آن مراد باشد؛ یعنی کسانی که افکار بچه‌گانه دارند و دورنگر نیستند و افکار عمیق ندارند.

نیز «تدبير الخصيان» (تدبیر خواجه‌ها) ممکن است همان معنای ظاهری آن مراد باشد که در بعضی از دوران‌های تاریخی وجود داشته و خلفا یا پادشاهان حرمسرای گسترده‌ای داشتند و مردانی را بر آن‌ها می‌گماردند که خواجه باشند تا بتوانند به آن‌ها اعتماد کنند. آنان با کمک همسران پرنفوذ شاهان و خلفا منویات

خود را در حکومت اجرا می‌کردند و کسانی که در حاشیه بودند از نفوذشان استفاده می‌کردند و به این ترتیب نظام جامعه در مسیرهای غلط و در طریق منافع اشخاص خاصی قرار می‌گرفت.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور، معنای کنایی آن باشد، زیرا خواه‌ها به‌علت از دست دادن مردانگی ظاهری خود، بسیاری از صفات مردان را نیز از دست می‌دادند و تدبیر آن‌ها تدبیر ضعیفی می‌شد تا آن‌جا که بعضی گفته‌اند: در میان خواجگان در طول تاریخ کمتر نابغه‌ای پیدا شده است.

## نکته

### ارزش‌های واقعی

همه انسان‌ها طالب اشیای گران‌بها و مقامات عالی و شخصیت و احترام‌اند ولی ارزش‌ها را چه کسی تعریف یا تعیین می‌کند؟ پاسخ این است که کسانی که زمام حکومت یا رشته فکری مردم را در دست دارند، یعنی امرا و علما ارزش‌ها را تعیین می‌کنند. حال اگر آن‌ها از مسیر منحرف شوند و به‌جای ارزش‌های واقعی ارزش‌های کاذبی را عرضه کنند، نظام ارزشی جامعه دگرگون می‌شود و مردم ارزش‌های واقعی را رها کرده، به‌دنبال ارزش‌های کاذب می‌روند.

مثلاً در دوران جاهلیت که ارزش انسان‌ها را ثروت و فزونی فرزندان‌شان تعیین می‌کرد هنگامی که قرآن بر مردی تهی دست و فاقد پشتیبان‌های انسانی نازل شد، تعجب کردند و گفتند: ﴿

﴿۱﴾ چرا این قرآن بر یکی از ثروتمندان باشخصیت مکه و طائف نازل نشده است؟ یا فرعون هنگامی که موسی علیه السلام را در لباس چوپانی دید تعجب کرد

وگفت: ﴿ ندارد؟﴾<sup>۱</sup>

﴿ چرا موسی دستبندهای طلا

بر این اساس مهم‌ترین کاری که پیغمبر اسلام ﷺ انجام داد همان انقلاب ارزشی بود؛ ثروت را تحقیر کرد و تقوا را نشانه ارزش انسانی شمرد، و شعار ﴿ جای شعارهای جاهلی را گرفت و همین امر همه چیز را منقلب و دگرگون ساخت و انسان‌ها را از بیراهه‌ها به مسیرهای واقعی هدایت کرد.

\*\*\*



## ۱۰۳

وَرَأَى عَلَيْهِ آزَارُ خَلْقٍ مَرْقُوعٌ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ.

يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ، وَتَذَلُّ بِهِ النَّفْسُ، وَيَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ. إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ  
عَدُوَانِ مُتَفَاوِتَانِ، وَسَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ؛ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَتَوَلَّاهَا أَبْغَضَ  
الْآخِرَةَ وَعَادَاهَا، وَهَمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَمَا شِ بَيْنَهُمَا؛  
كُلَّمَا قَرَّبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ، وَهَمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ!

لباس کهنه و وصله داری بر اندام آن حضرت دیده شد، کسی درباره آن سؤال کرد  
(که چرا امام علیه السلام با داشتن امکانات، چنین لباسی را برای خود انتخاب کرده  
است؟).

امام علیه السلام فرمود:

قلب به سبب آن خاضع می شود و نفس سرکش با آن رام می گردد و مؤمنان  
به آن اقتدا می کنند (و از آن سرمشق می گیرند).

دنیا و آخرت دو دشمن متفاوت و دو راه مختلفانند، لذا کسی که دنیا  
را دوست بدارد و به آن عشق ورزد آخرت را دشمن می دارد و با آن دشمنی  
می کند. این دو به منزله مشرق و مغرب اند و انسان همچون کسی که در



میان این دو در حرکت است هر زمان به یکی نزدیک شود از دیگری دور می‌گردد و این دو همچون دو همسر یک مردند (که معمولاً با هم رقابت شدید دارند).<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مطابق نقل مصادر نهج البلاغه این سخن حکمت‌آمیز را قبل از سید رضی مرحوم ابن شعبه بحرانی در تحف العقول و ابن سعد در طبقات آورده است و با مختصر تفاوتی در کتاب‌های حلیة الاولیاء و مطالب السؤل و سراج الملوک و غرر الخصائص و روض الاخیار آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۵).

## شرح و تفسیر

### تضاد دنیاپرستی و علاقه به آخرت

حضرت علی علیه السلام این گفتار حکیمانه را زمانی فرمود که «لباس کهنه و وصله‌داری بر اندام آن حضرت دیدند. کسی درباره آن سؤال کرد (که چرا امام علیه السلام با داشتن امکانات، چنین لباسی را برای خود انتخاب کرده است؟) امام علیه السلام فرمود: قلب به سبب آن خاضع می‌شود و نفس سرکش با آن رام می‌گردد و مؤمنان به آن اقتدا می‌کنند (و از آن سرمشق می‌گیرند)؛ «وَرَأَى عَلَيْهِ اَزَارُ خَلْقٍ مَرْقُوعٌ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ: يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ، وَتَذَلُّ بِهِ النَّفْسُ، وَيَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ».

می‌دانیم که در عصر خلفا دامنه فتوحات اسلامی به شرق و غرب و شمال و جنوب کشیده شد و کشورهای مهمی همچون ایران و روم و مصر زیر پرچم اسلام قرار گرفتند و غنائم فراوان و اموال خراجی بسیاری نصیب مسلمین شد. این امر آثار زیان‌بار فراوانی داشت؛ گروهی به مسابقه در ثروت روی آوردند، خانه‌های مجلل، لباس‌های گران‌بها، سفره‌های رنگارنگ و مرکب‌های زیبا برای خود انتخاب کردند و گروه عظیمی از مردم، در دنیا و ارزش‌های مادی فرو رفتند و نظام ارزشی جامعه اسلامی - همان‌گونه که در کلام حکمت‌آمیز قبل به آن اشاره گردید - دگرگون شد. در این جا امام علیه السلام برای این که مسلمانان منحرف را به صراط مستقیم اسلام و سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بازگرداند مظاهر زهد خویش را

کاملاً آشکار ساخت که از جمله آن پوشیدن لباس های ساده و کم ارزش و وصله دار بود و همین امر موجب شگفتی بینندگان گشت تا آن جا که به حضرت ایراد گرفتند؛ ولی امام علیه السلام پاسخی فرمود که درس بزرگی برای همگان بود، فرمود: هنگامی که این لباس را می پوشم سه فایده مهم دارد:

نخست این که قلب و روح من در برابر آن خضوع می کند و تکبر و خودبرتربینی که سرچشمه گناهان بزرگ است از من دور می شود. دیگر این که نفس سرکش به سبب آن رام می شود و وسوسه های آن که انسان را به راه های شیطانی می کشاند فرو می نشیند. و سوم این که مؤمنان به آن اقتدا می کنند و از زندگانی پر زرق و برق و تجملاتی که انسان را از خدا غافل می سازد دور می شوند. هیچ کس از پوشیدن لباس های ساده و داشتن وسایل زندگی ساده احساس حقارت نمی کند.

آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به اصلی کلی درباره دنیا و آخرت اشاره می کند که انتخاب نوع لباس گوشه ای از گوشه های آن است، می فرماید: «دنیا و آخرت دو دشمن متفاوت و دو راه مختلف اند، لذا کسی که دنیا را دوست بدارد و به آن عشق بورزد آخرت را دشمن می دارد و با آن دشمنی می کند»؛ (انَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدُوَّانٌ مُتَّفَاوَتَانِ، وَسَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ، فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَتَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَعَادَاهَا).

منظور از دنیا در این جا یکی از این سه چیز و یا هر سه چیز است:

نخست دنیایی که از طریق حرام و اموال نامشروع و مقامات غاصبانه به دست آید که مسیر آن از مسیر آخرت قطعاً جداست.

دوم: منظور دنیایی است که هدف باشد نه وسیله برای آخرت، زیرا اگر دنیا هدف اصلی انسان شد، آخرت به فراموشی سپرده می شود و دیگر هدف نهایی نخواهد بود؛ اما اگر به دنیا به عنوان مزرعه یا پل و گذرگاه و خلاصه وسیله ای

برای رسیدن به آخرت نگاه شود نه تنها با آن دشمنی ندارد، بلکه به یقین آن را تقویت خواهد کرد، همان‌گونه که در روایات اسلامی آمده است.

سوم این‌که منظور دنیای پر زرق و برق و تجملاتی است که وقتی انسان در آن غرق شد، هرچند از طریق حلال به دست آمده باشد آخرت به دست فراموشی سپرده خواهد شد؛ هر روز در فکر زینت تازه و تجملات بیشتر و خانه‌ها و لباس‌ها و مرکب‌های پر زرق و برق‌تر است و چنین کسی هرچند دنبال حرام هم نباشد هم خدا را فراموش می‌کند و هم معاد را.

تعبیرهای «عَدُوَان» و «سَبِيلَانِ» در واقع شبیه به تنزل از چیزی به چیز دیگر است، زیرا نخست می‌فرماید: دو دشمن اند که یکدیگر را تخریب می‌کنند سپس می‌فرماید: حداقل دو مسیر مختلف‌اند که به دو مقصد منتهی می‌شوند؛ خواه عداوتی با هم داشته باشند یا نه.

آنچه در جمله «فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا...» آمده در واقع به منزله نتیجه‌گیری از سخنان گذشته است.

در پایان، امام علیه السلام دو تشبیه جالب و به تعبیر دیگر، دو مثال واضح برای دنیا و آخرت بیان می‌کند، می‌فرماید: «این دو به منزله مشرق و مغرب‌اند و انسان همچون کسی است که در میان این دو در حرکت است هر زمان به یکی نزدیک شود از دیگری دور می‌گردد و این دو همچون دو همسر یک مردند (که معمولاً با هم رقابت شدید دارند)»؛ «وَهُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَمَا شَبَّيْنَهُمَا؛ كَلَّمَا قُرْبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعْدَ مِنَ الْآخَرِ، وَهُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ».

گفتنی است: دو مثالی که امام علیه السلام بیان فرموده نسبت به دو تعبیری که درباره دنیا در عبارت قبل آمد (عَدُوَان و سَبِيلَانِ) به اصطلاح از قبیل لف و نشر مشوش است؛ تعبیر «ضَرَّتَانِ» (دو هوو) مثالی است برای «عَدُوَانِ مُتَفَاوِتَانِ» و تعبیر «مَشْرِقٍ وَ مَغْرِبٍ» مثالی است برای «سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ».

این احتمال نیز هست که تعبیر «مشرق و مغرب» درباره دنیا و آخرت نیز از قبیل لف و نشر مشوش باشد؛ مشرق که خاستگاه نور آفتاب است به منزله آخرت و مغرب که رو به سوی ظلمت می رود اشاره به دنیا است.

آری، اگر دنیا از حرام فراهم شود، یا هدف نهایی انسان باشد و یا انسان در تجملات و زر و زیورهای آن غرق شود هرگز به آخرت نمی پردازد، بلکه روزبه روز از سعادت جاویدان دورتر می گردد.

روایات دیگری نیز که از رسول خدا یا ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است این سخن را تأیید می کند؛ از جمله در حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده می خوانیم: «انَّ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا اضْرَارًا بِالْآخِرَةِ وَفِي طَلَبِ الْآخِرَةِ اضْرَارًا بِالْدُّنْيَا فَأَضْرُوا بِالْدُّنْيَا فَإِنَّهَا أَحَقُّ بِالْأَضْرَارِ؛ طلب دنیا به آخرت انسان زیان می رساند و طلب آخرت به دنیا ضرر می زند، بنابراین ضرر دنیا را بپذیرید که سزاوارتر به زیان است».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری که از حضرت مسیح علیه السلام در کتب اسلامی نقل شده می خوانیم: «لَا يَسْتَقِيمُ حُبُّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي قَلْبِ مُؤْمِنٍ كَمَا لَا يَسْتَقِيمُ الْمَاءُ وَالنَّارُ فِي آنَاءٍ وَاحِدَةٍ؛ محبت دنیا و آخرت در قلب فرد باایمان جمع نمی شود همان گونه که آب و آتش در یک ظرف جمع نمی گردند».<sup>۲</sup>

ناگفته پیداست که تمام این روایات ناظر به کسی است که دنیا را هدف خود قرار داده و بدون در نظر گرفتن حلال و حرام و حق و ناحق پیوسته به دنبال آن می دود؛ اما کسی که دنیا را از طریق حلال می خواهد و وسیله نیل به آخرت قرار می دهد نه تنها مذموم نیست، بلکه در روایات، چنین کسی ستایش نیز شده است. از جمله در حدیثی امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: «انْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعًا لِدُنْيَاكَ

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۶۱، ح ۳۰.

۲. همان، ج ۱۴، ص ۳۲۷، ح ۵۰.

أَهْلَكْتَ دِينَكَ وَدُنْيَاكَ وَكُنْتَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ اگر دین خود را تابع دنیای خود قرار دهی، دین و دنیایت را تباه کرده‌ای و در آخرت از زیان‌کاران خواهی بود و اگر دنیای خود را تابع دینت قرار دهی هم دینت را به دست آورده‌ای و هم دنیایت را و در آخرت از رستگاران هستی».<sup>۱</sup>

\*\*\*



وَعَنْ نَوْفِ الْبِكَالِيِّ، قَالَ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ذَاتَ لَيْلَةٍ، وَقَدْ خَرَجَ مِنْ فِرَاشِهِ، فَنَظَرَ فِي النُّجُومِ فَقَالَ لِي: يَا نَوْفُ، أَرَأَيْتَ أَنْتَ أَمْ رَامِقٌ؟ فَقُلْتُ: بَلْ رَامِقٌ.

يَا نَوْفُ، طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا، الرَّاعِبِينَ فِي الآخِرَةِ، أُولَئِكَ قَوْمٌ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بَسَاطًا، وَتَرَابَهَا فِرَاشًا، وَمَاءَهَا طِيبًا، وَالْقُرْآنَ شِعَارًا، وَالِدُّعَاءَ دِتَارًا، ثُمَّ قَرَضُوا الدُّنْيَا قَرْضًا عَلَى مِنْهَاجِ الْمَسِيحِ، يَا نَوْفُ، إِنَّ دَاوُدَ عليه السلام قَامَ فِي مِثْلِ هَذِهِ السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: إِنَّهَا لَسَاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتَجِيبَ لَهُ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَشَّارًا أَوْ عَرِيفًا أَوْ شُرْطِيًّا، أَوْ صَاحِبَ عَرْطِيَّةٍ.

«نوف بکالی» می گوید: امیرمؤمنان عليه السلام را در یکی از شب‌ها دیدم که برای عبادت از بستر خود خارج شده بود. نگاهی به ستارگان آسمان افکند سپس به من فرمود: ای نوف! خوابی یا بیدار؟ عرض کردم: بیدارم.

امام عليه السلام فرمود:

ای نوف! خوشا به حال زاهدان در دنیا که راغب در آخرت‌اند، همان‌ها که زمین را فرش و خاک آن را بستر و آبش را نوشیدنی گوارای خود قرار دادند.



قرآن را همچون لباس زیرین و دعا را همچون لباس رویین خویش ساختند سپس دنیا را به روش مسیح سپری کردند. ای نوح! داود (پیامبر) علیه السلام در چنین ساعتی از خواب برخاست و گفت: این همان ساعتی است که هیچ بنده‌ای در آن دعا نمی‌کند جز این که به اجابت می‌رسد مگر آن که مأمور جمع‌آوری مالیات (برای حاکم ظالم) باشد یا جاسوس گزارشگر یا مأمور انتظامی‌اش، و یا نوازنده طنبور یا طبل باشد.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی «عَرَطَبَه» را به «طنبور» و «کَوْبَه» را به «طبل» تفسیر کرده و می‌افزاید: بعضی به عکس گفته‌اند: «عَرَطَبَه» «طبل» است و «کَوْبَه» «طنبور»؛ (وَهِيَ الطُّبُورُ أَوْ صَاحِبَ كَوْبَةٍ وَهِيَ الطَّبْلُ. وَقَدْ قِيلَ أَيْضًا: إِنَّ الْعَرَطَبَةَ الطَّبْلُ وَالْكَوْبَةَ الطُّبُورُ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است: این گفتار حکیمانه را گروه کثیری قبل از مرحوم سید رضی یا بعد از او نقل کرده‌اند از جمله مرحوم صدوق در خصال و اکمال الدین و مسعودی در مروج الذهب و شیخ مفید در مجالس همچنین خطیب بغدادی در تاریخ بغداد و ابن عساکر در تاریخ دمشق و ابونعیم در حلیة الاولیاء و آمدی در غررالحکم. در ضمن مسعودی داستان مفصلی در مروج الذهب در این زمینه آورده که نشان می‌دهد هنگامی که این کلام را برای مهتدی (عباسی) نقل کردند بسیار از آن لذت برد و آن را به خط خود نوشت. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۶).

## شرح و تفسیر

### زاهدان در دنیا

این کلام نورانی هنگامی از امام علیه السلام صادر شد که «نوف بکالی» می‌گوید: امیرمؤمنان علیه السلام را در یکی از شب‌ها دیدم که برای عبادت از بستر خود خارج شده بود. نگاهی به ستارگان آسمان افکند سپس به من فرمود: ای نوف! خوابی یا بیدار؟ عرض کردم: بیدارم» (آن‌گاه این سخن نورانی را که نهایت زهد در دنیا را در عباراتی کوتاه شرح می‌دهد بیان فرمود)؛ (وَعَنْ نَوْفِ الْبِكَالِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ لَيْلَةٍ، وَقَدْ خَرَجَ مِنْ فِرَاشِهِ، فَنَظَرَ فِي النُّجُومِ فَقَالَ لِي: يَا نَوْفُ، أَرَأَقْدُ أَنْتَ أُمَّ رَامِقٍ؟ فَقُلْتُ: بَلْ رَامِقٌ).

«نوف» - چنانچه خواهد آمد - از دوستان نزدیک یا خادمان امیرمؤمنان علیه السلام بوده که حتی شب‌ها در خدمتش به‌سر می‌برده است.

«فرمود: ای نوف! خوشا به حال زاهدان در دنیا که راغبان در آخرت‌اند، همان‌ها که زمین را فرش و خاک آن را بستر و آبش را نوشیدنی گوارای خود قرار دادند. قرآن را همچون لباس زیرین و دعا را همچون لباس رویین خویش ساختند سپس دنیا را به روش مسیح سپری کردند»؛ (قَالَ يَا نَوْفُ طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا، الرَّاغِبِينَ فِي الآخِرَةِ، أَوْلَيْكَ قَوْمٌ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بَسَاطًا، وَتُرَابَهَا فِرَاشًا، وَمَاءَهَا طَبِيبًا، وَالْقُرْآنَ شَعَارًا، وَالدُّعَاءَ دَثَارًا، ثُمَّ قَرَضُوا الدُّنْيَا قَرْضًا عَلَى مِنْهَاجِ الْمَسِيحِ).

تعبیر «زمین را فرش و خاک را بستر و... قرار دادند» کنایه از ساده زیستن در حد اعلی است.

و تعبیر «قرآن را لباس زیرین و دعا را لباس رویین قرار دادند» کنایه از این است که دستورات قرآن در درون دل و جان و روحشان قرار دارد و دعا ورد زبانشان است همواره به هنگام قیام و قعود و هرگونه حرکت فردی و اجتماعی از خدا یاری می طلبند و برای توفیق بیشتر دعا می کنند و از این طریق هرگز خدا را از یاد نمی برند.

افزون بر این، بدن انسان در حال عادی بسیار آسیب پذیر است و لباس، او را از بسیاری آسیب ها حفظ می کند، پس قرار دادن دعا به عنوان لباس رویین اشاره به این است که آن ها در سایه دعا، خود را از خطرات مختلف و عذاب های دنیا و آخرت و انحرافات اخلاقی حفظ می کنند.

«قَرَضُوا الدُّنْيَا...» اشاره به پیمودن و طی کردن دنیا به روش بسیار زاهدانه حضرت مسیح علیه السلام است (قرض، هم به معنای قطع کردن و بریدن آمده و هم به معنای گذشتن و عبور کردن).

اشاره امام علیه السلام به زندگی زاهدانه حضرت عیسی علیه السلام به طور مشروح تر در خطبه ۱۶۰ آمده است که فرمود: «و اگر بخواهی زندگی عیسی بن مریم را - که درود خدا بر او باد - برایت بازگو می کنم؛ او سنگ را بالش خود قرار می داد، لباس خشن می پوشید، غذای ناگوار (مانند نان خشک) می خورد، نان خورش او گرسنگی، چراغ شب هایش ماه، سرپناه او در زمستان مشرق و مغرب زمین بود (صبح ها در طرف غرب و عصرها در طرف شرق رو به آفتاب قرار می گرفت) میوه و گل او گیاهانی بود که زمین برای چهارپایان می رویاند. نه همسری داشت که او را بفریبد و نه فرزندی که (مشکلاتش) او را غمگین سازد، نه مالی داشت که او را به خود مشغول دارد و نه طمعی که خوارش کند؛ مرکبش پاهایش بود

و خادمش دست هایش!) (وَإِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِي عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ، وَيَلْبَسُ الْخَشَنَ، وَيَأْكُلُ الْجَشَبَ، وَكَانَ آدَامُهُ الْجُوعَ، وَسَرَّاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ، وَظِلَالُهُ فِي الشِّتَاءِ مَشَارِقُ الْأَرْضِ وَمَعَارِبُهَا، وَفَاكِهِتُهُ وَرِيحَانُهُ مَا تُثْبِتُ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ؛ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتِنُهُ، وَلَا وَلَدٌ يَحْزِنُهُ، وَلَا مَالٌ يَلْفُتُهُ، وَلَا طَمَعٌ يَذُّهُ، دَابَّتُهُ رَجُلَاهُ، وَخَادِمُهُ يَدَاؤُهُ!).

به یقین کمتر کسی می تواند مانند حضرت مسیح علیه السلام زندگی کند و یا زهدی همچون پیامبر اسلام و علی علیه السلام داشته باشد. منظور این است که مردم باایمان تا آن جا که می توانند تعلقات دنیوی را از خود دور سازند و بار خود را سبک کنند و به زندگی هرچه ساده تر قانع شوند، چراکه زندگی های پرخرج و تجملاتی از یک سو تمام افکار انسان را به خود جذب می کند و از آخرت غافل می سازد و از سویی دیگر تهیه آن از مال حلال غالباً مشکل است، لذا انسان را به حرام یا مشتبه آلوده می سازد و از سوی سوم برای نیازمندان مایه حسرت و دل شکستگی و محدودیت و محرومیت می شود.<sup>۱</sup>

آنگاه امام علیه السلام در ادامه این سخن در بیان اهمیت بیدار ماندن در آن ساعت شب و راز و نیاز به درگاه خداوند، می فرماید: «ای نوف! داود (پیامبر) علیه السلام در چنین ساعتی از خواب برخاست و گفت: این همان ساعتی است که هیچ بنده ای در آن دعا نمی کند جز این که به اجابت می رسد مگر آن که مأمور جمع آوری مالیات (برای حاکم ظالم) یا جاسوس گزارشگر، یا مأمور انتظامی اش و یا نوازنده طنبور یا طبل باشد»؛ (يَا نَوْفُ إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ فِي مِثْلِ هَذِهِ السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ إِنَّهَا لَسَاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتُجِيبَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَشَارًا أَوْ عَرِيفًا أَوْ شُرْطِيًّا أَوْ صَاحِبَ عَرِطَبَةٍ وَهِيَ الطُّنْبُورُ أَوْ صَاحِبَ كَوْبَةِ وَهِيَ الطَّبْلُ).

۱. برای آگاهی از زندگانی زاهدانه انبیا و اولیای الهی به بحثی که تحت عنوان «زندگی زاهدانه انبیا» در ذیل بخش چهارم خطبه ۱۶۰ آورده ایم مراجعه فرمایید.

مرحوم سیّد رضی «عَرَطَبَه» را به «طنبور» و «کوبه» را به «طبل» تفسیر کرده و می‌افزاید: بعضی به عکس گفته‌اند: «عرطبه» «طبل» است و «کوبه» «طنبور»؛ (وَقَدْ قِيلَ أَيْضاً: إِنَّ الْعَرَطَبَةَ الطَّبْلُ وَالْكُوبَةَ الطُّنْبُورُ)

ذکر نام داود علیه السلام در این جا شاید از این رو باشد که او حکومت گسترده‌ای داشت و چنین کسی قاعدتاً می‌بایست از مناجات با خداوند در آن ساعت از شب بر اثر گرفتاری‌ها غافل بماند. علاوه بر این، داود علیه السلام به سبب صدای بسیار خوبی که داشت در مناجات با پروردگار به آن صوت دلنشین بسیار علاقه‌مند بود؛ همان صوتی که قرآن درباره آن می‌گوید: ﴿۱﴾

آن ساعتی از شب که امام علیه السلام به آن اشاره کرده ممکن است همان باشد که امام صادق علیه السلام در حدیثی که در کتاب الدعای کافی نقل شده به آن اشاره کرده است، می‌فرماید: «إِنَّ فِي اللَّيْلِ لَسَاعَةً مَا يُوَفِّقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ ثُمَّ يُصَلِّي وَيَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا إِلَّا اسْتَجَابَ لَهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ وَأَيُّ سَاعَةٍ هِيَ مِنَ اللَّيْلِ قَالَ إِذَا مَضَى نِصْفُ اللَّيْلِ وَهِيَ السُّدُسُ الْأَوَّلُ مِنْ أَوَّلِ النَّصْفِ؛ در شب ساعتی است که هر بنده مسلمانی اگر با آن هماهنگ شود سپس نماز بخواند و به درگاه خداوند دعا کند دعایش در هر شب مستجاب می‌شود. راوی می‌گوید: از آن حضرت سؤال کردم: آن چه ساعتی از شب است؟ فرمود: هنگامی که نصف شب بگذرد یک‌ششم از آغاز نصف دوم، همان ساعت است.»<sup>۲</sup>

از بعضی روایات نیز استفاده می‌شود که بهترین ساعت شب برای راز و نیاز با خدا وقت سحر یعنی ثلث آخر شب است و ممکن است هر یک از ساعاتی که گفته شد ویژگی خاص خود را داشته باشد.<sup>۳</sup>

۱. انبیا، آیه ۷۹.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۷۸، ح ۱۰.

۳. همان، ح ۹.

در قرآن مجید نیز به اهمیت استغفار در سحرها اشاره شده است.<sup>۱</sup> قابل توجه این که امام علیه السلام از قول داود علیه السلام پنج گروه را استثنا فرموده است. نخست «عَشَّار» است (عَشَّار از ماده «عُشِّر» به کسانی گفته می شد که یک‌دهم از اموال مردم را بر در دروازه‌ها یا غیر آن به عنوان مالیات برای حکام ظالم می گرفتند).

سپس «عریف» که صفت مشبیه از ماده «عرفان» و «معرفت» است و اشاره به کسانی است که به عنوان جاسوس و گزارشگر برای حاکمان ظالم کار می کردند. «شرطی» همان پلیس و مأمور انتظامی امروزی است و در گذشته به آن‌ها داروغه می گفتند. آن‌ها کسانی بودند که برای نظم شهرها و جلب افراد خاطی و مخالف «حاکمان ظالم وقت» اقدام می کردند. از ماده «شَرَط» (بر وزن طرف) به معنای علامت گرفته شده، زیرا آن مأموران لباس مخصوص یا علامت‌های خاصی داشتند.

«صاحب عَرَطَبَه» و «صاحب کَوْبَه» اشاره به نوازندگانی است که آهنگ‌های مناسب مجالس لُهو و فساد و عیاشی و هوسرانی را می نواختند. در واقع داود علیه السلام دو گروه را استثنا کرده است: کسانی که کمک به ظالمان و جباران می کنند و کسانی که مردم را به عیاشی و هوسرانی دعوت می نمایند.

## نکته‌ها

### ۱. نوف بکالی کیست؟

«نوف» (بر وزن خوف) یکی از یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام و احتمالاً از خادمان آن حضرت بود. در ضبط وصف او (بکال) اختلاف است بعضی «بِکال» (بر وزن کتاب) و بعضی «بِکال» (بر وزن طواف) و بعضی «بِکال» (بر وزن فعال) گفته‌اند

و در هر حال آن را شاخه‌ای می‌دانند از قبیله «همدان» یا «حَمِیر» که در یمن سکونت داشتند.

قابل توجه این‌که در امالی صدوق (مطابق نقل قاموس الرجال مرحوم شوشتری) روایت مفصلی از قول نوف بکالی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده که بخشی از آن چنین است: «يَا نُوفُ اِنْ سَرَكَ اَنْ تَكُونَ مَعِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلَا تَكُنْ لِلظَّالِمِينَ مُعِينًا يَا نُوفُ مَنْ أَحَبَّنَا كَانَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ اَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ حَجْرًا لِحَشْرِهِ اللَّهُ مَعَهُ؛ ای نوف! اگر دوست داری روز قیامت با ما باشی به ظالمان کمک نکن. ای نوف! هر کسی ما را دوست دارد (در آن روز) با ما خواهد بود حتی اگر کسی قطعه سنگی را دوست بدارد، خداوند او را با آن محشور می‌کند»<sup>۱</sup>.

## ۲. راز و نیاز شبانه

هنگامی که چشم‌های غالب مردم به خواب می‌رود و پاسی از شب می‌گذرد و محیطی آرام و روحانی و معنوی به وجود می‌آید، پارسایان شب‌زنده‌دار از خواب خوش برمی‌خیزند و به راز و نیاز و ادای نماز به درگاه پروردگار می‌پردازند. این راز و نیاز مخصوصاً در نیمه دوم شب و سحرگاهان تأثیر بیشتری در پرورش روح و جان دارد؛ نه کسی انسان را به خود مشغول می‌کند، نه کسب‌وکار و فعالیت‌های روزانه و نه شبهه ریاکاری وجود دارد و انسان به تمام معنا، با خدای خود خلوت می‌کند؛ به همین دلیل به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در سایه تهجد شبانه مقام محمود داده شده است؛ ﴿

۲. ﴿

نیز به همین دلیل به این‌گونه افراد پاداش‌هایی وعده داده شده که به فکر

۱. امالی شیخ صدوق، ص ۲۱۰.

۲. اسراء، آیه ۷۹.

هیچ کس نرسیده است: ﴿

۱. ﴿

در همین باره امام صادق علیه السلام می فرماید: «مَا مِنْ عَمَلٍ حَسَنٍ يَعْمَلُهُ الْعَبْدُ إِلَّا وَ لَهُ نَوَابٌ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا صَلَاةُ اللَّيْلِ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يُبَيِّنْ نَوَابَهَا لِعَظَمِ خَطَرِهَا عِنْدَهُ فَقَالَ:

\*

﴿

﴿؛ هیچ عمل نیکی

نیست مگر این که پاداش معینی در قرآن برای آن بیان شده مگر نماز شب که خداوند بزرگ ثوابش را به دلیل عظمت آن بیان نکرده و فرموده است: پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می شود (و به پا می خیزند و رو به درگاه خدا می آورند) و پروردگار خود را با بیم و امید می خوانند و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می کنند \* هیچ کس نمی داند چه ثواب هایی که مایه روشنایی چشمان است برای آن ها نهفته و ذخیره کرده است».<sup>۲</sup>

### ۳. زیان های موسیقی

امام علیه السلام در این بیان نورانی چند چیز را مانع استجاب دعا ذکر فرمود: باج گیری برای ظالمان، جاسوسی، در سلک داروغه های آن ها بودن (برای تحکیم پایه های ظلم آنان) و همچنین نواختن طنبور و زدن طبل. موانع استجاب دعا - به گونه ای که از سایر روایات استفاده می شود - منحصر به این پنج مورد نیست، بنابراین مواردی که امام علیه السلام شمرده نمونه هایی روشن و جدی است.

در آنچه امام علیه السلام درباره اعانت بر ظالمان گفته جای تردید نیست، زیرا علاوه

۱. سجده، آیه ۱۷.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۸.



بر فرصت همکاری با آنان، درآمدی نیز که از این راه به دست عاملان آن می‌رسد حرام و نامشروع است و می‌دانیم کسی که غذای حرام بخورد دعای او مستجاب نخواهد بود. همچنین کسانی که از طریق نوازندگی کسب درآمد می‌کنند.

می‌دانیم که موسیقی دو گونه است: یکی متناسب مجالس لهو و فساد و عیاشی و هوسرانی، که حرام است، زیرا منشأ گناهان فراوان از جمله آلودگی به اعمال حرام جنسی است و تأثیر مخربی روی اعصاب دارد و به تعبیر دیگر، همان تأثیری که مواد مخدر از طریق تزریق یا نوشیدن یا بوییدن در جسم و روح انسان می‌گذارد تخدیر از طریق موسیقی‌های نامشروع نیز همان تأثیر را از طریق گوش انسان می‌گذارد.

بخش دیگری از موسیقی مناسب چنین جلساتی نیست و مباح و جایز است، بلکه در مورد قرآن وارد شده که آن را با آهنگ زیبا بخوانید. در جنگ‌ها از موسیقی‌های مخصوص استفاده می‌شود. در ورزش‌های سنتی نیز نوعی موسیقی داشتیم، حتی گاه برای منظم ساختن حرکات دسته‌های سینه‌زنی از طبل و سنج بهره می‌گرفتند که هیچ‌کدام از این‌ها موسیقی حرام نیست.

البته تشخیص میان این دو با مراجعه به عرف آگاه، روشن می‌شود. سخن درباره‌ی زیان‌های موسیقی بر جسم و جان فراوان است که در این مختصر نمی‌گنجد اما با یک حدیث ناب این سخن را پایان می‌دهیم: «لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ خَمْرٌ أَوْ دِفٌّ أَوْ طُنْبُورٌ أَوْ نَزْدٌ وَلَا يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ وَيَرْفَعُ اللَّهُ عَنْهُمْ الْبَرَكَاتِ؛ خانه‌ای که در آن شراب و قمار و آلات موسیقی باشد فرشتگان در آن وارد نمی‌شوند و دعا در آن مستجاب نمی‌گردد».<sup>۱</sup>

\*\*\*

امام علیه السلام فرمود:

خداوند فریاضی را بر شما واجب کرده، آن‌ها را ضایع نکنید و حدود و مرزهایی برای شما تعیین کرده، از آن فراتر نروید و شما را از اموری نهی کرده است حرمت آن‌ها را نگاه دارید و دربارهٔ اموری ساکت شده است نه به علّت فراموش‌کاری (بلکه به دلیل مصالحی که در سکوت دربارهٔ آن‌ها بوده است) بنابراین خود را در مورد آن‌ها به زحمت نیفکنید (و با سؤال دربارهٔ آن‌ها بار تکلیف خود را سنگین نگردانید).<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

کتاب مصادر این کلام نورانی را از کتاب امالی فرزند شیخ طوسی از روایتی که سند آن به سال ۳۰۶ می‌رسد از امیرمؤمنان علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده و نیز مرحوم صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و شیخ مفید در مجالس آن را از امیرمؤمنان علیه السلام و آن حضرت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل فرموده و این در حالی است که مرحوم سید رضی مستقیماً آن را به علی علیه السلام نسبت می‌دهد. همچنین آمدی در غررالحکم آن را از علی علیه السلام نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۸).

## شرح و تفسیر

### وظیفه ما

مولا علی علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود وظایف ما را در چهار بخش خلاصه کرده و تکلیف ما را در هر بخشی روشن ساخته است:

نخست می فرماید: «خداوند فریضی را بر شما واجب کرده، آن‌ها را ضایع نکنید»؛ (إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ، فَلَا تُضَيِّعُوهَا).

اشاره به واجباتی همچون نماز و روزه و حج و جهاد و زکات و امثال آن است که هر یک دارای مصالح مهمی است و باید آن‌ها را کاملاً حفظ کرد. و منظور از تزییع ساختن شاید ترک کردن باشد یا ناقص انجام دادن، همان‌گونه که در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: «إِنَّ الصَّلَاةَ إِذَا ارْتَفَعَتْ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَهِيَ بَيْضَاءُ مُشْرِقَةٌ تَقُولُ: حَفِظْتَنِي حَفِظَكَ اللَّهُ، وَإِذَا ارْتَفَعَتْ فِي غَيْرِ وَقْتِهَا بَغَيْرِ حُدُودِهَا رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَهِيَ سَوْدَاءُ مُظْلَمَةٌ تَقُولُ: ضَيَّعْتَنِي ضَيَّعَكَ اللَّهُ؛ نماز هنگامی که در اول وقت به جا آورده شود به آسمان می‌رود و سپس به سوی صاحبش بازمی‌گردد در حالی که روشن و درخشان است و به او می‌گوید: من را محافظت کردی خدا تو را حفظ کند، و هنگامی که در غیر وقت و بدون رعایت دستوراتش انجام شود به سوی صاحبش برمی‌گردد در حالی که سیاه و ظلمانی است و به او می‌گوید: مرا ضایع کردی خدا تو را ضایع کند».<sup>۱</sup>

سپس در دومین دستور می‌فرماید: «خداوند حدود و مرزهایی برای شما تعیین کرده، از آن فراتر نروید»؛ (وَحَدَّ لَكُمْ حُدُودًا، فَلَا تَعْتَدُوهَا).

منظور از این حدود برای نمونه سهامی است که در ارث تعیین شده و در قرآن مجید نیز بعد از آن که بخشی از میراث‌ها را بیان می‌کند می‌فرماید: ﴿

۱ و در آیه بعد کسانی که از این حدود تعدی کنند تهدید به خلود در آتش دوزخ شده‌اند، همچنین در مورد وظیفه زوج و زوجه به هنگام طلاق تعبیر به حدود الله شده است،<sup>۲</sup> بنابراین حدود، اشاره به شرایط و کیفیت‌ها و برنامه‌های خاصی است که برای حقوق انسان‌ها در کتاب و سنت آمده که اگر از آن‌ها تجاوز شود یا حقی پایمال می‌گردد و یا به ناحق کسی صاحب اموالی می‌شود. آنگاه در سومین دستور می‌فرماید: «خداوند شما را از اموری نهی کرده است حرمت آن‌ها را نگاه دارید»؛ (وَنَهَاكُمْ عَنْ أُمُورٍ، فَلَا تَنْتَهِكُوهَا).

روشن است که این قسمت اشاره به معاصی کبیره و صغیره است که در کتاب و سنت وارد شده و عمومشان به دلیل مفاسدی که در آن‌ها برای دین و دنیای مردم هست تحریم شده است.

«تَنْتَهِكُوهَا» از ماده «نَهَكَ» (بر وزن محو) به معنای هتک حرمت و پرده‌داری است گویی خداوند میان انسان‌ها و آن گناهان پرده‌ای کشیده است تا در حریم آن وارد نشوند و به آن نیندیشند؛ ولی معصیت‌کاران پرده‌ها را می‌درند و به سراغ آن گناهان می‌روند.

در چهارمین جمله می‌فرماید: «خداوند درباره اموری ساکت شده نه به علت فراموش‌کاری (بلکه به دلیل مصالحی که در سکوت درباره آن‌ها بوده است) بنابراین خود را در مورد آن‌ها به زحمت نیفکنید (و با سؤال درباره آن‌ها بار

۱. نساء، آیه ۱۳.

۲. بقره، آیه ۲۲۹؛ طلاق، آیه ۱.

تکلیف خود را سنگین نگردانید)؛ (وَسَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَلَمْ يَدْعُهَا نَسِيَانًا، فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا).

این سخن برگرفته از قرآن مجید است که در آیه ۱۰۱ سوره مائده می‌فرماید:



﴿ای کسانی که ایمان

آورده‌اید! از چیزهایی سؤال نکنید که اگر برای شما آشکار شود شما را ناراحت می‌کند ولی اگر به‌هنگام نزول قرآن از آن‌ها سؤال کنید برای شما آشکار خواهد شد. خداوند آن‌ها را بخشیده (و نادیده گرفته است شما اصرار بر افشای آن نداشته باشید) خداوند آمرزنده و دارای حلم است﴾.

در شأن نزول آیه مذکور آمده است: هنگامی که دستور پروردگار درباره حج نازل شد مردی به نام «عکاشه» یا «سراقه» عرض کرد: ای رسول خدا! آیا دستور حج برای هر سال است یا برای یک سال؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به سؤال او پاسخ نگفت ولی او دو یا سه بار سؤال خود را تکرار کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر تو! چرا این همه اصرار می‌کنی؟ اگر در جواب تو بگویم: آری، حج در همه سال بر شما واجب می‌شود و فوق‌العاده به زحمت می‌افتید و اگر مخالفت کنید گناهکار خواهید بود، بنابراین تا وقتی چیزی را نگفته‌ام بر آن اصرار نورزید... سپس افزود: «إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ؛ هنگامی که شما را به چیزی دستور دادم به اندازه توانایی خود آن را انجام دهید»<sup>۱</sup>.

می‌دانیم که وقتی برای پیدا کردن قاتل به بنی اسرائیل دستور داده شد گاوی را ذبح کنند مطابق اطلاق امر، هرگونه گاوی را انتخاب می‌کردند کافی بود؛ ولی آن‌ها پشت سر هم بر جزئیات اصرار کردند و رنگ و سن و شرایط دیگر آن گاو را پرسیدند در نتیجه آن قدر تکلیف محدود و پرمشقت شد که برای پیدا کردن آن

۱. تفسیر مجمع البیان و دَرّ المنثور ذیل آیه پیش گفته.

سخت به زحمت افتادند و هزینه زیادی پرداختند و این درس عبرتی شد برای همگان در طول تاریخ.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُكْثِرُوا السُّؤَالَ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِكَثْرَةِ سُؤَالِهِمْ أَنْبِيَاءَهُمْ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَلْ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ وَأَسْأَلُوا عَمَّا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ إِنَّ الرَّجُلَ يَأْتِنِي يَسْأَلُنِي فَأُخْبِرُهُ فَيَكْفُرُ وَلَوْ لَمْ يَسْأَلْنِي مَا ضَرَّهُ وَقَالَ اللَّهُ»

﴿﴾. ۱

از این حدیث شریف استفاده می شود که از کثرت سؤال و پی جویی زیاد نهی شده و مردم می خواستند اموری برای آن ها فاش شود که اگر فاش می شد مشکلاتی پیش می آمد؛ مثلاً سؤال از پایان عمر خود یا حوادث آینده - و یا طبق بعضی از روایات از این که پدر واقعی آن ها چه کسی است؟<sup>۲</sup> - و مانند آن و یا جزئیات و قیود احکام شرع که اگر از آن سؤال می شد مشکلات عظیمی فراهم می گشت.

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۱۶. مائده، آیات ۱۰۱ و ۱۰۲.

۲. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۱۸۸. در این حدیث آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله به بعضی جواب داد که پدر واقعی او غیر از کسی است که وی را پدر خود می پندارد و این مایه رسوایی و سرشکستگی شد.



## ۱۰۶

لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ لِإِسْتِصْلَاحِ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ  
مَا هُوَ أَضْرُّ مِنْهُ.

امام عليه السلام فرمود:

مردم چیزی از امور دینشان را برای اصلاح دنیایشان ترک نمی‌کنند مگر  
این‌که خداوند زیان بارتر از آن را به روی آن‌ها می‌گشاید.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب غررالحکم - مطابق نقل مصادر نهج البلاغه - این جمله حکمت‌آمیز را به اضافه جمله دیگری در آغاز آن نقل کرده و آن چنین است: «لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئاً مِنْ دُنْيَاهُمْ لِإِصْلَاحِ آخِرَتِهِمْ إِلَّا عَوَّضَهُمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَيْراً مِنْهُ؛ مردم چیزی را از دنیایشان برای اصلاح آخرتشان ترک نمی‌کنند مگر این‌که خدا بهتر از آن را به آن‌ها عوض می‌دهد». از این اضافه استفاده می‌شود که آمدی صاحب غررالحکم آن را از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۹).



## شرح و تفسیر

### نتیجه تخریب دین برای دنیا

در این سخن گهربار به نکته مهمی درباره تعارض دین و دنیا و کسانی که دنیا را بر احکام دینشان ترجیح می دهند اشاره شده است، امام علیه السلام می فرماید: «مردم چیزی از امور دینشان را برای اصلاح دنیایشان ترک نمی کنند مگر این که خداوند زیان بارتر از آن را به روی آن ها می گشاید»؛ (لا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ لَأَسْتُصْلِحَ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُوَ أَضْرُّ مِنْهُ).

اشاره به این که در بسیاری از اوقات، دستورات دینی و منافع دنیوی در برابر هم قرار می گیرند و رعایت هر یک سبب ضایع شدن دیگری است. انسان های موحد و یکتاپرستان حقیقی که هیچ مؤثری را در عالم جز به فرمان خدا نمی دانند به منافع دنیوی خویش پشت پا می زنند و برای حفظ دین و ایمان و اطاعت فرمان های الهی می کوشند، از این رو رحمت الهی شامل حالشان می شود و بهتر از آن عایدشان می گردد. به عکس، آن ها که دینشان را فدای دنیا و وظایف الهی خود را فدای منافع دنیوی می کنند خداوند بدتر از آنچه را که از آن بیم داشتند به سراغشان می فرستد.

فی المثل کسانی هستند که حج واجب خود را که بر طبق حکم شرع جنبه فوریت دارد به تأخیر می اندازند مبدا تشکیلات مادی آن ها گرفتار رکود شود. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «مَا مِنْ عَبْدٍ يُؤْتِرُ عَلَى الْحَجِّ حَاجَةً مِنْ

حَوَائِجِ الدُّنْيَا إِلَّا نَظَرَ إِلَى الْمُحَلِّقِينَ قَدْ انْصَرَفُوا قَبْلَ أَنْ تُقْضَى لَهُ تِلْكَ الْحَاجَّةُ؛ هیچ کس حاجتی از حوائج دنیا را بر حج مقدم نمی دارد مگر این که ناگهان نگاه می کند حجاج خانه خدا که آثار حج در چهره آنها نمایان است از این سفر بازگشتند پیش از آن که حاجت او برآورده شده باشد»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری که در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام آمده می خوانیم که حضرت به یکی از اصحاب خاصش به نام «سماعه» فرمود: «مَا لَكَ لَا تَحُجُّ فِي الْعَامِ؟ فَقُلْتُ: مُعَامَلَةٌ كَانَتْ بَيْنِي وَبَيْنَ قَوْمٍ وَأَشْغَالٌ وَعَسَى أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ خَيْرَةً فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا فَعَلَ اللَّهُ لَكَ فِي ذَلِكَ مِنْ خَيْرَةٍ؛ چرا امسال به حج نمی روی؟ عرض کرد: معامله ای میان من و گروهی است و گرفتاری هایی دارم و شاید خیر، در آن باشد. امام علیه السلام فرمود: چنین نیست»<sup>۲</sup>.

یا مثلاً انسان هنگامی که مشغول نماز می شود به دلیل بعضی از کارهای دنیا آن را به سرعت تمام می کند و به همین دلیل گاهی ارکان نماز آن چنان که لازم است انجام نمی شود. این گونه افراد که نمازشان را فدای منافعشان می کنند به گفته امیرمؤمنان علیه السلام به جایی نمی رسند.

در حدیثی می خوانیم: «إِذَا قَامَ الْعَبْدُ فِي الصَّلَاةِ فَخَفَّفَ صَلَاتَهُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ: أَمَا تَرَوْنَ أَلِيَّ عَبْدِي كَأَنَّهُ يَرَى أَنَّ قَضَاءَ حَوَائِجِهِ بِيَدِ غَيْرِي أَمَا يَعْلَمُ أَنَّ قَضَاءَ حَوَائِجِهِ بِيَدِي؛ هنگامی که انسانی مشغول نماز شود و نمازش را (برای رسیدن به حوائج دنیا) کوتاه کند، خداوند به فرشتگانش می فرماید: آیا این بنده مرا نمی بیند گویی گمان می کند برآورده شدن حاجتش به دست دیگری است. آیا نمی داند انجام حوائجش همه در دست من است؟»<sup>۳</sup>.

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۲۰، ح ۲۲۲۶.

۲. کافی، ج ۴، ص ۲۷۰، ح ۱.

۳. همان، ج ۳، ص ۲۶۹، ح ۱۰.

آنچه گفته شد در مورد حاجات فردی است؛ اما حاجات و نیازهای اجتماعی نه تنها از این قاعده مستثنا نیست بلکه شمول این قاعده درباره آن‌ها قوی‌تر و آشکارتر است؛ مثلاً - به گفته مرحوم «مغنیه» در شرح نهج البلاغه خود - سران کشورهای اسلامی، امروز دستور جهاد و دفاع از حریم اسلام و کیان مسلمین را برای منافع مادی که دولت‌های استعماری به آن‌ها ارائه می‌دهند رها کرده‌اند و خداوند آن‌ها را از هر دو محروم ساخته است؛ در دست بیگانگان ذلیل و خوار شده‌اند و دنیای آن‌ها نیز تأمین نگشته است.

اگر دقت کنیم آنچه مولا علیه السلام در این سخن حکیمانه بیان فرموده به اصل توحید افعالی بازمی‌گردد و جلوه‌های از جلوه‌های «لَا مُؤْتَرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» محسوب می‌شود.

قرآن مجید می‌گوید: ﴿

﴿؛ «اگر اهل شهرها

و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند درهای برکات آسمان و زمین را به‌رومی آن‌ها می‌گشودیم ولی (پیامبران الهی و دستورات ما را) تکذیب کردند و ما آن‌ها را گرفتار نتیجه اعمالشان کردیم»<sup>۱</sup>.

\*\*\*

رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

چه بسیار دانشمندی که جهلش او را کشته، در حالی که علمش با اوست؛

اما به حالش سودی نمی بخشد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

ابومخنف مورخ مشهور که سال‌های قبل از مرحوم سید رضی می‌زیسته در کتاب الجَمَلِ شَأْنِ ورودی برای این گفتار حکیمانه بیان کرده است. وی می‌گوید: زمانی که «طلحه» و «زبیر» به همراهی «عایشه» از مدینه به سوی بصره (برای آتش افروزی جنگ جمل) حرکت کردند امیر مؤمنان علی علیه السلام خطبه‌ای خواند و در آخر آن خطبه فرمود: «وَإِنَّهُمَا (یعنی طلحه و زبیر) لَيَعْلَمَانِ أَنَّهِنَّ مُخْطِئَانِ وَرَبُّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ؛ این دو می‌دانند که خطا کارند (ولی هواپرستی بر چشم بصیرت آن‌ها پرده افکنده است) و چه بسیار افراد دانایی که جهلشان آن‌ها را کشته در حالی که علمشان با آن‌هاست و سودی از آن نمی‌برند» صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه بعد از بیان این داستان می‌افزاید: مرحوم شیخ مفید نیز در ارشاد این کلام حکیمانه را نقل کرده و همچنین آمدی در غرر الحکم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴ ص ۹۹).

## شرح و تفسیر

### عالم جاهل منش

در این گفتار حکیمانه و کوتاه و پرمعنا امام علیه السلام به عالمان بی عمل و آلوده به رذایل اخلاقی اشاره کرده، می فرماید: «چه بسیار دانشمندی که جهلش او را کشته در حالی که علمش با اوست؛ اما به حالش سودی نمی بخشد»؛ (رُبَّ عَالَمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَعَلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ).

درباره این که چگونه علم و جهل در وجود آنها جمع می شود؟ تفسیرهای مختلفی می توان بیان کرد.

از همه روشن تر این که علم اگر با عمل همراه نشود همچون جهل است، بنابراین نکوهش امام علیه السلام از عالمانی است که از علم خود بهره نمی گیرند و به آن عمل نمی کنند و آن علم سبب هلاکت مادی و معنوی آنها می شود.

در حدیثی در کتاب شریف کافی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بغيره كَالْجَاهِلِ الْخَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ عَنْ جَهْلِهِ؛ شخص عالمی که به علمش عمل نکند مانند جاهل سرگردانی است که از بیماری جهل بهبود نمی یابد». سپس حضرت در همان روایت می فرماید: «بَلْ قَدْ رَأَيْتُ أَنَّ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ أَكْبَرُ وَالْحَسْرَةَ أَكْبَرُ؛ بلکه حجت الهی را بر او بزرگ تر و حسرت او را پایدارتر دیدم».<sup>۱</sup> همین عبارت با اندک تفاوتی در ذیل خطبه ۱۱۰ نهج البلاغه نیز آمده است.

در حدیث دیگری در غررالحکم از همان حضرت نقل شده است: «عِلْمٌ لَا يُضِلُّكَ ضَلَالٌ وَمَالٌ لَا يُنْفَعُكَ وَبَالٌ؛ دانشی که تو را اصلاح نکند گمراهی است و ثروتی که تو را (در راه خشنودی خدا) سودی نبخشد بدبختی است».<sup>۱</sup>

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «جهل» صفات جاهلانهای مانند غرور و تکبر و خودخواهی و سودجویی و ریاکاری باشد؛ هرگاه علم با این صفات نکوهیده جاهلانه همراه گردد عالم را به نابودی می‌کشاند، همان‌گونه که در طول تاریخ مصادیق زیادی دارد. آیا طلحه و زبیر عالم به احکام اسلام و قرآن نبودند؟ آیا موقعیت علی علیه السلام را در اسلام و نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی‌شناختند؟ چه شد که علمشان سودی به آنها نبخشید؟ آیا جز این است که جاه‌طلبی و پیروی از هوای نفس آنها را به جنگ جمل کشانید و نه تنها علمشان به حالشان سودی نداشت، بلکه صفات جاهلانه آنها سبب مرگشان در دنیا و مجازاتشان در آخرت شد؟ حدود هفده هزار نفر از مسلمانان را به کشتن دادند و هرگز نیز به مقصدشان در دنیا نرسیدند.

همچنین احتمال می‌رود منظور این باشد که ظواهری از علم دارد ولی به عمق آن نرسیده است و به تعبیر دیگر، علم او فاقد بصیرت است همان‌گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ فَلَا تُزِيدُهُ سُرْعَةَ السَّيْرِ مِنَ الطَّرِيقِ إِلَّا بُعْدًا؛ آن‌کس که بدون بینش و بصیرت عمل می‌کند همانند کسی است که در بیراهه گام برمی‌دارد، چنین کسی هر قدر تندتر برود از راه اصلی دورتر می‌شود».<sup>۲</sup>

جمع میان این تفسیرها نیز مانعی ندارد.

۱. غررالحکم، ح ۱۹۳.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۱.



لَقَدْ عَلِقَ بِنِيَاظِ هَذَا الْإِنْسَانِ بَضْعَةٌ هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ: وَذَلِكَ الْقَلْبُ. وَذَلِكَ أَنَّ لَهُ مَوَادَّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَأَضْدَاداً مِنْ خِلَافِهَا؛ فَإِنْ سَنَحَ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ، وَإِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ، وَإِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسْفُ، وَإِنْ عَرَضَ لَهُ الْغَضَبُ اشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ، وَإِنْ أَسْعَدَهُ الرَّضَى نَسِيَ التَّحْفُظَ، وَإِنْ غَالَهُ الْخَوْفُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ، وَإِنْ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْرُ اسْتَلَبَتْهُ الْغَرَّةُ، وَإِنْ أَفَادَ مَا لَأَطْغَاهُ الْغِنَى، وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَّهَ الْجَزَعُ، وَإِنْ عَضَّتْهُ الْفَاقَةُ شَغَلَهُ الْبَلَاءُ، وَإِنْ جَهَدَهُ الْجُوعُ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ، وَإِنْ أَفْرَطَ بِهِ الشَّبَعُ كَطَّتْهُ الْبِطْنَةُ. فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ، وَكُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدٌ.

امام علیؑ فرمود:

در درون سینه این انسان قطعه گوشتی است که به رنگ مخصوصی آویخته شده و عجیب ترین اعضای او و همان قلب وی است، این شگرفی به علت آن است که صفاتی از حکمت و ضد حکمت در آن جمع است، پس هرگاه آرزوها (ی افراطی) در آن ظاهر شود (حالت طمع به او دست می دهد و) طمع او را ذلیل و خوار می کند و هنگامی که طمع در آن به هیجان آید به دنبال آن حرص، او را به هلاکت می کشاند و هنگامی که یأس بر آن غالب گردد تأسف او



را از پای درمی آورد و هرگاه غضب بر آن مستولی گردد خشمش فزونی می گیرد (و دست به هر کار خلافی می زند) و اگر بیش از حد (از کسی یا چیزی) راضی شود (و به آن اطمینان پیدا کند) جانب احتیاط را از دست می دهد و هرگاه ترس بر آن غالب شود احتیاط کاری (افراطی) او را به خود مشغول می دارد و هر زمان کار بر او آسان گردد در غفلت و بی خبری فرو می رود و هر وقت مالی به دست آورد بی نیازی او را به طغیان وامی دارد و اگر مصیبتی به او برسد بی تابمی او را رسوا می سازد و اگر فقر، دامنش را بگیرد، مشکلات (ناشی از آن)، او را به خود مشغول می دارد و اگر گرسنگی پیدا کند ضعف، زمین گیرش می کند و چنانچه پرخوری کند شکم پروری او را به رنج انداخته، راه نفس را بر او می بندد و (به طور کلی) هرگونه کمبود (و تفریط) به او زیان می رساند و هرگونه افراط او را فاسد می کند.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده کتاب مصادر می گوید: این سخن بخشی از خطبه معروف و سیله است که از خطبه های مشهور آن حضرت است (هرچند مرحوم سید رضی آن را در نهج البلاغه نقل نکرده است) و از جمله کسانی که پیش از مرحوم سید رضی این خطبه را نقل کرده اند کلینی در روضه کافی و ابن شعبه حرانی در تحف العقول است. سپس به جمع کثیر دیگری از دانشمندان معروف اشاره می کند که در کتب خود این کلام حکمت آمیز را نقل کرده اند از جمله: مرحوم شیخ مفید در ارشاد، مسعودی در مروج الذهب، ابن عساکر در تاریخ دمشق و آمدی در غرر الحکم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۰).

صاحب کتاب تمام نهج البلاغه این گفتار حکمت آمیز را به ضمیمه سخنان دیگری از قول «ضرار بن ضمیره» و در پاسخ معاویه که سخنان بیشتری را از قول علی علیه السلام طلب می کرد ذکر کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۵۶۳).

## شرح و تفسیر

### اعجوبه جهان خلقت!

امیرمؤمنان علیه السلام در این گفتار حکمت آمیز خود به یک سلسله عواطف انسانی و بخش مهمی از رذایل اخلاقی و آثار هر یک از آنها اشاره فرموده و مرکز آنها را قلب می‌شمرد، می‌فرماید: «در درون سینه این انسان قطعه گوشتی است که به ر مخصوصی آویخته شده و عجیب‌ترین اعضای او و همان قلب وی است»؛ (لَقَدْ عَلَّقَ بِنِيَابِطِ هَذَا الْإِنْسَانَ بَضْعَةً هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ: وَذَلِكَ الْقَلْبُ).

درباره این‌که چگونه قلب همان عضو صنوبری که مأمور رساندن خون به تمام اعضاست می‌تواند مرکز عواطف انسانی و فضایل و رذایل اخلاقی باشد در پایان این بحث به‌طور مشروح سخن خواهیم گفت.

«نیاط» همان رگی است که قلب به وسیله آن در سینه انسان آویزان است که اگر قطع شود در کمترین زمان حیات انسان پایان می‌یابد. گاه آن را مفرد شمرده و زمانی جمع «نَوط» (بر وزن فوت) دانسته‌اند و به معنای خود قلب نیز آمده است. به هر حال امام علیه السلام این قلب آدمی را که در درون سینه‌اش با رگی آویخته شده شگفت‌انگیزترین عضو بدن او می‌شمرد.

سپس به دلیل آن پرداخته، می‌فرماید: «این شگرفی به این علت است که صفاتی از حکمت و ضد حکمت در آن جمع است»؛ (وَ ذَلِكَ أَنَّ لَهُ مَوَادَّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَأَضْدَادًا مِنْ خِلَافِهَا).

«حکمت» اشاره به فضایل اخلاقی و «اضداد آن» اشاره به رذایل اخلاقی است و امام علیه السلام قلب انسان را مرکزی برای فضایل و رذایل اخلاقی می‌شمرد و این که مرحوم مغنیه در فی ظلال حکمت را به غیر فضایل اخلاقی تفسیر کرده که نتیجه آن نوعی رذایل محسوب می‌شود بسیار خلاف ظاهر است.<sup>۱</sup>

سپس امام علیه السلام به شرح بخشی از رذایل اخلاقی که در طرف افراط و تفریط قرار دارند پرداخته، به ده نکته در این باره اشاره می‌کند:

نخست به سراغ حالت رجای افراطی و سپس یأس افراطی می‌رود و می‌فرماید: «هرگاه آرزوها (ی افراطی) در آن ظاهر شود (حالت طمع به او دست می‌دهد و) طمع او را ذلیل و خوار می‌کند و هنگامی که طمع در آن به هیجان آمد به دنبال آن حرص، او را به هلاکت می‌کشاند؛ (فَإِنْ سَنَّحَ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ، وَإِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحَرَصُ).

«سَنَّحَ» از ماده «سنوح» به معنای عارض شدن است.

منظور از «رجاء» در این جا، داشتن امید افراطی به دیگران و چشم دوختن به اموال و امکانات آنهاست. واضح است که این امید افراطی، او را به طمع، و طمع، او را به حرص می‌کشاند که همه از رذایل اخلاقی است.

سپس در مقابل آن، «یأس افراطی» را مطرح می‌کند، می‌فرماید: «و هنگامی که یأس بر آن غالب گردد تأسف او را از پای درمی‌آورد؛ (وَإِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسْفُ).

منظور از «یأس» در این جا ناامیدی افراطی در عالم اسباب است که انسان در صحنه‌های علم و تجارت و کسب و کار از موفقیت خود مأیوس باشد؛ اشخاص مأیوس به یقین در زندگی، ضعیف و ناتوان و گاه نابود می‌شوند. حد وسط در میان امید افراطی و یأس همان حالت امیدواری معتدل است که اگر نباشد انسان

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۲.

در زندگی به جایی نمی‌رسد همان‌گونه که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَ لَوْ لَا الْأَمَلُ لَمَا رَضَعَتْ وَالِدَةٌ وَلَدَهَا وَلَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجْرًا؛ امید و آرزو رحمتی است برای امت من و اگر امید نبود هیچ مادری فرزندش را شیر نمی‌داد و هیچ باغبانی نهالی نمی‌کشت».<sup>۱</sup>

آن‌گاه سومین و چهارمین صفات رذیله‌ای را که در حد افراط و تفریط قرار دارند بیان می‌کند، می‌فرماید: «هرگاه غضب بر آن مستولی شود خشمش فزونی می‌گیرد (و دست به هر کار خلافی می‌زند) و اگر بیش از حد (از کسی یا چیزی) راضی شود (و به آن اطمینان پیدا کند) جانب احتیاط را از دست می‌دهد؛ (وَإِنْ عَرَضَ لَهُ الْغَضَبُ اشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ، وَإِنْ أَسْعَدَهُ الرَّضَى نَسِيَ التَّحْفُظَ).

به یقین، هم حالت غضب که سرچشمه کارهای نادرست می‌شود جنبه افراط دارد و هم اعتماد بی حساب به افراد و اشخاص که آن هم سبب مشکلات فراوان می‌گردد. حد وسط میان این دو رضایت معتدل آمیخته با رعایت احتیاط است. درباره پنجمین و ششمین رذیله اخلاقی می‌فرماید: «هرگاه ترس بر آن غالب شود احتیاط کاری (افراطی) او را به خود مشغول می‌دارد و هرگاه کار بر او آسان گردد در غفلت و بی‌خبری فرو می‌رود؛ (وَإِنْ غَالَهُ الْخَوْفُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ، وَإِنْ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْرُ اسْتَلَبَتْهُ الْغَرَّةُ).

علمای اخلاق ترس بجا و معتدل را در برابر عواقب منفی و خطرناک، فضیلت می‌شمردند. در واقع خداوند آن را سپری در برابر خطرات در وجود انسان قرار داده تا بی حساب در هر میدانی وارد نشود و دشمنانی را که در کمین او هستند و خطراتی را که بر سر راه مقصد، وی را تهدید می‌کنند از نظر دور ندارد؛ ولی اگر این حالت جنبه افراطی به خود بگیرد صفتی رذیله به نام «جبن» خواهد شد همان‌گونه که اگر در جهت تفریط واقع شود و انسان بی‌باکانه در هر میدان

و مسیری قدم بگذارد، رذیله دیگری به وجود می‌آید که از آن به غفلت، غرور و بی‌خبری یاد می‌شود.

آن‌گاه در بیان هفتمین و هشتمین اوصاف افراطی می‌فرماید: «هرگاه مالی به دست آورد بی‌نیازی او را به طغیان وامی‌دارد و اگر مصیبتی به او برسد بی‌تابی او را رسوا می‌کند و اگر فقر دامنش را بگیرد مشکلات (ناشی از آن)، او را به خود مشغول می‌دارد؛ (وَإِنْ أَفَادَ مَالًا أَطْعَاهُ الْغَنَى، وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَّهُ الْجَزَعُ، وَإِنْ عَصَّتْهُ الْفَاقَةُ شَغَلَهُ الْبَلَاءُ).

«عَصَّتْهُ» از ماده «عَصَّ» (بر وزن حظ) به معنای گاز گرفتن و گزیدن است. امام علیه السلام طغیان به سبب فزونی مال را در برابر دو چیز قرار داده است: مصیبت توأم با بی‌تابی و فقر مشغول کننده.

در نسخه کافی جمله «وَإِنْ عَصَّتْهُ الْفَاقَةُ» قبل از جمله «وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ» آمده است و مناسب نیز همین است، زیرا «فاقه» (فقر) بلافاصله در برابر «غنا» قرار می‌گیرد.

به یقین مال و ثروت، بهترین وسیله برای نیل به اهداف والای انسانی، کمک به دردمندان و کمک به پیشرفت علم و دانش و برقرار ساختن عدالت اجتماعی و ساختن بناهای خیر و مانند آن است؛ اما اگر توأم با خودخواهی و کم‌ظرفیتی شود انسان را به طغیان وامی‌دارد همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: ﴿

﴾ «آن‌گونه نیست (که آن‌ها می‌پندارند)، انسان طغیان می‌کند هرگاه خود را مستغنی و بی‌نیاز ببیند» منظور انسان‌های کم‌ظرفیت و بی‌تقو هستند.

در هر حال، مناسب این است که مصیبت را در عبارت مورد بحث به مصائب مالی تفسیر کنیم؛ مانند ورشکست شدن در تجارت یا آفت گرفتن محصولات در زراعت و مانند آن که در قرآن مجید گاه بر آن، مصیبت اطلاق شده است آن‌جا که

می فرماید: ﴿

\*

سرانجام امام علیه السلام رذیله نهم و دهم را مورد توجه قرار داده، می فرماید: «اگر گرسنگی پیدا کند ضعف، زمین گیرش می کند و اگر پر خوری کند شکم پروری او را به رنج انداخته راه نفس را بر او می بندد؛ (وَإِنْ جَهَدَهُ الْجُوعُ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ، وَإِنْ أَفْرَطَ بِهِ الشَّبَعُ كَثَّتْهُ الْبَطْنَةُ).

«كَثَّتْهُ» از ماده «كظ» (بر وزن حظ) به معنای به زحمت افکندن است.

به یقین همان گونه که پر خوری، نکوهیده و سرچشمه بیماری های جسمی و روحی است، کم خوردن بیش از حد نیز مایه ضعف و ناتوانی و عدم قدرت بر انجام مسئولیت هاست.

امام علیه السلام، این معلم بزرگ اخلاق و فضیلت، بعد از ذکر ده مورد مذکور به طور ویژه به سراغ یک اصل کلی می رود که هم آنچه را که گذشت فرامی گیرد و هم موارد دیگر از افراط و تفریط ها را، می فرماید: «(به طور کلی) هرگونه کمبود (و تفریط) به او زیان می رساند و هرگونه افراط او را فاسد می سازد؛ (فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضَرٌّ، وَكُلُّ افْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدٌ).

درسی که امام علیه السلام در این کلام نورانی اش به همه ما می دهد در واقع درسی است که تمام علم اخلاق و سخنان علمای اخلاق در آن خلاصه شده است.

امام علیه السلام در این درس پر معنا به همگان هشدار می دهد که غرایزی که خداوند در انسان آفریده و در درون جان او قرار داده است همه برای حیات مادی و معنوی انسان ضروری است مشروط به این که به سوی افراط و تفریط کشیده نشود. امید خوب است، ولی افراط و تفریط در آن زیان بار است. احتیاط و ترس در برابر حوادث خطرناک لازم است؛ اما افراط و تفریط در آن سبب بدبختی است. مال و ثروت از اسباب سعادت است مشروط به این که افراط و تفریط

و طغیان و جزع در آن نباشد. خوردن غذا برای داشتن بدن سالم به عنوان مقدمه داشتن روح سالم لازم است؛ اما افراط و تفریط در آن مشکل آفرین است.

## نکته

### آیا قلب کانون صفات خوب و بد انسان است؟

سؤال مهم: قلب به معنای عضوی که درون سینه برای پمپاژ خون به تمام اعضا قرار دارد طبق تحقیقات دانشمندان هرگز مرکز ادراکات نیست و کار آن فقط رساندن خون تصفیه شده به اعضا و گرفتن خون آلوده و فرستادن آن به تصفیه خانه بدن یعنی ریه است. چگونه امام علیه السلام می فرماید: قلبی که با رگی به سینه انسان آویخته شده مرکز این صفات است؟

همین سؤال درباره استعمالات قلب در قرآن مجید نیز آمده است به خصوص آن جا که می فرماید: ﴿...﴾؛ «خداوند بر دل های آنها مهر نهاده است...»<sup>۱</sup>.

در پاسخ این سؤال، بحث جامعی در تفسیر نمونه آمده که در این جا می آوریم. چرا در قرآن درک حقایق به قلب نسبت داده شده در حالی که می دانیم قلب مرکز ادراکات نیست، بلکه تلمبه ای برای گردش خون در بدن است؟!

در پاسخ چنین می گوئیم:

«قلب» در قرآن به معانی گوناگونی آمده است، از جمله:

۱. به معنای عقل و درک، چنان که در آیه ۳۷ سوره ق می خوانیم: ﴿...﴾؛ «در این مطالب تذکر و یادآوری است برای آنان که نیروی عقل و درک داشته باشند».

۲. به معنای روح و جان، چنان که در سوره احزاب، آیه ۱۰ آمده است: ﴿...﴾

۱. بقره، آیه ۷.

﴿«هنگامی که چشم‌ها از وحشت فرومانده

و جان‌ها به لب رسیده بود».

۳. به معنای مرکز عواطف. آیه ۱۲ سوره انفال شاهد این معناست: ﴿

﴿«به زودی در دل کافران ترس ایجاد می‌کنیم». در سوره

آل عمران آیه ۱۵۹ نیز می‌خوانیم: ﴿

﴿«... اگر سنگدل بودی از اطرافت پراکنده می‌شدند».

توضیح این‌که در وجود انسان دو مرکز نیرومند به چشم می‌خورد:

۱. مرکز ادراکات که همان «مغز و دستگاه اعصاب» است، لذا هنگامی که فکری برای ما پیش می‌آید احساس می‌کنیم با مغز خویش آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم (اگرچه مغز و سلسله اعصاب در واقع وسیله و ابزاری برای روح هستند).

۲. مرکز عواطف که عبارت است از همان قلب صنوبری که در بخش چپ سینه قرار دارد و مسائل عاطفی در مرحله اول روی همین مرکز اثر می‌گذارد و اولین جرقه از قلب شروع می‌شود.

ما بالوجدان هنگامی که با مصیبتی روبرو می‌شویم فشار آن را روی همین قلب صنوبری احساس می‌کنیم، و همچنان وقتی که به مطلب سرورانگیزی برمی‌خوریم فرح و انبساط را در همین مرکز احساس می‌کنیم (دقت کنید).

درست است که مرکز اصلی «ادراکات» و «عواطف» همگی روان و روح آدمی است ولی تظاهرات و عکس‌العمل‌های جسمی آن‌ها متفاوت است عکس‌العمل درک و فهم، نخستین بار در دستگاه مغز آشکار می‌شود؛ ولی عکس‌العمل مسائل عاطفی از قبیل محبت، عداوت، ترس، آرامش، شادی و غم در قلب انسان ظاهر می‌گردد، به طوری که به هنگام ایجاد این امور به روشنی اثر آن‌ها را در قلب خود احساس می‌کنیم.



نتیجه این که اگر در قرآن مسائل عاطفی به قلب (همین عضو مخصوص) و مسائل عقلی به قلب (به معنای عقل یا مغز) نسبت داده شده، دلیل آن همین است که گفته شد، و سخنی به گزاف نرفته است.

از همه این‌ها گذشته قلب به معنای همین عضو بدن، نقش مهمی در حیات و بقای انسان دارد، به طوری که یک لحظه توقف آن با نابودی همراه است، بنابراین چه مانعی دارد که فعالیت‌های فکری و عاطفی به آن نسبت داده شود؟

\*\*\*

نَحْنُ النُّمْرُقَةُ الْوُسْطَى، بِهَا يَلْحَقُ التَّالِي، وَإِلَيْهَا يَرْجِعُ الْغَالِي.

امام علیه السلام فرمود:

ما تکیه گاه میانه هستیم؛ (باید) عقب افتادگان به آن ملحق شوند  
و تندروان به سوی آن بازگردند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

قبل از مرحوم سید رضی ابن عبد ربه (متوفای ۳۲۸) در عقد الفرید آن را با کمی تفاوت آورده و ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶) در عیون الاخبار و یعقوبی (متوفای ۲۸۴) در تاریخ خود و همچنین ابن شعبه (متوفای ۳۳۲) در تحف العقول و مرحوم مفید در مجالس با تفاوتی در بعضی از الفاظ این کلام حکمت آمیز را آورده است. از آنچه طبری در بشارة المصطفی نوشته بر می آید که امام علیه السلام این گفتار حکیمانه را ضمن سخنانی که بین او و «حارث همدانی» رد و بدل شد بیان فرمود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۲).

## شرح و تفسیر

### ما از افراط و تفریط دوریم

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه، موقف خود و خاندانش را در برابر «مقصران» و «غالیان» روشن ساخته است، می فرماید: «ما تکیه گاه میانه هستیم؛ (باید) عقب افتادگان به آن ملحق شوند و تندروان به سوی آن بازگردند»؛ (نَحْنُ النُّمْرُقَةُ الْوُسْطَى، بِهَا يُلْحَقُ التَّالِي، وَالْيَهَا يَرْجِعُ الْغَالِي).

این تعبیر کنایه زیبا و دلنشینی است، زیرا «نُمرُقة» در اصل به معنای پستی یا متکایی است که بر آن تکیه می کنند؛ پستی وسط و میانه، پستی ممتازی بوده که در صف پستی های مجلس مورد توجه و جایگاه افراد شریف تر بوده است. می فرماید: آن ها که پایین ترند باید رو به سوی ما کنند و آن ها که بالاترند باید نگاه خود را به ما بازگردانند (و همگی راه اعتدال را پیش گیرند).

اشاره به این که در اسلام و آیین الهی اموری مورد قبول است که در حد اعتدال و دور از افراط و تفریط باشد، همان گونه که قرآن مجید می گوید: ﴿

﴿<sup>۱</sup> و در جای دیگر درباره انفاق می فرماید: ﴿

﴿؛ «کسانی که وقتی انفاق می کنند نه

اسراف می کنند و نه سخت گیری و در میان این دو حد اعتدال را رعایت می کنند».<sup>۲</sup>

۱. بقره، آیه ۱۴۳.

۲. فرقان، آیه ۶۷.

منظور از «تالی» کسانی هستند که اوصاف برجسته امامان اهل بیت علیهم السلام را انکار می‌کردند و آنان را در حد فردی معمولی قرار می‌دادند و منظور از «غالی» کسانی هستند که آنان را از حد امام معصوم بالاتر برده و صفات خدایی برایشان قائل می‌شدند و حتی گاهی به الوهیت آن‌ها رأی می‌دادند. امام علیه السلام می‌فرماید: ما هیچ یک از این دو گروه را نمی‌پسندیم نه تالی و نه غالی.

بعضی از شراح نهج البلاغه «وسطی» را به معنای ممتاز و عالی گرفته‌اند نه به معنای میانه، همان‌گونه که در آیه ۲۸ سوره قلم می‌خوانیم:

﴿ اوسط در این جا به معنای افضل و برتر است.﴾

ولی با توجه به تالی و غالی که در این کلام حکیمانه آمده چنین احتمالی بسیار بعید است و مناسب، همان معنای وسط است که طرف افراط و تفریط دارد. پیروی از حد اعتدال و پیمودن خط میانه نه تنها در مسائل اعتقادی مورد توجه است که در مسائل اخلاقی و اجتماعی نیز غالباً چنین است، زیرا افراط و تفریط در این امور نیز زیان‌بار بوده و حد وسط و حالت اعتدال دارای آثار و برکات روشنی است.

خوشبختانه پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام با هدایت‌های آن‌ها در همه جا حد اعتدال را برگزیدند: در حالی که گروهی گرایش به جبر و گروهی تفویض را انتخاب می‌کردند، پیروان این مکتب شعار «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» را برگزیدند و در جایی که جمعی قائل به تشبیه (اعتقاد به جسمیت خداوند) و گروهی معتقد به تعطیل (کسانی که می‌گویند: ما از ذات و صفات خدا هیچ چیز نمی‌فهمیم) در میان مسلمانان بودند، پیروان این مکتب نه تشبیه را پذیرفتند و نه تعطیل را بلکه معتقد شدند: کنه ذات خدا و صفات او گرچه برای انسان‌ها قابل درک نیست؛ ولی او را می‌توان از طریق آثارش در پهنه جهان هستی به خوبی شناخت.

آخرین سخن این‌که تعبیر «نحن» گرچه به معنای امامان اهل بیت علیهم السلام است ولی از بعضی روایات استفاده می‌شود که پیروان راستین آن‌ها نیز همین‌گونه‌اند. چنان‌که در حدیثی امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ - شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ - كُونُوا النُّمُرُقَةَ الْاَوْسَطِيَّ يَزْجِعُ اَيْكُمْ الْعَالِي وَيَلْحَقُ بِكُمْ التَّالِي؛ ای جمعیت شیعه! شما هم جایگاه وسط و معتدل باشید که غلو کننده به سوی شما بازگردد و عقب‌مانده به شما ملحق شود» در این هنگام مردی عرض کرد: فدایت شوم، منظور از غالی چیست؟ فرمود: «قَوْمٌ يَقُولُونَ فِيْنَا مَا لَا تَقُولُهُ فِي اَنْفُسِنَا فَلَيْسَ اَوْلٰئِكَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُمْ؛ گروهی هستند که درباره ما مطالبی می‌گویند که ما درباره خود نمی‌گوییم (آن‌ها راه غلو و افراط را می‌پویند) آن‌ها از ما نیستند و ما از آن‌ها نیستیم». سپس امام علیه السلام رو به مردم کرد و فرمود: «وَاللّٰهُ مَا مَعَنَا مِنَ اللّٰهِ بَرَاءَةٌ وَلَا بَيْنُنَا وَبَيْنَ اللّٰهِ قَرَابَةٌ وَلَا لَنَا عَلٰى اللّٰهِ حُجَّةٌ وَلَا نَتَقَرَّبُ اِلَى اللّٰهِ اِلَّا بِالطَّاعَةِ؛ به خدا سوگند! ما برات آزادی (از آتش دوزخ برای کسی) نداریم و میان ما و خداوند خویشاوندی نیست و حجت خاصی در برابر او نداریم و جز از طریق اطاعت به او تقرب نمی‌جوئیم». سپس افزود: «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُطِيعًا لِلّٰهِ تَنْفَعُهُ وَلَا يَتَنَا وَ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ غَاصِيًا لِلّٰهِ لَنْ تَنْفَعَهُ وَلَا يَتَنَا وَيَحْكُمُ لَا تَغْتَرُّوا وَيَحْكُمُ لَا تَغْتَرُّوا؛ هرکس از شما مطیع خدا باشد ولایت ما برای او سودبخش است و هرکس از شما معصیت خدا را کند ولایت ما به او سودی نمی‌بخشد. وای بر شما! (به ولایت ما) مغرور نشوید، وای بر شما! مغرور نشوید».<sup>۱</sup>

\*\*\*



لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ وَلَا يُضَارِعُ، وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ.

امام علیه السلام فرمود:

فرمان خدا را تنها کسی می تواند اجرا کند که نه سازش کار باشد

(و اهل رشوه) و نه تسلیم و ذلیل (در مقابل دیگران)

و نه از طمع ها پیروی کند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه درباره این کلام حکیمانه جز این نقل نشده که صاحب غررالحکم که بعد از مرحوم رضی می زیسته این گفتار حکیمانه را با تفاوت در چند مورد ذکر کرده که نشان می دهد منبعی غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۲).

## شرح و تفسیر

### مجریان فرمان خدا

امام علیه السلام در این گفتار پربار و حکیمانه صفات کسانی را بیان می‌کند که توانایی اجرای اوامر الهی را دارند و آن را در سه چیز خلاصه کرده، می‌فرماید: «فرمان خدا را تنها کسی می‌تواند اجرا کند که نه سازش‌کار باشد (و اهل رشوه) و نه تسلیم و ذلیل (در مقابل دیگران) و نه از طمع‌ها پیروی کند»؛ (لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُضَارِعُ، وَلَا يُضَارِعُ، وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ).

بدیهی است، آنان که اهل «مصانع» (به معنای سازش‌کاری و رشوه گرفتن) هستند هرگز نمی‌توانند حق را به حق‌دار برسانند، چراکه زورمندان اهل باطل آن‌ها را خریداری می‌کنند و از حق منصرف می‌سازند و در این میان حقوق ضعفا پایمال می‌شود.

همچنین کسانی که ضعیف و ذلیل و ناتوانند قدرت اجرای فرمان خدا را ندارند، زیرا اجرای فرمان حق قاطعیت و شجاعت و استقلال شخصیت می‌طلبد و افراد زبون که به روش اهل باطل عمل می‌کنند توان این کار را ندارند.

نیز اشخاص مبتلا به انواع طمع‌ها، طمع در مقام، مال و خواسته‌های هوس‌آلود هرگز نمی‌توانند مجری فرمان خدا باشند، زیرا طمع، بر سر دوراهی‌ها و چندراهی‌ها آن‌ها را به سوی خود جذب می‌کند و از پیمودن راه حق باز می‌دارد. به همین دلیل در طول تاریخ، کمتر زمامداری را دیده‌ایم که به‌طور کامل

مجری فرمان حق باشد (مگر انبیا و اولیا) زیرا گاه یکی از این سه نقطه ضعف و گاه همه آن‌ها را داشته، از این رو از پیمودن راه حق بازمانده است.

آنچه امام علیه السلام درباره موانع اجرای فرمان الهی بیان فرموده اموری است که در آیات و روایات اسلامی نیز بر آن تأکید شده است؛ از جمله درباره رشوه می‌خوانیم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ الرَّشْوَةَ فَإِنَّهَا مَحْضُ الْكُفْرِ وَ لَا يَشْمُ صَاحِبُ الرَّشْوَةِ رِيحَ الْجَنَّةِ»؛ از رشوه بپرهیزید که کفر خالص است و رشوه‌گیر بوی بهشت را هرگز استشمام نمی‌کند».

کسی که رشوه می‌گیرد در واقع پرستش درهم و دینار را بر پرستش خالق مختار مقدم می‌شمرد و قوانینی را که برای حمایت از ضعفای جامعه است تبدیل به ابزار حمایت از دزدان و دغل‌کاران و ظالمان می‌کند و «مضارعة» که همان اظهار ذلت و ناتوانی در برابر زورگویان است عامل دیگری برای زیر پا گذاشتن فرمان خدا و به قدرت رسیدن ظالمان است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه همام (خطبه ۱۹۳) می‌فرماید: «فَمَنْ عَلامَةً أَحَدَهُمْ أَنْكَ تَرَى لَهُمْ قُوَّةً فِي دِينِ»؛ یکی از نشانه‌های پرهیزکاران این است که او را در دین (و اجرای فرمان الهی) قوی و نیرومند می‌بینی».

در مورد طمع که مانع سوم است همین بس که در روایتی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام در بحارالانوار آمده است: «مَا هَدَمَ الدِّينَ مِثْلُ الْبِدْعِ وَ لَا أَفْسَدَ الرَّجُلَ مِثْلَ الطَّمَعِ»؛ هیچ چیز مانند بدعت‌ها دین را از بین نمی‌برد و چیزی مانند طمع انسان را فاسد نمی‌سازد».

در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعِيشَ حُرّاً أَيَّامَ حَيَاتِهِ فَلَا يُسْكِنِ الطَّمَعُ قَلْبَهُ»؛ کسی که می‌خواهد در طول عمر آزاد زندگی کند باید اجازه ندهد طمع در قلبش سکونت یابد».<sup>۱</sup>

۱. میزان الحکمه، ج ۶، ح ۱۱۲۱۳.



سعدی در شعری که برگرفته از این حدیث است می‌گوید:  
هر که بر خود در سؤال گشاد      تا بمیرد نیازمند بود  
آز بگذار و پادشاهی کن      گردن بی‌طمع بلند بود

\*\*\*

## ۱۱۱ و ۱۱۲

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ تُوفِّي سَهْلُ بْنُ حَنِيفٍ الْأَنْصَارِيُّ بِالْكَوْفَةِ بَعْدَ مَرَجَعِهِ مَعَهُ مِنْ صَفِيِّنَ،  
وَكَانَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْهِ:

لَوْ أَحَبَّنِي جَبَلٌ لَتَهَافَتَ.

معنی ذلك أنَّ الْمُخْنَةَ تَغْلُظُ عَلَيْهِ، فَتُسْرِعُ الْمَصَائِبُ إِلَيْهِ، وَلَا يُفْعَلُ ذَلِكَ إِلَّا  
بِالْأَتْقِيَاءِ الْأَبْرَارِ وَالْمُصْطَفِينَ الْأَخْيَارِ، وَهَذَا مِثْلُ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:  
مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْسَتْ عِدَّةٌ لِلْفَقْرِ جِلْبَابًا.  
«وَقَدْ يُؤْوَلُ ذَلِكَ عَلَى مَعْنَى آخَرَ لَيْسَ هَذَا مَوْضِعَ ذِكْرِهِ».

به هنگام بازگشت امیر مؤمنان علی علیه السلام از میدان صفین، «سهل بن حنیف» در کوفه  
چشم از دنیا فرو بست در حالی که محبوب ترین مردم نزد امام علیه السلام بود.

امام علیه السلام فرمود:

حتی اگر کوهی مرا دوست بدارد از هم می شکافد و فرو می ریزد!

سید رضی می گوید: معنای این سخن آن است که شاید و مصائب، به سرعت  
به سراغ دوستان ما می آیند و این سرنوشت تنها در انتظار پرهیزکاران و نیکان  
و برگزیدگان و خوبان است.

این سخن همانند سخن دیگری است که از امام علیه السلام نقل شده است که فرمود:  
**هرکس ما اهل بیت را دوست دارد باید پوشش فقر را برای خود مهیا سازد  
 (و آماده انواع محرومیت‌ها و گرفتاری‌ها) گردد.**  
 سید رضی در پایان می‌گوید: گاهی برای این کلام تفسیر دیگری کرده‌اند که  
 این جا جای شرح آن نیست.<sup>۱</sup>

\*\*\*

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که حکمت پر بار اول را نقل کرده، زمخشری در ربیع الابرار و آمدی در غررالحکم و نویسنده  
 الدرجات الرفیعة (سید علی خان متوفای ۱۱۲۰) است.  
 اما کلمه حکمت آمیز دوم در میان علما و دانشمندان پیش از سید رضی مشهور بوده و آن را به صورت‌های  
 مختلفی نقل کرده و در تفسیر آن نظرات متعددی داده‌اند از جمله کسانی که آن را نقل کرده‌اند سید مرتضی  
 در کتاب امالی و ابن اثیر در نهیة الاست. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۳).  
 مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار بعد از اشاره به این دو کلام حکمت‌آمیز مولا امیرمؤمنان علیه السلام شرح  
 مبسوطی در چند صفحه درباره آن آورده است که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد. (بحار الانوار، ج ۶۷،  
 ص ۲۴۷).

## شرح و تفسیر

### بی‌وفائی دنیا

«هنگام بازگشت امیرمؤمنان علی علیه السلام از میدان صفین به امام علیه السلام خبر دادند «سهل بن حنیف» (یکی از پیشگامان اسلام، از اصحاب خاص پیغمبر اکرم و امیرمؤمنان علی علیه السلام) در کوفه چشم از دنیا فرو بسته در حالی که محبوب‌ترین مردم نزد امام علیه السلام بود؛ «وَ قَدْ تُوفِّي سَهْلُ بْنُ حَنِيفٍ الْأَنْصَارِيُّ بِالْكُوفَةِ بَعْدَ مَرْجَعِهِ مَعَهُ مِنْ صَفِينٍ، وَ كَانَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْهِ».

امام علیه السلام در این هنگام فرمود: «حتی اگر کوهی مرا دوست بدارد از هم می‌شکافد و فرو می‌ریزد»؛ «لَوْ أَحَبَّتْنِي جِبَلٌ لَتَهَافَتَ».

اشاره به بی‌وفایی و ناپایداری طبیعت دنیا و از دست رفتن عزیزان است که هم آزمونی برای مردان خداست و هم هشداری برای همگان.

سپس مرحوم سید رضی به دنبال این گفتار حکیمانه درباره بی‌وفایی دنیا می‌افزاید: «معنای این سخن آن است که شاید و مصائب، به سرعت به سراغ دوستان ما می‌آیند و این سرنوشت تنها در انتظار پرهیزکاران و نیکان و برگزیدگان و خوبان است و این سخن همانند سخن دیگری از امام علیه السلام است که فرمود: «هرکس ما اهل بیت را دوست دارد باید پوشش فقر را برای خود مهیا سازد (و آماده انواع محرومیت‌ها و گرفتاری‌ها) گردد»؛ «مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ الْمَخْنَةَ تَعْلُطُ عَلَيْهِ، فَتُسْرِعُ الْمَصَائِبُ إِلَيْهِ، وَ لَا يُفْعَلُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْأَتْقِيَاءِ الْأَبْرَارِ وَالْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ، وَ هَذَا مِثْلُ قَوْلِهِ علیه السلام: مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلْيَسْتَعِدَّ لِلْفَقْرِ جَلْبَابًا».

«جلباب» به لباسی می‌گویند که تمام بدن یا قسمت عمده آن را بپوشاند؛ از جمله چادر یا مانند آن.

درباره این‌که چه رابطه‌ای میان محبت اهل بیت علیهم السلام و پوشش فقر است؟ تفسیرهای مختلفی شده که از میان همه آن‌ها سه تفسیر زیر از همه مناسب‌تر است: نخست این‌که به مقتضای «الْبَلَاءُ لِلْوَلَاءِ؛ بلاها به سراغ دوستان خدا می‌روند» و به مقتضای حدیث «انَّ اَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْاَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِيْنَ يَسْلُوْنَهُمْ ثُمَّ الْاَمْثَلُ فَالْاَمْثَلُ؛ گرفتاری‌ها و مشکلات بیش از همه دامان پیامبران را می‌گیرد سپس کسانی که به دنبال آن‌ها هستند سپس نیکان را یکی پس از دیگری»<sup>۱</sup> افرادی که به امام علیه السلام که مجموعه‌ای از فضایل انسانی و برکات معنوی و الهی است عشق بورزند در صف اولیا قرار می‌گیرند و به حکم این‌که مقرب‌ترند جام بلا بیشترشان می‌دهند که هم آزمونی است برای آنان و همه وسیله‌ای است برای ترفیع درجاتشان.

بنابر تفسیر دیگر منظور این است که کسانی که به امام علیه السلام عشق می‌ورزند یا حب اهل بیت علیهم السلام را دارند باید فقر را به معنای سادگی زندگی، پیشه‌کنند؛ همان فقری که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره آن می‌فرمود: «الْفَقْرُ فَخْرِي وَبِهِ اُفْتَخِرُ عَلٰى سَائِرِ الْاَنْبِيَاءِ؛ فقر مایه افتخار من است و با آن بر سایر پیامبران افتخار می‌کنم»<sup>۲</sup> این تعبیر اگر به معنای «فقر الی الله» نباشد به معنای ساده زیستن و قانع بودن به زندگی خالی از هرگونه زرق و برق و تجمل است. پیروان این مکتب نیز مانند پیشوایانشان باید به چنین زندگی‌ای قانع باشند.

تفسیر سوم: دشمنان اهل بیت علیهم السلام به ویژه بنی امیه و پس از آن‌ها بنی عباس درصدد بودند که پیروان این مکتب و عاشقان این پیشوایان را از هر نظر در فشار

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۵۲.

۲. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۲.

قرار دهند تا آن جا که حتی از نظر معیشت نیز در تنگنا واقع شوند. از این گذشته ولای اهل بیت علیهم السلام همان ولای حق است و طرفدار حق در هر عصر و زمان مورد تهاجم طرفداران باطل که عده و عده آن‌ها غالباً کم نیست واقع می‌شود. تاریخ اسلام نیز نشان می‌دهد کسانی که طرفدار پیغمبر اکرم یا پیشوایان معصوم علیهم السلام می‌شدند از طرف دشمنان در فشار شدید قرار می‌گرفتند. داستان شعب ابی طالب و نیز داستان ابی ذر و مشکلاتی که معاویه و عثمان برای او فراهم کردند تا آن جا که مظلومانه در بیابان محروم «ربذه» در شدیدترین فقر جان به جان آفرین سپرد، نمونه‌ای از این دست است.

از شعبی نیز که یکی از تابعین معروف است نقل شده است که می‌گفت: «مَا نَدْرِي مَا نَصْنَعُ بَعْلِي بْنَ أَبِي طَالِبٍ اِنْ أَحْبَبْنَاهُ افْتَقَرْنَا وَاِنْ أَبْغَضْنَاهُ كَفَرْنَا؛ نمی‌دانیم با علی علیه السلام چه کنیم؟ اگر او را دوست بداریم (چنان بر ما سخت می‌گیرند که) فقیر و نیازمند می‌شویم و اگر او را دشمن بداریم کافر می‌شویم».<sup>۱</sup>

از این روشن‌تر سخنی است که در تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر از معاویه نقل شده که چون «مغیره بن شعبه» را در سنه ۴۱ والی کوفه کرد او را فراخواند و گفت: من می‌خواستم سفارش‌های زیادی به تو بکنم اما چون تو را فرد بصیری می‌دانم از آن‌ها صرف نظر کردم؛ ولی یک توصیه را ترک نمی‌کنم و آن این که دشنام علی و نکوهش او را فراموش مکن و برای عثمان فراوان رحمت خدا را بطلب و استغفار کن و تا می‌توانی عیب بر یاران علی بگذار و آن‌ها را از مرکز حکومت دور گردان و پیروان عثمان را مدح و تمجید کن و به مرکز حکومت نزدیک ساز. مغیره گفت: من تجربه فراوان در امر حکومت دارم و دیگران نیز مرا آزموده‌اند و پیش از تو برای غیر تو عهده‌دار مناصبی بوده‌ام و هیچ‌کس مرا در این امر نکوهش نکرده است و تو هم در آینده مرا خواهی آزمود. یا مدح

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴۸.

و تمجید می‌کنی و یا نکوهش. معاویه گفت: ان شاء الله تو را مدح و تمجید خواهم کرد.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی بعد از آن که تفسیر اول را برای این دو کلام حکیمانه برگزیده، می‌افزاید: «گاهی برای این کلام تفسیر دیگری کرده‌اند که این جا جای شرح آن نیست»؛ (وَقَدْ يُؤَوَّلُ ذَلِكَ عَلَيَّ مَعْنَى آخِرٍ لَيْسَ هَذَا مَوْضِعُ ذِكْرِهِ).  
بعید نیست که مرحوم سید رضی نیز در آخر کلام خود نظرش به دو تفسیر دیگری باشد که ما آوردیم.

\*\*\*

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۱۲ (در حوادث سال ۵۱ به مناسبت ذکر شهادت حجر بن عدی آورده شده است) و تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۰۲.

لَا مَالَ أَعُوذُ مِنَ الْعَقْلِ، وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ، وَلَا عَقْلَ كَالْتَدْبِيرِ،  
وَلَا كَرَمَ كَالْتَّقْوَى، وَلَا قَرِينَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ، وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ، وَلَا قَائِدَ  
كَالتَّوْفِيقِ، وَلَا تِجَارَةَ كَالْعَمَلِ الصَّالِحِ، وَلَا رِبْحَ كَالثَّوَابِ، وَلَا وَرَعَ كَالْوُقُوفِ  
عِنْدَ الشُّبْهَةِ، وَلَا زُهْدَ كَالزُّهْدِ فِي الْحَرَامِ، وَلَا عِلْمَ كَالْتَّفَكُّرِ، وَلَا عِبَادَةَ كَأَدَاءِ  
الْفَرَائِضِ، وَلَا إِيمَانَ كَالْحَيَاءِ وَالصَّبْرِ، وَلَا حَسَبَ كَالْتَّوَاضُعِ،  
وَلَا شَرَفَ كَالْعِلْمِ، وَلَا عِزًّا كَالْحِلْمِ، وَلَا مُظَاهَرَةَ أَوْثَقُ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

هیچ مال و سرمایه‌ای پردرآمدتر از عقل نیست، و نه هیچ تنهایی  
وحشتناک‌تر از عجب و خودبینی، هیچ عقلی همچون عاقبت‌اندیشی نیست  
و نه هیچ بزرگواری و شخصیتی همچون تقوا، هیچ همنشینی همچون حُسن  
خلق نیست و هیچ میراثی به پای ادب نمی‌رسد، هیچ راهبری همچون توفیق  
نیست و نه هیچ تجارتی مانند عمل صالح، (سودآور)، هیچ سودی همچون  
ثواب الهی و هیچ پرهیزکاری‌ای همچون پرهیز از شبهات نیست، هیچ  
زهدی همچون بی‌اعتنایی به حرام نیست و نه هیچ علم و دانشی همچون  
تفکر، هیچ عبادتی همچون ادای فرائض و واجبات نیست و نه هیچ ایمانی



مانند حیا و صبر، هیچ ارزش و اعتباری (برای انسان) همچون فروتنی و هیچ شرافتی چون علم و دانش نیست، هیچ عزتی چون حلم نیست و هیچ پشتیبانی مطمئن تر از مشورت نخواهد بود.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه درباره این گفتار حکیمانه می‌گوید: این سخن مرکب از هیجده جمله از حکمت‌های مشهور امام علیه السلام است که اکثر آن به‌طور پراکنده در خطبه معروف به خطبه «وسیله» آمده؛ همان خطبه‌ای که قبل از نهج البلاغه در روضه کافی و در تحف العقول و همچنین در خطبه‌ای که آن حضرت بعد از ده روز از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان فرمود ذکر شده که در امالی صدوق آمده است و تمام این کتاب‌ها قبل از نهج البلاغه تألیف شده‌اند همان‌گونه که اکثر این جمله‌های حکمت‌آمیز در کتاب دستور معالم الحکم (نوشته قاضی قضاعی) و به‌طور پراکنده در غرر الحکم ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۵).

## شرح و تفسیر

### هجده اندرز مهم

از آنچه در سند این کلمات حکمت‌آمیز آوردیم استفاده می‌شود که آنچه مرحوم سیّد رضی در این جا آورده به صورت پراکنده در خطبه یا خطبه‌هایی بوده است در حالی که از روایات کافی و آنچه در کتاب تمام نهج البلاغه آمده برمی‌آید که این‌ها در کنار هم بوده است؛ ولی در هر صورت به نظر می‌رسد این‌ها مواعظ مختلفی و هر یک درباره موضوع جداگانه‌ای است و جمع آن‌ها در یک عبارت دلیل بر آن نیست که همه پیوند نزدیک با یکدیگر دارند.

در هر حال نمی‌توان انکار کرد که هر جمله‌ای از این جمله‌های هجده‌گانه در عبارت کوتاهی درس بزرگی درباره زندگی سعادت‌بخش به ما می‌دهد و سزاوار است انسان بارها و بارها در طول زندگی آن‌ها را مرور کند و پیام آن‌ها را با گوش جان بشنود.

از این رو برای پی بردن به عمق کلام امام علیه السلام ما هر یک را جداگانه با شرح کوتاهی همراه می‌سازیم.

نخست می‌فرماید: «هیچ مال و سرمایه‌ای پردرآمدتر از عقل نیست»؛ (لا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ).

«أَعْوَدُ» یعنی پردرآمدتر و نافع‌تر.

می‌دانیم که امتیاز انسان بر حیوانات، عقل است که می‌تواند سرمایه‌های

معنوی و مادی را به سوی او سوق دهد. چه بسیارند کسانی که ثروت هنگفتی از پدر به آن‌ها رسیده، اما بر اثر ضعف عقل در مدت کوتاهی آن را دست داده‌اند، و در مقابل، کسانی که زندگی مادی خود را از صفر شروع کرده‌اند، اما با کمک عقل و درایت پس از مدت کوتاهی سرمایه فراوانی از طریق حلال گردآوری کرده‌اند. در مورد سرمایه علم و دانش و اخلاق نیز چنین است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَيْسَ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ إِلَّا قَلَّةُ الْعَقْلِ، قِيلَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّ الْعَبْدَ يَرْفَعُ رَغْبَتَهُ إِلَى مَخْلُوقٍ فَلَوْ أَخْلَصَ نِيَّتَهُ لِلَّهِ لَأَتَاهُ الَّذِي يُرِيدُ فِي أَسْرَعٍ مِنْ ذَلِكَ؛ فَاصِلُهُ مِثْلُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ هِجَابٌ عَقْلِيٌّ».<sup>۱</sup>

عرض کردند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! این امر چگونه است؟ فرمود: گاهی انسان خواسته خود را از مخلوقی می‌طلبد در حالی که اگر نیتش برای خدا خالص بود همان خواسته در مدتی کوتاه‌تر به سراغش می‌آمد.<sup>۱</sup>

در دومین گفتار حکیمانه می‌فرماید: «هیچ تنهایی و حشتناک‌تر از عجب و خودبینی نیست»؛ (وَلَا وَحْدَةَ أَوْ حَسُّ مِنَ الْعُجْبِ).

چراکه از یک سو مردم از افراد خودبین و خودخواه متنفرند و از آن‌ها فاصله می‌گیرند و از سوی دیگر افراد خودبین مردم را در حد لیاقت دوستی خود نمی‌بینند و برتری خیالی و وهمی، آن‌ها را از مردم جدا می‌سازد، در نتیجه گرفتار تنهایی و حشتناکی می‌شوند.

از این رو در حدیثی که در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام آمده می‌خوانیم: «مَنْ دَخَلَهُ الْعُجْبُ هَلَكَ؛ كَسَى كَسِيًّا غَرَفًا خَالِدًا فِيهَا».

در سومین نکته می‌فرماید: «هیچ عقلی همچون عاقبت‌اندیشی نیست»؛ (وَلَا عَقْلٌ كَالْتَدْبِيرِ).

منظور از عقل همان قوه ادراک است که انسان به وسیله آن کارهای دنیا

و آخرت خویش را نظام می‌بخشد و به یقین، نتیجه هر کاری در پایان آن روشن می‌شود؛ آن‌ها که در فکر عاقبت کارها و نتیجه نهایی آن هستند، به یقین از همه عاقل ترند.

در حدیثی می‌خوانیم که شخصی نزد پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تقاضای اندرزی کرد. حضرت فرمود: اگر بگویم عمل خواهی کرد؟ عرض کرد: آری! این سخن میان او و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سه بار تکرار شد و در پایان، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أَنْتَى أَوْصِيكَ إِذَا أَنْتَ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرَهُ عَاقِبَتُهُ فَإِنْ يَكُ رُشْدًا فَأَمْضِهِ وَإِنْ يَكُ غِيًّا فَأَنْتَهُ عَنْهُ؛ مَنْ بِهِ تَوْصِيهِ مِى كُنْم هِنْكَامِى كِه تَصْمِيمِ كِرْفَتِى كَارِى رَا اِنْجَامِ دِهَى دَرِ عَاقِبَتِ اَن بِنِنْدِش. اِگر عَاقِبَتِ نِيكى دَارِد بَه دِنْبَالِ اَن كَار بَرُو و اِگر گَمْرَاهِى و ضَلَالَتِ اسْتِ اَز اَن صَرَفِ نَظَرِ كُن.»<sup>۱</sup>

در چهارمین نکته می‌فرماید: «هیچ بزرگواری و شخصیتی همچون تقوا نیست»؛ (وَلَا كَرَمٌ كَالْتَّقْوَى).

این سخن برگرفته از قرآن مجید است که می‌فرماید: ﴿

﴿گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست﴾.

شخص باتقوا نه تنها نزد خداوند، که نزد خلق خدا نیز گرامی و باشخصیت است، زیرا از انجام کارهای زشتی که شخصیت انسان را درهم می‌شکند خودداری می‌کند.

امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «مِفْتَاحُ الْكَرَمِ التَّقْوَى؛ پرهیزکاری کلید شخصیت است».<sup>۲</sup>

در پنجمین نکته می‌فرماید: «هیچ همنشینی همچون حسن خلق نیست»؛

(وَلَا قَرِينَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ).

زیرا حسن خلق جاذبه عجیبی دارد که همه را به سوی خود جلب و جذب

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۵۰، ح ۱۳۰.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۹، ح ۶۵.

می‌کند. انسان‌های بداخلاق، از داشتن دوستان صمیمی محروم‌اند در حالی که همه به دوستی با افراد خوش برخورد و صاحب حُسن خلق افتخار می‌کنند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که در ذیل کلام حکمت‌آمیز ۳۸ آمد خواندیم: «حُسْنُ الْخُلُقِ يُثَبِّتُ الْمَوَدَّةَ؛ حسن خلق، دوستی و محبت را ریشه‌دار می‌کند و رشته دوستی را استوار می‌دارد».

درباره حسن خلق در احادیث اسلامی تعبیرات بسیار بلندی آمده که نشان می‌دهد گشاده‌رویی و حسن خلق از مهم‌ترین اموری است که اسلام بر آن تأکید دارد.

سپس امام علیه السلام در ششمین نکته می‌فرماید: «هیچ میراثی همچون ادب نیست»؛ (وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ).

همان‌گونه که در شرح گفتار حکمت‌آمیز ۵۴ که عین این عبارت در آن گفتار حکیمانه تکرار شده بود آوردیم، «ادب» در اصل به معنای دعوت کردن است و از این رو به سفره‌ای که غذا در آن آماده می‌سازند و افراد را به آن دعوت می‌کنند «مأدبة» گفته می‌شود و از آن جا که رعایت احترام افراد در گفتار و رفتار و تواضع و استفاده از کلمات توأم با احترام سبب دعوت مردم به سوی انسان می‌شود، مجموعه این امور را «ادب» می‌نامند. در برابر آن، بی‌ادبان کسانی هستند که نه احترام اشخاص و نه احترام مجالس را رعایت می‌کنند و نه سخنان مناسبی در برخورد با اشخاص به کار می‌برند. به همین مناسبت «تأدیب» به تعلیم و تربیت و یاد دادن آداب اطلاق می‌شود. در اصطلاح امروز، «ادب» و «ادبیات» به مسائل مربوط به قواعد الفاظ گفته می‌شود، این اصطلاح که جدید است و قطعاً بعد از زمان امام امیرمؤمنان علی علیه السلام به وجود آمده و هرچند بعضی از شارحان نهج‌البلاغه ادب را در کلام امام علیه السلام به همین معنا تفسیر کرده‌اند؛ ولی قطعاً اشتباه است. گرچه آداب سخن گفتن گوشه‌ای از حقیقت ادب را دربر می‌گیرد.

در اهمیت ادب همین بس که امام صادق علیه السلام می فرماید: «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ يُورَثُ أَهْلَ بَيْتِهِ الْعِلْمَ وَالْأَدَبَ الصَّالِحَ حَتَّى يَدْخُلَهُمُ الْجَنَّةَ... وَلَا يَزَالُ الْعَبْدُ الْعَاصِي يُورَثُ أَهْلَ بَيْتِهِ الْأَدَبَ السَّيِّئَ حَتَّى يَدْخُلَهُمُ النَّارَ جَمِيعاً؛ انسان باایمان به خانواده خود علم و ادب می آموزد تا آن جا که همه را وارد بهشت می کند و بنده گنهکار به خانواده خود بی ادبی می آموزد تا آن جا که همه را به دوزخ می فرستد»<sup>۱</sup>.  
در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام در غررالحکم می خوانیم: «أَنْتُمْ إِلَى الْاِكْتِسَابِ الْأَدَبِ أَحْوَجَ مِنْكُمْ إِلَى الْاِكْتِسَابِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ؛ شما به کسب ادب نیازمندتر از به دست آوردن طلا و نقره هستید»<sup>۲</sup>.

در هفتمین نکته حکمت آمیز می فرماید: «هیچ راهبری همچون توفیق نیست»؛ «وَلَا قَائِدَ كَالْتَّوْفِيقِ».

«توفیق» در لغت به معنای موافق ساختن و هماهنگ کردن است که با معنای عرفی آن کاملاً سازگار است. منظور از توفیق در این جا آماده بودن اسباب برای انجام دادن کاری است مثلاً اگر انسان حال خوبی برای دعا پیدا کند و مجلس مناسبی تشکیل شود و خطیب دانشمند و باصفایی آن مجلس را اداره کند، گفته می شود: توفیق برای دعا حاصل شد. همچنین فراهم شدن اسباب مثلاً برای زیارت بیت الله یا کمک به محرومان یا فراگرفتن علم و دانش، تمام این ها توفیق نامیده می شود و اگر امام علیه السلام می فرماید: بهترین رهبر توفیق است، برای این است که توفیق، انسان را به راه حق و مسیر اطاعت پروردگار می کشاند و راهنمای خوبی برای نیکی ها و خوبی هاست.

به هر حال شک نیست که سرچشمه اصلی توفیق برای کارهای خیر، ذات پاک پروردگار است، از این رو در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «لَا نِعْمَةَ

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۰۱، ح ۴.

۲. غررالحکم، ح ۵۰۸۱.

كَالْغَافِيَةِ وَلَا غَافِيَةَ كُمْسَاعِدَةَ التَّوْفِيقِ؛ هیچ نعمتی مانند سلامت و عافیت نیست و هیچ عافیتی همچون فراهم شدن توفیق»<sup>۱</sup>.

قرآن مجید نیز از زبان پیغمبر الهی حضرت شعیب علیه السلام می فرماید: ﴿ توفیق من جز به (یاری) خدا نیست، بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم)﴾.

توفیق و بی توفیقی اسباب زیادی دارد؛ هر قدر انسان در راه خدا گام بردارد، به بندگان خدا خدمت کند و برای همه خیرخواه باشد خداوند توفیق او را برای انجام کارهای نیک بیشتر می کند و به عکس، گناهان و معاصی و ظلم و ستم به افراد و عدم رعایت حقوق والدین و استاد و دوستان، توفیق را از انسان سلب می کند. در حدیثی که در غررالحکم از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده می خوانیم: «كَمَا أَنَّ الْجِسْمَ وَالظَّلَّ لَا يَفْتَرِقَانِ كَذَلِكَ الدِّينُ وَالتَّوْفِيقُ لَا يَفْتَرِقَانِ؛ همان گونه که سایه از جسم جدا نمی شود توفیق نیز از دین جدایی پیدا نمی کند».

در هشتمین نکته می فرماید: «هیچ تجارتی مانند عمل صالح، (سودآور) نیست»؛ (و لَا تِجَارَةٌ كَالْعَمَلِ الصَّالِحِ).

همه تاجران برای سود تجارت می کنند. سودهای مادی و دنیوی ناپایدار و در معرض زوال و فانی شدنی است ولی عمل صالح که سرچشمه ثواب ابدی اخروی است از هر تجارتی پرسودتر است. قرآن مجید می فرماید: ﴿

\*

\*

﴿ ای کسانی که ایمان آورده اید آیا شما را به تجارتی راهنمایی

کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی می‌بخشد؟ به خدا و رسولش ایمان بیاورید و با اموال و جان‌هایتان در راه خدا جهاد کنید این برای شما (از هر چیز) بهتر است اگر بدانید \* (اگر چنین کنید) گناهانتان را می‌بخشد و شما را در باغ‌هایی از بهشت داخل می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است و در مسکن‌های پاکیزه در بهشت جاویدان جای می‌دهد و این پیروزی عظیم است.<sup>۱</sup> در نهمین نکته حکمت‌آمیز که در واقع تکمیل‌کننده نکته قبل است می‌فرماید:

«هیچ سودی همچون ثواب الهی نیست»؛ (وَلَا رِبْحٌ كَالثَّوَابِ).

سودهای مادی همه از بین می‌روند ولی ثواب الهی همواره باقی و برقرار است همان‌گونه که در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿...﴾<sup>۲</sup>

درواقع ارباح مادی همچون خواب و خیال است ولی سود معنوی واقعی است انکارناپذیر.

اضافه بر این، سود مادی حدی دارد؛ دو یا چند برابر و حتی ممکن است گاهی ده برابر شود در حالی که ثواب الهی به مقتضای آیه شریفه ﴿...﴾<sup>۳</sup> گاه هفتصد برابر و گاه افزون بر آن می‌شود؛

سودی که در هیچ تجارتی پیدا نمی‌شود.

در دهمین نکته می‌فرماید: «هیچ پرهیزکاری ای همچون پرهیز از شبهات نیست»؛ (وَلَا وَرَعٌ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبُهَةِ).

«ورع» در اصل به معنای پرهیز یا شدت پرهیز است و در لسان روایات به حد اعلای تقوا اطلاق می‌شود که با وجود آن نه تنها انسان از گناهان مسلم پرهیز می‌کند بلکه از شبهات نیز دوری می‌جوید.

۱. صف، آیات ۱۰-۱۲.

۲. نحل، آیه ۹۶.

۳. بقره، آیه ۲۶۱.



در روایات اسلامی نیز در حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام موضوعات به سه بخش تقسیم شده‌اند: «حَلَالٌ بَيْنُ وَ حَرَامٌ بَيْنُ وَ شُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتَ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ وَمَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَهَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ؛ اموری که درستی آن آشکار است که باید از آن پیروی کرد و اموری که گمراهی آن آشکار است و باید از آن اجتناب نمود و امور مشکوک و مشتبه در میان این دو؛ کسی که شبهات را ترک کند از محرمات آشکار رهایی می‌یابد و کسی که به سراغ شبهات برود (تدریجاً) مرتکب محرمات می‌شود و از آن جا که نمی‌داند هلاک خواهد شد»<sup>۱</sup>.

درواقع شبهات، حریم محرمات و همانند لبه پرتگاه است که بیم لغزش در آن و سقوط در پرتگاه می‌رود.

بعضی از بزرگان، «ورع» را به چهار قسم تقسیم کرده‌اند که یکی از دیگری برتر است: نخست ورع به معنای پرهیز از گناهان آشکار است که انسان را از فسق خارج کرده و موجب عدالت و قبول شهادت اوست و آن، «ورع تائبین» نامیده می‌شود. قسم دیگری از آن، همان حالت پرهیزکاری است که انسان را از شبهات دور می‌سازد که به آن «ورع صالحان» می‌گویند و قسم سوم آن، حالت پرهیزکاری است که حتی از امور حلالی که می‌ترسد روزی او را به حرام بکشاند پرهیز می‌کند و نام «ورع متقین» بر آن گذاشته شده است. قسم چهارم، ورع به معنای صرف نظر کردن از غیر خداست برای ترس از ضایع شدن ساعتی از عمر در امری بیهوده (که درجهٔ اعلای ورع است) و به آن «ورع صدیقین» می‌گویند» همان‌گونه که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنَ الْمُتَّقِينَ حَتَّى يَدَعَ مَا لَا بَأْسَ بِهِ مُخَافَةَ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَأْسٌ؛ کسی، از متقین محسوب

نمی‌شود مگر این‌که اموری را که ذاتاً اشکالی ندارد ترک کند به سبب ترس از افتادن در اموری که حرام است»<sup>۱</sup>.

در یازدهمین نکته حکیمانه امام علیه السلام می‌فرماید: «هیچ زهدی همچون بی‌اعتنایی به حرام نیست»؛ (وَلَا زُهْدًا كَالزُّهْدِ فِي الْحَرَامِ)

گرچه بسیاری از افراد، زهد را تنها در ساده‌زیستن و قناعت‌کردن به لباس و غذا و مسکن و بی‌اعتنایی به مقامات دنیوی می‌دانند؛ ولی از نظر مبارک امام علیه السلام مهم‌ترین زهد پرهیز از حرام است، هرچند زندگی انسان زیاد هم ساده نباشد؛ اگر همان زندگی از حلال باشد دارنده آن فرد زاهدی است و آن‌کس که زندگی بسیار ساده‌ای دارد و در همان زندگی ساده اموال مشتبه و مشکوکی هست زاهد واقعی نیست.

در این‌که زندگی ساده به‌ویژه هنگامی که از هرگونه اموال شبهه‌ناک دور باشد مایه نجات از گناهان بسیاری و سبب توجه به ذات پاک پروردگار است شکی نیست و به همین دلیل، هم در آیات قرآن و هم در روایات اسلامی به‌طور گسترده اهمیت زهد و سپس ماهیت و حقیقت آن و نتایج پرباری که بر آن مترتب می‌شود بیان شده است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه در این‌جا نوشته‌اند که زهد اگر به این معنا باشد که انسان اضافه درآمد خود را به دیگران بدهد و به زندگی ساده‌ای قناعت کند یک فضیلت است ولی هرگاه اضافه درآمد خود را ذخیره کند و فایده آن به کسی نرسد چنین زهدی کاملاً بی‌ارزش خواهد بود.

در ذیل خطبه ۸۱ در جلد سوم به اندازه کافی در مورد «زهد» سخن گفتیم، از این‌رو ضرورتی برای تکرار آن نمی‌بینیم و تنها به یک روایت از امام صادق علیه السلام

۱. مجمع البحرین، ماده «ورع».

بسند می‌کنیم: «جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَجُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا؛ تمام نیکی‌ها در خانه‌ای قرار داده شده و کلید آن زهد در دنیا است».<sup>۱</sup>

حضرت در دوازدهمین نکته حکیمانه می‌فرماید: «هیچ علم و دانشی همچون تفکر نیست»؛ (وَلَا عِلْمٌ كَالْتَّفَكُّرِ).

کسانی که تنها به حفظ عبارات دیگران و آنچه در روایات آمده بسند می‌کنند و درباره آن نمی‌اندیشند علمشان چندان ثمری ندارد و در واقع همچون دستگاه ضبط صوتی هستند که می‌تواند علوم زیادی را در خود جای دهد؛ ولی آنان که اهل اندیشه‌اند از جای جای آیات قرآن و روایات اسلام و کلمات بزرگان حقایقی کشف می‌کنند که راهنمای زندگی مادی و معنوی آنهاست و اگر تفکر نباشد و تنها به نقل علوم دیگران قناعت شود هرگز علوم، پیشرفت و نمو و بالندگی پیدا نمی‌کند.

به همین دلیل در بعضی از احادیث که هم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و هم از امیرمؤمنان علی علیه السلام رسیده، تفکر، برترین عبادت شمرده شده است: «لَا عِبَادَةَ كَالْتَّفَكُّرِ».<sup>۲</sup>

در سیزدهمین نکته حکمت‌آمیز می‌فرماید: «هیچ عبادتی همچون ادای فرائض و واجبات نیست»؛ (وَلَا عِبَادَةَ كَأَدَاءِ الْفَرَائِضِ).

در حدیث دیگر از امام سجاد علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ عَمَلَ بِمَا أَفْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ؛ کسی که به واجبات خود عمل کند از عابدترین مردم است». در حدیث دیگری رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أَعْبَدُ النَّاسِ مَنْ أَقَامَ الْفَرَائِضَ؛ عابدترین مردم کسی است که واجبات را ادا کند».

تمام این روایات اشاره به این می‌کند که عبادت، تنها رفتن به سراغ مستحبات

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۸، ۲.

۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۶۳، ح ۴ و کافی، ج ۸، ص ۲۰، خطبة الوسيلة.

و نیایش‌های طولانی و پرسوزوگداز نیست؛ عبادت در درجه نخست آن است که انسان واجبات خود را ادا کند؛ اعم از پرداختن حقوق مردم و ادای حقوق مالی دینی و از همه مهم‌تر ادای حق الهی.

در چهاردهمین نکته می‌فرماید: «هیچ ایمانی مانند حیا و صبر نیست»؛ (وَلَا اِيْمَانَ كَالْحَيَاءِ وَالصَّبْرِ).

«حیا» به معنای حالت بازدارنده‌ای است که انسان را از رفتن به سراغ کارهای زشت باز می‌دارد. به بیان دیگر، حیا انقباض نفس در برابر زشتی‌هاست و «صبر» به معنای استقامت در برابر مشکلات است؛ خواه مشکلات اطاعت باشد یا ترک معصیت و یا مشکلات مصائب و سختی‌ها.

به یقین اگر حالت حیا نباشد، ایمان بر باد می‌رود و اگر صبر و استقامت در برابر مشکلات نباشد ایمان ثبات و قراری نخواهد داشت.

در حدیثی از امام صادق یا امام باقر علیهما السلام می‌خوانیم: «الْحَيَاءُ وَالْاِيْمَانُ مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ فَاِذَا ذَهَبَ اَحَدُهُمَا تَبَعَهُ صَاحِبُهُ؛ حیا و ایمان با یک ریسمان بسته شده‌اند هر جا یکی از آن‌ها برود دیگری به دنبال آن خواهد رفت».<sup>۱</sup>

در حدیثی از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «أَرْبَعٌ مِنْ كُنْ فِيهِ وَكَانَ مِنْ قَوْمِهِ الْقَدَمَةُ ذُنُوبًا بَدَّلَهَا اللَّهُ حَسَنَاتٍ: الصَّدْقُ وَالْحَيَاءُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالشُّكْرُ؛ چهار صفت است که در هر کسی باشد هر چند از فرق تا قدمش گناه باشد خداوند آن را تبدیل به حسنات می‌کند: صدق و حیا و حسن خلق و شکر».<sup>۲</sup>

بدیهی است که راستگویی انسان را از بسیاری از گناهان باز می‌دارد و حیا از قبایح و زشتی‌ها و حسن خلق از درگیری با مردم و شکر، انسان را به قدردانی از

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۶، ح ۴.

۲. همان، ص ۱۰۷، ح ۷. (در تحف العقول، ص ۳۶۹، به جای عبارت «ذنوباً»، «ذنوب» آمده است که صحیح‌تر

به نظر می‌رسد).

نعمت‌ها تشویق می‌کند و همین امور است که سیئات را به حسنات مبدل می‌کند؛ یعنی در پرتو این صفات در ادامه راه، گناهان تبدیل به حسنات می‌شوند. در پانزدهمین نکته حکیمانه می‌فرماید: «هیچ ارزش و اعتباری (برای انسان) همچون فروتنی نیست»؛ (وَلَا حَسَبَ كَالْتَوَاضِعِ).

بسیارند کسانی که از نظر شرافت خانوادگی در حد مطلوبی هستند و خودشان نیز صفات برجسته‌ای دارند؛ ولی بر اثر تکبر و خودبرتربینی، در جامعه منفورند. در حالی که متواضعان هرچند حسب و نسب عالی نداشته باشند محبوب مردم‌اند. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که به یارانش فرمود: «إِنَّ التَّوَّاضِعَ يَزِيدُ صَاحِبَهُ رَفْعَةً فَتَوَاضَعُوا يَرْفَعْكُمْ اللَّهُ؛ تواضع و فروتنی صاحبش را به مقام بالا می‌رساند، بنابراین فروتنی کنید تا خدا شما را بالا ببرد»<sup>۱</sup>.

در شانزدهمین نکته حکمت‌آمیز می‌فرماید: «هیچ شرافتی چون علم و دانش نیست»؛ (وَلَا شَرَفَ كَالْعِلْمِ).

«شرف» به معنای شایستگی و عظمت و افتخار و نیک‌نامی است و به یقین، این امور از طریق علم و دانش به دست می‌آید زیرا علم و آگاهی کلید همه افتخارات و ارزش‌های انسانی است و برای افراد نادان و جاهل جایی در جامعه انسانی وجود ندارد.

قرآن مجید و روایات اسلامی پر است از آیات و روایاتی که در مدح و ستایش علم آمده است تا آن‌جا که مُرکَب‌های نوک قلم دانشمندان از خون شهیدان برتر شمرده شده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «طَلَبْتُ الشَّرْفَ فَوَجَدْتُهُ فِي الْعِلْمِ؛ من به سراغ ارزش و شخصیت و شرف رفتم، آن را در علم و دانش یافتم»<sup>۲</sup>.

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۱، ح ۱.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۴، ح ۱۳۸۱۰.

بدیهی است که منظور از «علم» علوم و دانش‌هایی است که یا جنبه معنوی دارد و یا دنیای انسان‌ها را سامان می‌بخشد.

در هفدهمین نکته حکیمانه می‌فرماید: «هیچ عزتی چون حلم نیست»؛ (وَلَا عَزَّ كَالْحَلْمِ).

حلیم به کسی گفته می‌شود که در برابر افراد نادان و جاهل و بی‌ادب عکس‌العمل نشان نمی‌دهد همچنین مشکلات زندگی را تحمل می‌کند و بر اثر سعه صدر و فکر بلند، آن‌ها را در خود حل می‌نماید و در مقابل حوادث سخت، دست‌پاچه نمی‌شود و همین‌ها باعث عزت اوست و بسیار دیده شده که مردم به حمایت افراد حلیم در مقابل نادان برمی‌خیزند.

افراد بردبار در نظر مردم عزیزند، زیرا سکوتشان در برابر افراد نادان و سبک‌سر و بی‌ادب، بر عزت و شخصیتشان می‌افزاید؛ ولی نابردباران در کوچک‌ترین مسائل درگیر می‌شوند و همین امر از عزت و احترامشان می‌کاهد. در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «مَا أَعَزَّ اللَّهُ بِجَهْلٍ قَطُّ وَلَا أَدَلَّ بِحَلْمٍ قَطُّ؛ خدا هرگز کسی را به سبب جهل و نادانی عزت نداد و هرگز کسی را به موجب حلم و بردباری ذلیل نساخت».<sup>۱</sup>

آن‌گاه در هجدهمین و آخرین نکته حکیمانه می‌فرماید: «هیچ پشتیبانی مطمئن‌تر از مشورت نیست»؛ (وَلَا مُظَاهَرَةٌ أَوْثَقُ مِنَ الْمَشَاوَرَةِ).

ناگفته پیداست که هر انسانی فکری و عقل و تشخیصی دارد؛ هنگامی که عقول و افکار به یکدیگر ضمیمه شوند بسیار قوی‌تر عمل می‌کنند، مسیرها روشن، موانع برطرف و نزدیک‌ترین راه به مقصد غالباً معلوم می‌شود و از این طریق پشتیبانی مهمی برای هر فردی حاصل می‌گردد.

همان‌گونه که در نیروهای جسمانی چنین است که نیروی یک فرد همچون ریسمان باریکی است که گسستن آن آسان است؛ ولی هنگامی که نیروها به یکدیگر ضمیمه شد و طناب محکمی از آن تشکیل گردید، به گفته شاعر: «چون به هم برتافتی اسفندیارش نگسلد»، این حکم در نیروهای فکری نیز کاملاً جاری است.

بر این اساس یکی از صفات برجسته مؤمنان در قرآن مجید انجام امور با مشورت ذکر شده است و می‌فرماید: ﴿ حتی شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله به مقتضای ﴾<sup>۲</sup> مأمور به مشورت با مؤمنان بوده است.

در ذیل حکمت ۵۴ که امام علیه السلام فرموده بود: «وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ» شرح مبسوطی درباره اهمیت مشورت و آثار پربرار آن و در جلد دوم، ضمن خطبه ۳۵ نیز بحثی تحت عنوان «بهره‌گیری از آرای اهل نظر» آوردیم.

در تفسیر نمونه نیز ذیل آیات مذکور بحث‌های قابل ملاحظه‌ای آمده است.<sup>۳</sup> در پایان این گفتار حکیمانه و پربرار که مشتمل بر هجده توصیه اخلاقی مهم بود ذکر این نکته لازم است که این سخنان گرچه در این جا به صورت یک‌جا جمع شده ولی قسمت‌هایی از آن در احادیث مختلف با شأن ورودهای گوناگون آمده است و بعید نیست که امام علیه السلام بسیاری از آن‌ها را به‌طور مکرر به مناسبت‌های گوناگون بیان کرده باشد.

به یقین کافی است که انسان به همین یک گفتار حکیمانه در زندگی عمل کند تا خوشبخت و سعادت‌مند و در جنبه‌های مادی و معنوی پیروز گردد.

۱. شوری، آیه ۳۸.

۲. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۳. به جلد ۳ و ۲۰ تفسیر نمونه مراجعه فرمایید.

إِذَا اسْتَوَلَى الصَّلَاحُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِهِ، ثُمَّ أَسَاءَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ لَمْ تَظْهَرَ  
 مِنْهُ حَوْبَةٌ فَقَدْ ظَلَمَ! وَإِذَا اسْتَوَلَى الْفَسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِهِ، فَأَحْسَنَ رَجُلٌ  
 الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ غَرَّرَ.

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که صلاح و نیکی بر زمان و اهلیش ظاهر گردد اگر کسی در این حال به دیگری که از او گناهی ظاهر نشده، گمان بد برد به او ستم کرده است و هنگامی که فساد بر زمان و اهلیش مستولی گردد هرکس به دیگری گمان خوب برد خود را فریب داده است!<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده که این گفتار حکیمانه در کتاب غرر الحکم با تفاوت‌هایی ذکر شده و این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه اخذ کرده است. زمخشری نیز آن را در ربیع الابرار با تفاوت کمتری آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۶).



## شرح و تفسیر

### معیار حسن ظن و سوء ظن

مسئله حسن ظن و سوء ظن در اسلام از مسائل بسیار مهم است که در آیات و روایات بازتاب گسترده‌ای دارد. البته اصل بر حسن ظن مسلمانان به یکدیگر است؛ ولی این اصل، استثنایی هم دارد که امام علیه السلام در جمله گهربار مورد بحث به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «هنگامی که صلاح و نیکی بر زمان و اهلش ظاهر گردد اگر کسی در این حال به دیگری که از او گناهی ظاهر نشده گمان بد برد به او ستم کرده است و هنگامی که فساد بر زمان و اهلش مستولی گردد هرکس به دیگری گمان خوب ببرد خود را فریب داده است»؛ (إِذَا اسْتَوْلَى الصَّالِحُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِهِ، ثُمَّ أَسَاءَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ لَمْ تَظْهَرْ مِنْهُ حَوْبَةٌ فَقَدْ ظَلَمَ! وَإِذَا اسْتَوْلَى الْفَسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِهِ، فَأَحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ غَوَّرَ).

همان‌گونه که گفتیم، اصل در جامعه اسلامی بر حسن ظن است، چنان‌که در سوره حجرات آیه ۱۲ می‌خوانیم: ﴿

﴿؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید چراکه بعضی از آن‌ها گناه است».

در روایات اسلامی نیز تأکید شده که کار برادر مسلمانان را حمل بر صحت کن و از سوء ظن بپرهیز؛ در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود: «ضَعُ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ... مَحْمَلًا؛ عمل برادر مسلمانان را بر نیکوترین وجه ممکن

حمل کن مگر این که دلیلی برخلاف آن قائم شود و هرگز درباره سخنی که از برادر مسلمان صادر شده گمان بد مبر و مادامی که می توانی محمل نیکی برای آن بیابی حمل بر صحت کن.<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ أَنْمَاتِ الْإِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمَاتُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ؛ هنگامی که شخص باایمان برادر مسلمانش را متهم کند ایمان در قلب او ذوب می شود همان گونه که نمک در آب ذوب می گردد».<sup>۲</sup>

مطابق کلام حکمت آمیز مورد بحث، این مطلب مربوط به زمانی است که چهره اسلام در محیط نمایان باشد و غالب مردم راه صلاح بیوند؛ اما زمانی که فساد، بر زمان غالب شد و اکثر مردم به راه خلاف رفتند حسن ظن به افراد سبب می شود انسان خود را فریب دهد بنابراین باید جانب احتیاط را نگه دارد تا گرفتار توطئه ها و مفسده ها نگردد.

این بدان معنا نیست که انسان سوء ظن خود را به اشخاص آشکار سازد و آن ها را متهم کند، منظور این است که بدون ظاهر کردن عکس العمل منفی که سبب اهانت به مؤمن می شود، در عمل جانب احتیاط را از دست ندهد.

افرادی که در یک زمان زندگی می کنند با هم متفاوت اند؛ بعضی سوابق خوبی دارند که باید به آن ها حسن ظن داشت و بعضی دارای سوابق سوء اند که باید درباره آن ها جانب احتیاط را رعایت کرد، بنابراین، معیار، فساد تمام مردم زمان نیست، از این رو امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز فرمود: «بِرَجُلٍ لَمْ تَنْظُرْ مِنْهُ حَوْبَةٌ»، «حَوْبَةٌ» به معنای گناه است، بنابراین سوء ظن به کسی که سابقه سوئی از او دیده نشده ممنوع است.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۳.

۲. همان، ص ۳۶۱، ح ۱.

تعبیر «فَقَدْ ظَلَمَ» به این معناست که سوءظن به برادر مسلمانی که خلافی از او دیده نشده ظلم و ستم بر اوست. این احتمال نیز در تفسیر این جمله امکان دارد که چنین کسی به خودش نیز ستم می‌کند، زیرا خود را از همکاری او محروم می‌سازد.

درواقع، امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به همان قاعده «حمل شیء بر اغلب» فرموده و غلبه صلاح را برای حمل به صحت کافی دانسته مگر این که فردی سوء سابقه داشته باشد و در مقابل، غلبه فساد را برای سوءظن و احتیاط لازم می‌داند مگر این که واقعاً کسی دارای سوابق خوبی است که او را با آن سوابق می‌شناسیم.

این سخن در روابط ملت‌ها و دولت‌ها نیز کاملاً صادق است؛ هرگاه دولت‌های ستمگری که غالباً برای حفظ منافع خود حقوق دیگران را زیر پا می‌گذارند در باغ سبز به ما نشان دهند هرگز نباید کار آن‌ها را حمل بر صحت کنیم، بلکه باید فرض بر این باشد که آنان برای فریب ما دامی گسترده‌اند.



وَقِيلَ لَهُ ﷺ كَيْفَ نَجِدُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

كَيْفَ يَكُونُ حَالُ مَنْ يَفْنَى بِبَقَائِهِ، وَيَسْقَمُ بِصِحَّتِهِ وَيُؤْتَى مِنْ مَأْمَنِهِ؟

کسی به امام ﷺ عرض کرد: ای امیر مؤمنان! حال شما چگونه است؟

امام ﷺ فرمود:

چگونه خواهد بود حال کسی که با بقای خود فانی می‌شود و با سلامت خود

بیمار می‌گردد و در حالی (یا در جایی) که خود را در امان می‌بیند

مرگ دامانش را می‌گیرد؟<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده که این کلام در امالی شیخ طوسی مسنداً از «عبدالله بن جعفر» (جعفر بن ابی طالب) آمده است که می‌گوید: «صبحگاهان خدمت عمویم علی بن ابی طالب رسیدم در حالی که بیمار بود. از حال مبارک ایشان سؤال کردم. سخن بالا را در پاسخ من فرمود» و این نشان می‌دهد که مرحوم شیخ طوسی آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه اخذ کرده است و مرحوم راوندی نیز در کتاب دعوت طبق نقل روضه بحار الانوار آن را با تفاوتی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۶).

## شرح و تفسیر

### آسیب‌پذیری انسان‌ها

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه در پاسخ کسی که از آن حضرت پرسید: ای امیر مؤمنان! حال شما چگونه است؟ به سه نکته مهم اشاره کرده، می‌فرماید: چگونه خواهد بود حال کسی که با بقای خود فانی می‌شود و با سلامت خود بیمار می‌گردد و در حالی (یا در جایی) که خود را در امان می‌بیند مرگش فرامی‌رسد؟؛ (وَقِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ نَجِدُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ يَكُونُ حَالُ مَنْ يَفْنَى بِبَقَائِهِ، وَيَسْقَمُ بِصِحَّتِهِ وَيُؤْتَى مِنْ مَأْمَنِهِ).

دلیل این‌که چگونه انسان با بقائش فانی می‌شود؟ روشن است، زیرا عمر انسان هر قدر طولانی باشد بالاخره محدود است و هر ساعتی که از عمر او می‌گذرد یک گام به پایان عمر و فنا نزدیک‌تر می‌شود درست مانند سرمایه‌داری که هر روز مبلغی از سرمایه خود را هزینه می‌کند بی آن‌که درآمدی به‌جای آن داشته باشد که درباره او می‌توان گفت: با استفاده از سرمایه‌اش، مفلس و تنگدست خواهد شد.

اما این‌که انسان چگونه با سلامتش بیمار می‌شود؟ از این نظر است که سلامتی انسان به سبب کار کردن منظم تمام دستگاه‌های بدن است؛ ولی همین کار کردن منظم، آن‌ها را تدریجاً فرسوده می‌کند و در آن‌ها انواع اختلالات روی می‌دهد و سرانجام از کار بازمی‌ایستند.

راز این که چگونه انسان از محل امنش آسیب می پذیرد؟ این است که عوامل آسیب پذیری در درون وجود خود انسان پنهان است. ناگهان با اختلالی که در یکی از رهای قلب یا مغز رخ می دهد سکتۀ قلبی یا مغزی بر او عارض می شود و او را نیمه جان می سازد و یا به جهان دیگر می فرستد.

قرآن مجید در آیات مختلف به این نکات اشاره کرده است، در یک جا می فرماید: ﴿﴾؛ هر جا باشید

مر به سراغ شما می آید هر چند در دژهای محکم باشید.<sup>۱</sup>

در جای دیگر می فرماید: ﴿﴾ \* ﴿﴾؛ قسم به عصر! که

انسان (پیوسته) در حال خسران و زیان کردن است.<sup>۲</sup>

در همین کلمات قصار، حکمت ۷۴، آمده بود که «نَفْسُ الْمَرْءِ خَطَاةٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ؛ نفس های انسان گام های او به سوی مر است (هر نفسی که می کشد یک گام به مر نزدیک تر می شود).

احتمال دیگر در تفسیر جمله های حکیمانه مورد بحث، این است که انسان به هنگام بقا و سلامتی جسم، چه بسا از خطرات غافل می شود و این بقا و سلامتی او را به فنا و بیماری می کشاند، چرا که عامل بسیاری از حوادث ناگوار، غفلت هنگام توانایی و تندرستی است.

همچنین انسان در محل امن خود غالباً احتیاط را از دست می دهد و گاه همان محل امن تبدیل به محل خطر بزرگی می شود و یا این که انسان به افرادی کاملاً اطمینان می کند و همه چیز خود را به دست آنها می سپارد، ناگهان از همانها ضربه می خورد. ولی تفسیر اول مناسب تر است.

\*\*\*

۱. نساء، آیه ۷۸.

۲. عصر، آیات ۱ و ۲.



كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَمَغْرُورٍ بِالسَّتْرِ عَلَيْهِ، وَمَفْتُونٍ بِحُسْنِ  
الْقَوْلِ فِيهِ! وَمَا ابْتَلَى اللَّهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

چه بسیارند کسانی که به سبب نعمتی که به آن‌ها داده شده در غفلت فرو  
می‌روند و به سبب پرده‌پوشی خدا درباره آن‌ها، مغرور می‌گردند و بر اثر  
تعریف و تمجید از آنان، فریب می‌خورند و خداوند هیچ‌کس را با چیزی مانند  
مهلت دادن (و ادامه نعمت‌ها و ترک عقوبت) آزمایش نکرده است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده مصادر می‌گوید: این کلام حکمت‌آمیز پیش از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول و روضه کافی  
و تاریخ یعقوبی و تذکره سبط بن جوزی آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۷).  
همچنین این گفتار حکیمانه در حکمت شماره ۲۶۰ عیناً آمده و در حکمت ۴۶۲ نیز سومین جمله آن (رب  
مفتون بحسن القول فیه) تکرار شده است.



## شرح و تفسیر

### هشدار درباره چهار چیز

امیرمؤمنان علیه السلام در این گفتار حکیمانه و هشدار دهنده به چهار نکته مهم اشاره می‌کند که بر محور چهار واژه معنادار «مستدرج»، «مغرور»، «مفتون» و «املاء» دور می‌زند، می‌فرماید: «چه بسیارند کسانی که به سبب نعمتی که به آن‌ها داده شده غافل می‌شوند و به سبب پرده‌پوشی خدا درباره آن‌ها، مغرور می‌گردند و بر اثر تعریف و تمجید از آنان، فریب می‌خورند و خداوند هیچ‌کس را با چیزی مانند مهلت دادن (و ادامه نعمت‌ها و ترک عقوبت) آزمایش نکرده است»؛ (كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْأَحْسَانِ إِلَيْهِ، وَمَغْرُورٍ بِالسُّرْرِ عَلَيْهِ، وَمَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ! وَمَا ابْتَلَى اللَّهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْأَمْلاءِ لَهُ).

«مستدرج» از ریشه «استدرج» به معنای چیزی را تدریجاً به سمت و سویی بردن آمده است. در قرآن مجید این تعبیر در دو آیه (۱۸۲) سوره اعراف، و ۴۴ سوره قلم ذکر شده و مفهوم آن در هر دو مورد یکی است و آن این‌که کسی را مرحله به مرحله بدون این‌که خود متوجه شود در دام مجازات گرفتار کنند درست مانند این‌که کسی از بیراهه به سوی پرتگاه می‌رود و ما نه تنها او را از این کار نهی نکنیم بلکه به دلیل آن‌که مستحق مجازات و کیفر است تشویق نیز کنیم. ناگهان به لب پرتگاه می‌رسد و خود را در دام مجازات می‌بیند، وحشت می‌کند و راه بازگشت در برابر خود نمی‌بیند و از همان‌جا می‌لغزد و در پرتگاه سقوط می‌کند.

خدا به افرادی که طغیان را به اوج خود می‌رسانند نیکی می‌کند، نعمت می‌بخشد، مقام می‌دهد و ناگهان در میان ناز و نعمت گرفتار مجازاتشان می‌سازد، که در آن حالت، بسیار دردناک است.

در آیه ۴۴ سوره انعام می‌خوانیم: ﴿

﴿؛ «هنگامی که آنچه را

به آن‌ها تذکر داده شده بود فراموش کردند، درهای همه چیز (از نعمت‌ها) را بر آن‌ها گشودیم تا زمانی که (کاملاً) به آنچه به آن‌ها داده شده بود خوشحال شدند. ناگهان آن‌ها را گرفتیم (و آنان را به عذاب سخت گرفتار ساختیم)، در این هنگام یک‌باره نوید شدند»<sup>۱</sup>.

دومین جمله اشاره به کسانی است که از طریق پرده‌پوشی خداوند درباره گناهان آن‌ها مورد آزمون الهی قرار می‌گیرند. خدا ستار العیوب است و تا آن‌جا که ممکن باشد بر گناهان بندگانش پرده می‌افکند تا بیدار شوند و توبه کنند و به راه حق بازگردند ولی گروهی به عکس، مغرور می‌شوند و به دلیل این ستر الهی فریب می‌خورند و بر شدت و کثرت گناه می‌افزایند. با توجه به این که «چون که از حد بگذرد رسوا کند» سرانجام پرده‌ها بالا می‌رود و آن‌ها رسوای خاص و عام می‌شوند.

جمله سوم اشاره به یکی دیگر از راه‌های نفوذ شیطان و هوای نفس در انسان است؛ گاه مردم از روی حسن ظن و گاه از طریق تملق و چاپلوسی به مدح و ثنای افرادی می‌پردازند؛ بعضی از این افراد که از حال خود باخبرند و وضع خود را با آنچه در مدح و تمجید گفته می‌شود کاملاً متفاوت می‌بینند بیدار شده و سعی می‌کنند خود را با حسن ظن مردم موافق کنند، اما برخی دیگر با این سخنان،

۱. برای توضیح بیشتر در مورد عذاب «استدراج» می‌توانید به تفسیر نمونه، جلد ۵، ذیل آیه مذکور مراجعه کنید.

فریب می‌خورند و خود را مقرب درگاه الهی و در اوج فضیلت و اخلاق می‌پندارند، در حالی که در دام شیطان و هوای نفس گرفتارند.

چهارمین جمله اشاره به حال کسانی است که خداوندِ حلیم و غفور آن‌ها را از طریق بخشیدن نعمت و گسترش روزی و مانند آن می‌آزماید شاید به پاس نعمت‌های الهی بیدار شوند و بازگردند؛ این گسترش نعمت‌ها سبب غفلت و بی‌خبری‌شان شده و همچنان راه خطا را با شتاب ادامه می‌دهند، ناگهان خدا آن نعمت‌ها را می‌گیرد و آن‌ها را به این وسیله مجازات می‌کند؛ مجازاتی که بسیار دردناک است، زیرا در میان نعمت‌های الهی غوطه‌ورند و سرگرم لذات‌ها هستند که در یک لحظه همه چیز دگرگون می‌شود و همچون «قارون» که با داشتن آن همه امکانات در اوج غرور و غفلت قرار داشت، گرفتار عذاب ناگهانی الهی شده و در یک لحظه همه چیز خود را از دست می‌دهند.

قرآن مجید در شرح حال قوم «سبأ» و سرگذشت آن‌ها به همین معنا اشاره کرده است؛ خدا آن‌ها را مشمول انواع نعمت‌ها قرار داد، سرزمینی پر از نعمت و خدایی آمرزنده داشتند: ﴿اما هوای نفس و شیطان کار خود را کردند و آن‌ها را به ناسپاسی و طغیان واداشتند. ناگهان سد عظیم «مأرب» بر اثر نفوذ آب و جانوران در آن، شکست و سیلاب عظیمی به راه افتاد و باغ‌ها و زراعت‌ها و کاخ‌ها را درهم کوبید و با خود برد و تنها زمینی بایر و ویران به جای ماند به گونه‌ای که باقی‌مانده جمعیت مجبور شدند از آن سرزمین کوچ کنند.

قرآن مجید درباره این گروه می‌فرماید: ﴿

﴿کافران هرگز گمان

نکنند مهلتی که به آنان می‌دهیم به نفع آن‌هاست تنها به این سبب به آن‌ها مهلت

می‌دهیم که (اگر بیدار نمی‌شوند) بر گناهان خود بیفزایند و (سرانجام) برای آنها عذابی خوارکننده است».<sup>۱</sup>

در این آیه شریفه نیز - همچون کلام حکیمانه امام علیه السلام - از واژه «املاء» استفاده شده که به معنای «کمک دادن» و گاه به معنای «مهلت دادن» است که آن نیز نوعی کمک به شمار می‌آید؛ ولی معمولاً در قرآن مجید به مهلت دادنی اطلاق شده که مقدمه عذاب دردناک است.





هَلَكَ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ غَالٍ، وَمُبْغِضُ قَائِلٍ.

امام عليه السلام فرمود:

دو کس درباره من هلاک شدند: دوست غلو کننده و دشمن کینه توز! <sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده که این کلام حکمت آمیز را قبل از سید رضی گروهی از دانشمندان در کتاب های خود نقل کرده اند از جمله جاحظ در کتاب الحیوان، بیهقی در المحاسن و المساوی، مرحوم صدوق در امالی، آمدی در غرر الحکم و کراچی در معدن الجواهر. و شبیه آن را در کلمات دیگر مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام خواندیم؛ از جمله در خطبه ۱۲۷ که آمده بود: «وَسَيَهْلِكُ فِي صِنْفَانِ مُحِبُّ مُفْرَطٌ... وَمُبْغِضٌ مُفْرَطٌ» و در حکمت ۴۶۹ نیز خواهد آمد که امام می فرماید: «يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ مُحِبُّ مُفْرَطٌ وَبَاحِتٌ مُفْتَرٌ» و همه این ها قریب المعنا هستند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۷).

## شرح و تفسیر

### افراط و تفریط مایهٔ هلاکت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه، افراط و تفریط در محبت اولیاءالله را نکوهش می‌کند، می‌فرماید: «دو کس دربارهٔ من هلاک شدند: دوست غلو کننده و دشمن کینه توز»؛ (هَلَكَ فِي رَجُلَانِ: مُحَبُّ غَالٍ، وَمُبْغِضٌ قَالٍ).

بی‌شک محبت اولیاءالله از ارکان ایمان است و سبب پیروی بی‌قید و شرط از آنان و در نتیجه سبب نجات در دنیا و آخرت می‌شود ولی اگر این محبت از حد اعتدال تجاوز کند و به شکل غلو درآید و امام را به مقام نبوت یا الوهیت برساند، به یقین چنین محبتی گمراهی و ضلالت است، همان‌گونه که اگر محبت محو شود و جای خود را به عداوت و دشمنی دهد سبب خروج از ایمان و گمراهی و ضلالت خواهد بود.

تاریخ می‌گوید: اتفاقاً هر دو گروه در مورد امیرمؤمنان علی علیه السلام پیدا شدند؛ جمعی از غلات که امروز هم آثاری از آنان باقی است او را برتر از پیغمبر صلی الله علیه و آله بلکه او را خدا می‌دانستند و می‌گفتند: خداوند در جسم علی علیه السلام حلول کرده، زیرا صفاتش صفات خدایی است. در روایات آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام به جمعی از آنان دستور توبه داد و چون توبه نکردند فرمان مر آن‌ها را صادر کرد.<sup>۱</sup> امروز

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۴۰، ح ۴؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۵.

هم کسانی پیدا می‌شوند که در اشعار و سخنان معمولی خود مطالبی می‌گویند که عین غلو است. این‌گونه سخنان آمیخته با غلو متأسفانه به جلسات مذهبی به‌ویژه از طریق بعضی مداحان یا خطبای بی‌خبر و کم‌اطلاع راه یافته است. آنان می‌کوشند گروهی از عوام را نیز به دنبال خود بکشانند و گاه آن را حقیقت ولایت می‌پندارند، در حالی که گمراهی و ضلالت است و اگر علمای دینی و خطبای آگاه و مداحان با معرفت از آن پیشگیری نکنند آینده بدی در انتظار آنان است. از آن‌جا که دنیای امروز دنیای ارتباطات است، این سخنان آمیخته با غلو از یک مجلس کوچک به همه جا منتقل می‌شود و دشمنان شیعه که در کمین نشسته‌اند آن را به همه شیعیان تسری می‌دهند و حکم کفر و قتل آن‌ها را صادر می‌کنند. باید در برابر این توطئه‌ها بیدار بود.

در برابر این گروه، گروه دیگری نه تنها نور ولایت و محبت امامت در قلبشان نیست بلکه به جای آن، دشمنی و عداوت دارند؛ مانند خوارج که آن حضرت را (نعوذ بالله) لعن و نفرین می‌کردند و واجب القتل می‌دانستند. آن افراط‌گران و این تفریط‌کنندگان هر دو گمراه‌اند. تنها کسانی در صراط مستقیم گام برمی‌دارند که حد اعتدال را رعایت کنند، همان‌گونه که امام علیه السلام در خطبه ۱۲۷ فرمود: «وَحَيْرُ النَّاسِ فِي خَالِ النَّمَطِ الْأَوْسَطِ فَالْزَمُوهُ؛ بهترین مردم در مورد من گروه میانه‌رو هستند، هرگز از آن‌ها جدا نشوید».

این‌گونه افراد (دشمنان ولایت و امامت) که در فقه ما به‌عنوان نواصب (ناصبی‌ها) شمرده می‌شوند مانند طائفه غلات، از اسلام خارج‌اند و در ردیف کفار به شمار می‌آیند، بلکه ناصبی‌ها بدترین کافران‌اند.

مع الأسف در عصر و زمان ما نیز افرادی یافت می‌شوند که گرچه عداوت خود را با صراحت آشکار نمی‌کنند ولی در دل علاقه‌ای به امیرمؤمنان علی علیه السلام ندارند، فضایل او را منکر و از ذکر آن ناراحت می‌شوند به گونه‌ای که شنیده شده



در عربستان سعودی کتاب‌های فضایل علی علیه السلام جمع‌آوری می‌شود و اجازه نشر به آن نمی‌دهند. این هم نوعی ناصبی‌گری است.

این سخن را با روایتی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم: در روایتی در اعتقادات صدوق می‌خوانیم که آن حضرت در پاسخ کسی که می‌گفت: خداوند محمد و علی را آفریده و تمام کارها را به دست آن‌ها سپرده، آفرینش به دست آن‌ها و رزق نیز در دست آن‌هاست، زنده می‌کنند و می‌میرانند، فرمود: این دشمن خدا دروغ گفته است، آیه سوره رعد را برای او بخوانید که می‌فرماید: «آن‌ها برای خدا شریکانی قرار داده‌اند که اعتقاد داشتند این هم‌تایان نیز مانند خدا می‌آفرینند... بگو خداوند خالق همه چیز است و او یگانه پیروز است».<sup>۱</sup>



## إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ.

امام علیه السلام فرمود:

از دست دادن فرصت مایهٔ غم و اندوه است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها سند دیگری که در کتاب مصادر برای این کلام حکمت‌آمیز نقل شده غررالحکم مرحوم آمدی است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۸).

«علی بن محمد اللیثی» نیز در کتاب عیون الحکم و المواعظ همین حدیث حکمت‌آمیز را نقل کرده است. قبلاً نیز در نامهٔ مبارک امام علیه السلام به امام حسن مجتبی علیه السلام عبارتی شبیه همین عبارت آمده بود آن جا که می‌فرمود: «بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً».

## شرح و تفسیر

### فرصت را از دست ندهید

این گفتار کوتاه و بسیار حکیمانه همگان را به استفاده از فرصت‌ها دعوت می‌کند، مولا علی علیه السلام می‌فرماید: «از دست دادن فرصت مایهٔ غم و اندوه است» (اضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ).

همان‌گونه که در سند این حکمت اشاره شد امام علیه السلام شبیه آن را در وصیت‌نامه‌اش به امام حسن مجتبی علیه السلام فرموده و در کلام حکمت‌آمیز ۲۱ نیز خواندیم: «الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَأَنْتَهُزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ؛ فرصت‌ها همچون ابرها (به سرعت) در حرکت‌اند، بنابراین فرصت‌های نیک را غنیمت بشمارید». فرصت به معنای فراهم شدن اسباب انجام کاری است، زیرا بسیاری از کارها به ویژه کارهای مهم نیازمند مقدماتی است که گاه از اختیار انسان بیرون است. هنگامی که بر اثر پیشامدهایی آن اسباب فراهم گردد باید هرچه زودتر از آن‌ها استفاده کرد و به مقصد رسید، زیرا بسیار می‌شود که فرصت از دست رفته هرگز باز نمی‌گردد. جوانی انسان، فراغت، نشاط کار، صحت و سلامت، همه از فرصت‌هایی است که به سرعت می‌گذرد و به آسانی و گاه هرگز باز نمی‌گردد.

حدیث معروفی از امیرمؤمنان علی علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿﴾  
«نصیبت را از دنیا هرگز فراموش نکن»<sup>۱</sup> نقل شده که فرمود: «لَا تَنْسَ

صِحَّتِكَ وَقُوَّتِكَ وَفِرَاغَكَ وَشَبَابِكَ وَنَشَاطَتِكَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَةَ؛ سلامتی و توانایی و فراغت بال و جوانی و نشاطت را فراموش نکن و به وسیله آن سعادت آخرت را تحصیل نما.<sup>۱</sup>

به یقین، غم و اندوه و حتی گریه و زاری برای از دست رفتن فرصت هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. چه بهتر که انسان بیدار باشد و فرصت‌ها را دریابد.

حدیث معروفی از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «أَنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٌ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا؛ پروردگار شما در دوران زندگانی‌تان نسیم‌های سعادت‌ی در اختیار شما می‌گذارد از آن نسیم‌ها استفاده کنید و خود را در معرض آن قرار دهید».<sup>۲</sup>

این نسیم‌های سعادت همان فرصت‌های گران‌بهاست که در دوران زندگی گهگاه برای انسان حاصل می‌شود.

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «أَيُّهَا النَّاسُ الْآنَ الْآنَ مَنْ قَبِلَ النُّدْمَ وَمَنْ قَبِلَ»<sup>۳</sup>؛ ای مردم! هم‌اکنون هم‌اکنون (به پا خیزید) پیش از آن‌که (فرصت‌ها از دست برود و) پشیمان شوید و پیش از آن‌که (به فرموده قرآن مجید) کسی بگوید: افسوس بر من از کوتاهی‌هایی که در اطاعت از فرمان خدا کردم».<sup>۴</sup>



۱. جامع الاحادیث شیعه، ج ۱۴، ص ۳۱۶.

۲. بحار الانوار، ج ۶۸ ص ۲۲۱. در منابع اهل سنت نیز این حدیث از رسول خدا ﷺ نقل شده است: دانشمند معروف اهل سنت «هیثمی» آن را در مجمع الزوائد در باب «التعرض لنفحات رحمة الله» ج ۱۰، ص ۲۳۱ آورده است.

۳. زمر، آیه ۵۶.

۴. میزان الحکمة، ج ۱۵۷۹۱.



مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسُّهَا، وَالسَّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا، يَهْوِي إِلَيْهَا  
الْغُرُّ الْجَاهِلُ، وَيَحْذَرُهَا ذُو اللَّبِّ الْعَاقِلُ.

امام علیه السلام فرمود:

دنیا مانند مار (خوش خط و خال) است که به هنگام لمس کردن نرم به نظر می‌رسد در حالی که سم کشنده در درون آن است (به همین دلیل) مغرور نادان به سوی آن می‌رود و خردمند عاقل از آن حذر می‌کند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در نامه ۶۸ که امیرمؤمنان علی علیه السلام آن را به سلمان فارسی پیش از دوران خلافت ظاهری خود نگاشته شبیه همین جمله حکمت‌آمیز دیده می‌شود و منابع آن قبلاً گذشت از جمله مرحوم کلینی پیش از سید رضی در کتاب الایمان و الکفر اصول کافی صدر نامه را آورده و مرحوم شیخ مفید در ارشاد و قاضی قضاعی در کتاب دستور معالم الحکم و مرحوم ورام در کتاب تنبیه الخواطر با تفاوت‌هایی آن را ذکر کرده‌اند که نشان می‌دهد از مأخذی جز نهج البلاغه گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۸).

## شرح و تفسیر

### دنیا مار خوش خط و خال!

امام علیه السلام در این گفتار پربار خود تشبیه دیگری برای دنیای فریبنده بیان کرده و به همگان هشدار داده است، می‌فرماید: «دنیا مانند مار (خوش و خط و خال) است که به هنگام لمس کردن نرم به نظر می‌رسد در حالی که سم‌کشنده در درون آن است (به همین دلیل) مغرور نادان به سوی آن می‌رود و خردمند عاقل از آن حذر می‌کند»؛ (مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسُّهَا، وَالسَّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا، يَهُوِي إِلَيْهَا الْغُرُّ الْجَاهِلُ، وَيَحْذَرُهَا ذُو اللَّبِّ الْعَاقِلُ).

طبیعت دنیا دارای این دو ویژگی است: ظاهری فریبنده و باطنی خطرناک؛ کاخ‌ها، زر و زیورها، لباس‌ها، غذاهای رنگارنگ و عیش و نوش‌ها مظاهر جذاب دنیاست؛ ولی در درون، غفلت، بی‌خبری از خدا و آلوده شدن به انواع گناهان را برای به دست آوردن یا حفظ آن با خود دارد. به همین علت امام علیه السلام در عبارات مختلفش با ذکر مثال‌های متعدد، تناقض این ظاهر و باطن را آشکار ساخته و هشدار داده است.

در ذیل نامهٔ ۶۸ که امام علیه السلام پیش از دوران خلافت ظاهری اش به سلمان فارسی رضی الله عنه نگاشته، همین مثل را با کمی تفاوت بیان فرموده است. ما از آیات قرآن و روایات اسلامی تشبیهاتی برای دنیا جمع‌آوری کردیم که به هجده تشبیه بالغ شد و نشان دادیم که چگونه خدای متعال در قرآن و سپس پیشوایان معصوم علیهم السلام در احادیث خود

برای بیدار کردن غافلانِ بی‌خبر، از مثال‌های حسی مختلف بهره گرفته‌اند. تعدد و تکرار این امثله به خوبی نشان می‌دهد که تا چه اندازه این مسئله دارای اهمیت است. در مثال مورد نظر تضاد ظاهر و باطن دنیا با تمثیل به مار نشان داده شده که به هنگام لمس آن بسیار نرم و ملایم به نظر می‌رسد و انسانِ بی‌خبر از لمس آن لذت می‌برد در حالی که اگر یک لحظه غافل شود سم «ناقع» (سم قاتل و جان‌گدازی) که در درون بدن این حیوان خطرناک است از طریق نیش آن به بدن انسان منتقل می‌شود. سوزش فوق العاده توأم با پیچ‌وتاب - تا آن‌جا که مارگزیده به صورت یک مَثَل در بیتابی درآمده است - و سپس از کار افتادن تدریجی دستگاه‌های اصلی بدن و شتاب به سوی مرگ.

تعبیر «غِرٌّ جاهل» («غِر» به معنای انسان خام بی‌تجربه که زود فریب می‌خورد) اشاره به انسان‌های نادان و ناآگاهی است که تنها چشم به ظواهر فریبنده دنیا می‌دوزند و از آنچه در باطن دارد که تاریخ پیشینیان، آن را به خوبی مجسم ساخته بی‌خبر می‌مانند؛ ولی عاقلان با تجربه و آگاه که سرنوشت دنیاپرستان را در آینه تاریخ مشاهده کرده‌اند خود را از آن برحذر می‌دارند.

به همین دلیل حب دنیا (دنیاپرستی) سرچشمه تمام گناهان شمرده شده است. افراد دنیاپرست چنان اسیر آن می‌شوند که نه خدا را بنده‌اند و نه فرمان عقل را می‌برند، نه حق الناس می‌شناسند و نه وجدان بیدار و آگاهی دارند و گاه با صراحت می‌گویند: برای رسیدن به اهداف دنیوی هر کاری برای ما مجاز است. در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «أُتْرِكُوا الدُّنْيَا لِأَهْلِهَا فَإِنَّهُ مَنْ أَخَذَ مِنْهَا فَوْقَ مَا يَكْفِيهِ أَخَذَ مِنْ حَتْفِهِ وَهُوَ لَا يَشْعُرُ؛ دنیا را به اهل آن واگذارید، زیرا کسی که بیش از نیاز خود از آن برگیرد در واقع مرگ خود را از آن‌جا که نمی‌داند تسریع کرده است».<sup>۱</sup>



در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «مَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ إِلَّا وَهُوَ يَتَمَنَّى يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَّهُ لَمْ يُعْطَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا قُوتًا: هیچ‌کس از اولین و آخرین نیست مگر این‌که روز قیامت آرزو می‌کند ای کاش جز به اندازه نیاز از دنیا به او داده نشده بود».<sup>۱</sup>

بی‌شک تمام آنچه گفته شد درباره دنیای دنیاپرستانی است که هدفی جز لذت و عیش و نوش ندارند و دنیا برای آن‌ها غایه‌الآمال است؛ ولی هرگاه از امکانات دنیا برای وصول به سعادت اخروی استفاده شود، دنیای ممدوح و محبوب و به تعبیر روایت امام سجاد علیه السلام: «دنیای بلاغ» (دنیایی که انسان را به هدف می‌رساند) محسوب می‌شود.

در حدیثی می‌خوانیم: شخصی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: به خدا ما دنیا را دوست داریم و علاقه‌مندیم به ما داده شود. امام علیه السلام به او فرمود: دنیا را دوست داری؟ می‌خواهی با آن چه کنی؟ عرض کرد: زندگی خودم و خانواده‌ام را تأمین کنم، با آن صلۀ رحم به‌جا آورم، در راه خدا صدقه دهم و حج و عمره به‌جا آورم. امام علیه السلام فرمود: «لَيْسَ هَذَا طَلَبُ الدُّنْيَا هَذَا طَلَبُ الْآخِرَةِ؛ این طلب دنیا نیست بلکه طلب آخرت است».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۵۴.

۲. کافی، ج ۵، ص ۷۲، ح ۱۰.

وَسُئِلَ عَنْ قُرَيْشٍ

أَمَّا بَنُو مَخْرُومٍ فَرَيْحَانَةُ قُرَيْشِيٌّ، نَحِبُ حَدِيثَ رِجَالِهِمْ، وَالنِّكَاحَ فِي نِسَائِهِمْ.  
 وَأَمَّا بَنُو عَبْدِ شَمْسٍ فَأَبْعَدُهَا رَأْيًا، وَأَمْنَعُهَا لِمَا وَرَاءَ ظُهُورِهَا.  
 وَأَمَّا نَحْنُ فَأَبْذَلُ لِمَا فِي أَيْدِينَا، وَأَسْمَحُ عِنْدَ الْمَوْتِ  
 بِنُفُوسِنَا، هُمْ أَكْثَرُ وَأَمْكَرُ وَأَنْكَرُ،  
 وَنَحْنُ أَفْصَحُ وَأَنْصَحُ وَأَصْبَحُ.

از امام علیه السلام در مورد قریش سؤال شد.

امام علیه السلام فرمود:

اما بنی مخزوم، گل‌های قبیله قریش اند که ما دوست داریم با مردانشان هم‌سخن شویم و با زنانشان از دواج کنیم، اما طایفه بنی عبد شمس، از همه بداندیش تر و بخیل ترند، اما ما (طایفه بنی هاشم) از همه آن‌ها نسبت به آنچه در دست داریم بخشنده‌تریم و به هنگام بذل جان از همه سخاوتمندتر؛

## جمعیت آنها بیشتر و مکرشان فزون تر و زشت ترند و ما فصیح تر و دلسوز تر و زیباتریم.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام شریف را زمخشری در ربیع الابرار همانند روایت مرحوم سید رضی آورده است ولی در محجة البیضاء فیض کاشانی با تفاوت روشنی ذکر شده بی آن که مدرک آن را بیان کند و از این تفاوت اجمالاً معلوم می شود که از منبع دیگری آن را گرفته است. ابن عبد ربه نیز در عقد الفرید آن را با تفاوتی ذکر کرده و همچنین ابن بکار در موفقیات و هر دو پیش از سید رضی می زیستند و به هر حال این کلام حکمت آمیز هم در کتب پیش از مرحوم رضی و هم در کتب بعد از او آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۹).

## شرح و تفسیر

### ویژگی‌های قبایل قریش

این کلام حکیمانه در پاسخ کسی بیان شد که از امام علیه السلام درباره ویژگی‌های قبایل قریش سؤال کرد. امام علیه السلام نیز به سه قبیله معروف آن‌ها (بنو مخزوم، بنو عبد شمس و بنو هاشم) اشاره کرد و ویژگی‌های روحی و جسمی آن‌ها را بر شمرد و در واقع به عنوان یک روان‌شناس ماهر در عبارات کوتاهی سجایای آن‌ها را بررسی کرد؛ (و سَأَلَ عَلَيْهِ عَنْ قُرَيْشٍ).

نخست درباره قبیله «بنی مخزوم» می‌فرماید: «اما بنی مخزوم، گل‌های قبیله قریش‌اند که ما دوست داریم با مردانشان هم‌سخن شویم و با زنانشان ازدواج کنیم»؛ (فَقَالَ أُمَّا بَنُو مَخْزُومٍ فَرِيحَانَةٌ قُرَيْشٍ، نُحْبُ حَدِيثَ رَجَالِهِمْ، وَالنِّكَاحَ فِي نِسَائِهِمْ).

«مخزوم» جد این قبیله، فرزند «یقظة بن مرة» بود. و این طایفه به پاکیزگی و برخورد خوب و حسن معاشرت معروف بودند. امام علیه السلام نیز همین اوصافشان را ستود نه اوصاف معنوی و اخلاقی دیگر را و می‌دانیم که «ابوجهل» معروف، «ولید» و دودمان «مغیره» از دشمنان سرسخت اسلام از این قبیله بودند که شأن نزول بعضی از آیات قرآن، مسائل مربوط به آن‌ها را تشکیل می‌دهد؛ از جمله در شأن نزول آیات ﴿...﴾<sup>۱</sup> گفته‌اند

\*

﴿...﴾<sup>۱</sup> گفته‌اند

که این آیات دربارهٔ «ولید بن مغیره» ی معروف است که تصمیم داشت با قرآن معارضه کند، و آیهٔ شریفهٔ ﴿...﴾<sup>۱</sup> دربارهٔ «ابوجهل» نازل شده که در این آیات مذمت شدیدی از هر دو به چشم می خورد.

سپس امام علیه السلام به سراغ معرفی طایفهٔ «بنی عبد شمس» می رود که «ابوسفیان»، «معاویه» و «بنی امیه» از این قبیله اند، می فرماید: «اما طائفهٔ بنی عبد شمس از همه بدانندیش تر و بخیل ترند»؛ (وَأَمَّا بَنُو عَبْدِ شَمْسٍ فَأَبْعَدُهَا رَأْيًا، وَأَمْنَعُهَا لَمَّا وَرَاءَ ظُهُورِهَا).

جمله های «أَبْعَدُهَا رَأْيًا» و «أَمْنَعُهَا لَمَّا وَرَاءَ ظُهُورِهَا» گاه به شکل مدح، تفسیر شده، این گونه که آن ها دارای افکاری عمیق و دورنگرند و از آنچه در اختیار دارند شجاعانه دفاع می کنند و گاه به صورت دو وصف مذموم تفسیر شده، به این صورت که جملهٔ «أَبْعَدُهَا رَأْيًا» یعنی دورترین قبایل قریش از حق اند و «أَمْنَعُهَا لَمَّا وَرَاءَ ظُهُورِهَا» یعنی آن ها دربارهٔ چیزهایی که در اختیار دارند بخیل ترین افرادند. با توجه به شواهد و قرائن تاریخی و وجود بنی امیه و افرادی همچون ابوسفیان و معاویه در میان آن ها، تفسیر دوم مناسب تر به نظر می رسد و کلمات «امکر» و «انکر» نیز که بعداً خواهد آمد شاهد این مدعاست.

آن گاه امام علیه السلام از بنی هاشم یاد کرده، می فرماید: «اما ما (طایفهٔ بنی هاشم) از همهٔ آن ها نسبت به آنچه در دست داریم بخشنده تر و به هنگام بذل جان از همه سخاوتمندتریم، جمعیت آن ها بیشتر و مکرشان فزون تر و زشت ترند و ما فصیح تر و دلسوزتر و زیباتریم»؛ (وَأَمَّا نَحْنُ فَأَبْدُلُ لَمَّا فِي أَيْدِينَا، وَأَسْمَحُ عِنْدَ الْمَوْتِ بِنُفُوسِنَا، وَهُمْ أَكْثَرُ وَأَمْكُرُ وَأَنْكُرُ، وَنَحْنُ أَفْصَحُ وَأَنْصَحُ وَأَصْبِحُ).

نمونهٔ بارز فصاحت بنی هاشم در پیغمبر اکرم و امیرمؤمنان علیه السلام و خطبه های نهج البلاغه و نامه ها و کلمات قصار آن کاملاً نمودار است. دعای عرفهٔ امام

حسین علیه السلام و دعا‌های صحیفه سجادیه نیز نمونه‌های دیگری از این فصاحت بی‌بدیل است.

خیرخواهی آن‌ها درباره اسلام تا آن جا بود که تا پای جان ایستادند و همه چیز را برای حفظ اسلام در صحنه‌هایی همچون کربلا و غیر آن فدا کردند. زیبایی صورت آن‌ها در تواریخ کاملاً منعکس است. بذل و بخشش آنان در زندگی امیرمؤمنان علیه السلام که هزار برده را با دسترنج خود آزاد کرد و در رکوع نماز انگشت گران‌قیمتی را به سائل داد و آیه در مدح او نازل شد و در زندگی بانوی اسلام فاطمه زهرا علیه السلام که پیراهن شب زفافش را به سائل تقدیم کرد و در زندگی امام حسن علیه السلام که در طول عمر خود چند بار تمام اموالش را میان خود و نیازمندان تنصیف کرد و همچنین در زندگی امام صادق علیه السلام که بخشی از اموال خود را به دست یکی از شیعیان سپرده بود تا اگر در میان شیعیان اختلافی در مسائل مالی بیند مبلغ مورد اختلاف را از اموال او بپردازد و میان آن‌ها صلح و صفا برقرار سازد معروف است.

کوتاه‌سخن این‌که تاریخ اسلام که به دست دوست و دشمن نوشته شده شاهد گویای سخنان فشرده و پرمعنایی است که امام علیه السلام در این کلام حکمت‌آمیز خود بیان فرموده است.

در این جا این سؤال مطرح می‌شود که چگونه امام علیه السلام قبیله‌ای را به‌طور عموم زیر سؤال می‌برد و آن‌ها را آشکارا مذمت و نکوهش می‌کند در حالی که از نظر شرع اسلام چنین کاری مناسب به نظر نمی‌رسد؟

پاسخ این سؤال روشن است. اولاً این‌گونه حکم‌های عام ناظر به عموم نیست، بلکه ناظر به غالب افراد است. مثلاً وقتی می‌گوییم: جوانان، جسور و سرکش‌اند مفهومش این نیست که همه بدون استثنا چنین‌اند و یا این سخن که پیران پخته و پرتجربه‌اند دلیل وجود این صفت در تمام افراد کهن‌سال نیست.

ثانیاً ابراز صفات مخفی و پنهان اشکال دارد اما بیان صفات آشکار که افراد نمونه‌های آن را در این قبایل آشکارا دیده بودند، بی‌اشکال است؛ مثلاً در طایفه بنی عبد شمس چهره‌هایی را همچون ابوسفیان و فرزندانش و همسر آلوده و زشت‌کارش «هند» می‌دیدند.

سؤال دیگر این‌که در عصر جاهلیت، عرب به افراد قبیله خود افتخار می‌کردند و حتی کثرت جمعیت خود را به رخ دیگری می‌کشیدند؛ ولی با ظهور اسلام این تفاخر به انساب جاهلی از میان رفت. چگونه امیرمؤمنان علی علیه السلام در این جا ویژگی‌های قبایل قریش و برتری بنی‌هاشم را بیان می‌کند؟

پاسخ این است که عرب جاهلی بر ارزش‌های اخلاقی تکیه نمی‌کرد، بلکه روی تعداد و کثرت و پاره‌ای از صفات زشت مانند غارتگر بودن تکیه داشت و اصولاً دفاع از قبیله، دفاعی بی‌چون و چرا و بی‌قید و شرط و تعصب‌آمیز بود نه برای ارزش‌های اخلاقی آن‌ها. امام علیه السلام در این جا تکیه بر ویژگی‌های اخلاقی می‌کند.



شَتَانَا مَا بَيْنَ عَمَلَيْنِ عَمَلٍ تَذْهَبُ لِدْتُهُ وَتَبْقَى تَبِعْتُهُ  
وَعَمَلٍ تَذْهَبُ مَوْوْنَتُهُ وَيَبْقَى أَجْرُهُ.

امام علیؑ فرمود:

چقدر این دو عمل با هم متفاوت اند: عملی که لذتش می‌رود و عواقب سوء آن  
باقی می‌ماند و عملی که زحمتش می‌رود و اجر و پاداشش باقی است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکمت‌آمیز در ربیع‌الابرار زمخشری همانند نهج‌البلاغه آمده ولی در غررالحکم با تفاوت روشنی  
ذکر شده که نشان می‌دهد از منبع دیگری جز نهج‌البلاغه گرفته است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۹).



## شرح و تفسیر

### تفاوت این دو کار

امام علیه السلام در این کلام نورانی به تفاوت اعمال خیری که مورد رضای خداست و لذات و هوسرانی‌های ناپایدار دنیا اشاره کرده، می‌فرماید: «این دو عمل چقدر با هم متفاوت‌اند: عملی که لذتش می‌رود و عواقب سوء آن باقی می‌ماند و عملی که زحمتش می‌رود و اجر و پاداشش باقی است»؛ (شَتَّانَ مَا بَيْنَ عَمَلَيْنِ عَمَلٌ تَذْهَبُ لَذَّتُهُ وَتَبَقِيَ تَبَعْتُهُ وَ عَمَلٌ تَذْهَبُ مَوْنَتُهُ وَيَبْقَى أَجْرُهُ).

در میان کارهای نیک و بد و اعمال حسنه و سیئه - با این که هر کدام جنبه مثبت و منفی دارند - این تفاوت آشکار دیده می‌شود؛ اعمال گناه‌آلود دارای لذتی موقتی و ناپایدار است که به زودی زایل می‌گردد ولی عواقب بد آن، هم در دنیا و هم در آخرت دامن انسان را می‌گیرد. مثلاً انسانی برای برخورداری از لذتی آنی به شراب پناه می‌برد. ممکن است این ماده مخدر ساعتی او را از غم و اندوه تهی کند و در نشئه‌ای لذت‌بخش فرو برد؛ اما به زودی پایان می‌یابد و آثار سوء آن در تمام اعضای بدن او تدریجاً ظاهر می‌شود و در آخرت نیز از شراب طهور بهشتی و نوشیدن آب کوثر محروم می‌گردد.

ولی به عکس، انسانی که به سراغ بندگی خدا می‌رود و در میدان جهاد با نفس و جهاد با دشمن حاضر می‌شود، هر چند با مشکلاتی روبرو می‌گردد؛ اما این مشکلات به تدریج از بین می‌رود و اجر و پاداش دنیوی و اخروی آن باقی

می ماند. این همان چیزی است که قرآن به آن اشاره کرده، می فرماید: ﴿  
 «آنچه نزد شماست از میان می رود، و آنچه نزد خداست  
 باقی می ماند.»<sup>۱</sup>

هوس رانی و شهوت رانی همچون کف های روی آب است که ﴿  
 «سرانجام کف ها به بیرون پرتاب می شوند»<sup>۲</sup> و اعمال نیک همچون آب  
 زلال، به مصداق ﴿  
 «ولی آنچه به مردم  
 سود می رساند (= آب یا فلز خاص) در زمین می ماند»<sup>۳</sup> باقی و برقرار خواهد بود.  
 در خطبه ۱۷۶ نیز این جمله را خواندیم که امام علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل  
 می کند: «انَّ الْجَنَّةَ حُقَّتْ بِالْمَكَّارِهِ وَانَّ النَّارَ حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ؛ بهشت در میان  
 ناراحتی ها احاطه شده و دوزخ در میان شهوات».

\*\*\*

۱. نحل، آیه ۹۶.

۲. رعد، آیه ۱۷.

۳. رعد، آیه ۱۷.



وَتَبِعَ جَنَازَةً فَسَمِعَ رَجُلًا يَضْحَكُ،

كَانَ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ، وَكَانَ الْحَقُّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجِبَ،  
 وَكَانَ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفَرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ!  
 نُبُوَّتُهُمْ أَجْدَاتُهُمْ، وَنَاكُلُ تُرَاتُتُهُمْ، كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ  
 بَعْدَهُمْ، ثُمَّ قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاعِظٍ وَوَاعِظَةٍ،  
 وَرَمِينَا بِكُلِّ فَادِحٍ وَجَائِحَةٍ!

امام علیه السلام در تشییع جنازه‌ای حضور داشت، صدای خنده بلند کسی را شنید،  
 فرمود:

گویی مرگ در دنیا بر غیر ما نوشته شده و گویی حق در آن بر غیر ما واجب گشته  
 و گویی این مردگانی که می‌بینیم مسافرانی هستند که به زودی به سوی ما  
 بازمی‌گردند. ما آنها را در قبرشان جای می‌دهیم و میراثشان را می‌خوریم  
 (و چنان غافل و بی‌خبریم که) گویی بعد از آنها جاودانه می‌مانیم به‌علاوه  
 ما هر واعظ و اندرز دهنده‌ای را فراموش کرده‌ایم در حالی که هدف حوادث

## و آفات نابودکننده قرار داریم (بنابراین چه جای غفلت و فراموشی و خنده و بی خبری است؟!)<sup>۱</sup>.

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر منابع این کلام حکمت آمیز و کلامی را که بعد از آن می آید با هم آورده است و می گوید: این دو گفتار حکیمانه گاهی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده شده و گاه به امیرمؤمنان علی علیه السلام. از کسانی که این دو را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب و یعقوبی در تاریخ خود و کلینی در روضة کافی و کراجکی در کنز الفوائد و ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء و ذهبی در میزان الاعتدال است و از کسانی که آن را از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده اند اضافه بر مرحوم سید رضی، علی بن ابراهیم در کتاب تفسیرش و فتال نیشابوری در روضة الواعظین است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۰-۱۱۲).

## شرح و تفسیر

### خنده احمقانه

امام علیه السلام این سخن حکیمانه و تکان‌دهنده و بیدارگر را زمانی فرمود که «در تشییع جنازه یکی از مؤمنان حضور داشت، صدای خنده بلند کسی را شنید و فرمود: گویی مر در دنیا بر غیر ما نوشته شده و گویی حق در آن بر غیر ما واجب گشته و گویی این مردگانی که می‌بینیم مسافرانی هستند که به زودی به سوی ما باز می‌گردند»؛ (وَتَبَعَ جِنَازَةَ فَسَمِعَ رَجُلًا يَضْحَكُ فَقَالَ عليه السلام: كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُنْتَبَ، وَكَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجَبَ، وَكَأَنَّ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفُرًا عَمَّا قَلِيلٍ الْبِنَا رَاجِعُونَ!).

به یقین خندیدن کسی در تشییع جنازه آن هم با صدای بلند که به گوش مولا علیه السلام برسد نشانه نهایت غفلت و بی‌خبری از سرنوشت خویش و مسئولیت‌هایی است که در این جهان دارد. به همین دلیل این معلم بزرگ اخلاق و بیدار‌کننده غافلان و بی‌خبران با سه تشبیه به آن شخص و امثال او هشدار می‌دهد:

تشبیه اول: کار تو مانند این است که گمان می‌کنی مر مال دیگران است و تو حیات جاویدان داری. روزی جنازه تو را نیز برمی‌دارند و به سوی آرامگاه ابدی‌ات می‌برند. آیا دوست داری آن روز دوستانت در تشییع جنازه تو بخندند؟ دوم: آیا «حق» - به معنای وظایف واجب و مسئولیت‌های الهی و وجدانی -

مخصوص دیگران است و تو مستثنا هستی و یا این که تمام حقوق واجبه را ادا کرده‌ای و الان خوشحالی و می‌خندی؟

سوم: آیا گمان می‌بری تشییع جنازه مانند بدرقه مسافرانی است که به زودی به سوی تو باز می‌گردند؟ گرچه چند روزی رنج فراق را تحمل می‌کنی ولی به هنگام بازگشت، شادی زائد الوصفی جای آن را پر می‌کند. در حالی که سفر مر ، سفری است که هرگز بازگشتی در آن نبوده و نخواهد بود و رنج فراق و جدایی از عزیزان از دست رفته جاویدان است. با این حال چه جای خندیدن است؟

سپس امام علیه السلام در ادامه این بحث به تعبیرات تکان‌دهنده دیگری پرداخته است، می‌فرماید: «ما آنها را در قبرشان جای می‌دهیم و میراث آنها را می‌خوریم (و چنان غافل و بی‌خبریم که) گویی بعد از آنها جاودانه می‌مانیم»؛ (نُسَبُوا لَهُمْ أَجْدَانُهُمْ، وَ نَأْكُلُ تَرَاتُهُمْ، كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ).

غافل از این که فردا نیز دیگران ما را در قبرهایمان جای می‌دهند و میراثمان را در میان خود تقسیم می‌کنند و این روند همچنان ادامه می‌یابد و هر کسی چند روزی نوبت اوست و به گفته شاعر:

هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل به دیگری پرداخت  
 هنگامی که در مجلس یادبود و به اصطلاح، فاتحه برای یکی از دوستان یا عزیزانمان شرکت می‌کنیم باید در همان حال به این فکر باشیم که روزی هم چنین مجلسی را برای ما می‌گیرند و دوستان و بستگان ما در آن به فاتحه‌خوانی برای ما مشغول می‌شوند، بنابراین از هم اکنون باید به فکر آن روز باشیم نه این که خنده مستانه سردهیم و همه این واقعیت‌ها را به دست فراموشی بسپاریم.

افراد غافل و بی‌خبری هستند که چون نام مر برده می‌شود بلافاصله می‌گویند: بس کنید، خدا چنان روزی را نیاورد! و یا چون از کنار قبرستان رد می‌شوند روی خود را برمی‌گردانند! فارغ از این که اگر ما از مر غافل شویم

مر از ما غافل نمی‌شود و به گفته امام علیه السلام: «وَكَيْفَ غَفَلْتُمْ عَمَّا لَيْسَ يُغْفَلُكُمْ، وَطَمَعُكُمْ فِيمَنْ لَيْسَ يُمَهَّلُكُمْ؟» چگونه غافل می‌شوید از چیزی که هرگز از شما غافل نمی‌شود و چگونه طمع دارید در چیزی که هیچ‌گاه به شما مهلت نمی‌دهد.<sup>۱</sup> هنگام پایان عمر سلیمان علیه السلام پیغمبر بزرگ خدا با آن همه قدرتی که داشت فرشته‌اش مر لحظه‌ای به او مهلت نداد که از حال ایستاده بنشیند و در همان جا روح او را گرفت و با خود برد و جسم بی‌جان او بعد از آنکه موربانه عصایش را خورد، به زمین افتاد با این حال ما چه انتظاری داریم؟

در پایان این کلام حکمت‌آمیز، امام علیه السلام برای بیدار ساختن آن شخص غافل که در تشییع جنازه بلند می‌خندید و کسانی که همچون او فکر می‌کنند فرمود: «بعد از اینها ما هر واعظ و اندرز دهنده‌ای را فراموش کردیم در حالی که هدف مسائل سنگین و آفات نابود کننده قرار داریم (بنابراین چه جای غفلت و فراموشی است؟)»؛ (ثُمَّ قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاَعِظَ وَوَاَعِظَةَ، وَرَمِينَا بِكُلِّ فَادِحٍ وَجَائِحَةٍ!).

تعبیر «وَاَعِظَ وَوَاَعِظَةَ» برای تعمیم و گسترش است، زیرا از بعضی حوادث مانند موت به «وَاَعِظَ» تعبیر می‌شود و از بعضی مانند آفت‌ها و بلیه‌ها به «وَاَعِظَةَ». آری همه آنها به روشنی ما را اندرز می‌دهند که بیدار باشید و به پایان زندگی خود و وظایفی بیندیشید که در برابر آن دارید. به خصوص این‌که معلوم نیست فردا چه کسی از ما باشد و چه کسی نباشد.

واژه «فادح» در اصل به معنای شیء سنگین است سپس به هر حادثه‌ای که بر جسم و جان انسان سنگینی کند اطلاق شده است.

واژه «جائحه» به معنای امور نابود کننده است، لذا این دو، نسبت به یکدیگر، از قبیل اقل و اکثر هستند.



آشکارترین واعظ همان حادثهٔ مر است که هر روز برای دوست و آشنایی رخ می‌دهد. مخصوصاً در زمان ما، صفحهٔ حوادث جراید و تسلیت‌ها هرروز پر است از خبر فوت گروهی که دیروز در میان ما می‌زیستند و امروز به دیار مردگان رفته‌اند.

امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «فَكَفَىٰ وَاَعْظَا بِمَوْتِي عَايِنْتُمُوهُمْ، حُمَلُوا إِلَيَّ قُبُورَهُمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ؛ این واعظ برای شما کافی است که همه روز مردگانی را می‌نگرید که آن‌ها را به سوی گورهایشان می‌برند بی آنکه خودشان بخوانند».<sup>۱</sup>

در روایات متعددی این تعبیر از پیشوایان معصوم علیهم السلام نقل شده است: «كَفَىٰ بِالْمَوْتِ وَاَعْظَا؛ برای وعظ و اندرز انسان‌ها مر کافی است».<sup>۲</sup>



۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۸۸.

۲. ر.ک: بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۶۴ و ۳۲۵.

طُوبَى لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ، وَطَابَ كَسْبُهُ، وَصَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ، وَحَسُنَتْ  
خَلِيقَتُهُ، وَأَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ، وَأَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ لِسَانِهِ، وَعَزَلَ عَنِ النَّاسِ  
شَرَّهُ، وَوَسِعَتْهُ السُّنَّةُ، وَلَمْ يُنْسَبْ إِلَى الْبِدْعَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

خوشا به حال کسی که در نزد خود کوچک (و متواضع) است (و در نظر مردم بزرگ  
و عزیز) و کسب و کار او طیب و حلال و باطنش پاک و صالح، و اخلاق او نیکوست  
و اموال اضافی خود را در راه خدا انفاق می‌کند و سخنان زاید زبانش را نگه می‌دارد  
و آزار او به مردم نمی‌رسد و آن کس که سنت برای او کافی است و بدعتی از او  
سر نمی‌زند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

همان‌گونه که در اسناد حکمت ۱۲۲ آورده‌ایم، این کلام حکمت‌آمیز و کلام پیش، هر دو از پیغمبر گرامی  
اسلام صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است که امیرمؤمنان علی علیه السلام به مناسبت صدای خنده بلندی که از شخص  
بی‌خبری شنید آن را بیان فرمود و چنان که خواهد آمد سید رضی نیز به این نکته توجه کرده است. (مصادر  
نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۰).

مرحوم سیّد رضی می گوید: بعضی از مردم این کلام حکمت آمیز و همچنین کلامی را که قبل از آن است به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده اند. (قال الرضی: أقول: وَمَنْ النَّاسَ مَنْ يَنْسِبُ هَذَا الْكَلَامَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَكَذَلِكَ الَّذِي قَبْلَهُ).

## شرح و تفسیر

### خوشا به حال آنها

این کلام حکیمانه خواه دنباله کلام پیشین باشد یا کلامی مستقل، شرح کوتاه و پرمعنایی از صفات سعادت‌مندان خوشبخت است که در ضمن هشت وصف بیان شده است.

نخست می‌فرماید: «خوشا به حال کسی که در نزد خود کوچک (و متواضع) است (و در نظر مردم، بزر و عزیز)»؛ (طُوبَىٰ لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ).

امام علیه السلام نخستین وصف را تواضع و فروتنی ذکر کرده است، زیرا می‌دانیم تکبر که نقطه مقابل آن است سرچشمه انواع گناهان است. نخستین معصیتی که در زمین شد تکبر شیطان بود که منشأ همه بدبختی‌ها برای خود و دیگران گردید. در بعضی از دعا‌های ماه مبارک رمضان همین مضمون به صورت یک دعا و درخواست از خداوند آمده است؛ مرحوم سید بن طاووس در دعای روز هفدهم ماه مبارک رمضان چنین نقل می‌کند: «اللَّهُمَّ لَا تَكْلُنِي إِلَىٰ نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا... وَفِي نَفْسِي فَذَلَّلْنِي وَفِي أَعْيُنِ النَّاسِ فَعَظَّمْنِي؛ خداوند! هرگز لحظه‌ای مرا به خودم وامگذار... و مرا در درون خود کوچک و متواضع کن و در نظر مردم مرا بزر دار»<sup>۱</sup>. سپس در دومین وصف می‌فرماید: «و خوشا به حال کسی که کسب و کار او پاک و حلال است»؛ (و طَابَ كَسْبُهُ).

۱. اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۲۰۶. مرحوم علامه مجلسی نیز آن را در بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۴۸ آورده است.

می دانیم که یکی از عوامل موفقیت و نشاط عبادت و استجاب دعا، کسب حلال است تا آنجا که در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسْتَجَابَ دَعْوَتُهُ فَلْيَطْبُ مَكْسَبَهُ؛ کسی که از مستجاب شدن دعایش خوشحال می شود باید کسب خود را پاک و حلال کند».<sup>۱</sup>

شبهه همین معنا با عبارت دیگر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَائُهُ فَلْيَطْبُ مَطْعَمَهُ وَمَكْسَبَهُ».<sup>۲</sup>

در حدیثی که در کتاب اسد الغابة در حالات «سعد بن معاذ انصاری» نقل شده، آمده است: هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از غزوه تبوک بازگشت، «سعد انصاری» به استقبال آن حضرت آمد. حضرت با او مصافحه کرد و (چون دست او را بسیار خشن دید) فرمود: چه چیز دستت را این گونه خشن کرده است؟ عرض کرد: «ای رسول خدا! من با داس و بیل کار می کنم تا زندگی عیالم را فراهم سازم». نقل شده است: «فَقَبَّلَ يَدَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَقَالَ: هَذِهِ يَدٌ لَا تَمْسُهُ النَّارُ؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله دست او را بوسید و فرمود: این دستی است که هرگز آتش دوزخ به آن اصابت نمی کند».<sup>۳</sup>

حضرت در سومین وصف می فرماید: «خوشا به حال کسی که باطن او پاک و صالح است»؛ (وَصَلَحَتْ سِرِّيْرَتُهُ).

صلاح باطن عبارت است از خلوص نیت، پاکی فطرت و خیرخواهی برای همه انسان ها. از آنجا که اعمال و اقوال انسان تراوشی از صفات درونی اوست، کسی که درونی پاک داشته باشد اعمال و رفتار و اقوالش نیز پاک و شایسته است. در چهارمین وصف می فرماید: «و خوشا به حال کسی که اخلاق او نیکوست»؛ (وَ حَسُنَتْ خَلِيقَتُهُ).

«خلیقه» که به معنای خلق و خوست دو گونه تفسیر شده است: بعضی آن را

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۸۶، ح ۹.

۲. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۷۲.

۳. اسد الغابة، ج ۲، ص ۲۶۹.

به معنای خلق و خوی باطنی تفسیر کرده‌اند که اشاره به کسانی است که باطنی پاک دارند و به کسی شر نمی‌رسانند.

بعضی نیز آن را به معنای برخورد خوب و گشاده‌رویی با مردم تفسیر کرده‌اند و معنای دوم مناسب‌تر به نظر می‌رسد، زیرا در جمله قبل (صَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ) به حسن باطن اشاره شده بود، بنابراین جمله مورد بحث، اشاره به حسن ظاهر و برخورد خوب با مردم است.

حُسن خلق به اندازه‌ای در اسلام اهمیت دارد که در بعضی از روایات از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به عنوان «نصف دین» معرفی شده است: «حُسْنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ» و در ادامه این حدیث آمده است: کسی از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کرد: برترین چیزی که خداوند به فرد مسلمانی داده است چیست؟ پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «الْخُلُقُ الْحَسَنُ».<sup>۱</sup>

در پنجمین صفت فرموده است: «و خوشا به حال کسی که اموال اضافی خود را در راه خدا انفاق می‌کند»؛ (وَأَنْفَقَ الْفُضْلَ مِنْ مَالِهِ).

انفاق در راه خدا و کمک به نیازمندان از مهم‌ترین اموری است که قرآن کریم و روایات اسلامی بر آن تأکید فراوان کرده‌اند و اگر تنها آیات مربوط به انفاق، جمع‌آوری و تفسیر شود، کتاب قابل توجهی خواهد شد. مثلاً: قرآن کریم انفاق را به بذر پرباری تشبیه کرده که در زمین مستعدی افشاندن شود و از یک تخم، هفتصد تخم یا چند برابر آن عاید گردد: ﴿

﴿<sup>۲</sup> و در آیه‌ای دیگر، رسیدن

به مقام والای نیکوکاری را مشروط به انفاق از اموالی کرده که مورد علاقه انسان است: ﴿<sup>۳</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۹۳، ح ۶۲.

۲. بقره، آیه ۲۶۱.

۳. آل عمران، آیه ۹۲.

جالب این‌که در حدیثی می‌خوانیم: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد گوسفندی (برای قربانی و انفاق به نیازمندان) ذبح کنند (همه آن - جز کتف گوسفند - را انفاق کردند) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه چیزی از این گوسفند باقی مانده است؟ عایشه گفت: تنها کتف آن؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: (چنین نیست) «بَقِيَّ كُلُّهَا غَيْرَ كَتْفِهَا؛ تمام آن باقی مانده جز کتفش»<sup>۱</sup> قرآن نیز می‌فرماید: ﴿

«أَنْجِ نَزْدَ شِمَاسٍ مِنْ مِثْلِهِ»<sup>۲</sup>؛ «آنچه نزد شماس است از میان می‌رود و آنچه نزد خداست باقی می‌ماند».

در ششمین جمله می‌فرماید: «خوشا به حال کسی که سخنان زاید زبانش را نگه می‌دارد»؛ (وَأَمْسَكَ الْفُضْلَ مِنْ لِسَانِهِ).

فضولات لسان اشاره به سخنان بی‌هدف و بی‌دلیلی است که انسان بر زبان جاری می‌کند که بسیاری از آنها آلوده به غیبت، تهمت، پخش شایعات و گناهان دیگر است. به همین دلیل در دستورات اسلامی، حفظ زبان یکی از مهم‌ترین نشانه‌های ایمان و اخلاق شمرده شده است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «لَا يَسْلَمُ أَحَدٌ مِنَ الذُّنُوبِ حَتَّىٰ يَخْزَنَ لِسَانَهُ؛ هیچ کس از گناهان محفوظ نمی‌ماند مگر این‌که زبانش را حفظ کند».<sup>۳</sup> در آغاز کلمات قصار در شرح حکمت دوم نیز شرحی در این باره آوردیم. در هفتمین جمله حکمت‌آمیز می‌فرماید: «خوشا به حال کسی که آزار او به مردم نمی‌رسد»؛ (وَعَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ).

در احادیث مکرر آمده است: باایمان کسی است که مسلمانان از شر او در امان باشند.<sup>۴</sup>

۱. کنز العمال، ج ۱۶۱۵۰ (طبق نقل میزان الحکمة).

۲. نحل، آیه ۹۶.

۳. تحف العقول، ص ۲۹۸.

۴. همین معنا در خطبه همام به صورت دیگری آمده بود (پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۹، ص ۲۹۹) و در بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۲۰، ح ۲۳ و ج ۶۴، ص ۶۰، ح ۳.

آن‌گاه در هشتمین و آخرین سخن می‌فرماید: «خوشا به حال آن کس که سنت برای او کافی است و بدعتی از او سر نمی‌زند؛ (و وَسَعَتْهُ السُّنَّةُ، وَلَمْ يُنْسَبْ إِلَى الْبِدْعَةِ).

در واقع کسی که به سنت پیغمبر اکرم و امامان معصوم علیهم‌السلام قناعت می‌کند و آن را برای دین و دنیای خود کافی می‌داند هرگز به سراغ بدعت نمی‌رود. بدعت‌ها از آن کسانی است که سنت‌ها را کافی نمی‌دانند و خواسته‌های خود را در بدعت‌ها می‌بینند.

در حدیثی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌خوانیم: «أَهْلُ الْبِدْعِ شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ؛ بدعت‌گذاران بدترین مخلوقات خدا و بدعت‌گذار نکوهیده‌ترین خلق است».<sup>۱</sup> نیز از آن حضرت نقل شده که در تفسیر آیه شریفه: ﴿

﴿؛ «کسانی که در آیین خود تفرقه ایجاد کردند، و به دسته‌های گوناگون (و مذاهب مختلف) تقسیم شدند»<sup>۲</sup> فرمود: «هُمْ أَصْحَابُ الْبِدْعِ وَأَصْحَابُ الْأَهْوَاءِ لَيْسَ لَهُمْ تَوْبَةٌ أَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَهُمْ مِنِّي بَرِءٌ؛ آنها صاحبان بدعت و صاحبان آرای باطله هستند. توبه آنها پذیرفته نمی‌شود (زیرا گروه‌هایی را منحرف ساخته‌اند؛ تا آنها را بازنگردانند پذیرش توبه از آنان امکان ندارد) من از آنها بیزارم آنها نیز از من بیزارند».<sup>۳</sup>

در اینجا نکته مهمی است که باید به آن توجه کرد تا از افتادن در دام وهابی‌های افراطی نجات یافت.

منظور از «بدعت» این است که چیزی را که جزء دین نیست - اعم از اصول و فروع دین - به عنوان دین معرفی کنند و اگر باب بدعت باز شود چیزی

۱. کنز العمال، ح ۱۰۹۵.

۲. انعام، آیه ۱۵۹.

۳. کنز العمال، ح ۱۱۲۶ (طبق نقل میزان الحکمة، واژه «بدعت»).



نمی‌گذرد که احکام و عقاید دینی دستخوش تغییر و تبدیل و زوال و نابودی خواهد شد.

ولی نوگرایی‌هایی که به دین نسبت داده نمی‌شود و به تعبیر دیگر، «بدعت عرفی»، هرگز حرام نیست. مثلاً گرفتن مجالس جشن و سرور در میلاد بزرگان اسلام یا مراسم عزاداری در شهادت و رحلت آنها برای عرض ارادت و به‌عنوان امری عرفی، بدون اسناد به شرع مقدس، نه تنها اشکالی ندارد، بلکه سبب پیشرفت در مسائل اعتقادی و اجتماعی می‌شود. یا ساختن مساجد باشکوه با مناره و گنبد و محراب‌های متعدد و کتابخانه و کلاس‌های درس قرآن و احکام و مانند آن، گرچه روایت خاصی درباره آنها وارد نشده باشد اگر کسی آن را به عنوان یک دستور خاص دینی انجام ندهد، همه اینها اموری جایزند، بلکه می‌توان بسیاری از آنها را به‌عنوان «تعظیم شعائر» به طور عام یا ابداع «سنت حسنه» که در آیات و روایات مدح شده است به حساب آورد.

عجیب است که وهابیون افراطی بدون این‌که تفاوت میان این دو را درک کنند خودشان را گرفتار تناقض‌های غیر قابل دفاع ساخته‌اند؛ در مسجد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و در خانه خدا ده‌ها و صدها نوآوری و بدعت آورده‌اند و هیچ‌کدام به آن ایراد نمی‌کنند؛ ولی اگر کسی مجلس جشن و سروری برای میلاد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تشکیل دهد بر او می‌شورند و به او حمله می‌کنند، و این نیست جز برای این‌که درک صحیحی از مفاهیم اسلامی ندارند و مخصوصاً تفاوت بدعت شرعی و عرفی را نمی‌دانند.

مرحوم سید رضی در پایان این سخن می‌گوید: «بعضی از مردم این کلام حکمت‌آمیز و همچنین کلامی را که قبل از آن است به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده‌اند»؛ (قال الرضی: أقول: ومن الناس من ينسب هذا الكلام إلى رسول الله صلی الله علیه و آله، وكذلك الذي قبله).

البته هیچ منافاتی ندارد که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخنانی را فرموده باشد و امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام که پرورش یافته دامن و مکتب اوست و «باب مدینه علم النبی» محسوب می شود آنها را فراگیرد و در موارد لزوم بر آن تکیه کند.

به هر حال این جمله مرحوم سید رضی بیانگر نهایت امانت داری او در نقل کلمات و احادیث معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام است.

\*\*\*



## غَيْرَةُ الْمَرْأَةِ كُفْرٌ، وَغَيْرَةُ الرَّجُلِ إِيمَانٌ.

امام عليه السلام فرمود:

غیرت زن کفر است و غیرت مرد ایمان.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها مدرکی که در کتاب مصادر نهج البلاغه برای این گفتار حکیمانه امیرمؤمنان علی عليه السلام بیان شده کتاب غررالحکم است ولی آنچه در این کتاب آمده تفاوت‌های روشنی با نهج البلاغه دارد و آن چنین است: «غَيْرَةُ الرَّجُلِ إِيمَانٌ وَغَيْرَةُ الْمَرْأَةِ كُفْرَانٌ» و این نشان می‌دهد که صاحب غررالحکم آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۲).

این گفتار حکیمانه در بعضی از کتب اهل سنت مانند کتاب جواهر المطالب ابن دمشقی شافعی با همین عبارت آمده است. (ج ۲، ص ۲۶۱).

## شرح و تفسیر

### غیرت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود تفاوت غیرت مرد و زن را بیان می‌کند، می‌فرماید: «غیرت زن کفر است و غیرت مرد ایمان»؛ (غَيْرَةُ الْمَرْأَةِ كُفْرٌ، وَغَيْرَةُ الرَّجُلِ إِيْمَانٌ).

اشاره به این‌که اگر زن به همسر دیگر شوهرش حسادت بورزد و عکس العمل تندى نشان دهد در واقع با فرمان خدا مخالفت کرده است، زیرا خداوند بر اساس مصالح متعددى - که در جای خود گفته‌ایم - تعدد زوجات را با شرایطى مجاز شمرده است؛ ولی اگر مرد نسبت به ارتباط همسرش با مرد بیگانه‌ای مخالفت کند و از گام نهادن او در زندگى خانواده‌اش ناراحت گردد و عکس العمل نشان دهد در واقع اطاعت فرمان خدا کرده و در مسیر نهی از منکر گام برداشته است. در حالی که زن اگر چنین کند در مسیر نهی از معروف قرار گرفته است.

البته انکار نمی‌کنیم که تعدد زوجات نیز شرایطى دارد و نباید وسیله‌ای برای هوس‌رانی مردان گردد؛ ولی در صورتی که آن شرایط جمع گردد زن باید آن را تحمل کند و به فرمان خدا تن در دهد در حالی که اگر زن شوهردار، با مرد دیگری رابطه برقرار سازد، خواه به صورت فجور باشد یا ظاهراً صیغه عقد دائم یا موقتی با او جاری کند به یقین راه خلاف را پیموده است.

«غیرت» حالتی است که انسان را وادار می‌کند از ورود دیگران به حریم زندگی شخصی‌اش جلوگیری کند تا افتخارات او را سلب ننمایند، مواهبش را از دستش نگیرند و متعرض نوامیس او نشوند و منظور از «غیرت زن» در کلام امام علیه السلام همان حسادتی است که به زوجه دیگر همسرش پیدا می‌کند و منظور از «غیرت مرد» ممانعتی است که مرد از ورود دیگری به حریم خانواده و ناموس خود به عمل می‌آورد.

در ذیل حکمت ۴۷ نیز بحثی درباره تفسیر غیرت و ارزش آن ذکر شد. تعبیر «کفر» در این کلام حکمت‌آمیز اشاره به کفر عملی است، زیرا کفر و ایمان معانی متعددی دارند که در آیات قرآن نیز منعکس است. این واژه کراراً در قرآن مجید به بت پرستان اطلاق شده که کفرشان، کفر اعتقادی است؛ ولی در آیه ۹۷ سوره آل عمران درباره کسانی که حج را ترک کنند و به آن بی‌اعتنا باشند به کار رفته است، می‌فرماید: ﴿

این کفر عملی است نه اعتقادی که آثار خاص خود را داشته باشد. کفر زن در اینجا همان بی‌اعتنایی به دستور خدا یعنی جواز تعدد زوجات در موارد لازم است.

درباره اهمیت «غیرت» در موارد مجاز، روایات متعددی از پیغمبر اکرم و سایر معصومان علیهم السلام وارد شده است؛ در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «كَانَ إِبْرَاهِيمُ أَبِي غَيْرًا وَأَنَا أَعْيُرُ مِنْهُ وَأَزْغَمَ اللَّهُ أَنْفَ مَنْ لَا يُعَارُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ پدر من ابراهیم غیرتمند بود و من از او غیرتمندترم. خداوند بینی کسانی از مؤمنین را که غیرت ندارند بر خاک بمالد.»<sup>۱</sup>

واژه «غیرت» گرچه در عرف ما معمولاً درباره غیرت ناموسی به کار می‌رود، مفهوم گسترده‌ای دارد و تمام مواهب و ارزش‌های الهی را که باید از آن دفاع کرد

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۴۸، ح ۳۳.

شامل می‌شود، بنابراین دفاع از وطن و آبرو و حیثیت و از آن مهم‌تر دفاع از دین و آیین نیز از مصادیق غیرت است.

این نکته نیز شایان دقت است که گاهی افراد در مسائل ناموسی و غیر آن گرفتار و سواس می‌شوند و به نام «غیرت» به هر کسی بدبین شده و عکس‌العمل نشان می‌دهند. در روایات اسلام از این حالت نهی شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَنْ الْغَيْرَةَ مَا يُحِبُّ اللَّهُ وَمِنْهَا مَا يُبْغِضُ اللَّهُ؛ فَالْغَيْرَةُ الَّتِي يُحِبُّ اللَّهُ الْغَيْرَةَ فِي الرَّيْبَةِ وَالْغَيْرَةَ الَّتِي يُبْغِضُ اللَّهُ الْغَيْرَةَ فِي غَيْرِ رَيْبَةٍ؛ نوعی از غیرت را خدا دوست دارد و نوعی را دشمن می‌دارد. آنچه دوست دارد غیرت در مواردی است که آثار شک و تردید و انحراف نمایان می‌شود، و غیرتی که دشمن می‌دارد آن است که در غیر این موارد (فقط با سوء ظن آمیخته به وسواس) بروز می‌کند»<sup>۱</sup>.

در نامه ۳۱ نهج البلاغه در وصیت مولا امیر مؤمنان به فرزندش امام حسن علیه السلام نیز به همین موضوع اشاره شده که غیرت بی‌جا گاه سبب می‌شود انسان‌های درستکار به نادرستی کشیده شوند، می‌فرماید: «وَأَيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِ غَيْرَةٍ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ، وَالْبَرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ؛ برحذر باش از این‌که در جایی که نباید غیرت به خرج دهی اظهار غیرت کنی (و کار به سوء ظن ناروا بینجامد) زیرا این غیرت بی‌جا و سوء ظن نادرست، زن پاک‌دامن را به ناپاکی و بی‌گناه را به آلودگی‌ها سوق می‌دهد» شرح بیشتر را در ذیل همان نامه مطالعه فرمایید.

\*\*\*

لَأَنْسُبَنَّ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَمْ يَنْسُبَهَا أَحَدٌ قَبْلِي. الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ،  
وَالْتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ، وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ، وَالتَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ،  
وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ، وَالْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ.

امام عليه السلام فرمود:

اسلام را چنان تفسیر می‌کنم که هیچ کس پیش از من آن را چنین تفسیر نکرده  
باشد؛ اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان یقین و یقین همان تصدیق است  
و تصدیق همان اقرار و اقرار همان ادا و ادا همان عمل است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت‌آمیز به گفته نویسنده مصادر نهج البلاغه از سخنان معروفی است که از آن حضرت حتی  
قبل از مرحوم سید رضی در کتاب‌ها نقل شده‌گه با اسناد و گاهی به صورت روایت مرسله. از جمله مرحوم  
کلینی آن را در جلد دوم اصول کافی با سند ذکر کرده و صدوق در امالی و معانی الاخبار و احمد بن محمد بن  
خالد برقی در محاسن و علی بن ابراهیم در کتاب تفسیر خود آن را آورده‌اند و حتی در بعضی از این روایات،  
اضافاتی نیز دیده می‌شود و بعد از مرحوم سید رضی نیز گروهی آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند. (مصادر  
نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۲ و ۱۱۳).

همچنین از جمله کسانی که قبل از مرحوم سید رضی می‌زیستند ابوالفتح کراچکی در معدن الجواهر  
و حلوانی عالم مشهور سنی در نزهة الناظر هستند که این روایت را با اختلافی نقل کرده‌اند که نشان می‌دهد  
آن را از منبع دیگری گرفته‌اند.



## شرح و تفسیر

### تفسیر دقیق اسلام

امام علیه السلام در این کلام پربار و حکیمانه اش، حقیقت اسلام را به گونه ای که پیش از او هیچ کس تفسیر نکرده، تفسیر می کند، می فرماید: «اسلام را چنان تفسیر می کنم که هیچ کس پیش از من آن را چنین تفسیر نکرده باشد»؛ (لَا نُسَبِّنُ الْإِسْلَامَ نَسْبَةً لَمْ يَنْسُبْهَا أَحَدٌ قَبْلِي)

سپس در ادامه سخن ضمن شش جمله پی در پی که هر کدام با جمله قبل به صورت زیبایی گره خورده روح اسلام را می شکافد و حقیقت آن را هویدا می کند. نخست می فرماید: «اسلام همان تسلیم است»؛ (الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ).

تسلیم در برابر فرمان خدا و دستورات پیغمبر اکرم و امامان معصوم علیهم السلام و تسلیم در برابر فرمان عقل و فطرت. قرآن مجید در آیه ۸۳ سوره آل عمران می فرماید: ﴿

﴿و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار، در برابر (فرمان) او تسلیم اند و به سوی او بازگردانده می شوند﴾.

در جمله دوم می فرماید: «تسلیم همان یقین است»؛ (وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ). زیرا بدون ایمان و یقین، تسلیم حاصل نمی شود و در واقع «تسلیم» از لوازم «یقین» است که امام علیه السلام در اینجا لازم و ملزوم را یکی شمرده و می فرماید: تسلیم همان یقین است.

در جمله سوم می فرماید: «یقین همان تصدیق است»؛ (وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصْدِيقُ). منظور از «تصدیق» در اینجا علمی است که از مقدمات یقینی حاصل می شود و تا این علم حاصل نگردد «یقین» پیدا نمی شود و تا یقین حاصل نگردد، تسلیم نیز که روح اسلام است حاصل نخواهد شد و در واقع اعتقادی که نام یقین بر آن گذاشته ایم نتیجه علمی است که به صورت تصدیق درمی آید و در واقع تصدیق و یقین نیز لازم و ملزوم یکدیگرند که امام علیه السلام به واسطه شدت ارتباط این دو با یکدیگر آنها را یکی شمرده و فرموده: یقین همان تصدیق است.

در چهارمین جمله می فرماید: «تصدیق همان اقرار است»؛ (وَالْتَّصْدِيقُ هُوَ الْاِقْرَارُ).

اشاره به این که تصدیق قلبی به تنهایی کافی نیست، باید با زبان نیز اقرار شود و به صورت شهادتین که بیان ارکان اسلام است درآید و به همین دلیل تا افراد اقرار به شهادتین نمی کردند مسلمان شمرده نمی شدند.

در پنجمین جمله می فرماید: «اقرار همان اداست»؛ (وَالْاِقْرَارُ هُوَ الْاَدَاءُ). منظور از «اداء» در اینجا احساس مسئولیت و آماده شدن و عزم را جزم کردن برای انجام عمل است، زیرا اگر اقرار از دل برخیزد آمادگی را برای انجام وظایف و ادای مسئولیتها ایجاد خواهد کرد. در غیر این صورت اقرار، اقرار دروغین است.

آنگاه در ششمین و آخرین جمله می فرماید: «و ادا همان عمل است»؛ (وَالْاَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ).

زیرا کسی که عزم خود را بر ادای مسئولیتها جزم می کند بلافاصله وارد صحنه عمل می گردد و اعمال صالحی بر طبق احساس مسئولیت درونی برخاسته از اقرار واقعی و تصدیق و یقین و تسلیم انجام می دهد.

سخن امام علیه السلام در این تفسیر عمیقی که برای اسلام کرده اشاره به اسلام واقعی

و حقیقی است که در درون جان انسان نفوذ کند و آثار آن یکی پس از دیگری ظاهر گردد؛ نخست در مقام تسلیم برآید؛ تسلیمی که زائیده یقین است و یقینی که مولود تصدیق است و سپس اقرار از این تصدیق متولد می شود و این اقرار چون از عمق جان برخاسته ملازم با احساس مسئولیت در برابر فرمان الهی است و به دنبال این احساس، اعمال صالح یکی پس از دیگری ظاهر می شود و قلب و زبان و عمل هر سه هماهنگ می گردند.

بنابراین اگر کسانی ایمان داشته باشند و اقرار به شهادتین کنند ولی در عمل کوتاهی نمایند چنان نیست که مسلمان نباشند چراکه در این صورت اکثر مسلمانان از اسلام بیرون خواهند رفت، بلکه اسلام آنها اسلامی در مرحله پایین و ضعیف است و آنچه امام علیه السلام در این کلام پربار بیان فرموده اسلام در درجات عالی و کامل است.

شبهه همین معنا در روایات دیگر اسلامی نیز آمده که عمل را معیار ایمان شمرده اند. در حدیثی در غررالحکم از امام امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «الشَّرْفُ عِنْدَ اللَّهِ بِحُسْنِ الْأَعْمَالِ لَا بِحُسْنِ الْأَقْوَالِ؛ شرف و مقام والا در نزد خداوند سبحان به اعمال نیک است نه سخنان زیبا».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری در همان کتاب آمده است: «الْعَمَلُ شِعَارُ الْمُؤْمِنِ؛ عمل، شعار افراد باایمان است».<sup>۲</sup>

از این رو بهترین ذخیره انسان برای بعد از مرگ و روز قیامت عمل صالح شمرده شده همان گونه که در نامه معروف «مالک اشتر» گذشت که امام علیه السلام خطاب به مالک فرمود: «فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذِّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ؛ بهترین ذخیره ها را نزد خود ذخیره عمل صالح قرار بده».<sup>۳</sup>

۱. غررالحکم، ح ۲۸۳۸.

۲. همان، ح ۲۷۷۷.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

بنابراین کسانی که فقط به نام اسلام قناعت می‌کنند یا تنها به ایمان قلبی و اقرار زبانی قانع هستند و یا تنها به بعضی از ظواهر اسلام پایبندند از حقیقت اسلام دورند و در بیراهه می‌روند و خیال می‌کنند در مسیر حق‌اند.

در کلام حکیمانه ۱۱۳ نیز بر این معنا تأکید شده بود که امام علیه السلام فرمود: «وَلَا تَجَارَةَ كَالْعَمَلِ الصَّالِحِ».

بنابر آنچه گفته شد حمل خبر بر مبتدا در این شش جمله در بعضی از موارد به صورت حمل حقیقی است و در بعضی از موارد حمل مجازی یعنی حمل لازم و ملزوم یکدیگر است.





عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعَجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ، وَيَفُوتُهُ الْغِنَى الَّذِي إِيَّاهُ  
 طَلَبَ، فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ؛ وَيَحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ  
 الْأَغْنِيَاءِ؛ وَعَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأُمْسِ نُطْفَةً، وَيَكُونُ غَدًا جِيفَةً؛  
 وَعَجِبْتُ لِمَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ، وَهُوَ يَرَى خَلْقَ اللَّهِ؛ وَعَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ،  
 وَهُوَ يَرَى الْمَوْتَى؛ وَعَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْآخِرَى وَهُوَ يَرَى النَّشْأَةَ  
 الْأُولَى وَعَجِبْتُ لِعَامِرٍ دَارَ الْفَنَاءِ وَتَارِكٍ دَارَ الْبَقَاءِ.

امام علیه السلام فرمود:

از بخیل تعجب می‌کنم که به استقبال فقری می‌رود که از آن گریخته و غنایی را از دست می‌دهد که طالب آن است، در دنیا همچون فقیران زندگی می‌کند ولی در آخرت باید همچون اغنیا حساب پس دهد. و تعجب می‌کنم از متکبری که دیروز نطفه‌ای بی‌ارزش بوده و فردا مردار گندیده‌ای است، و از کسی که در خدا شک می‌کند در شگفتم در حالی که خلق او را می‌بیند (و می‌تواند از هر مخلوق کوچک و بزرگ، ساده و پیچیده به ذات پاک آفریدگار پی برد). و تعجب می‌کنم از کسی که مرگ را فراموش می‌کند با این که مردگان را با چشم خود می‌بیند. و تعجب می‌کنم از کسی که جهان دیگر را انکار می‌کند در حالی که این جهان

را می بیند. و تعجب می کنم از کسی که دار فانی را آباد می کند ولی دار باقی را به فراموشی می سپارد.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده کتاب مصادر چندین منبع برای این کلام حکمت آمیز امام علیه السلام نقل می کند که بعضی از آنها مربوط به قبل از سید رضی و بعضی مربوط به بعد از اوست از جمله جاحظ در کتاب المائة المختارة بخشی از این کلام حکمت آمیز را آورده و زمخشری در ربیع الابرار و وطواط در الغرر و العرر و آمدی در غررالحکم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۳).

## شرح و تفسیر

از این شش گروه در شگفتیم!

این کلام حکمت‌آمیز امام علیه السلام به شش رذیله اخلاقی اشاره می‌کند که سرچشمه غالب بدبختی‌های انسان است که اگر بتواند از آنها فاصله بگیرد دنیا و آخرت خود را آباد کرده و سامان بخشیده است.

نخست به مسئله «بخل» و آثار شوم آن اشاره می‌کند و می‌فرماید: «از بخیل تعجب می‌کنم که به استقبال فقری می‌رود که از آن گریخته و غنایی را از دست می‌دهد که طالب آن است. در دنیا همچون فقیران زندگی می‌کند ولی در آخرت باید همچون اغنیا حساب پس دهد»؛ (عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعِجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ، وَيَقُوتُهُ الْغَنَى الَّذِي آيَاهُ طَلَبَ، فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ؛ وَيُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ).

امیرمؤمنان علیه السلام چه تعبیر زیبا و دلنشینی در اینجا فرموده است؛ افراد بخیل تنها درباره دیگران بخیل نیستند، بسیار می‌شود که درباره خویشان هم بخیل‌اند با این‌که دارای ثروت‌اند زندگی سخت و فقیرانه‌ای برای خود فراهم می‌کنند و همان‌گونه که امام علیه السلام فرموده است برای فرار از فقر آینده فقر امروز را برای خود ترتیب می‌دهند.

آنها همچنین به دنبال غنا و ثروت بیشتر در آینده‌اند در حالی که غنای امروز را از دست می‌دهند، چرا که از ثروت خود بهره‌ای نمی‌برند.



از سویی دیگر در روز قیامت باید در صف اغنیا بایستند و حساب اموال خود را پس دهند در حالی که در دنیا از نظر زندگی در صف فقیران بودند؛ یعنی مشکلات غنا را دارند؛ ولی از مواهب آن بی بهره‌اند. آیا زندگی چنین اشخاصی شگفت‌آور و تعجب‌برانگیز نیست؟ آیا می‌شود این‌گونه افراد را در زمره عاقلان دانست؟ نه تنها امام علیه السلام که عقل کل است از زندگی آنان تعجب می‌کند، بلکه هر انسان عاقلی متعجب می‌شود.

ممکن است کسانی بگویند: این درباره بخیلانی است که حتی درباره خود بخل می‌ورزند؛ اما بخیلانی که بخلشان تنها متوجه دیگران است و خودشان زندگی مرفهی دارند مشمول این سخن نیستند؛ ولی تجربه نشان داده که غالب بخیلان درباره خویشان نیز بخیل‌اند.

بخل، از صفات بسیار زشتی است که در آیات و روایات اسلام نکوهش فوق‌العاده‌ای شده از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنْ اللَّهِ، بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ؛ بخیل از خدا دور است و از مردم دور و به آتش دوزخ نزدیک»<sup>۱</sup>.

در کتاب فقه الرضا آمده است: «إِيَّاكُمْ وَالْبُخْلُ فَإِنَّهُ عَاهَةٌ لَا يَكُونُ فِي حُرِّ وَلَا مُؤْمِنٍ أَنَّهُ خِلَافُ الْإِيْمَانِ؛ از بخل پرهیزید که نوعی آفت است که نه در افراد آزاده وجود دارد و نه در صاحبان ایمان زیرا بخل مخالف ایمان است (شخص بخیل ایمان محکمی به جود و سخا و عطای خداوند ندارد)»<sup>۲</sup>.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ بَرَّءٌ مِنَ الْبُخْلِ نَالَ الشَّرْفَ؛ کسی که از بخل دوری کند به شرافت و بزرگی نائل می‌شود»<sup>۳</sup>.

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۰۸، ح ۳۷.

۲. فقه الرضا، ص ۳۳۸؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۴۶.

۳. همان، ص ۲۲۹، ح ۱۰۷.

امام علیه السلام در دومین مورد شگفتی می فرماید: «از متکبری که دیروز نطفه‌ای بی‌ارزش بوده و فردا مردار گندیده‌ای است (به راستی) تعجب می‌کنم»؛  
 (وَعَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ نُطْفَةً، وَيَكُونُ غَدًا جِيفَةً).

تکبر که همان خودبزر بینی است نشانه روشنی از غفلت از مبدأ و منتهای وجود انسان در این دنیا است و اگر انسان به مبدأ و منتهای خویش بنگرد این خودبزر بینی از او زایل می‌شود. اگر امروز در اوج قوت و قدرت است نباید فراموش کند که دیروز نطفه بی‌ارزشی بود و نباید از یاد ببرد که چند روزی می‌گذرد و مبدل به جیفه گندیده‌ای می‌شود که مردم از نزدیک شدن به او تنفر دارند و می‌گویند: هرچه زودتر او را دفن کنید تا فضای خانه یا کوچه و بازار آلوده نشود.

در واقع امام علیه السلام با این سخن، درمان کبر را نیز نشان داده است که هرگاه حالت کبر و غرور به شما دست داد برای زایل کردن آن به گذشته و آینده خویش بنگرید. سری به قبرستان‌های خاموش بزنید که گاه بعضی از آنها شکاف برداشته و بوی آزار دهنده جیفه از آن بیرون می‌آید، آن را تماشا کنید و در آینده خویش نیز بیندیشید.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْكَبْرَ فَإِنَّ ابْلِيسَ حَمَلَهُ الْكِبْرُ عَلَى أَنْ لَا يَسْجُدَ لِآدَمَ؛ از تکبر بپرهیزید که تکبر ابلیس را وادار به سرپیچی از فرمان خدا درباره سجده برای آدم کرد».<sup>۱</sup>

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز در خطبه «قاصعه» (خطبه ۱۹۲) در همین باره فرموده بود: «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِابْلِيسَ إِذْ أَهْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ، وَجَهْدَهُ الْجَهِيدَ... عَنْ كِبْرٍ سَاعَةً وَاحِدَةً؛ از کاری که خداوند با ابلیس انجام داد عبرت بگیرید آن‌گاه که خداوند عبادات طولانی و تلاش فوق العاده او را (در عبادت) هبط و نابود

کرد به علت ساعتی تکبر». و به دنبال آن می‌افزاید: «فَمَنْ ذَا بَعْدَ ابْلِيسَ يَسْلَمُ عَلَيَّ اللهُ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ؛ بنابراین چه کسی بعد از ابلیس به سبب معصیتی همانند او می‌تواند سالم بماند؟».

قرآن مجید نیز تکبر را سرچشمه کفر و مجادله در آیات پروردگار معرفی کرده، می‌فرماید: ﴿

﴾؛ «کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که برای آنها آمده باشد ستیزه‌جویی می‌کنند، در سینه‌هایشان فقط تکبر (و غرور) است و هرگز به خواسته خود نخواهند رسید».<sup>۱</sup>

همچنین، تکبر سرچشمه گناهان زیاد دیگری می‌شود که بحث درباره آن به درازا می‌کشد.<sup>۲</sup> و شبیه همین فراز از کلام حکمت‌آمیز در کلام ۴۵۴ نیز خواهد آمد.

سپس امام علیه السلام درباره سومین موضوعی که از آن در شگفتی فرو رفته می‌فرماید: «از کسی که در خدا شک می‌کند در شگفتم در حالی که خلق او را می‌بیند (و می‌تواند از هر مخلوق کوچک و بزرگ، و ساده و پیچیده به ذات پاک آفریدگار پی ببرد)»؛ (وَعَجِبْتُ لِمَنْ شَكَّ فِي اللهِ، وَهُوَ يَرَى خَلْقَ اللهِ).

آری عالم هستی سراسر آینه وجود حق است و مخلوقات بدیع و عجیب و اسرارآمیز و جالب هر کدام به تنهایی برای پی‌بردن به وجود آن مبدأ عالم و قادر کافی است. به ویژه در عصر و زمان ما که علوم گسترش پیدا کرده و شگفتی‌های بسیار بیشتری از عالم خلقت نمایان گشته، خداشناسی از هر زمانی آسان‌تر است. در هر گوشه و کنار از جهان، در گیاهان، حیوانات وحش، پرندگان، ماهیان دریاها، ساختمان بدن انسان و گیاهان ذره‌بینی آثار عظمت او به روشنی دیده می‌شود و راه برای خداشناسی هموار است.

۱. مؤمن (غافر)، آیه ۵۶.

۲. برای توضیح بیشتر به کتاب اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۲۰ به بعد مراجعه کنید.

گاه در گوشه و کنار جهان موجودی به چشم می خورد که اگر انسان روزها و ماه‌ها درباره آن بیندیشد و از آن پی به عظمت آفریننده‌اش ببرد به جاست. مناسب است در اینجا چند نمونه از آن را طبق نقل بعضی از دایرةالمعارف‌های معروف جهان ذکر کنیم:

در دایرةالمعارفی به نام فرهنگ‌نامه می خوانیم: «هیچ گلی در گل‌فروشی‌ها زیبایی «گل ثعلبی» را ندارد و کمتر گلی است که پس از چیده شدن به اندازه گل ثعلبی دوام داشته باشد. این گل در زمین نمی‌روید بلکه روی شاخه‌های درختان و قارچ‌ها پرورش پیدا می‌کند و آب و غذای خود را از آنها می‌گیرد. جالب این‌که دانه گل ثعلبی به قدری کوچک است که تنها با میکروسکوپ دیده می‌شود. باد این دانه‌ها را در هوا پراکنده می‌سازد؛ هر گاه روی قارچ‌ها بنشینند می‌توانند از آنها آب و غذا جذب کرده و رشد کنند. گل‌فروشی‌ها ثعلبی‌ها را در گرم‌خانه روی قارچ‌های کمک‌کننده پرورش می‌دهند و اگر تعجب نکنید چهار تا هشت سال طول می‌کشد تا دانه ثعلبی به ثمر بنشیند».<sup>۱</sup>

در همان کتاب می‌خوانیم: «آگاو» گیاهی است که در ایالت‌های مکزیک و ایالت‌های جنوبی آمریکا می‌روید و بر های بسیار ضخیمی دارد. بعضی آن را گیاه صد ساله می‌نامند. وقتی این گیاه آماده گل دادن می‌شود ساقه بلندی پیدا می‌کند به قطر سی سانتی‌متر و طول شش متر و صدها گل بر آن ظاهر می‌شود. این گیاه بعد از پژمرده شدن گل‌ها می‌میرد و در عمرش فقط یک‌بار گل می‌دهد. در بیابان‌های مکزیک ده سال طول می‌کشد تا گل دهد ولی در گرم‌خانه‌ها گهگاه ممکن است صد سال طول بکشد! این عمر طولانی برای آن است که در این مدت گیاه آب و غذای کافی در خود ذخیره می‌کند تا بتواند آن میله بلند و قطور و آن همه گل را ظاهر سازد.<sup>۲</sup>

۱. فرهنگ‌نامه، واژه «ث».

۲. همان، واژه «الف».

در همان کتاب و دایرة المعارف دیگری آمده است که در روی زمین درختان عظیمی وجود دارد که طول بعضی از آنها به پنجاه متر می‌رسد و قطرشان به دوازده متر! اگر بخواهند از چوب آنها خانه چوبی بسازند فقط با یکی از آنها می‌توانند برای یک دهکده خانه‌سازی کنند!

فراموش نکنیم که این درخت عظیم روزی یک دانه کوچکی بوده اما دست قدرت پروردگار نیرویی در آن ذخیره کرده که می‌تواند این‌گونه رشد کند و به این عظمت برسد.

کوتاه سخن این‌که در اطراف ما و همه جهان، آثار عظمت و قدرت او نمایان است؛ چشم بینا و گوش شنوای می‌خواهد تا آثار توحید را در جبین آنها ببیند و پیام تسبیح آنها را بشنود.

سپس امام علیه السلام در چهارمین جمله می‌فرماید: «تعجب می‌کنم از کسی که مرا فراموش می‌کند با این‌که مردگان را با چشم خود می‌بیند»؛ (وَعَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ وَهُوَ يَرَى الْمَوْتَى).

مر یعنی پایان همه چیز در دنیا و جدا شدن از تمام مقام‌ها و اموال و ثروت‌ها و تعلقات دنیوی و از همه مهم‌تر بسته شدن پرونده عمل انسان به گونه‌ای که نمی‌تواند حسنه‌ای بر حسنات یا سیئه‌ای بر سیئات خود بیفزاید. در یک عبارت کوتاه، مر مهم‌ترین حادثه زندگی انسان است؛ ولی عجب این‌که بسیاری از افراد آن را به دست فراموشی می‌سپارند در حالی که بستگان و عزیزان و دوستان و همشهریان خود را بارها می‌بینند که آنها را به سوی دیار اموات می‌برند. این غفلت و فراموش‌کاری، راستی حیرت‌انگیز است، به خصوص این‌که بسیاری از مردگان کسانی هستند که از ما جوان‌تر یا قوی‌تر و سالم‌تر بودند و گاه حتی بدون سابقه یک لحظه بیماری راه دیار فنا را پیش گرفتند و به سوی بقای آخرت رفتند.

به همین دلیل در یکی از خطبه‌های پیغمبر گرامی اسلام ﷺ می‌خوانیم: «یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَكْبَرَكُمْ أَكْبَرُكُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ؛ ای مردم! باهوش‌ترین شما کسی است که بیش از همه به یاد مر و پایان زندگی باشد».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «ما خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَقِينًا لَا شَكَّ فِيهِ أَشْبَهُ بِشَكِّ لَا يَقِينَ فِيهِ مِنَ الْمَوْتِ؛ خداوند عزوجل هیچ چیزی را مانند مر نیافریده است که در عین این که یقینی است و شکی در آن نیست، همچون شکی است که در آن یقین نیست».<sup>۲</sup>

این حدیث از امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز با کمی تفاوت نقل شده است.<sup>۳</sup> سپس در پنجمین جمله حکیمانه‌اش می‌فرماید: «تعجب می‌کنم از کسی که جهان دیگر را انکار می‌کند در حالی که این جهان را می‌بیند»؛ (وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ فَالْتِّشَاءَ الْأُخْرَى وَهُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى).

قرآن مجید نیز می‌فرماید: ﴿...﴾ «شما عالم نخستین را دانستید، پس چرا متذکر نمی‌شوید (که جهانی بعد از آن است)؟!».<sup>۴</sup> در این دنیا صحنه‌های معاد و زندگی پس از مر پیوسته دیده می‌شود؛ درختان در فصل زمستان می‌میرند یا حالتی شبیه به مر دارند، هنگامی که باد بهاری می‌وزد و قطرات حیات‌بخش باران بهار فرو می‌افتد تولد تازه‌ای پیدا می‌کنند و آثار حیات همه جا نمایان می‌شود. بعد از شش ماه فصل پاییز که شبیه خزان عمر است فرامی‌رسد و بار دیگر دوران مر و سپس حیات تکرار می‌شود. این صحنه را بارها و بارها در عمر خود دیده‌ایم و بازگشت به زندگی پس از مر را آزموده‌ایم، چرا بیدار نمی‌شویم؟

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۶.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۹۴.

۳. مفتاح السعادة، ج ۵، ص ۲۸.

۴. واقعه، آیه ۶۲.

در مرحله جنینی انسان، پیوسته تطورات زندگی یکی پس از دیگری نمایان می‌گردد که شبیه حیات پس از مرگ است. وانگهی خدایی که در آغاز، جهان را آفرید بازگرداندن حیات پس از مرگ برای او سختی دارد؟ از همه اینها گذشته خداوند را حکیم می‌دانیم و از سویی نه نیکوکاران در این دنیا غالباً به جزای خود می‌رسند و نه بدکاران. چگونه ممکن است خداوند حکیم و عادل، در جهان دیگری نتیجه اعمالشان را به آنها ندهد؟<sup>۱</sup>

در ششمین و آخرین جمله حکیمانه می‌فرماید: «تعجب می‌کنم از کسی که دار فانی را آباد می‌کند ولی دار باقی را ترک می‌نماید و به فراموشی می‌سپارد»؛ (وَعَجِبْتُ لِعَامِرٍ دَارَ الْفَنَاءِ وَتَارَكَ دَارَ الْبَقَاءِ).

همه با چشم خود می‌بینیم که این جهان دار فانی است؛ همه روز گروهی می‌میرند و گروهی به دنیا می‌آیند و جای آنها را می‌گیرند. سپس همین گروه جای خود را به گروه‌های دیگر می‌دهند. کاخ‌های زیبا بر اثر گذشت زمان به ویرانه‌ای مبدل می‌شوند و باغ‌های پر از گل و گیاه روزی پژمرده خواهند شد. همه چیز در گذر است و همه چیز رو به فنا می‌رود. آیا عقل اجازه می‌دهد که انسان در آبادی این دار فانی بکوشد؛ اما سرای آخرت را که در آن حیات جاویدان است فراموش کند و گامی در طریق عمران و آبادی آن از طریق ایمان و اعمال صالح برندارد؟

این موارد شش‌گانه‌ای که امام علیه السلام از همه آنها در شگفتی فرو می‌رود بخشی از تناقض‌هایی است که انسان در زندگی گرفتار آن است و گاه زندگی یک انسان را مجموعه‌ای از این تناقض‌ها و تضادها تشکیل می‌دهد که عامل اصلی آن پیروی از هوای نفس و گوش فراندادن به فرمان عقل است.

۱. برای پی بردن به دلایل شش‌گانه معاد برگرفته از قرآن مجید، به کتاب ما پیام قرآن، ج ۵ بحث معاد مراجعه کنید.

قرآن مجید درباره دنیا و آخرت تعبیرات بسیار پر معنایی دارد از جمله در آیه  
 ۶۴ سوره عنکبوت می خوانیم: ﴿

﴿؛ «این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و  
 بازی نیست و فقط سرای آخرت، سرای زندگی (واقعی) است، اگر می دانستید».  
 در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الدُّنْيَا مُنْتَقَلَةٌ فَإِنَّهُ أَنْ بَقِيَتْ لَكَ لَمْ  
 تَبْقَ لَهَا؛ دنیا منتقل می شود و فانی می گردد اگر (به فرض) برای تو باقی بماند تو  
 برای آن باقی نمی مانی».<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. غررالحکم، ح ۲۲۸۷. درباره حقیقت دنیا و جلوه های فریبنده و ناپایدار آن ذیل حکمت ۱۰۳ بحثی  
 آوردیم. ذیل خطبه ۲۰۳ بحث دیگری درباره دنیا آمد و در ذیل حکمت ۱۳۳ نیز بحث بیشتری خواهیم کرد.





مَنْ قَصَرَ فِي الْعَمَلِ ابْتُلِيَ بِالْهَمِّ، وَلَا حَاجَةَ لِلَّهِ فِيمَنْ لَيْسَ لِلَّهِ  
فِي مَالِهِ وَنَفْسِهِ نَصِيبٌ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که در عمل کوتاهی کند به اندوه گرفتار می‌شود و خدا به کسی که در مال  
و جانش نصیبی برای او (جهت انفاق در راه خدا) نیست اعتنایی ندارد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که بخش اول این کلام حکمت‌آمیز در تعدادی از کتب از رسول خدا ﷺ نقل شده است و امیرمؤمنان علیؑ بخش دیگری برای توضیح بر آن افزوده است. خواه این سخن از رسول خدا ﷺ باشد یا از امیرمؤمنان علیؑ هر دو در واقع از یک سرچشمه می‌جوشد. به علاوه این سخن در غررالحکم نیز آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۴) ولی آنچه در منابع مختلف دیدیم ذیل این کلام حکیمانه (جمله «و لا حاجة...») از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ نیز نقل شده است از جمله در کتاب کافی، ج ۲، ص ۲۵۶، ح ۲۱.

## شرح و تفسیر

### دوراه خطا

امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز نخست به سرنوشت کسانی اشاره می‌کند که در انجام وظایف الهی خود کوتاهی می‌کنند، می‌فرماید: «کسی که در عمل کوتاهی کند، به اندوه گرفتار می‌شود»؛ (مَنْ قَصَرَ فِي الْعَمَلِ ابْتُلِيَ بِالْهَمِّ).

ممکن است این اندوه و غم در آستانه انتقال از این دنیا باشد که انسان‌ها چشم برزخی پیدا می‌کنند و چنان کسانی سرنوشت رقت‌بار خود را می‌بینند و فریادشان بلند می‌شود و می‌گویند: ﴿

﴿؛ «پروردگارا! مرا بازگردانید، شاید در برابر آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم».<sup>۱</sup>

نیز ممکن است اشاره به غم و اندوه در سرای آخرت باشد، همان‌گونه که قرآن از زبان آنها نقل می‌کند: ﴿؛ «ای افسوس

بر من! از کوتاهی‌هایی که در اطاعت فرمان خدا کردم».<sup>۲</sup>

نیز شاید این غم و اندوه در خود دنیا باشد، زیرا گاه انسان بیدار می‌شود و برای کوتاهی‌هایی که کرده افسوس می‌خورد و غم و اندوهی جان‌کاه او را فرامی‌گیرد چرا که می‌بیند دیگران با اعمال صالح سرای جاویدان خود را آباد

۱. مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

۲. زمر، آیه ۵۶.

کرده‌اند و او با کوتاهی هایش سرای جاوید خود را ویران ساخته است. البته جمع میان این سه تفسیر نیز مانعی ندارد.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن جمله پرمعنایی می‌گوید که در واقع شرحی است از کوتاهی در عمل، می‌فرماید: «خدا به کسی که در مال و جانش نصیبی برای او نیست، اعتنایی ندارد»؛ (وَلَا حَاجَةَ لِلَّهِ فِيمَنْ لَيْسَ لِلَّهِ فِي مَالِهِ وَنَفْسِهِ نَصِيبٌ).

اشاره به این‌که کسانی در دنیا و آخرت مورد عنایت پروردگارند که از بذل جان و مال در راه خدا دریغ ندارند، و به بیان دیگر، ایمان و یقین و وفاداری خود را به اسلام در عمل ثابت می‌کنند.

درست است که جان و مال همه از سوی خداست و اگر انسان در بذل آنها اقدام کند در واقع به خودش خدمت کرده است، زیرا خدا از همگان بی‌نیاز است؛ ولی خداوند به سبب الطاف بیکرانیش آن را به عنوان حاجتی از سوی خود گرفته است.

این سخن درباره مؤمنانی که دارای مقامات بالا هستند نیست، آنها نه فقط نصیبی از جان و مالشان، بلکه هرچه دارند را در راه خدا می‌دهند.

جمله «لَا حَاجَةَ لِلَّهِ» به معنای بی‌اعتنایی خداوند به چنین افرادی است که چیزی از جان و مال را در راه او نمی‌بخشند، زیرا کسی که به چیزی یا شخصی نیاز ندارد طبعاً اعتنایی هم به او نمی‌کند، بنابراین جمله مذکور با توجه به این‌که خدا به هیچ کس نیاز ندارد کنایه از بی‌اعتنایی است و منظور از بی‌اعتنایی این است که خدا آنها را از مواهب خاص و عنایات ویژه‌اش محروم می‌سازد.

این تعبیر مانند بیان کنایه‌آمیز دیگری است که در آیه ۶۷ سوره توبه درباره منافقان آمده است: ﴿﴾ «آنها خدا را فراموش کردند و خداوند

نیز آنها را فراموش نمود» یعنی از رحمت خود محروم ساخت.

بعضی از مفسران نهج البلاغه در تفسیر «نصیب» معنای دیگری ذکر کرده‌اند که با ظاهر عبارت سازگار نیست. گفته‌اند: منظور از «نصیب» کسانی هستند که خدا آنها را به بلاهایی در مال یا جانشان گرفتار می‌کند و این ابتلا به بلا نشانهٔ اعتنای پروردگار به آنهاست زیرا خدای متعال بر کسی که به او اعتنا ندارد مصیبتی وارد نمی‌کند؛ ولی روشن است که منظور از «نصیب» در مال و جان بذل بخشی از مال و جان در راه خداست نه گرفتار شدن به خسران مالی و بلاهای نفسانی.

از آنچه در تفسیر دو جملهٔ مذکور آمد روشن می‌شود که هر دو با هم کمال ارتباط را دارند، زیرا کسانی که کوتاهی در عمل کنند (یعنی اعمالی دارند ولی کوتاهی می‌کنند) خداوند آنها را مبتلا به غم و اندوه می‌کند که این خود نوعی اعتنای به آنهاست و اما کسانی که مطلقاً عملی نداشته باشند؛ نه بذل مال و نه بذل جان، خدا اعتنایی به آنها ندارد و حتی غم و اندوه بیدار کننده را نیز بر آنان عارض نمی‌کند. از اینجا روشن می‌شود کسانی مانند ابن ابی‌الحدید که این دو جمله را مستقل از یکدیگر شمرده‌اند راهی صحیح نیموده‌اند.

\*\*\*

تَوَقَّوْا الْبَرْدَ فِي أَوَّلِهِ، وَتَلَقَّوْهُ فِي آخِرِهِ؛ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْأَبْدَانِ كَفَعْلِهِ  
فِي الْأَشْجَارِ، أَوَّلُهُ يُحْرِقُ، وَآخِرُهُ يُورِقُ.

امام عليه السلام فرمود:

از سرما در آغاز آن (در پاییز) بپرهیزید و در آخرش (نزدیک بهار) از آن استقبال  
کنید، زیرا در بدن‌ها همان می‌کند که با درختان انجام می‌دهد؛  
آغازش می‌سوزاند و آخرش می‌رویاند و برگ می‌آورد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه این گفتار حکیمانه پیش از سید رضی در میان سخنان  
امیرمؤمنان عليه السلام مشهور بوده است از جمله «زر بن حبیش» متوفای سال ۸۳ از امیرمؤمنان عليه السلام چهار جمله  
در طب بیان کرده و گفته که اگر آنها را بقراط و جالینوس می‌گفتند در برابر این کلمات آنها یک صد ورقه  
می‌گذاشتند و شرح و تحلیل می‌کردند و آنها را با این سخنان زینت می‌بخشیدند و آن عبارت است از «تَوَقَّوْا  
الْبَرْدَ...». از دیگر کسانی که این گفتار حکیمانه را نقل کرده‌اند نویری در نهج‌الاربع و ابن قاسم در روض  
الاخیر است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۴).

## شرح و تفسیر

### سرمای زیان‌بار و سرمای مفید

امام علیه السلام در این کلام خود دستور طبی مهم و کارسازی را بیان می‌کند که مراعات آن می‌تواند از بسیاری از بیماری‌ها پیشگیری کند و بر نشاط و نمو جسم و روح انسان بیفزاید، می‌فرماید: «از سرما در آغاز آن (در پاییز) پرهیزید و در آخرش (نزدیک بهار) از آن استقبال کنید، زیرا در بدن‌ها همان می‌کند که با درختان انجام می‌دهد؛ آغازش می‌سوزاند و آخرش می‌رویاند و بر می‌آورد»؛  
(تَوَقَّوْا الْبَرْدَ فِي أَوَّلِهِ، وَتَلَقَّوْهُ فِي آخِرِهِ؛ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْأَبْدَانِ كَفَعْلِهِ فِي الْأَشْجَارِ،  
أَوَّلُهُ يُحْرِقُ، وَآخِرُهُ يُورِقُ).

پاییز آغاز سرماست؛ سرمای آمیخته با خشکی هوا که از گرمای تابستان و نبودن باران سرچشمه گرفته و به همین دلیل بر های درختان پژمرده می‌شوند و می‌ریزند و به اصطلاح، مرطوبیت فرامی‌رسد. همان مرگی که مولود خشکی و سردی است؛ ولی در آغاز بهار هوا رو به گرمی می‌رود و معمولاً باران‌های پرباری می‌بارد. آن رطوبت و گرمی دست به دست هم می‌دهند و سبب شکوفه کردن درختان و بر آوردن آنها و حیات طبیعت می‌شوند. همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: ﴿

﴿و همچنین زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی

و هنگامی که آب باران بر آن فرو می‌فرستیم، به جنبش درمی‌آید و رویش می‌کند و از هر نوع گیاهان بهجت‌انگیز می‌رویاند.<sup>۱</sup>

بدن انسان‌ها نیز جزئی از این طبیعت و متأثر از آثار آن است؛ سرمای خشک پاییز بدن‌ها را ضعیف و نحیف و آماده بیماری‌ها می‌کند، بنابراین باید خود را پوشانید و از آن دور داشت؛ ولی سرمای ملایم آغاز بهار بعد از فصل زمستان که آمیخته با حرارت کم و رطوبت بسیار است به انسان نشاط و نیرو می‌دهد و مایه نمو و رشد بدن می‌گردد، از این رو باید به استقبال آن رفت.

از آن گذشته در آغاز پاییز چون انسان به گرمای تابستان عادت کرده و باران کمتر باریده هوا آلوده است و انتقال انسان از آن گرما به سرما هرچند تدریجی است در بدن تأثیر می‌گذارد و میکروب‌های بیماری‌زا در آن نفوذ می‌کند و از این رو آگاهان می‌گویند: اگر آغاز پاییز باران‌هایی ببارد بیماری‌ها کم می‌شود؛ اما در پایان زمستان و آغاز بهار، بدن در مقابل سرما مقاوم شده، عوامل بیماری‌زا بر اثر سرما و باران بسیار کم گردیده و استقبال از سرمای بهار نه تنها ضرری ندارد بلکه عامل نمو جسم و جان می‌شود.

بوعلی سینا در کتاب طبی خود، قانون نیز به همین نکته اشاره کرده، می‌گوید: «بدن‌ها از سرمای بهار، آن احساسی را ندارند که از سرمای پاییز دارند، زیرا هنگام سرمای بهار، بدن عادت به سرمای زمستان کرده و از آن رو از آن آزار نمی‌بیند؛ ولی به هنگام سرمای پاییز که بدن عادت به گرما دارد از آن آزار فراوان می‌بیند».<sup>۲</sup>

البته خداوند ورود به فصول مختلف را تدریجی قرار داده تا مشکلات انتقال به حداقل برسد.

۱. حج، آیه ۵.

۲. کتاب قانون، ج ۱، ص ۸۳.



## نکته

## مسائل بهداشتی و طبی در قرآن مجید و روایات

امروزه کتاب‌هایی به نام طب النبی صلی الله علیه و آله و طب الائمه علیهم السلام و طب الرضا علیه السلام در اختیار داریم که در آنها یک رشته دستورات طبی و بهداشتی از معصومین علیهم السلام نقل شده است، گاه نیز اشاراتی از قرآن مجید در آنها دیده می‌شود؛ مثلاً امروز دانشمندان غذاشناسی آثار فوق العاده‌ای برای عسل قائل‌اند و هرچه زمان می‌گذرد خواص بیشتری برای آن در بهداشت و درمان بیماری‌ها کشف می‌کنند.

این در حالی است که قرآن مجید در سوره نحل با صراحت می‌گوید: ﴿

﴿<sup>۱</sup> و همچنین تعبیرات دیگری که پرده از روی مسائل بهداشتی و درمانی برمی‌دارد؛ از جمله دستور معروف پیامبر صلی الله علیه و آله که تا گرسنه نشده‌اید غذا نخورید و تا کاملاً سیر نشده‌اید دست از غذا بکشید<sup>۲</sup> که در واقع ناظر به آیه شریفه ﴿

﴿<sup>۳</sup> است.

بسیاری از دستورهایی که درباره نوشیدنی‌ها و غذاهای حلال و حرام وارد شده مربوط به تأثیرات خوب و بد آنهاست؛ تحریم شراب و مواد مخدر، تحریم گوشت حیوانات درنده، خوردن خون و گوشت مردار و ماهیانی که در آب مرده‌اند و امثال اینها همگی ارتباط نزدیکی با زیان‌های بهداشتی آنها دارد. توصیه به خوردن میوه‌ها و سبزی‌ها و دانه‌های غذایی ارتباط آشکاری با فوائد بهداشتی آنها دارد. روایات طبی نقل شده از پیغمبر اکرم و ائمه هدی علیهم السلام نیز با صراحت این مسائل را بازگو می‌کند.

درست است که وظیفه دین و آیین، هدایت مردم به راه‌های راست و اعتقادات و برنامه‌های اخلاقی است و رسالت انبیا به عنوان طبیبان روحانی، درمان انواع

۱. نحل، آیه ۶۹.

۲. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۲۹۰.

۳. اعراف، آیه ۳۱.

بیماری‌های فکری و اخلاقی است؛ ولی از آنجا که طب جسمانی نیز رابطه نزدیکی با طب روحانی دارد گاه به سراغ این امور نیز می‌رفتند. به بیان دیگر، مسائل مربوط به سلامت جسم رابطه نزدیکی با سلامت روح دارد از این رو سلامت جسم نیز مورد توجه اسلام بوده است که خود داستان مفصلی دارد و ورود در آن عرصه، ما را از مقصود دور می‌سازد.<sup>۱</sup>

آنچه امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در این کلام حکیمانه‌اش بیان فرموده نیز ناظر به همین مطلب است؛ امام علیه السلام راه سلامت بدن را در فصل خزان و بهار نشان داده و دلیل آن را نیز بیان فرموده است، می‌فرماید: سرمای پاییز و بهار با بدن‌ها همان می‌کند که با درختان انجام می‌دهد، زیرا شباهت زیادی به هم دارند.

این کلام حکمت‌آمیز، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به شکل دیگری نیز نقل شده است؛ فرمود: «اغْتَنَّمُوا بَرْدَ الرَّبِيعِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ بِأُجْدَانِكُمْ مَا يَفْعَلُ بِأَشْجَارِكُمْ وَاجْتَنَّبُوا بَرْدَ الْخَرِيفِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ بِأُجْدَانِكُمْ مَا يَفْعَلُ بِأَشْجَارِكُمْ؛ سرمای بهار را غنیمت بشمرید که با بدن‌های شما همان می‌کند که با درختان می‌کند و از سرمای پاییز پرهیزید که با بدن‌های شما همان انجام می‌دهد که با درختان انجام می‌دهد».<sup>۲</sup>

شاعر نیز در این زمینه می‌گوید:

گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله به اصحاب کبار      تن مپوشانید از باد بهار  
چون که با جان شما آن می‌کند      در بهاران با درختان می‌کند



۱. برای توضیح بیشتر می‌توانید به کتاب دائرة المعارف فقه مقارن، ج ۱، ص ۶۵-۷۲ مراجعه کنید.

۲. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۲۷۱، ح ۶۹.



عَظْمُ الْخَالِقِ عِنْدَكَ يُصَغِّرُ الْمَخْلُوقَ فِي عَيْنِكَ.

امام عليه السلام فرمود:

عظمت آفریدگار در نظر تو مخلوق را در چشمت کوچک می‌کند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

کتاب مصادر نهج البلاغه، سند خاصی جز نهج البلاغه برای آن ذکر نکرده و تنها به این عبارت بسنده کرده است که امام عليه السلام در خطبه «همام» (خطبه ۱۹۳) و بیان صفات پرهیزگاران می‌فرماید: «عَظْمُ الْخَالِقِ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ؛ خداوند، با عظمت در دل و جان آنها قرار گرفته از این رو ما سوی الله در نظر آنها کوچک شده است». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۵).

آنچه در خطبه «همام» به شکل جمله فعلیه آمده در این جا به صورت جمله اسمیه آمده است.

## شرح و تفسیر

خدا را با عظمت بشناس تا همه چیز را کوچک بینی

امام علیه السلام در این سخن حکیمانه‌اش رابطه نزدیک میان شناخت عظمت خداوند و کوچکی دنیا را در نظر انسان، بیان کرده، می‌فرماید: «عظمت آفریدگار نزد تو مخلوق را در چشمت کوچک می‌کند»؛ (عَظْمُ الْخَالِقِ عِنْدَكَ يُصَغِّرُ الْمَخْلُوقَ فِي عَيْنِكَ).

همان‌گونه که در بیان سند این کلام حکیمانه گفته شد، امام علیه السلام در خطبه ۱۹۳ نیز آن را با عبارت دیگری بیان فرموده و آن را یکی از صفات برجسته پرهیزکاران می‌شمارد که خدا را به عظمت شناخته‌اند و ما سوی الله در نظرشان کوچک است.

اگر انسان در دوران کودکی در خانه‌ای زندگی کرده باشد که حوض کوچکی در آن وجود داشته چنانچه وقتی بزرگ شد او را به کنار استخری ببرند، در نظرش بسیار جلوه می‌کند؛ ولی اگر در کنار دریا بزرگ شده باشد، هرگاه او را کنار آن استخر ببرند در نظرش کوچک می‌آید. همچنین کسانی که در خانواده فقیری زندگی کرده‌اند هرگاه به ثروت مختصری برسند خود را بسیار غنی می‌بینند و به عکس اگر در خانواده ثروتمندی بزرگ شده باشند چنانچه به همان ثروت برسند آن را ناچیز می‌شمرند.

بر همین اساس آنان که ذات پاک خداوند را با عظمت شناخته‌اند، که عالمی

و قدرت و جبروت، و علم و ملکوت است، هنگامی که به قدرت‌های مخلوقات می‌نگرند همچون قطره‌ای در مقابل دریا و یا کمتر از آن در نظرشان جلوه می‌کند. به همین دلیل اگر بخواهیم در دنیا زهد پیشه کنیم و به مقامات مادی و ثروت‌ها و زرق و برق دنیا بی‌اعتنا باشیم باید سطح معرفت خود را درباره خداوند بالا ببریم که نتیجه قطعی عظمت خالق در نظر ما، کوچک شدن مخلوقات است.

اگر می‌بینیم امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا، عَلِيٌّ أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ؛ به خدا سوگند! اگر اقلیم‌های هفت‌گانه جهان را (در گذشته، تمام دنیا را به هفت بخش که هر کدام نام اقلیم داشت تقسیم می‌کردند) با آنچه در زیر افلاک قرار دارد به من بدهند که درباره مورچه‌ای ستم کنم و پوست جویی را از دهانش بیرون بکشم چنین کاری را نخواهم کرد.<sup>۱</sup> به این دلیل است که خدا را با عظمت فوق‌العاده‌ای شناخته و تمام دنیا در نظر او از پوست یک جو یا از بر درختی که در دهان ملخی باشد کوچک‌تر جلوه می‌کند.

\*\*\*



وَقَدْ رَجَعَ مِنْ صَفِينٍ فَأَشْرَفَ عَلَى الْقُبُورِ بظَاهِرِ الْكُوفَةِ:  
 يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُوحِشَةِ، وَالْمَحَالِّ الْمُقْفِرَةِ، وَالْقُبُورِ الْمُظْلِمَةِ، يَا أَهْلَ التُّرْبَةِ،  
 يَا أَهْلَ الْعُرْبَةِ، يَا أَهْلَ الْوَحْدَةِ، يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ، أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ، وَنَحْنُ  
 لَكُمْ تَبَعٌ لَاحِقٌ. أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سُكِنَتْ، وَأَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحَتْ، وَأَمَّا الْأَمْوَالُ  
 فَقَدْ قُسِمَتْ، هَذَا خَبْرٌ مَا عِنْدَنَا، فَمَا خَبْرٌ مَا عِنْدَكُمْ؟  
 ثُمَّ اتَّفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ:

أَمَّا لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ «خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى».

امام علیه السلام از میدان (پرغوغا و مملو از تأسف) صفین بازگشته بود، به کنار قبرستانی که پشت دروازه کوفه بود رسید (رو به سوی آنها کرد و) فرمود:  
 ای ساکنان خانه‌های وحشتناک و سرزمین‌های خالی و قبرهای تاریک! ای خاک‌نشینان! ای غریبان! ای تنهاییان! و ای وحشت‌زدگان! شما در این راه پیشگام ما بودید و ما نیز به دنبال شما خواهیم آمد؛ اما خانه‌هایتان را دیگران ساکن شدند، همسرانتان (اگر جوان بودند) به نکاح دیگران درآمدند و اموالتان (در میان ورثه) تقسیم شد. اینها خبرهایی است که نزد ماست، نزد شما چه خبر؟



سپس رو به سوی اصحاب و یاران کرد و فرمود:  
**آگاه باشید! اگر به آنها اجازه سخن گفتن داده می شد به شما خبر می دادند که**  
**«بهترین زاد و توشه (برای سفر آخرت) تقوا و پرهیزگاری است»<sup>۱</sup>.**

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب نویسنده کتاب مصادر می گوید که گروهی از بزرگان که پیش از مرحوم سید رضی می زیسته اند این کلام حکمت آمیز را در کتب خود نقل کرده اند؛ از جمله مرحوم صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه و همچنین در کتاب امالی و ابن عبد ربه در عقد الفرید و صدر این کلام را طبری در تاریخ خود در حوادث سنه ۳۷ و نصر بن مزاحم در کتاب صفین و جاحظ در کتاب البیان و التبیین آورده اند بنابراین نیازی نیست که سخنان کسانی را که بعد از سید رضی می زیسته اند در اینجا بیاوریم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۵).

از بحار الانوار استفاده می شود که امام علیه السلام این سخن را بعد از گفتار حکیمانه اش درباره «خاب بن ارت» که در حکمت ۴۳ گذشت بیان فرموده است، این گونه که: «خاب» که از دوستان صادق امام علیه السلام بود در غیاب آن حضرت در کوفه وفات یافت هنگامی که امام علیه السلام از صفین باز می گشت چشمش به قبرهایی در بیرون دروازه کوفه افتاد درباره آنها سؤال کرد گفتند: یکی از آنها قبر «خاب بن ارت» است که در غیاب شما از دنیا رفت و وصیت کرد او را در بیرون دروازه کوفه دفن کنند (این در حالی بود که بسیاری از مردم عزیزانشان را در خانه خودشان دفن می کردند) امام علیه السلام جمله حکمت آمیز ۴۳ را درباره «خاب» فرمود؛ سپس نگاهی به مجموع آن قبور کرد و گفتار حکیمانه مورد بحث را بیان فرمود. (بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۵۵۳).

## شرح و تفسیر

### گفت‌وگوی امام علیه السلام با ارواح مردگان

این سخن را امام علیه السلام زمانی بیان فرمود که از میدان (پرغوغا و مملو از تأسف) صفین بازگشته و به کنار قبرستانی که پشت دروازه کوفه بود رسید: (وَقَدْ رَجَعَ مِنْ صِفِّينَ فَأَشْرَفَ عَلَى الْقُبُورِ بِظَاهِرِ الْكُوفَةِ).

امام علیه السلام اموات آن گورستان را با پنج خطاب تکان‌دهنده بیدارگر مخاطب ساخت، فرمود: «ای ساکنان خانه‌های وحشتناک و سرزمین‌های خالی و قبرهای تاریک! ای خاک‌نشینان! ای غریبان! ای تنهایان! و ای وحشت‌زدگان!»؛ (يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُوحِشَةِ، وَالْمَحَالِّ الْمُتَفَرِّةِ، وَالْقُبُورِ الْمُظْلَمَةِ، يَا أَهْلَ الثُّرَيَّةِ، يَا أَهْلَ الْغُرْبَةِ، يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ).

امام علیه السلام در واقع با این تعبیرات نشان داد که هر انسانی سرانجام در این دنیا به چه سرنوشتی دچار می‌شود؛ امروز در میان دوستان و عزیزان در خانه‌های زیبا و مرفه زندگی می‌کند، جمع آنها جمع و اسباب نشاطشان فراهم است، می‌گویند و می‌خندند و از باده غرور سرمست‌اند؛ ولی فردا جایگاهشان گورستان وحشتناک و قبرهای تاریک در وحشت و تنهایی خواهد بود. شادی‌ها و خوشی‌ها پایان می‌گیرد و لذات خاتمه می‌یابد، جمعشان به پراکندگی می‌کشد و دوستی‌ها به فراموشی سپرده می‌شود.

هنگامی که امام علیه السلام با این خطاب‌های پنج‌گانه تکان‌دهنده دل‌های همراهان

خود را که ناظر این صحنه بودند برای پذیرش حق آماده‌تر ساخت، خطاب به ارواح مردگان آن قبرستان فرمود: «شما در این راه پیشگام ما بودید و ما نیز به دنبال شما خواهیم آمد»؛ (أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ، وَنَحْنُ لَكُمْ تَبِعٌ لَاحِقٌ).

«فَرَطٌ» به کسی می‌گویند که پیشاپیش قافله می‌رود و طناب‌ها و دلوها را برای کشیدن آب از نهر آماده می‌سازد. سپس به هر کسی که در چیزی پیشگام می‌شود اطلاق شده است.

اشاره به این که قانون مر استثنای پذیر نیست؛ انسان‌ها مانند اهل قافله‌ای بزرگند که گروهی پیشاپیش قافله، گروهی در وسط و گروهی به دنبال قافله حرکت می‌کنند. این قافله به سوی دیار فنا یا به تعبیر دیگر عالم بقا می‌شتابد و همه سرانجام به آن می‌رسند، هیچ‌گونه استثنایی ندارد. تفاوت در زمان‌بندی‌هاست و اگر انسان به این حقیقت توجه کند به یقین درباره اعمال خود مراقبت بیشتری خواهد کرد.

آنگاه امام علیه السلام اخبار عالم دنیا را در سه جمله خلاصه کرده از آنها اخبار عالم آخرت را پرسش می‌کند، می‌فرماید: «اما خانه‌هایتان را دیگران ساکن شدند، همسرانتان (اگر جوان بودند) به نکاح دیگران درآمدند و اموالتان (در میان ورثه) تقسیم شد. اینها خبرهایی است که نزد ماست، نزد شما چه خبر؟»؛ (أَمَّا الدُّوْرُ فَقَدْ سُكِنَتْ، وَأَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحَتْ، وَأَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ، هَذَا خَيْرٌ مَا عِنْدَنَا، فَمَا خَيْرٌ مَا عِنْدَكُمْ؟).

«سپس امام علیه السلام رو به سوی اصحاب و یاران کرد و فرمود: آگاه باشید! اگر به آنها اجازه سخن گفتن داده می‌شد به شما خبر می‌دادند که بهترین زاد و توشه (برای سفر آخرت) تقوا و پرهیزگاری است»؛ (ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَمَّا لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى).

در واقع امام علیه السلام انگشت روی مهم‌ترین مسائل زندگی انسان‌ها گذاشته که

برای به دست آوردن آن تلاش می‌کنند؛ خانه‌های مرفه، همسران خوب و اموال فراوان. همان چیزی که در آیه ۱۴ سوره آل عمران آمده است که می‌فرماید: ﴿

﴿محبّت امور مادی، از (قبیل) زنان و فرزندان و اموال فراوان از طلا و نقره و اسب‌های ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند؛ ولی) اینها وسایل گذران زندگی دنیاست (و هدف نهایی نیست)، سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان) نزد خداست﴾.

گاه می‌شود فردی در همه عمرش تلاش می‌کند و سرانجام رنج وی در خانه‌ای مجلل خلاصه می‌شود و چقدر برای او دردناک است که آن را رها کند و کسانی که هیچ زحمتی برای آن نکشیدند در آن ساکن شوند و گاه محصول همه عمرش در مقداری از مال و ثروت خلاصه می‌شود و بعضی نیز سال‌ها تلاش می‌کنند همسر زیبایی پیدا کنند؛ ولی چیزی نمی‌گذرد که باید همه را رها کرده و راهی دیار اموات شوند و طومار زندگی آنها درهم پیچیده خواهد شد.

جالب این که امام علیه السلام می‌فرماید: اگر آنها اجازه سخن گفتن پیدا کنند فقط یک خبر به شما می‌دهند، خبری که همه چیز در آن جمع است و آن خبر مربوط به زاد و توشه تقواست که در برزخ و مواقف قیامت، انسان را یاری می‌دهد. این سخن برگرفته از آیه شریفه ۱۹۷ سوره بقره است: ﴿

﴿و زاد و توشه تهیه کنید و بهترین زاد و توشه،

پرهیزگاری است و از (مخالفت) من بپرهیزید ای خردمندان!﴾.

## نکته‌ها

### ۱. آیا ارتباط با ارواح ممکن است؟

از ظاهر کلام امام علیه السلام چنین برمی آید که او با ارواح مردگان سخن می گوید و آنها سخنان امام علیه السلام را درک می کنند و حتی از آن استفاده می شود که اگر اذن پروردگار باشد آنها نیز می توانند با انسان‌ها ارتباط برقرار کنند و این دلیلی است بر امکان ارتباط با ارواح، هرچند بسیاری از مدعیان در این زمینه دروغ می گویند و با خیالات خود ارتباط پیدا می کنند ولی اصل ارتباط امکان پذیر است.

در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا این تعبیرات با آنچه در قرآن مجید در سوره فاطر آیه ۲۲ آمده هماهنگ است که می فرماید: ﴿

«و تونمی توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور (خفته) اند برسانی»؟

در پاسخ باید به این نکته توجه کرد که مشرکان قطعاً سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را می شنیدند و گوششان از این نظر کر نبود؛ ولی این سخنان حکمت آمیز در دل و جانشان نفوذ نمی کرد، بنابراین معنای آیه شریفه چنین می شود: همان گونه که نمی توانی مردگان را هدایت کنی این قوم مشرک لجوج و متعصب را نیز نمی توان هدایت کرد، چرا که گوش شنوا ندارند؛ گوشی که مطالب را بشنود و به درون جان انسان منتقل کند.

شاهد سخن این که مطابق آنچه در منابع اسلامی و از جمله منابع اهل سنت همچون صحیح بخاری<sup>۱</sup> و تفسیر روح المعانی ذیل آیه مورد بحث آمده است پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از پایان جنگ بدر دستور داد اجساد کفار را در چاه خشکی بیفکنند. سپس آنها را صدا زد و فرمود: «هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ حَقًّا؟ فَإِنِّي وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي اللَّهُ حَقًّا؛ آیا آنچه را که خدا و رسولش وعده داده بودند حق یافتید؟ من آنچه را که خداوند به من وعده داده بود حق یافتم». در اینجا عمر

۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۹۷، باب قتل ابی جهل.

اعتراض کرد و گفت: ای رسول خدا! چگونه با اجسادى سخن مى‌گویی که روح ندارند؟ فرمود: شما سخنان مرا بهتر از آنها نمی‌شنوید، جز این که آنها توانایی پاسخ‌گویی ندارند (ما أَنْتَ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ غَيْرَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يَرُدُّوا شَيْئاً).

در مسند احمد نیز همین معنا به صورت روشن‌تری آمده است.<sup>۱</sup> اضافه بر این ممکن است در موارد عادی، اهل قبور صدای کسی را نشنوند؛ اما در مواقع فوق‌العاده، هنگامی که پیامبر ﷺ یا امام معصوم عليه السلام یا یکی از اولیاء الله با آنها سخن خاصی بگوید آن را خواهند شنید.

از اینجا پاسخ بعضی از وهابیان ناآگاه و کم‌سواد نیز داده می‌شود که می‌گویند: چرا شما به پیغمبر اکرم ﷺ بعد از رحلتش متوسل می‌شوید. او سخن کسی را نمی‌شنود؟!

راستی جهل و نادانی چه عقاید زشتی برای انسان به بار می‌آورد؛ هنگامی که خداوند درباره شهدا - هرچند از افراد عادی لشکر اسلام باشند - می‌فرماید:

﴿وَأَنهَارًا كَذِبًا﴾<sup>۲</sup> و آنها را زندگان جاوید می‌نامد، چگونه مقام پیغمبر اکرم ﷺ را از مقام آنها کمتر می‌شمرند؟ به علاوه خودشان همه روز در نمازها بر پیغمبر اکرم ﷺ را مخاطب قرار داده، بر او سلام می‌دهند آیا سلام، آن هم از دور به کسانی که در قبورند و چیزی نمی‌فهمند معنا دارد؟ همچنین در حدیثی از خود آن حضرت می‌خوانیم که فرمود: «صَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ؛ بر من درود بفرستید که درود شما هر جا که باشید به من می‌رسد».<sup>۳</sup>

۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۱۱۳، ح ۴۸۴۹.

۲. آل عمران، آیه ۱۶۹.

۳. سنن ابی داود، ج ۱، ص ۴۵۳، ح ۲۰۴۲؛ ابن حجر نیز در فتح الباری، ج ۶، ص ۳۵۲ این حدیث را نقل

کرده تصریح می‌کند که سند این حدیث صحیح است.

جالب این‌که در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله تابلوی بزرگی زده‌اند و بر روی آن نوشته‌اند: ﴿صدای خود را از صدای پیامبر بالاتر نبرید﴾<sup>۱</sup> و به همین دلیل، مردم را به سکوت در مقابل قبر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت می‌کنند. اگر نعوذ بالله پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از وفات چیزی نمی‌فهمد این کارها چه معنا دارد؟

## ۲. زاد و توشهٔ آخرت

می‌دانیم که دنیا به امور مختلفی تشبیه شده از جمله گذرگاهی برای عبور به سوی سرای جاویدان است، مقصد نهایی بهشت است و از مسیر دنیا و برزخ و صحنهٔ محشر می‌گذرد، راهیان این مسیر نیاز به زاد و توشه و مرکب دارند؛ مرکبشان ایمان و زاد و توشهٔ آنها تقواست. این‌که امام علیه السلام در کلام حکیمانهٔ مورد بحث می‌فرماید: اگر به ارواح گذشتگان اجازهٔ سخن گفتن داده شود به شما می‌گویند: تا می‌توانید زاد و توشه بگیرید، همهٔ اخبار آخرت را در جمله‌ای خلاصه کرده که در این مسیر چیزی جز زاد و توشهٔ تقوا مفید واقع نمی‌شود و این سخن، همان‌گونه که گفتیم، برگرفته از قرآن مجید است. تقوا به معنای احساس مسئولیت در برابر فرمان خداست که نتیجهٔ آن انجام واجبات و ترک محرمات است.

یکی از یاران امام صادق علیه السلام می‌گوید: خدمت امام علیه السلام بودم سخن از اعمال به میان آمد من گفتم: عمل من بسیار ضعیف و کم است. امام علیه السلام فرمود: «مَنْ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ؛ از این سخن خودداری کن و استغفار نما» سپس به من فرمود: «أَنَّ قَلِيلَ الْعَمَلِ مَعَ التَّقْوَى خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الْعَمَلِ بِلَا تَقْوَى؛ اعمال کم آمیخته با تقوا بهتر است از اعمال زیاد بدون تقوا» عرض کردم: چگونه ممکن است انسان اعمال خوب

۱. حجرات، آیهٔ ۲.

زیادی داشته باشد بدون تقوا؟ فرمود: این مانند آن است که انسان اطعام طعام می‌کند و به همسایگان محبت می‌نماید و در خانه‌اش به روی نیازمندان گشوده است؛ ولی «هنگامی که دری از حرام به سوی او گشوده شود وارد آن می‌شود»؛ (فَإِذَا ارْتَفَعَ لَهُ الْبَابُ مِنَ الْحَرَامِ دَخَلَ فِيهِ) سپس فرمود: این عملی است بدون تقوا و افزود: شخص دیگری ممکن است این گونه کارهای خیر را انجام ندهد اما هنگامی که دری حرام به روی او گشوده شود وارد نگردد (گرچه اعمال کمی دارد؛ اما آمیخته با تقواست).<sup>۱</sup>

\*\*\*











می‌کردی و از طیبیان، راه درمان آنها را می‌خواستی، در آن روزهایی که داروی تو به حال آنها سودی نداشت و گریه تو فایده‌ای نمی‌بخشید، و دلسوزی آمیخته با ترس تو برای هیچ یک از آنها سودی نداشت و کوشش‌ها و کمک‌هایت برای آنها نتیجه‌ای نمی‌داد و با نیرویت دفاعی از آنها نکردی (و سرانجام با همه این تلاش و کوشش‌ها مرگ‌ریبانشان را گرفت و به همه چیز پایان داد). دنیا با این نمونه‌ها (که برای تو گفتم) وضع تو را نیز مجسم ساخته و با قربانگاه‌های دیگران، قربانگاه تو را!

## شرح و تفسیر

### کجای دنیا فریبنده است؟

امیرمؤمنان علی علیه السلام این کلام حکمت‌آمیز را که درباره نقش مؤثر دنیا و مواهب آن برای رسیدن به سعادت اخروی است، زمانی فرمود که «شنید مردی به نکوهش دنیا زبان گشوده است»؛ «وَقَدْ سَمِعَ رَجُلًا يَذُمُّ الدُّنْيَا». آن‌گونه که بعضی گفته‌اند این مرد اهل بصره و جنگ جمل بود، یا مطابق آنچه برخی دیگر نوشته‌اند اهل کوفه بود<sup>۱</sup>، که البته این اختلاف تأثیری در اصل سخن ندارد؛ ولی به نظر می‌رسد که امام علیه السلام احساس فرمود مرد ریاکاری است و نکوهش او از دنیا نوعی اظهار قدس و تقواست بی‌آنکه صاحب قدس و تقوا باشد و به هر حال امام علیه السلام از این موقعیت استفاده کرد تا درس بسیار مهمی را درباره دنیا و مواهب دنیوی به همگان بدهد.

این کلام بسیار پربار و حکیمانه به دو بخش تقسیم می‌شود؛ بخش اول درباره این است که وصف دنیا به فریب‌کار بودن توصیف بی‌دلیلی است، زیرا اگر چشم عبرت‌بین باشد نشانه‌های بی‌وفایی دنیا در همه جای آن آشکار است. می‌فرماید:

۱. بهج الصباغة، ج ۱۲، ص ۴۶.

«ای کسی که دنیا را نکوهش می کنی (و به خدعه و نیرنگ و فریبندگی متهم می سازی)! تو خودت تن به غرور دنیا داده ای و به باطل های آن فریفته شده ای (عیب از توست نه از دنیا)»؛ (أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا، الْمُعْتَرُّ بِغُرُورِهَا، الْمَخْدُوعُ بِأَبْطِيلِهَا!).

سپس می افزاید: «آیا تو خود فریفته دنیا شده ای سپس دنیا را مذمت می کنی (و گناه را به گردن آن می افکنی)؟ تو ادعا می کنی که دنیا بر تو جرمی روا داشته یا دنیا چنین ادعایی درباره تو دارد؟»؛ (أَتَعْتَرُّ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَذُمَّهَا، أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا، أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟).

«مُتَجَرِّمٌ» به کسی می گویند که ادعا می کند دیگری بر او جرمی روا داشته و منظور امام علیه السلام این است که تو از دنیا شکایت می کنی که بر تو ستم کرده و تو را فریفته در حالی که دنیا باید از تو شکایت کند که مواهبش را به باطل هزینه کرده ای.

سپس امام علیه السلام از میان مظاهر بیدار کننده دنیا به دو چیز که در دسترس همگان است استدلال می کند. نخست می فرماید: «چه زمانی دنیا تو را به خود مشغول ساخت یا تو را فریب داد؟ آیا به محلی که پدرانت به خاک افتادند و پوسیدند تو را فریب داده یا به خوابگاه مادرانت در زیر خاک؟»؛ (مَتَى اسْتَهْوَتْكَ، أَمْ مَتَى غَرَّتْكَ؟ أَمْ مَصَارِعَ آبَائِكَ مِنَ الْبَلْبَى، أَمْ بِمَصَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى؟).

اشاره به این که اگر یک گام به سوی قبرستان برداری و لحظه ای در کنار آن بایستی و بیندیشی همه چیز بر تو ظاهر و آشکار می شود؛ پدران و مادران و عزیزان، دیروز در میان شما بودند و حیات و نشاطی داشتند ولی امروز، خاموش در زیر خاک ها خفته و پوسیده اند. آیا همین یکی برای بیدار ساختن انسان کافی نیست؟ و به گفته شاعر:

بشکاف خاک را و بین یک دم بی مهری زمانه رسوا را

امام علیه السلام آن گاه به صحنه های عبرت آمیز دیگری از بی اعتباری و بی وفایی دنیا

اشاره کرده، می‌فرماید: «چقدر با دست خود به معالجهٔ بیماران پرداختی و چقدر آنها را پرستاری کردی، برای آنها درخواست شفا می‌کردی و از طیبیان، راه درمان آنها را می‌خواستی در آن روزهایی که داروی تو به حال آنها سودی نداشت و گریهٔ تو فایده‌ای نمی‌بخشید، دلسوزی آمیخته با ترس تو برای هیچ یک از آنها سودی نداشت و کوشش‌ها و کمک‌هایت برای آنها نتیجه‌ای نمی‌داد و با نیرویت دفاعی از آنها نکردی (و سرانجام با همهٔ این تلاش و کوشش‌ها مر گریبانشان را گرفت و به همه چیز پایان داد)»؛ (كَمْ عَلَّلْتَ بِكَفِّئِكَ، وَكَمْ مَرَّضْتَ بِيَدَيْكَ! تَبْتَغِي لَهُمُ الشِّفَاءَ، وَتَسْتَوْصِفُ لَهُمُ الْأَطْبَاءَ، غَدَاةَ لَا يُعْنِي عَنْهُمْ دَوَاؤُكَ، وَلَا يُجْدِي عَلَيْهِمْ بُكَاءُؤُكَ. لَمْ يَنْفَعْ أَحَدُهُمْ إِشْفَاقُكَ، وَلَمْ تُسَعِفْ فِيهِ بَطْلِبَتَكَ. وَلَمْ تَدْفَعْ عَنْهُ بِقُوَّتِكَ!).

توجه داشته باشید که «عللت» از ریشهٔ «تعلیل» به معنای به معالجه پرداختن و «مرضت» از مادهٔ «تمریض» به معنای پرستاری کردن و «تستوصف» از ریشهٔ «وصف» گرفته شده و در اینجا به معنای طلب راه درمان از طیب است و «اشفاق» به معنای محبت آمیخته با ترس و «تسعف» از مادهٔ «اشعاف» به معنای یاری نمودن و کمک کردن است.

امام علیه السلام در این گفتار شفاف و بسیار روشن، صحنه‌های عبرت‌انگیز دنیا را به طرز بسیار آموزنده‌ای ترسیم فرموده و به پرستارانی اشاره می‌کند که حال بیمارشان روزبه‌روز سخت‌تر می‌شود، گاه به دعا متوسل می‌شوند، گاه به طیب و دارو، گاه بی‌تابی و دلسوزی می‌کنند و گاه سیلاب اشک از چشمشان سرازیر می‌شود؛ ولی هیچ کدام از آنها سودی نمی‌بخشد و بیمار در برابر چشمان اشک‌آلود آنها جان می‌سپارد. اینها اموری است که بسیاری از مردم تجربه کرده‌اند و آنها که تجربه نکرده‌ند از دیگران شنیده‌اند. آیا این صحنه‌ها کافی نیست که انسان به وسیلهٔ آن پی به بی‌اعتباری و بی‌وفایی دنیا برسد؟

در پایان این بخش امام علیه السلام می فرماید: «و (به این شکل)، دنیا با این نمونه‌ها وضع تو را نیز مجسم ساخته است و با قربانگاه‌های دیگران، قربانگاه تو را»؛  
(وَقَدْ مَثَلْتُ لَكَ بِه الدُّنْيَا نَفْسَكَ، وَبِمَضْرَعِه مَضْرَعَكَ).

اشاره به این که این گورستان‌هایی که در اطراف شهر و دیار توست و بیماران و بیمارستان‌هایی که در جای جای وطن تو وجود دارد همه نشانه‌هایی از بی‌مهری زمانه رسواست، و جا ندارد که دنیا را با این همه نشانه‌های بی‌وفایی، فریبده و غافل‌کننده بینداری. کدام فریبندگی و کدام فریب‌کاری؟

البته این سؤال در اینجا پیش می‌آید که در قرآن مجید حیات دنیا به «سرگرمی و بازی»<sup>۱</sup> و «متاع غرور»<sup>۲</sup> و در روایات به نام «دارالغرور» معرفی شده است.

امام علیه السلام در داستان خانه‌ای که شریح قاضی خریداری کرده بود (نامه سوم از بخش نامه‌های نهج البلاغه) دنیا را به عنوان «دارالغرور» معرفی فرموده است. همچنین امام سجاد علیه السلام نیز در دعای معروفش: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ» دنیا را «دارالغرور» معرفی کرده‌اند. در بعضی از احادیث دیگر نیز دنیا «دارالغرور» نامیده شده است.<sup>۳</sup>

این تعبیرات چگونه با آنچه امام علیه السلام در کلام حکیمانه مورد بحث فرموده سازگار است؟

پاسخ این سؤال روشن است؛ هرگاه نگاه به دنیا، نگاه سطحی و زودگذر باشد، دنیا «دارالغرور» است؛ اما اگر نگاه به آن عمیق و حکیمانه باشد، دنیا دار عبرت و بیداری است. ادامه این کلام حکیمانه نیز گواه این سخن است.

\*\*\*

۱. «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ». انعام، آیه ۳۲.

۲. «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ». آل عمران، آیه ۱۸۵.

۳. کافی، ج ۳، ص ۴۲۲، ح ۶.





## بخش دوم

إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَدَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا، وَدَارُ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، وَدَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا. مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ، وَمَوْصَلَى مَلَائِكَةِ اللَّهِ، وَمَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ، وَمَسْجِدُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ، وَرَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ. فَمَنْ ذَا يَذْمُهَا وَقَدْ آذَنْتَ بَيْنَهَا، وَنَادَتْ بِفِرَاقِهَا، وَنَعَتْ نَفْسَهَا وَأَهْلَهَا؛ فَمَثَلَتْ لَهُمْ بِبَلَائِهَا الْبَلَاءَ، وَشَوَّقَتْهُمْ بِسُرُورِهَا إِلَى السُّرُورِ؟! رَاحَتْ بِعَافِيَةٍ، وَابْتَكَّرَتْ بِفَجِيعَةٍ، تَرْغِيبًا وَتَرْهِيبًا، وَتَخْوِيفًا وَتَحْذِيرًا، فَذَمَّهَا رِجَالٌ عَادَا النَّدَامَةَ، وَحَمِدَهَا آخَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ذَكَّرْتَهُمُ الدُّنْيَا فَتَذَكَّرُوا، وَحَدَّثْتَهُمْ فَصَدَّقُوا، وَوَعَّظْتَهُمْ فَأَنْعَظُوا.

## ترجمه

امام علیه السلام فرمود: دنیا سرای صدق و راستی است برای آن کس که با راستی با آن رفتار کند، و جایگاه عافیت است برای کسی که از آن چیزی بفهمد، و سرای بی نیازی است برای آن کس که از آن توشه بگیرد، و محل موعظه و اندرز است برای کسی که از آن اندرز گیرد.

دنیا مسجد دوستان خدا و نمازگاه فرشتگان پروردگار، و محل نزول وحی الهی، و تجارت خانه اولیای الهی است. آنها در دنیا رحمت خدا را به دست آورده و بهشت را از آن بهره گرفتند. با این حال (که برای تو شرح دادم) چه کسی دنیا را نکوهش می کند؟ دنیا جدایی خود را اعلام داشته و فراق خویش را با صدای بلند خبر داده و از مر خود و اهلس همه را باخبر ساخته است. دنیا با

نمونه‌ای از بلاهایش بلاهای آخرت را به آنها نشان داده و با صحنه‌هایی از سرور و خوشحالی‌اش متوجه سرور آخرت ساخته است (در حالی که همه می‌دانند نه بلای آخرت قابل مقایسه با بلای دنیا است و نه سرور آخرت شایسته مقایسه با سرور دنیا).

گاه می‌بینند هنگام عصر در عافیت‌اند و صبحگاهان در مصیبت (بنابراین) گاه تشویق می‌کند و گاه می‌ترساند و گاه انسان را به خوف می‌افکند و برحذر می‌دارد. با این اوصاف، گروهی آن را در «روز پشیمانی» (روز قیامت) نکوهش می‌کنند و گروه دیگری در آن روز آن را مدح و ستایش می‌نمایند؛ همان گروهی که دنیا به آنها تذکر داد و متذکر شدند و برای آنها (با زبان حال) سخن گفت و تصدیقش کردند و به آنان اندرز داد و اندرزش را پذیرا شدند.

## شرح و تفسیر

### دنیا تجارت‌خانه اولیای خداست

امام علیه السلام در ادامه گفتار حکیمانه بخش پیشین در مورد دنیا، در این بخش جنبه‌های مثبت دنیا را در هشت جمله برمی‌شمرد. در چهار جمله نخست می‌فرماید: «دنیا سرای صدق و راستی است برای آن کس که با راستی با آن رفتار کند و جایگاه عافیت است برای کسی که از آن چیزی بفهمد و سرای بی‌نیازی است برای آن کس که از آن توشه بگیرد و محل موعظه و اندرز است برای آن کس که از آن اندرز گیرد»؛ (انَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَّقَهَا، وَدَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَّ عَنْهَا، وَدَارُ غَنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، وَدَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا).

بنابراین، دنیا گرچه در نظر اول «دار الغرور» و «دار لهو و لعب» است ولی با دقت می‌تواند به سرای عافیت و موعظه و برگرفتن زاد و توشه تبدیل شود و نردبان ترقی انسان برای قرب الی‌الله گردد و معراج مؤمن و مزرعه آخرت

شود. همان‌گونه که در آیات و روایات به آن اشاره شده است و امام علیه السلام نیز در خطبه ۲۸ دنیا را به میدان تمرین و آمادگی، برای مسابقه در میدان جهان دیگر تشبیه فرمود (أَلَا وَانَّ الْيَوْمَ الْمَضْمَارُ وَعَدَا السَّبَاقُ) و در خطبه ۲۰۳ دستور داد از این محل عبور برای قرارگاه اصلی خود توشه بگیرید (فَخُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ). درست است که دنیا در نظر ابتدایی دروغ‌گوست؛ ولی اگر کمی در حوادث آن دقت شود می‌بینیم که راست‌گوست و واقعیت‌ها را برملا می‌سازد و بانگ رحیل سرمی‌دهد.

صحیح است که دنیا سرای بیمار دلان است؛ اما برای آنها که اهل فهم و درک‌اند سرای تندرستی است.

درست است که دنیا در نظر ابتدایی دار فقر است و تمام سرمایه‌های وجود انسان را می‌گیرد و تهی‌دست به زیر خاک می‌فرستد؛ ولی برای آنان که آماده برگرفتن زاد و توشه‌اند دار غناست.

صحیح است که دنیا غافل‌کننده است؛ اما برای آنها که اهل پند و نصیحت‌اند دار موعظه است.

سپس امام علیه السلام به چهار وصف دیگر پرداخته، می‌فرماید: «دنیا مسجد دوستان خدا و نمازگاه فرشتگان پروردگار و محل نزول وحی الهی و تجارت‌خانه اولیای الهی است»؛ (مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ، وَمُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ، وَمَهْبَطُ وَحْيِ اللَّهِ، وَمَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ).

امام علیه السلام در واقع در این عبارت کوتاه چهار نام بر دنیا نهاده که هر یک پیامی دارد: «مسجد»، «مصلی»، «مهبط وحی» و «تجارت‌خانه اولیای حق». آیا ممکن است مسجد جایگاه بدی باشد و یا نمازخانه فرشتگان سزاوار نکوهش گردد؟ و آیا جایگاهی که وحی الهی بر آن نازل شده و تجارت‌خانه دوستان حق است جای بدی است؟

تعبیر «تجارت‌خانه» در واقع برگرفته از این آیه شریفه است: ﴿

۱.﴾

بعضی از شارحان نهج البلاغه «مُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ» را اشاره به سجده کردن فرشتگان برای آدم علیه السلام دانسته‌اند در حالی که دلیلی بر این تخصیص نیست؛ پیوسته جمعی از فرشتگان در حال سجود و جمعی در حال رکوع و مشغول نمازند و منحصر به زمان خاصی نیست و فرشتگان در همه جا هستند؛ در آسمان و در زمین و مخصوصاً در اماکن مقدسی همچون مکه و مدینه و بقاع معصومان علیهم السلام.

از مجموع این تعبیرات استفاده می‌شود که دنیا موقعیت بسیار مهمی دارد برای آنان که از آن بهره گیرند؛ هم منزلگاهی است برای تهیه زاد و توشه، هم دانشگاهی است برای دروس اخلاقی و موعظه، هم محلی برای عبادت پروردگار و هم تجارت‌خانه‌ای است که انسان با سرمایه عمر وارد آن می‌شود و در برابر این سرمایه می‌تواند بهترین متاع‌ها را که همان قرب پروردگار و رضای او و سعادت جاویدان است فراهم سازد.

از این رو امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌فرماید: «آنها در دنیا رحمت خدا را به دست آورده و بهشت را از آن سود بردند»؛ (اَكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ، وَرَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ).

سپس برای یک نتیجه‌گیری به آغاز سخن باز می‌گردد و می‌فرماید: «با این حال (که برای تو شرح دادم) چه کسی دنیا را نکوهش می‌کند در حالی که جدایی خود را اعلام داشته و فراق خود را با صدای بلند خبر داده و از مر خود و اهلش همه را باخبر ساخته است؟»؛ (فَمَنْ ذَا يَذُمُّهَا وَقَدْ آذَنْتَ بَيْنَهَا، وَنَادَتْ بِفِرَاقِهَا، وَنَعَتْ نَفْسَهَا وَأَهْلَهَا).

امام علیه السلام بعد از این سه جمله که در پاسخ مذمت‌گویان فرموده با دو جمله دیگر آن را تکمیل می‌کند، می‌فرماید: «دنیا با نمونه‌ای از بلاهای بلاهای آخرت را به آنها نشان داده و با صحنه‌هایی از سرور و خوشحالی‌اش متوجه سرور آخرت ساخته است (در حالی که می‌دانند نه بلای آخرت قابل مقایسه با بلای دنیاست و نه سرور آخرت شایسته مقایسه با سرور دنیا) و گاه می‌بینند هنگام عصر در عافیت‌اند و صبحگاهان در مصیبت (بنابراین) گاه تشویق می‌کند و گاه می‌ترساند و انسان را به خوف می‌افکند و برحذر می‌دارد؛ (فَمَثَلْتُ لَهُمْ بَبَلَائِهَا الْبَلَاءَ، وَشَوَّقْتُهُمْ بِسُرُورِهَا إِلَى السُّرُورِ؟! رَاحَتْ بِعَافِيَةٍ، وَابْتَكَّرَتْ بِفَجِيَعَةٍ، تَرْغِيبًا وَتَرْهِيبًا وَتَخْوِيفًا وَتَحْذِيرًا).

آری، دنیا با زبان حال به روشنی ماهیت خود را که همان ناپایداری و بی‌وفایی و بی‌اعتباری است آشکار ساخته، حوادث زودگذر، از دست رفتن عزیزان، بیماری‌های ناگهانی و بلاهای زمینی و آسمانی همه اینها پیام‌های روشنی است که دنیا برای معرفی خود به اهلش می‌فرستد. با این حال چگونه می‌توان گفت دنیا فریبنده و غافل‌کننده است؟

تعبیر «مَثَلْتُ لَهُمْ بَبَلَائِهَا الْبَلَاءَ» شبیه چیزی است که در آیه ۲۱ سوره سجده آمده است: ﴿﴾  
 آنها از عذاب نزدیک (دنیا) پیش از عذاب بزرگ (آخرت) می‌چشانیم، شاید بازگردند».

«رَاحَتْ» از ریشه «رَوَّاح» به معنای عصرگاهان و «ابْتَكَّرَتْ» از ریشه «بَكُور» به معنای صبحگاهان و «فَجِيَعَةٍ» حوادث و وحشتناک و دردناک است و واژه‌های «تَرْغِيبًا» و «تَرْهِيبًا» و «تَخْوِيفًا» و «تَحْذِيرًا» در واقع مفعول لاجله هستند.

بنابراین چشمی باز و گوش‌شنوا می‌خواهد تا تمام این پیام‌های بیدارگر را ببیند و بشنود. به ویژه در عصر ما که حوادث، سریع‌تر صورت می‌گیرد

و فاجعه‌ها شتاب بیشتری دارند؛ از جمله، تصادف‌های مر آور اتومبیل‌ها و سقوط هواپیماها و غرق شدن کشتی‌ها و بیماری‌های واگیردار گسترده، این پیام، پررنگ‌تر و شفاف‌تر است.

آن‌گاه امام علیه السلام در پایان این سخنان حکمت‌آمیز و فوق‌العاده بیدارکننده چنین نتیجه‌گیری می‌کند که «با این اوصاف، گروهی آن را در روز پشیمانی (روز قیامت) نکوهش می‌کنند و گروه دیگری در آن روز آن را مدح و ستایش می‌نمایند؛ همان گروهی که دنیا به آنها تذکر داد و متذکر شدند و برای آنها (با زبان حال) سخن گفت و تصدیقش کردند و به آنان اندرز داد و اندرزش را پذیرا شدند»؛ (فَذَمَّهَا رَجَالٌ غَدَاةَ النَّدَامَةِ، وَحَمَدَهَا آخِرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ذَكَرْتَهُمُ الدُّنْيَا فَتَذَكَّرُوا، وَحَدَّثْتَهُمْ فَصَدَّقُوا، وَوَعظْتَهُمْ فَاتَّعَظُوا).

آری، هوی پرستان غافل در قیامت که آثار اعمال سوء خود را می‌بینند سخت پشیمان می‌شوند و زبان به مذمت دنیا می‌گشایند ولی خردمندان بیدار زبان به ستایش آن می‌گشایند که از آن تجارت‌خانهٔ پرسود و مزرعهٔ پر بار بهترین بهره‌ها را گرفتند و با خود به عرصهٔ قیامت آوردند.

از این جمله‌های اخیر نکته‌ای را که قبلاً به آن اشاره کردیم بهتر می‌توان دریافت که مذمت دنیا در بسیاری از کلمات معصومان علیهم السلام و حتی در آیات قرآن هیچ منافاتی به مدح و ستایش آن در این کلام پر بار امیر مؤمنان علیه السلام ندارد. آنچه در نکوهش آن آمده ناظر به افراد کوتاه‌بین و غافل و بی‌خبر و آنچه در مدح آن آمده ناظر به آگاهان و خردمندان و عاقبت‌اندیشان است. مهم آن است که با کدام دیده به دنیا بنگریم. اگر با دیدهٔ مثبت بنگریم دنیا به راستی مزرعهٔ آخرت است و اگر با دیدهٔ منفی نگاه کنیم دنیا سرای غرور و غفلت و بی‌خبری و نکبت است.

إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ: لِدُّوا لِلْمَوْتِ،  
وَاجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ، وَابْنُوا لِلْخَرَابِ.

امام علیه السلام فرمود:

خداوند فرشته‌ای دارد که همه روز بانگ می‌زند: بزیاید برای مردن، و گردآوری کنید برای فنا، و بنا کنید برای ویران شدن!

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که این کلام حکیمانه را پیش از مرحوم سید رضی در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند مرحوم کلینی در جلد دوم کافی از امام باقر علیه السلام با تفاوتی و مرحوم مفید در اختصاص از امام صادق علیه السلام است و (بعد از مرحوم سید رضی) آمدی نیز در غررالحکم آن را از امیرمؤمنان علیه السلام با تفاوتی نقل کرده (که نشان می‌دهد منبع دیگری در اختیار داشته) است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۹).



## شرح و تفسیر

### پیام فرشته الهی

این سخن حکیمانه کوتاه و پربار امام علیه السلام به سرنوشت انسان‌ها و مواهب و نعمت‌های آنها اشاره می‌کند، حضرت می‌فرماید: «انَّ لِلَّهِ مَلَكًا يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ: لُدُوا لِلْمَوْتِ، وَاجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ، وَابْنُوا لِلْخَرَابِ؛ خداوند فرشته‌ای دارد که همه روز بانگ می‌زند: بزایید برای مردن و گرد آورید برای فنا و بنا کنید برای ویران شدن».

لام در «لِلْمَوْتِ» و «لِلْفَنَاءِ» و «لِلْخَرَابِ» لام سببیه نیست، بلکه لام غایت است؛ یعنی فرزند بزایید ولی عاقبتش مر است و اموال گردآوری کنید اما سرانجامش فناست و بناهای پرشکوه برپا سازید ولی عاقبت آن ویرانی است. این شبیه چیزی است که در قرآن مجید در داستان فرعون و همسرش به هنگام گرفتن قنடைه موسی از آب نیل آمده است: ﴿

﴿﴾ «(هنگامی که مادرش به فرمان خدا او را به دریا افکند) خاندان فرعون او را (از آب) گرفتند، تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد»<sup>۱</sup> یعنی عاقبت کار چنین شد.

در حقیقت امام علیه السلام روی سه چیز از مهم‌ترین مواهب زندگی دنیا انگشت گذاشته و سرانجام همه آنها را روشن ساخته است: فرزندان، که عزیزترین

سرمایه انسان اند و اموال، که برای آن زحمت فراوان می‌کشد و بناهای مجلل، که گاه قسمت عمده عمر خود را صرف آن می‌کند. حضرت می‌فرماید: هیچ یک از اینها بقا و دوامی ندارد و سرانجام گردوغبار فنا بر روی همه آنها می‌نشیند. تنها چیزی که برای انسان باقی می‌ماند اعمال خیر و نیکی‌هاست که نزد خدا ذخیره می‌شود، قرآن می‌گوید: ﴿

میان می‌رود و آنچه نزد خداست باقی می‌ماند.﴾<sup>۱</sup>

این که آیا واقعاً فرشته‌ای فریاد می‌زند و ما صدای او را نمی‌شنویم یا زبان حال جهان آفرینش و طبیعت دنیاست یا صدایی است که از جان و فطرت و عقل ما برمی‌خیزد و مَلک اشاره به آن است، محلّ گفت‌وگوست.

کسانی که آن را به طبیعت دنیا و مانند آن تفسیر کرده‌اند دلیلشان این است که اگر واقعاً ملکی صدا بزند و ما ندای او را نشنویم چه فایده‌ای می‌تواند داشته باشد؟ ولی به این ایراد می‌توان پاسخ داد که وقتی ندای آن ملک به وسیله اولیاءالله برای ما نقل شود تأثیرش واضح است مانند این که ما برای کسی نقل کنیم: فرزندان را در فلان شهر دیدیم که فریاد می‌زد: مرا یاری کنید. در این گونه موارد صدای شخص غایب به وسیله شخص حاضر رسیده است.

بهترین راه برای این که انسان سرنوشت آینده خود را تشخیص دهد آن است که درباره پیشینیان فکر کند که آنها کجا رفتند؟ اموالشان چه شد؟ و کاخ‌هایشان به چه سرنوشتی گرفتار گردید؟ قرآن مجید درباره کافران و منافقان در آیه ۶۹ سوره توبه می‌فرماید: ﴿

«شما منافقان،) همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند (و راه نفاق پیمودند؛ بلکه) آنها از شما نیرومندتر بودند و اموال و فرزندانشان بیشتر بود» دیدید سرنوشت آنها چه شد؟ سرنوشت خود را بر آنها قیاس کنید.

در حدیثی در کتاب شریف کافی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: فرزند آدم هنگامی که در آخرین روز دنیا و اولین روز آخرت قرار می گیرد اموال و فرزندان و اعمال او در برابرش مجسم می شوند. رو به اموالش می کند و می گوید: به خدا سوگند! من درباره تو حریص و بخیل بودم الان سهم من نزد تو چیست؟ می گوید: «خُدُّ مَنِّي كَفَنَكَ؛ تنها کفن خود را می توانی از من بگیری». رو به فرزندانش می کند و می گوید: شما را دوست می داشتم و از شما حمایت می کردم من چه سهمی نزد شما دارم؟ می گویند: تو را به قبرت می بریم و پنهان می کنیم. رو به سوی عملش می کند و می گوید: به خدا سوگند! من به تو بی اعتنا بودم و تو بر من سنگین بودی چه چیز نزد تو دارم؟ عملش می گوید: من همنشین تو در قبر و روز قیامت هستم تا من و تو به پیشگاه پروردگار عرضه شویم. سپس امام علیه السلام فرمود: اگر آن شخص ولی خدا بوده سرنوشت بسیار خوبی دارد و اگر دشمن خدا بوده به عذاب دردناکی مبتلا می شود.<sup>۱</sup>

شاعر معروف عرب، ابوالعتائیه از کلام حکیمانه امام علیه السلام بهره گرفته و می گوید:

لُدُّوا لِلْمَوْتِ وَابْنُوا لِلْخَرَابِ	فَكُلُّكُمْ يَصِيرُ إِلَى ذَهَابِ
لَمَنْ بُنِيَ وَنَحْنُ إِلَى تُرَابِ	نَصِيرُ كَمَا خُلِقْنَا مِنْ تُرَابِ؟

برای مر بزیاید و برای ویرانی بنا کنید که همه شما در مسیر رفتن هستید برای چه کسی بنا می کنیم در حالی که به سوی خاک می رویم و همان گونه که از خاک آفریده شدیم به خاک باز می گردیم؟

\*\*\*

الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ لَا دَارٌ مَقَرٌّ، وَالنَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ: رَجُلٌ بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ  
فَأُوبِقَهَا، وَرَجُلٌ ابْتَعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا.

امام عليه السلام فرمود:

دنیا سرای عبور است نه سرای اقامت و مردم در دنیا دو گونه‌اند: بعضی خود را فروختند و خویش را هلاک کردند و بعضی خود را خریدند و آزاد کردند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که جمعی از دانشمندان مانند زمخشری در ربیع الابرار و نویری در نهایة الارب و مالکی در تنبیه الخواطر این کلام حکیمانه را از آن حضرت با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند که نشان می‌دهد از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۹).

## شرح و تفسیر

### در میان آزادی و اسارت

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به حقیقت دنیا اشاره کرده و کسانی را که در دنیا هستند از نظر استفاده درست یا نادرست از آن به دو گروه تقسیم می‌کند. نخست می‌فرماید: «دُنْيَا سِرَايُ عُبُورٍ أَسْتَنْهَ سِرَايَ إِقَامَةٍ»؛ (الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍ لَا دَارُ مَقَرٍّ).

این تشبیه شبیه چیزی است که امام سجاد علیه السلام از حضرت مسیح علیه السلام نقل کرده است که می‌گوید: «الدُّنْيَا فَنَظْرَةٌ فَأَعْبُرُوهَا وَلَا تَعْمُرُوهَا؛ دنیا به منزله پلی است، از آن عبور کنید و به فکر آباد کردن آن (و خانه ساختن بر آن) نباشید».<sup>۱</sup>

شبیه این تعبیر در خطبه ۲۰۳ با بیان دیگری آمده است، می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ، وَالْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ، فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ».

تعبیری که در آیه شریفه ۳۹ سوره غافر آمده نیز از نظر مفهوم کلام این پیام را به ما می‌دهد که دنیا دار قرار نیست بلکه فقط گذرگاهی است ﴿

﴾.

البته دنیا برای آنها که آن را هدف می‌بینند قرارگاه است و برای آنان که به عنوان وسیله‌ای به آن می‌نگرند گذرگاه است.

سپس امام علیه السلام اشاره به این دو گروه کرده، می فرماید: «مردم در آن (= دنیا) دو گونه اند: بعضی خود را فروختند و خویش را هلاک کردند و بعضی خود را خریدند و آزاد کردند؛» (وَالنَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ: رَجُلٌ بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ فَأُوْبَقَّهَا، وَرَجُلٌ ابْتَاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا).

جمله اول اشاره به کسانی است که دنیا را «دار مقرر» می دانند و جمله دوم ناظر به کسانی است که آن را «دار ممر» می شمارند (به اصطلاح، این دو جمله نسبت به دو جمله پیشین از قبیل لف و نشر غیر مرتب است).

«بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ» اشاره به این است که تمام سرمایه و جود انسان عمر و حیات و زندگی اوست. هنگامی که آن را با متاع اندک دنیا و لذات و هوس های آلوده آن معاوضه کند، گویی خود را فروخته و به صورت برده ای درآمده است و در نتیجه موجب هلاکت خویش شدن شده است، زیرا در سرای دیگر جایگاه امن و امانی ندارد.

جمله دوم: «ابْتَاعَ نَفْسَهُ؛ خود را خریداری کرده» اشاره به این است که گویی قبلاً اسیر نفس و برده شیطان بوده سپس با اطاعت پروردگار، خود را خریده و آزاد کرده است.

در ضمن از این تعبیر پرمعنای امام علیه السلام استفاده می شود که آزادی حقیقی در پیروی از فرمان خداست و آنچه بعضی آزادی می پندارند نوعی اسارت در چنگال هوا و هوس و خواسته های شیطانی است. آری، باید امیر نفس خویش بود نه اسیر.

و به گفته شاعر:

اسیر نفس نشد یک زمان علی ولی	اسیر نشد که بر مؤمنین امیر آمد
اسیر نفس کجا و امیر خلق کجا	که سربلند نشد آن که سر به زیر آمد

در حدیث دیگری از همان حضرت در غررالحکم نقل شده است که فرمود:  
 «أَنْظُرُ إِلَى الدُّنْيَا نَظْرَ الزَّاهِدِ الْمُفَارِقِ وَلَا تَنْظُرُ إِلَيْهَا نَظْرَ الْعَاشِقِ الْوَامِقِ؛ به  
 دنیا همچون زاهدی که می خواهد از آن جدا شود نگاه کن نه همچون  
 عاشق دلداده».<sup>۱</sup>

\*\*\*

# ۱۳۶

لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ: فِي نَكْبَتِهِ،  
وَوَفَاتِهِ، وَغَيْبَتِهِ.

امام عليه السلام فرمود:

دوست انسان، دوست نخواهد بود مگر این که برادر خود را در سه حالت فراموش  
نکند: به هنگامی که دنیا به او پشت می‌کند و در زمانی که غایب است  
و پس از مرگش.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این کلام حکیمانه را قبل از سید رضی، ابن شعبه حرانی در تحف العقول  
و بعد از سید رضی زمخشری در ربیع الابرار و وطواط در العُرر و العُرر و ابن قاسم در روض الاخیار آورده‌اند  
(کتاب اخیر گزیده‌ای از ربیع الابرار زمخشری است و نام اصلی آن روض الاخیار المنتخب من ربیع الابرار  
است.) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۰).



## شرح و تفسیر

### دوست واقعی

امیرمؤمنان علیه السلام در این گفتار گهربارش به بعضی از شرایط مهم دوستی اشاره کرده، می فرماید: «دوست انسان، دوست نخواهد بود مگر این که برادر خود را در سه حالت فراموش نکند: به هنگامی که دنیا به او پشت می کند و در زمانی که غایب است و پس از مرگش»؛ (لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ: فِي نَكْبَتِهِ، وَغَيْبَتِهِ، وَوَفَاتِهِ).

شک نیست که انسان در زندگی خود نیازمند دوستانی است که در مشکلات به او کمک کنند و در زمان راحتی مونس انسان باشند، زیرا روح اجتماعی انسان از یک سو و نیازهای گسترده‌ای که دارد و به تنهایی قادر به برطرف کردن آنها نیست از سوی دیگر ایجاب می کند که یارانی برای خود انتخاب کند؛ ولی این یاران مختلف‌اند؛ گروهی مانند تاجران‌اند که دائماً انتظار دارند در مقابل خدمتی، خدمتی به آنان شود و طبیعی است که هر وقت از دوست خود بهره‌ای نداشته باشند او را برای همیشه رها می کنند.

گروه دیگری هستند که گرچه در برابر هر خدمت انتظار خدمتی دارند؛ ولی خدمات پیشین را فراموش نمی کنند و به پاس آنها دوست خود را در مشکلات یاری می دهند؛ اما هنگامی که تصور کنند پاداش خدمت‌های پیشین او را داده‌اند رهایش می سازند.

گروه سومی نیز هستند که دوستی آنها بر اساس محبت و صفا و صداقت است نه نتیجه خدمت و کاری شبیه تجارت. آنها به هنگام قدرت به دوستان خود خدمت می‌کنند و انتظار پاسخی از آنها ندارند و به همین دلیل به هنگام بروز مشکلات برای دوستان خود، هرگز آنها را رها نمی‌سازند و همچنان به اصول اخوت و دوستی وفادارند.

امام علیه السلام در این کلام پربارش اشاره به این گروه می‌کند که دوستان حقیقی و واقعی‌اند؛ آنها در سه زمان دوست خود را فراموش نمی‌کنند: یکی به هنگام «نکبت» که در کنار دوست خود می‌ایستند، به او کمک می‌کنند، تسلی خاطر می‌دهند، و غم‌گسار و وفادارند.

شاعر نیز می‌گوید:

دوست آن باشد که گیرد دست دوست

در پیریشان حالی و درمـانـدگی

«نکبت» در اصل به معنای انحراف از مسیر است همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: ﴿...﴾؛ «اما کسانی که به آخرت ایمان ندارند از این راه منحرف می‌شوند». <sup>۱</sup> از این رو هنگامی که دنیا به کسی پشت کند از آن تعبیر به نکبت دنیا می‌کنند و از آنجا که بروز مشکلات، مصائب و بلاها مصداق نکبت است بسیاری از ارباب لغت نکبت را به معنای بلا و مصیبت تفسیر کرده‌اند.

اضافه بر این بعضی هستند که در حضور دوست به سبب شرم و حیا رسم دوستی را به جا می‌آورند؛ ولی هنگامی که او غایب باشد به اصطلاح «حفظ الغیب» نمی‌کنند و رسم دوستی را رها می‌سازند و از آن فراتر هنگامی که دوستشان از دنیا برود و دستش از همه چیز کوتاه گردد و آن‌ها امید خدمتی از او

۱. مؤمنون، آیه ۷۴.

نداشته باشند او را فراموش می‌کنند؛ نه به سراغ همسر و فرزند او می‌روند که اگر مشکلی دارند حل کنند، نه در جمع دوستان زنده، یادی از او می‌کنند و نه کار خیری برای او انجام می‌دهند. امام علیه السلام می‌فرماید: دوست واقعی کسی است که در این سه حالت دوستش را فراموش نکند.

البته مدعیان دوستی، فراوان و دوستان واقعی که در کلام حکیمانه مورد بحث بگنجد اندک‌اند.

در حدیثی در غررالحکم از امام علیه السلام آمده است: «الْصَّدِيقُ الصَّدُوقُ مَنْ نَصَحَكَ فِي عَيْبِكَ وَحَفَظَكَ فِي غَيْبِكَ وَآثَرَكَ عَلَى نَفْسِهِ؛ دوست راستگو کسی است که عیوب تو را برای تو بگوید و اندرز دهد و در غیبت مراتب دوستی را حفظ کند و تو را بر خود (در حل مشکلات) مقدم شمرد».<sup>۱</sup>



مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا لَمْ يُحْرَمْ أَرْبَعًا: مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الإِجَابَةَ، وَمَنْ  
 أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمِ الْقَبُولَ، وَمَنْ أُعْطِيَ الإِسْتِغْفَارَ لَمْ يُحْرَمِ الْمَغْفِرَةَ،  
 وَمَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که توفیق چهار چیز را پیدا کند از چهار چیز محروم نخواهد شد: کسی که  
 توفیق دعا یابد از اجابت محروم نمی‌گردد و کسی که توفیق توبه پیدا کند از قبول  
 آن محروم نمی‌شود و کسی که توفیق استغفار یابد از آمرزش محروم نمی‌گردد  
 و کسی که توفیق شکرگزاری پیدا کند از فزونی نعمت محروم نخواهد شد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: «از جمله کسانی که این کلام شریف را قبل از سید رضی نقل  
 کرده‌اند مرحوم صدوق در خصال است که با سند خود آن را (با تفاوت‌هایی) از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند (و  
 به احتمال قوی منبع حدیث امام صادق علیه السلام نیز کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام است). قابل توجه این‌که  
 ابن ابی‌الحدید در ذیل این کلام حکیمانه می‌گوید: گرچه ظاهر کلام سید رضی این است که آنچه در ذیل آن  
 آمده (وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ كِتَابُ اللَّهِ...) استنباطی است که سید رضی از آیات قرآن کرده؛ ولی در بعضی از روایات  
 این چند جمله نیز جزء کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام ذکر شده است. (شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸،

مرحوم سید رضی می‌گوید: تصدیق و تأیید این گفتار (درباره امور چهارگانه و نتایج آن) در قرآن مجید است. خداوند در مورد دعا می‌فرماید: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم»، درباره استغفار می‌فرماید: «هرکس کار بدی انجام دهد یا بر خویشتن ستم روا دارد سپس از خداوند آمرزش طلب کند خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت»، درباره شکر می‌فرماید: «هرگاه شکر نعمت به جا آورید نعمت را بر شما افزون می‌کنم»، و درباره توبه می‌فرماید: «توبه (و بازگشت به رحمت خداوند) برای کسانی است که کار بدی از روی جهالت انجام می‌دهند سپس به زودی توبه می‌کنند و به سوی خدا باز می‌گردند آنها کسانی هستند که خداوند توبه آنها را می‌پذیرد و خداوند دانا و حکیم است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ كِتَابُ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ فِي الدُّعَاءِ: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ وَقَالَ فِي الْأَسْتِغْفَارِ: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ وَقَالَ فِي الشُّكْرِ: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ وَقَالَ فِي التَّوْبَةِ: ﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾).

ص ۳۳۱) تذكرة الخواص ابن جوزی این کلام را با تمام آنچه در ذیلش آمده از علی علیه السلام نقل نموده و اشاره کرده است که اسناد آن برای اختصار حذف شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۰).  
از آن جالب‌تر این‌که خود مرحوم سید رضی در کتاب خصائص الائمه این کلام را با آنچه در ذیلش آمده همه را به عنوان روایتی از امام امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده است (خصائص الائمه، ص ۱۰۳).  
مرحوم علامه مجلسی نیز در بحار الانوار گرچه این کلام را از نهج البلاغه ذکر کرده اما ذیل آن را متصل با کلام امام علیه السلام آورده که نشان می‌دهد نسخه نهج البلاغه که در نزد او بوده جمله قال الرضی را نداشته است (بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۷، ح ۶۱).

## شرح و تفسیر

### این چهار چیز را دریابید

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به چهار نعمت الهی اشاره می‌فرماید که هرگاه محقق شوند چهار نعمت دیگر را به دنبال خود دارند. می‌فرماید: «کسی که توفیق چهار چیز را پیدا کند از چهار چیز محروم نخواهد شد»؛ (مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا لَمْ يُحْرَمَ أَرْبَعًا). اشاره به این که این چهار چیز با آن چهار چیز لازم و ملزوم یکدیگرند همان‌گونه که در قرآن هم به آن اشاره شده و در ذیل این کلام خواهد آمد. نخست این که «کسی که توفیق دعا یابد از اجابت محروم نمی‌شود»؛ (مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمَ الْأَجَابَةَ).

زیرا همان‌گونه که در ادامه خواهد آمد این وعده الهی است که فرموده است: دعا کنید تا من اجابت کنم.

دعا - همان‌گونه که قبلاً هم گفته‌ایم - یکی از مهم‌ترین عبادات و امور سرنوشت‌ساز در زندگی بشر است. انسان باید تمام تلاش و کوشش خود را در رسیدن به اهداف صحیح به کار گیرد؛ ولی در بسیاری از موارد عاجز و ناتوان می‌شود و دستش از همه جا کوتاه می‌گردد. اینجاست که رو به درگاه الهی می‌کند و با اظهار عجز، از لطف و کرم او استمداد می‌جوید و با این عمل، شایسته این می‌شود که خدا آن نعمت را چنانچه صلاح او باشد به او بدهد و اگر صلاح او نباشد پاداش مهم‌تری - طبق آنچه در روایات آمده - برای او ذخیره می‌کند.

البته قبولی دعا شرایطی دارد که ما آن را به طور مشروح در مقدمه مفاتیح نوین آورده ایم.

دوم: «کسی که توفیق توبه پیدا کند از قبول آن محروم نمی شود»؛ (وَمَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمِ الْقَبُولَ).

انسان همواره در معرض لغزش هاست؛ هوای نفس و شهوات، از درون، و وسوسه های شیاطین انس و جن و زرق و برق دنیا از برون دائماً طوفانی در اطراف او به راه می اندازند و گاه او را گرفتار لغزش می کنند. اگر باب توبه به روی او گشوده نشود مایوس می گردد و به دنبال آن در دریای گناه غوطه ور خواهد شد. اما خداوند رحمان و رحیم درهای توبه و اصلاح خویشتن را به روی او گشوده و وعده قبول به توبه کنندگان حقیقی داده است تا از رحمت خدا مایوس نشوند و از مسیر حق منحرف نگردند. امام سجاد علیه السلام در مناجات تائبین می فرماید: «الْهَى أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ وَقُلْتَ: ﴿تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً﴾ فَمَا عُدْرَ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ خداوند! تو کسی هستی که دری به روی بندگان خود گشوده ای و نام آن را توبه گذاشته ای و فرموده ای: «همگی به سوی خدا بازگردید و توبه خالص کنید» با این حال آنان که غافل می شوند تا از این دری به سوی عفو الهی وارد شوند چه عذری دارند؟». در سومین جمله می فرماید: «کسی که توفیق استغفار یابد از آمرزش محروم نمی شود»؛ (وَمَنْ أُعْطِيَ الْأَسْتِغْفَارَ لَمْ يُحْرَمِ الْمَغْفِرَةَ).

«توبه» ندامت از گذشته و بازگشت به سوی خداست و «استغفار» یکی از شرایط آن است و در واقع ذکر استغفار بعد از توبه در کلام امام علیه السلام از قبیل ذکر خاص بعد از عام است. البته گاه استغفار و توبه به یک معنا نیز استعمال می شوند؛ به هر حال خداوند غفور و ودود وعده داده که مستغفرین را مورد محبت قرار دهد و آنها را مشمول آمرزش و مغفرت خویش سازد.

در چهارمین جمله می‌فرماید: «کسی که توفیق شکرگزاری پیدا کند از فزونی نعمت محروم نخواهد شد»؛ (وَمَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ).

این وعده الهی است که در آیات ذیل خواهد آمد و عقل و خرد انسان نیز گواه بر آن است، زیرا شکرگزاران، با این عمل، لیاقت خود را برای فزونی نعمت ثابت می‌کنند و خداوند حکیم که هر کارش روی حساب و حکمت است به این گونه افراد نعمت بیشتری می‌بخشد.

البته می‌دانیم که شکر حقیقی تنها شکر با زبان نیست بلکه مرحله مهم‌تر آن شکر عملی است و آن این است که از هر نعمتی در جای خود استفاده کند و نعمت‌های الهی را وسیله عصیان و نافرمانی حق نسازد.

به دنبال این کلمات حکمت‌آمیز، مرحوم سید رضی می‌گوید: «تصدیق و تأیید این گفتار (درباره امور چهارگانه و نتایج آن) در قرآن مجید است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ كِتَابُ اللَّهِ).

«خداوند در مورد دعا می‌فرماید: مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم»؛ (قَالَ اللَّهُ فِي الدُّعَاءِ: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾<sup>۱</sup>).

درباره استغفار می‌فرماید: «هرکس کار بدی انجام دهد یا به خود ستم کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت»؛ ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرَ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾<sup>۲</sup>.

درباره شکر می‌فرماید: «اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما افزون خواهم کرد»؛ ﴿<sup>۳</sup>

درباره توبه می‌فرماید: «پذیرش توبه از سوی خدا، تنها برای کسانی است که کار بد را از روی جهالت انجام می‌دهند، سپس به زودی توبه می‌کنند. خداوند،

۱. غافر، آیه ۶۰.

۲. نساء، آیه ۱۱۰.

۳. ابراهیم، آیه ۷.



توبه چنین کسانی را می پذیرد؛ و خدا دانا و حکیم است»؛ «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»<sup>۱</sup>.

همان گونه که گفته شد در منابع فراوانی، استدلال به این آیات، جزء کلام امام علیه السلام است نه کلام سید رضی و این استدلال نشان می دهد که امامان معصوم علیهم السلام بسیاری از سخنان پربار خود را از قرآن مجید و تفسیر آن برگزیده اند. این امور چهارگانه به طور گسترده در روایات معصومان علیهم السلام نیز آمده است. از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «خَيْرُ الْعِبَادَةِ الْأَسْتِغْفَارُ؛ بهترین عبادت استغفار است»<sup>۲</sup>.

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «أَكْثَرُوا مِنَ الْأَسْتِغْفَارِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يُعَلِّمَكُمُ الْأَسْتِغْفَارَ إِلَّا وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَغْفَرَ لَكُمْ؛ زیاد استغفار کنید زیرا خداوند متعال استغفار را به شما نیاموخته مگر به این علت که می خواهد شما را بیامرزد»<sup>۳</sup>.

تأثیر استغفار در برطرف شدن مشکلات و هموم و غموم و فزونی رزق نیز طبق روایات قابل انکار نیست.

درباره اهمیت شکر نیز همین بس که در حدیثی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام در غررالحکم می خوانیم: «أَوَّلُ مَا يَجِبُ عَلَيْكُمْ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ شُكْرُ أَيَادِيهِ وَابْتِغَاءُ مَرَاضِيهِ؛ نخستین چیزی که بر شما در برابر خداوند سبحان واجب است شکر نعمت های او و به دست آوردن موجبات خشنودی اوست»<sup>۴</sup>.

۱. نساء، آیه ۱۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۵۱۷.

۳. میزان الحکمة، ج ۴۸۱۶.

۴. غررالحکم، ج ۳۳۸۹.

الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ، وَالْحَجُّ جِهَادُ كُلِّ ضَعِيفٍ. وَلِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ،  
وَزَكَاةُ الْبَدَنِ الصِّيَامُ، وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ.

امام عليه السلام فرمود:

نماز وسیله تقرب هر پرهیزگاری است و حج، جهاد هر ضعیف، و برای هر چیز  
زکاتی است و زکات بدن روزه است و جهاد زن شوهرداری شایسته اوست.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

طبق نقل مرحوم خطیب در کتاب مصادر نهج البلاغه، این گفتار حکیمانه قبل از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول در مجموعه‌ای از کلمات آن حضرت آمده است و فقط عبارت «وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ» در آنجا نیست ولی این جمله به اضافه جمله اول و دوم در کتاب خصال نقل شده و این جمله در فروع کافی نیز دیده می‌شود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۱).

با مراجعه به تحف العقول در یافتیم که جمله اخیر نیز با کمی تغییر در آن آمده است. (تحف العقول، ص ۱۱۱).

## شرح و تفسیر

### بهترین وسیله قرب به خدا

امام علیه السلام در این کلام نورانی اش به فلسفه و آثار چند حکم از احکام مهم الهی اشاره فرموده که به صورت بسیار گسترده تر در حکمت ۲۵۲ نیز آمده است. می فرماید: «نماز موجب تقرب هر پرهیزگار و حج، جهاد هر ضعیف است و برای هر چیز زکاتی است و زکات بدن روزه است و جهاد زن شوهرداری شایسته اوست»؛ (الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ، وَالْحَجُّ جِهَادُ كُلِّ ضَعِيفٍ. وَلِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ، وَزَكَاةُ الْبَدَنِ الصِّيَامُ، وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ).

شک نیست که نماز بهترین وسیله تقرب به پروردگار است که از آن در روایات به معراج مؤمن تعبیر شده است<sup>۱</sup> که تعبیری بسیار گویا و رسا در تأثیر نماز برای قرب الی الله است؛ ولی امام علیه السلام شرط آن را تقوا شمرده تقوایی که سبب می شود انسان با بال و پر نماز به آسمان ها و ملکوت پروردگار پرواز کند. همان گونه که در قرآن مجید در داستان قربانی فرزندان آدم علیهم السلام آمده است: ﴿

خُذُوا زَكَاتِي فَإِنَّكُمْ لِرَبِّكُمْ قَائِمُونَ ﴿۲۷﴾

«قربان» به چیزی گفته می شود که به وسیله آن تقرب می جویند؛ خواه این وسیله، عبادتی از عبادات مانند نماز و روزه و حج باشد یا گوسفندان و سایر

۱. مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۳۴۳.

۲. مائده، آیه ۲۷.

حیوانات قربانی یا صدقه‌ای در راه خدا. بعضی گفته‌اند: «قربان» مصدر از ریشه «قرب» است ولی با توجه به این‌که در محل کلام ما معنای وصفی دارد (چیزی که مایهٔ قرب می‌شود) باید پذیرفت که مصدری است که به معنای وصفی به کار رفته است.

اما این‌که حج را جهاد هر ضعیفی شمرده از این‌روست که حج، هم جهاد با نفس است و هم آثار جهاد با دشمن را دارد، زیرا مایهٔ وحدت میان مسلمانان و اتحاد صفوف آنها می‌شود و پشت دشمن را می‌لرزاند، بنابراین افرادی که توان حضور در میدان جهاد با دشمن را ندارند با حضور در مناسک حج به بخشی از فلسفهٔ جهاد با دشمن فعلیت می‌بخشند و حتی جوانانی که در حج شرکت می‌کنند با تحمل مشقات حج و گاه پیاده‌روی‌های طولانی و محرومیت از خواب و استراحت، برای میدان جهاد تمرین می‌کنند.

امام علیه السلام در مورد روزه می‌فرماید: زکات بدن است، زیرا روزه چیزی از بدن می‌کاهد، ولی بر برکات آن می‌افزاید همان‌گونه که زکات مال، در ظاهر، چیزی از آن می‌کاهد، اما برکات غیر قابل انکاری دارد. در جهان نباتات نیز این موضوع در مورد بسیاری از درختان عملی می‌شود که شاخه‌های زیادی از آن را می‌برند ولی بعداً درخت نمو فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند.

به گفتهٔ شاعر:

زکات مال به در کن که شاخهٔ رز<sup>۱</sup> را

چون باغبان ببرد بیشتر دهد انگور!

امام علیه السلام می‌فرماید: جهاد زن شوهرداری شایسته است؛ به سبب آن که در میدان جهاد مشکلات فراوانی است: هم بذل مال است (در زمانی که مجاهدان هزینه‌های خود را از سلاح و مرکب و غذا می‌پرداختند) و هم بذل جان و هم

۱. «رز» به معنای درخت انگور است.

جدایی از زن و فرزند و بستگان و در بسیاری از موارد، جراحات سخت جسمی. زن‌ها نیز هنگامی که در برابر مشکلات خانه‌داری و گاه اعتراضات و زخم زبان‌های شوهر قرار می‌گیرند اگر تحمل و بردباری نشان دهند جهاد مهمی را انجام داده‌اند.

«اصبغ بن نباته» که از یاران خاص علی علیه السلام است از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود: «كَتَبَ اللهُ الْجِهَادَ عَلَى الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ فَجِهَادُ الرَّجُلِ بَدْلُ مَالِهِ وَنَفْسِهِ حَتَّى يُقْتَلَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ أَنْ تَصْبِرَ عَلَى مَا رَأَى مِنْ أَدَى زَوْجِهَا وَغَيْرَتِهِ؛ خداوند جهاد را بر مردان و زنان واجب کرده است. جهاد مرد در این است که مال و جان خود را انفاق کند تا آنجا که در راه خدا شهید شود و جهاد زن در این است که در برابر آزاری که از شوهرش می‌بیند و در برابر تعصب‌ها و حساسیت‌های او صبر پیشه کند».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری که در کتاب در المنتور سیوطی آمده است می‌خوانیم که «اسماء» از طائفه انصار نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد در حالی که آن حضرت در میان اصحابش نشسته بود. عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت باد! من به عنوان نماینده زنان خدمت شما آمده‌ام. جانم به فدایت باد! بدان که هیچ زنی در شرق و غرب نیست که آمدن مرا نزد تو شنیده باشد مگر این که او هم همین رأی و نظر مرا دارد. خداوند تو را به حق به سوی مردان و زنان مبعوث کرده و ما به تو و خدایی که تو را فرستاده ایمان آورده‌ایم؛ ولی ما زنان در حقیقت در محاصره و گرفتار محرومیت‌هایی هستیم: باید در خانه بنشینیم و خواسته‌های مردان را به جای آوریم، فرزندان شما را متولد می‌سازیم و شما گروه مردان بر ما برتری پیدا کرده‌اید در جمعه و جماعات و عیادت بیماران و تشییع جنازه و حج بعد از حج و از همه اینها بالاتر جهاد در راه خداست. هنگامی که یکی از شما برای حج یا

۱. کافی، ج ۵، ص ۹، ح ۱.

عمره یا شرکت در جهاد خارج می شود ما اموالتان را حفظ می کنیم، برای شما لباس می بافیم و اولاد شما را پرورش می دهیم. ای رسول خدا! در چه پاداشی با شما شریک هستیم؟

پیغمبر ﷺ با تمام صورت به سوی اصحابش برگشت سپس فرمود: سخن این زن را شنیدید؟ هرگز بهتر از این سؤال در امر دین از کسی شنیده اید؟ همگی عرض کردند: ای رسول خدا! ما باور نمی کردیم زنی به چنین مطالبی برسد (و چنین سخن بگوید) آن گاه پیغمبر ﷺ رو به او کرد و فرمود: «انصرفی ایتنها المرأة وأعلمی من خلفك من النساء أن حُسنَ تبعل احداکُنَّ لزوجهَا وطلبها مَرْضاتُهُ واتباعها موافقتُهُ يعدلُ ذلك کُلُّه؛ ای بانو! برگرد و به زنانی که پشت سر تو هستند (و از طرف آنها آمده ای) اعلام کن که شوهرداری یکی از شما به صورت شایسته و به دست آوردن خشنودی او و پیروی از موافقتش معادل تمام این اعمال خیر است».

«فَادْبَرَتِ الْمَرْأَةُ وَهِيَ تُهَلِّلُ وَتُكَبِّرُ اسْتِثْشَاراً؛ آن زن بازگشت و از روی شادی تکبیر و لا اله الا الله می گفت».<sup>۱</sup>

## نکته

### فلسفه احکام

به یقین تمام احکام الهی فلسفه و حکمت هایی دارد که به ما باز می گردد. خداوند حکیم است؛ نه بی حساب به چیزی فرمان می دهد و نه بی دلیل از چیزی نهی می کند و از آنجا که او هستی کامل و بی عیب و نقص است، فلسفه های این احکام به ذات پاکش بر نمی گردد، بلکه همگی برای تربیت نفوس انسان هاست. این مطلبی است که هر کس کمترین توجهی به حکیم بودن خداوند داشته باشد

۱. در المنثور، ج ۲، ص ۱۵۳ ذیل آیه ۳۴ سوره نساء.

آن را درک می‌کند؛ ولی با نهایت تأسف جمعی در میان مسلمانان پیدا شده‌اند که تبعیت احکام را از مصالح و مفاسد و حسن و قبح زیر سؤال برده‌اند و این در حالی است که هم در قرآن مجید و هم در روایات اسلامی به طور گسترده اشاره به فلسفه بسیاری از احکام شده است و این نشان می‌دهد که ما حق داریم فلسفه احکام را جستجو کنیم که در کلام حکیمانه مورد بحث به بخشی از آن اشاره شده است و فایده مهم آن تشویق همه مکلفان به اطاعت از این احکام دارای چنین فوائد بزرگی است؛ درست مانند این که طیب آثار شفابخش داروهای خود را برای بیمارش شرح دهد تا او را تشویق کند که با دل و جان به نسخه‌اش عمل نماید.

شرح بیشتر درباره این مطلب را ذیل حکمت ۲۵۲ خواهیم داد إن شاء الله، و در ذیل خطبه ۱۱۰ نیز بحث مبسوطی در این زمینه بیان داشتیم. همچنین در کتاب دائرةالمعارف فقه مقارن در جلد اول بحث بسیار مشروحی در این زمینه آورده‌ایم.



## اسْتَنْزَلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ

امام علیه السلام فرمود:

روزی را به وسیله صدقه فرود آورید.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

کتاب مصادر نهج البلاغه در ذیل این کلام حکیمانه سند دیگری برای آن ذکر نکرده و تنها نوشته است: «سَيَأْتِي الْكَلَامُ عَنْهَا بَعْدَ قَلِيلٍ؛ به زودی در این باره سخن خواهیم گفت». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۱).

ولی مرحوم صدوق که قبل از مرحوم سید رضی می‌زیسته است در کتاب خصال در جلد دوم آن را از امیرمؤمنان علی علیه السلام در ضمن حدیث اربع مائة که مشتمل بر چهار صد باب از اموری است که برای مسلمان در دین و دنیا پیش مفید است آورده است و در کتاب من لا یحضره الفقیه، جلد چهارم، آن را تحت عنوان «مِنْ أَلْفَاظِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُوجِزَةِ الَّتِي لَمْ يُسَبِّقْ إِلَيْهَا؛ از کلمات فشرده پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذکر کرده که کسی پیش از او نگفته است» نیز در کتاب کافی گاه از امام صادق علیه السلام و گاه از امام ابوالحسن که ظاهراً منظور امام کاظم علیه السلام است نقل شده است. (کافی، ج ۴، ص ۳ و ۱۰).



## شرح و تفسیر

### راه وسعت روزی

امام علی علیه السلام به اسباب فزونی نعمت اشاره کرده، می فرماید: «روزی را به وسیله صدقه فرود آورید»؛ (اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ).

منظور از رزق و روزی تمام مواهب الهی است که انسان در زندگی به آن نیاز دارد و معمولاً بر مواهب مادی از قبیل مال و املاک گوناگون اطلاق می شود، هرچند درباره امور معنوی نیز به کار می رود؛ مثلاً می گوئیم: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا الْإِيمَانَ وَالْيَقِينَ؛ خداوندا! ایمان و یقین به ما روزی فرما» ولی در کلام مورد بحث اشاره به مواهب مادی است.

منظور از «صدقه» هرگونه موهبت مادی است که بدون عوض و با انگیزه الهی در اختیار دیگری قرار داده شود.

امام علیه السلام در این کلام نورانی از رابطه نزدیک میان صدقات و فزونی رزق و روزی سخن گفته است. این معنا در روایات دیگر نیز با عبارات متفاوتی آمده است از جمله در حکمت ۲۵۸ خواهد آمد که امام علیه السلام می فرماید: «إِذَا أَمْسَلْتُمْ فِتَا جَرُّوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ؛ هر زمان فقیر و نیازمند شدید با دادن صدقه با خداوند معامله کنید».

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که به یکی از فرزندانش فرمود: از آن مالی که نزد تو بود چقدر باقی مانده است؟ عرض کرد: فقط چهل

دینار. امام علیه السلام فرمود: برو و آن را به نیازمندان صدقه بده. عرض کرد: چیزی غیر از آن در بساط نیست. فرمود: می‌گویم آن را صدقه بده خدا به جای آن به ما می‌دهد. سپس فرمود: «أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مَفْتاحاً وَمَفْتاحُ الرِّزْقِ الصَّدَقَةُ؛ آیا نمی‌دانید هرچیز کلیدی دارد و کلید رزق صدقه است؟» پس برو و آن را در راه خدا به نیازمندان بده. فرزند امام علیه السلام این کار را کرد. ده روز نگذشته بود که از محلی چهار هزار دینار خدمت حضرت آوردند. امام علیه السلام فرمود: فرزندم! چهل دینار برای خدا دادی و خداوند چهار هزار دینار به ما داد.<sup>۱</sup>

## نکته

### اسباب و موانع رزق و روزی

رزق و روزی اسباب و موانع مختلفی دارد. این اسباب و موانع دو گونه‌اند: بخشی جنبه مادی و ظاهری دارند و بخشی جنبه معنوی. اسباب مادی رزق و روزی تلاش و کوشش و دقت در انتخاب کسب و کار و برخورد خوب با مردم و داشتن حساب و کتاب دقیق و امثال آن است. موانع مادی آن نیز تنبلی، بدرفتاری با مردم و اقدام‌های بدون مشورت و بی‌مطالعه و امثال آن است.

اما اسباب معنوی آن امور زیادی از جمله دادن صدقه و بخشش در راه خداست. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿...﴾؛ «خداوند ربا را ناپود می‌کند، و صدقات را افزایش می‌دهد»<sup>۲</sup> این آیه نیز اشاره به این معنا می‌کند که صدقه باعث ازدیاد روزی می‌شود.

همچنین در احادیث اسلامی آمده است که نماز شب، بیدار ماندن میان طلوع فجر و طلوع آفتاب و پرداختن به ذکر و دعا تأثیر زیادی در فرونی روزی دارد.

۱. کافی، ج ۴، ص ۹، ح ۳.

۲. بقره، آیه ۲۷۶.

از جمله موانع معنوی روزی نیز گناهان مختلف است، از این رو در بعضی از احادیث امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «إِذَا أَبْطَمْتَ الْأَرْزَاقُ عَلَيْكَ فَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ يُوسِّعْ عَلَيْكَ فِيهَا؛ هنگامی که روزی برای تو سخت شد از گناهانت استغفار کن خداوند روزی تو را وسیع می‌گرداند».<sup>۱</sup>

روایت معروفی نیز در ذیل آیات ۱۰ به بعد سوره نوح: ﴿

\*

\*

...﴾ از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که گروهی نزد آن حضرت آمدند و از خشکسالی و کمبود فرآورده‌های کشاورزی و مانند آن شکایت داشتند. حضرت به همه آنها دستور داد از گناهان خود توبه کنند و به این آیات استناد فرمود.<sup>۲</sup>

در مورد صلۀ رحم از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «صَلَّةُ الْأَرْحَامِ تُزَكِّي الْأَعْمَالَ وَتُنْمِي الْأَمْوَالَ؛ صلۀ رحم اعمال انسان را پاکیزه می‌کند و اموال را فزونی می‌بخشد».<sup>۳</sup>

در مقابل آن، قطع رحم باعث تاریکی فضای زندگی و کمبود روزی است.

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۷۱.

۲. تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۱۹ و ۲۰.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۵۰، ج ۴.

مَنْ أَيَقْنَ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که یقین به پاداش دارد در بخشش، سخاوتمند است.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب نویسنده کتاب مصادر بعد از آنکه این کلام حکیمانه را از کتاب زهر الآداب نقل می‌کند می‌گوید: در ذیل حکمت ۲۲۱ منبع دیگری برای این کلام آورده‌ایم. آن‌گاه در ذیل حکمت ۲۲۱ حدیث طولانی و مفصلی از امالی صدوق و عیون اخبار الرضا علیه السلام از عبدالعظیم حسنی علیه السلام نقل می‌کند که می‌گوید: خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و عرض کردم: حدیثی از پدرانت برای من نقل کن. آن حضرت حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل فرمود. من پیوسته می‌گفتم: باز هم حدیث دیگری بفرما و آن حضرت پی در پی احادیث نابی از جدش امیرمؤمنان علیه السلام نقل می‌کرد. تا رسیدم به اینجا گفتم: باز هم چیزی بیفزای آن حضرت کلام مورد بحث (مَنْ أَيَقْنَ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ) را ذکر فرمود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۱ و ۱۷۷).

کتاب خصال این کلام نورانی را در ضمن حدیث اربع مائة (چهار صد دستور که برای دین و دنیا مفید است) ذکر کرده است. (خصال، ج ۲، ص ۶۲۰).

## شرح و تفسیر

### سخاوتمند باش

این گفتار حکیمانه به یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های انفاق و بخشش در راه خدا اشاره می‌کند، امام علیه السلام می‌فرماید: «کسی که یقین به پاداش و عوض داشته باشد در بخشش، سخاوت به خرج می‌دهد»؛ (مَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ).

از جمله غرایز مسلم انسان جلب منفعت و دفع ضرر است؛ انسان همیشه می‌خواهد کاری انجام دهد که سودی برای او داشته باشد یا ضرری را از او دور سازد و بر همین اساس حاضر می‌شود مواهبی را که در اختیار دارد برای رسیدن به امور مهم‌تری هزینه کند و تمام تجارت‌های مادی با همین انگیزه صورت می‌گیرد. در تجارت معنوی نیز که قرآن هم از همین لفظ برای آن استفاده کرده (مانند آیه شریفه ﴿

کار می‌کند، بنابراین کسانی که به وعده‌های الهی ایمان و یقین داشته باشند و بدانند در برابر هر انفاق در راه خدا، بهتر و بیشتر از آن را در این دنیا یا در آخرت و یا در هر دو دریافت می‌کنند هرگز در انفاق کردن تردیدی به خود راه نمی‌دهند؛ سخاوتمندانه می‌بخشند و از انفاق اموال و ثروت‌های خود در این راه با روی گشاده استقبال می‌کنند.

قرآن مجید می فرماید: ﴿وهر چیزی را (در راه خدا) انفاق کنید، عوض آن را می دهد (و جای آن را پر می کند)، و او بهترین روزی دهندگان است﴾.<sup>۱</sup>

البته انسان گاه تنها با ظن و گمان عوض نیز اموالی را که در دست دارد هزینه می کند تا چه رسد به این که یقین داشته باشد. او در حال یقین بهتر و بیشتر خواهد پرداخت.

احادیث فراوانی از معصومین علیهم السلام درباره تأثیر انفاق در راه خدا در برکات مادی و معنوی نقل شده است که نشان می دهد این کار، هم دنیای انسان را رونق می بخشد و هم مایه نجات او در آخرت است.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم که یکی از دوستان آن حضرت خدمتش رسید، امام علیه السلام فرمود: «هَلْ أَنْفَقْتَ الْيَوْمَ شَيْئاً؟» آیا امروز چیزی در راه خدا انفاق کرده ای؟ گفت: نه به خدا سوگند! فرمود: «فَمَنْ أَيْنَ يُخْلِفُ اللَّهُ عَلَيْنَا أَنْفَقٌ وَلَوْ دَرْهَمًا وَاحِدًا؛ چگونه خداوند به ما عوض می دهد (اگر چیزی انفاق نکنیم)؟ برو انفاق کن، هر چند یک درهم باشد».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری، از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «تَصَدَّقُوا فَإِنَّ الصَّدَقَةَ تَزِيدُ فِي الْأَمَالِ كَثْرَةً وَتَصَدَّقُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ؛ صدقه بدهید که مال انسان را افزون می کند. صدقه بدهید خدا شما را رحمت کند».<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری، از امام صادق علیه السلام آمده است: «إِنَّ الصَّدَقَةَ تَقْضِي الدِّينَ وَتَخْلِفُ بِالْبَرَكَاتِ؛ صدقه موجب ادای دین می شود و برکاتی به جا می گذارد».<sup>۴</sup>

۱. سبأ، آیه ۳۹.

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۴.

۳. همان، ص ۹.

۴. همان.

البته این در مورد کسانی است که در اعمال نیک همواره انتظار عوض دارند  
اما مخلصان واقعی، آنها هستند که برای جلب رضای الهی انفاق می‌کنند  
همان‌گونه که در سوره دهر، آیه ۹ آمده است: ﴿

﴾

\*\*\*

## تَنْزِيلُ الْمَعُونَةِ عَلَى قَدْرِ الْمُؤْنَةِ.

امام عليه السلام فرمود:کمک، به اندازه حاجت و نیاز نازل می شود.<sup>۱</sup>

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبع دیگری که مرحوم خطیب در کتاب مصادر برای این کلام حکیمانه نقل می کند کتاب غررالحکم است که گرچه نویسنده اش بعد از مرحوم سید رضی می زیسته ولی آن را به گونه ای نقل کرده است که با آنچه در نهج البلاغه آمده تفاوت هایی دارد، زیرا اولاً: قبل از این جمله، کلام دیگری آمده است: «تَنْزِيلُ الْمَثُوبَةِ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ؛ ثواب به اندازه مصیبت نازل می شود» و ثانیاً: اضافه ای در خود این جمله دارد به این صورت: «تَنْزِيلُ مِنَ اللَّهِ الْمَعُونَةَ عَلَى قَدْرِ الْمُؤْنَةِ» اضافه بر این، کلام حکیمانه مزبور در منابع شیعه و اهل سنت، با تعبیرات مختلفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السلام نیز نقل شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۱).



## شرح و تفسیر

### امداد الهی به اندازه نیاز توست

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به رابطه مواهب الهی با نیازها و مصرفها اشاره کرده، می‌فرماید: «کمک (الهی) به اندازه حاجت و نیاز نازل می‌شود»؛  
(تَنْزِلُ الْمَعُونَةِ عَلَى قَدْرِ الْمُوْتَةِ).

این سخن در واقع دو پیام دارد: پیام نخست این است که هرچه هزینه انسان بیشتر شود به طور طبیعی تلاش و کوشش وی بیشتر می‌گردد و مواهب فزون‌تری نصیبش می‌شود و این‌که در احادیث آمده است: «روزی همراه همسران به خانه شوهران می‌آید»<sup>۱</sup> ممکن است اشاره به همین معنا باشد که انسان مجرد تلاش زیادی برای زندگی نمی‌کند؛ اما هنگامی که احساس کرد بار مسئولیت نفقه همسر بر عهده اوست و آبرویش در خطر است بر تلاش و فعالیت خود می‌افزاید و روزی به خانه او سرازیر می‌شود. همچنین هر زمان فرزند یا فرزندان بیشتری پیدا می‌کند این احساس و آن تلاش بیشتر می‌شود.

پیام دوم، پیام معنوی و الهی است که خداوند روزی‌رسان به افرادی که برای زندگی هزینه بیشتری می‌کنند و سخت‌گیری به همسر و فرزند ندارند و دست و دل آنها برای بخشش به نیازمندان و کارهای خیر و پذیرایی مهمان باز است،

رزق و روزی وسیع تری عنایت می‌کند. این گفتار حکیمانه در واقع می‌خواهد مردم را از بخل و تنگ گرفتن بر عیال و کسانی که نان‌خور آنها هستند بر حذر دارد و به شرکت در کارهای خیر تشویق کند و امیدوار سازد که هر اندازه بیشتر به سراغ این امور بروند خداوند هم روزی آنها را وسیع تر می‌کند.

قرآن مجید کسانی را که در عصر جاهلیت عرب، فرزندان خود را از ترس فقر می‌کشتند خطاب کرده، می‌فرماید: ﴿

﴿و فرزندانان را از ترس فقر به قتل نرسانید، ما آنها و شما را روزی می‌دهیم﴾<sup>۱</sup> و در آیه ۲۲ و ۲۳ سوره ذاریات می‌فرماید: ﴿

\* ﴿و روزی شما در

آسمان است و نیز آنچه شما وعده داده می‌شوید \* سوگند به پروردگار آسمان وزمین! که این مطلب حق است همان‌گونه که شما سخن می‌گویید» ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود حدیثی را از رسول خدا ﷺ آورده که می‌فرماید: «مَنْ وَسَّعَ وَسَّعَ عَلَيْهِ وَكَلَّمَ كَثْرَ الْعِيَالِ كَثْرَ الرِّزْقِ؛ هر کس دامنه انفاق را گسترش دهد خداوند روزی او را وسیع تر می‌کند و هر زمان افراد خانواده انسان بیشتر شوند روزی نیز فزون تر خواهد شد».<sup>۲</sup>

ابن ابی‌الحدید سپس داستان ثروتمندی را نقل می‌کند که تقسیم سالانه‌ای برای جمعی از فقرا داشت. ناگهان به نظرش آمد که این، هزینه زیادی می‌برد. به حسابدار خود دستور داد که آن را قطع کند. شبی در خواب دید که اموال زیادی در خانه دارد و گروهی آنها را از درون خانه‌اش به آسمان می‌برند و او جزع و بی‌تابی می‌کند و عرضه می‌دارد: پروردگارا! روزی من چه شد؟ روزی من چه

۱. اسراء، آیه ۳۱.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۳۷.

شد؟ ناگاه این پیام به او رسید که ما اینها را به تو روزی دادیم که درباره فقر  
مصرف کنی، هنگامی که آن را قطع کردی ما هم آنها را از تو گرفتیم و به دیگران  
دادیم. صبحگاهان هنگامی که بیدار شد به حسابدارش دستور داد تمام آن  
کمک‌ها را ادامه دهد.<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۳۷.

# ۱۴۰

مَا عَالَ مَنْ اَقْتَصَدَ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که در هزینه کردن اعتدال پیشه کند هرگز فقیر نخواهد شد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل کلام حکمت‌آمیز ۱۴۳ می‌گوید: از کلام ۱۳۶ تا این کلام در کتاب آداب امیرالمؤمنین لاصحابه نقل شده که آن هم جزء احادیث اربع‌مائه (چهارصد کلام حکمت‌آمیز مربوط به دین و دنیا) است که جماعتی از علما قبل از مرحوم سید رضی و بعد از او آن را نقل کرده‌اند که از جمله ایشان صدوق در خصال و ابن شعبه حرانی در تحف العقول هستند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۳).

## شرح و تفسیر

### بهترین راه مبارزه با فقر

امیرمؤمنان علیه السلام در این کلام کوتاه و نورانی خود آثار میانه‌روی در امور را بیان کرده و می‌فرماید: «کسی که در هزینه کردن میانه‌روی کند هرگز فقیر نخواهد شد»؛ (مَا عَالَ مَنْ أَقْتَصَدَ).

«عال» از ریشه «عیل» (بر وزن عین) در اصل به معنای عیال‌مند شدن است؛ ولی این واژه به معنای فقیر نیز به کار رفته است. بعضی گفته‌اند که اگر از ریشه «عول» باشد به معنای فزونی عیال است و اگر از ریشه «عیل» باشد به معنای فقر است و «اقتصاد» به معنای میانه‌روی در هر کار مخصوصاً در امور مالی است.

این معنا امروز، هم در مقیاس کوچک خانواده و هم در مقیاس وسیع جامعه ثابت شده است که اگر از اسراف و تبذیر پرهیز شود و در هزینه کردن سرمایه‌ها صرف‌جویی و میانه‌روی گردد بسیاری از مشکلات حل می‌شود؛ مشکل، زمانی برای فرد یا جامعه پیدا می‌شود که حساب دقیقی برای هزینه‌ها و نیازها در نظر نگیرند و یا بی حساب و کتاب آنچه را که دارند هزینه کنند که به یقین زمانی فرامی‌رسد که در فقر فرو می‌روند.

در منابع اسلامی نیز روایات فراوانی در این زمینه دیده می‌شود، از جمله در

روایتی از رسول خدا ﷺ می خوانیم: «الْاِقْتِصَادُ فِي النَّفَقَةِ نِصْفُ الْمَعِيشَةِ؛ میانه روی در مخارج زندگی نیمی از معیشت انسان را تأمین می کند».<sup>۱</sup>

در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام در غررالحکم می خوانیم: «مَنْ صَحِبَ الْاِقْتِصَادَ دَامَتْ صُحْبَةُ الْغِنَى لَهُ وَجَبَرَ الْاِقْتِصَادُ فَقْرَهُ وَخَلَّلَهُ؛ کسی که همنشین میانه روی باشد غنا و بی نیازی پیوسته همنشین او خواهد بود و اقتصاد، فقر او را جبران و مشکلات او را برطرف می سازد».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «ضَمْتُ لِمَنْ اِقْتَصَدَ اَنْ لَا يَفْتَقِرُ؛ من ضمانت می کنم کسی که میانه روی پیشه کند هیچ گاه فقیر نشود».<sup>۳</sup>

البته میانه روی نه تنها در مسائل اقتصادی و مالی در مقیاس فرد و جامعه، بلکه در همه کارها مطلوب است حتی توصیه شده که مؤمنان در عبادت نیز که وسیله قرب الی الله است میانه روی را از دست ندهند.

مرحوم «کلینی» در کتاب کافی بابی تحت عنوان اقتصاد در عبادت آورده که نخستین حدیثش از رسول خدا ﷺ است: «اِنَّ هَذَا الدِّينُ مَتِينٌ فَاَوْغُلُوا فِيهِ بِرَفْقٍ وَلَا تُكْرَهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ فَتَكُونُوا كَالرَّاكِبِ الْمُنْبِتِّ الَّذِي لَا سَفْرًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَبْقَى؛ این آئین، حساب شده و متین است. در این مسیر با مدارا حرکت کنید و بندگان خدا را به عبادت زیاد مجبور نکنید که همانند سوار وامانده ای می شوید که نه به مقصد رسیده و نه حیوان را سالم گذاشته است».<sup>۴</sup>



۱. کنز العمال، ج ۵۴۳۴ (مطابق نقل میزان الحکمه).

۲. غررالحکم، ج ۸۰۷۱.

۳. کافی، ج ۴، ص ۵۳، ح ۶.

۴. همان، ج ۲، ص ۸۶، ح ۱.



## قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ.

امام عليه السلام فرمود:

کمی عائله یکی از دو آسایش است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

افزون بر آنچه در ذیل کلام حکمت‌آمیز پیش گفتیم، این کلام حکمت‌آمیز را قبل از سید رضی کسانی مانند جاحظ در البیان و التبیان و ابن شعبه حرانی در تحف العقول نقل کرده‌اند. همچنین ابوبکر صولی که از ادبای معروف است (متوفای ۳۳۶) در ضمن جمله‌هایی این جمله را آورده و نیز از کلماتی است که عبدالعظیم حسنی در روایت معروف خود از امام جواد عليه السلام از جدش امیرمؤمنان عليه السلام نقل کرده که در ذیل حکمت ۲۲۱ خواهد آمد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۲).



## شرح و تفسیر

### یکی از طُرُق آسایش

امام علیه السلام در این کلام نورانی اشاره به واقعیتی درباره آسایش خانواده‌ها می‌کند، می‌فرماید: «کمی عائله یکی از دو آسایش است»؛ (قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ). انسان در دو حالت از نظر زندگی مادی در آسایش است: نخست این که مال و درآمد فراوانی داشته باشد که جوابگوی عائله او باشد، هرچند عائله‌اش زیاد باشد و راه دیگر این که اگر درآمد او اندک است افراد خانواده او نیز کم باشند تا به زحمت نیفتد. این در واقع تسلی خاطر برای کسانی است که فرزندان کمی دارند و از کمی فرزندان رنج می‌برند، همان‌گونه که در میان مردم معمول است که اگر کسی خانه کوچکی داشته باشد به او می‌گویند: غمگین نباش مشکلات تو کمتر است؛ هر که بامش بیش برفش بیشتر.

این سخن شبیه چیزی است که در کتاب ادب الکتاب آمده است، می‌گوید: «الْقَلَمُ أَحَدُ اللَّسَانَيْنِ وَالْعَمُّ أَحَدُ الْأَبْوَيْنِ وَقَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ وَالْقِنَاعَةُ أَحَدُ الرَّزْقَيْنِ وَالْهَجْرُ أَحَدُ الْفِرَاقَيْنِ وَالْيَأْسُ أَحَدُ النَّجْحَيْنِ؛ قلم یکی از دو زبان و عمو یکی از دو پدر و کمی عیال یکی از دو آسایش و قناعت یکی از دو روزی و قهر کردن یکی از دو فراق و مأیوس شدن یکی از دو پیروزی است».<sup>۱</sup>

در این که آیا این سخن امام علیه السلام تشویقی برای تحدید نسل به هنگام محدود بودن درآمدهاست یا نه؟ اختلاف نظر است.

بعضی معتقدند که این کلام حکیمانه ناظر به مسئله تحدید نسل است و جامعه اسلامی را دعوت می کند که در صورت کمبودها، مواید را کنترل کنند مبادا به زحمت بیفتند، در حالی که جمعی دیگر عقیده دارند این جمله چنین مفهومی را ندارد، بلکه تنها بیان واقعیت است و تسلی خاطر است برای کسانی که فرزندان کمی دارند و از آن رنج می برند. درست مانند این که هرگاه کسی مرکبی نداشته باشد به او می گویند: نداشتن مرکب سبب آسودگی از هزینه های مختلف آن است.

### نکته

#### آیا تحدید نسل صحیح است؟

انسان مخصوصاً در دنیای کنونی چهار نیاز مهم دارد: تغذیه و لباس و مسکن، امور بهداشتی، کار، و تحصیل علم و دانش.

بدیهی است که اگر این نیازها برآورده نشود فقر و بیکاری و بیماری و جهل و بی سوادی بنیان جامعه را متزلزل می کند به همین دلیل محاسبه می کنند که منابع جامعه چند نفر را می تواند به طور صحیح تغذیه کند و مراکز تحصیلی برای درس خواندن چه تعدادی کافی است، و درمان و بهداشت و اشتغال به کار برای چه گروهی آماده است؟ تا بر اساس آن آهنگ رشد جمعیت را همگام سازند.

به تعبیر دیگر، افزایش کمیت همیشه موجب قدرت جامعه نیست بلکه گروه کمتر دارای کیفیت بالا قدرتمند می شوند، بنابراین کشورهای در دنیا هستند که جمعیت آنها کم است؛ ولی بسیار قدرتمندند و به عکس، کشورهای پرجمعیتی را می بینیم که ضعیف و ناتوان اند.

در مقابل این تفکر، تفکر دیگری است و آن این که گروهی می‌گویند: ما در دستورات دینی بینیم که توصیه به افزایش نسل شده است؛ در حدیث معروفی پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «تَنَاسَلُوا تَنَاسَلُوا فَانِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمُ وَلَوْ بِالسَّقَطِ؛ ازدواج کنید تا نسل شما افزون شود که من به فزونی جمعیت شما حتی به بچه‌هایی که سقط می‌شوند مباهات می‌کنم». این مضمون در احادیث متعددی در منابع شیعه و اهل سنت آمده است.<sup>۱</sup> در آیات قرآن نیز کثرت فرزندان یکی از نعمت‌های مهم الهی شمرده شده است؛ در داستان نوح پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که به جمعیت کافران زمان خود می‌گوید: «وگفتم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است، تا باران‌های پربرکت آسمان را پی در پی بر شما فرو فرستد، و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغ‌های سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد»؛ \*

\*

۲. ❖

از آیات دیگر قرآن نیز استفاده می‌شود که همواره اقوام پیشین به کثرت اموال و فرزندان خود افتخار می‌کردند و آن را دلیل بر قدرت خود می‌دانستند ❖

۳. ❖

بنابراین نباید از کثرت نسل وحشت داشت، بلکه باید کوشید مشکلات چهارگانه آنها را حل کرد.

در برابر این دو گروه، گروه سومی هستند که می‌گویند: زمان‌ها و مکان‌ها و شرایط مختلف است، هرگاه شرایط، شرایط فزونی نعمت، مسکن، مراکز

۱. عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۱۲۵؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۷۶.

۲. نوح، آیات ۱۰-۱۲.

۳. سبأ، آیه ۳۵.

تحصیلی و اشتغال‌زایی فراوان باشد فزونی نسل مطلوب است؛ اما در زمانی که آمار، با صراحت می‌گوید که در شرایط موجود هرچند تلاش و کوشش فراوان هم بشود نتیجه فزونی نسل، بیکاری و بیماری و فقر است، باید به کنترل موالید پرداخت، زیرا هیچ‌گاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به یک امت فقیر و جاهل و بیمار افتخار نمی‌کند.

البته در بعضی از شرایط استثنایی حتماً باید به تکثیر فرزندان پرداخت و آن در مواردی است که مخالفان جامعه‌ای بخواهند بافت آن جامعه را بر اثر تکثیر نسل به نفع خودشان تغییر دهند مثل آنچه در سرزمین‌های اشغال شده فلسطین و یا در جنوب کشورمان می‌بینیم. در اینجا نمی‌توان ضوابط فوق را حاکم دانست و تماشاگر برهم خوردن بافت جمعیتی به نفع مخالفان بود.





## التَّوَدُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ.

امام علیؑ فرمود:

اظهار محبت به مردم و دوستی با آنان نیمی از عقل است.<sup>۱</sup>


---

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه می‌نویسد: این جمله حکیمانه در غیر از نهج البلاغه به این صورت نقل شده است: «التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ» (اشاره به این‌که آنها از منابع دیگری این کلام را به دست آورده‌اند) سپس اضافه می‌کند که در ذیل کلام حکیمانه ۱۴۳ مصادر آن خواهد آمد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۳).

## شرح و تفسیر

### نقش محبت در زندگی

امام علیه السلام در این حکمت، آثار محبت به مردم و دوستی با آنان را بیان کرده است، می‌فرماید: «اظهار محبت به مردم و دوستی با آنان نیمی از عقل است»؛ (التَّوَدُّ نِصْفُ الْعَقْلِ).

تعبیر «نیمی از عقل» اشاره به این است که کاری است فوق العاده عاقلانه و منظور از «تودد» انجام کارهایی است که نشانه کمال محبت و دوستی باشد؛ در مشکلات به یاری آنها بشتابد و در برابر کارهای ناروا به هنگام قدرت به جای انتقام‌جویی عفو کند و با چهره گشاده با مردم روبه‌رو شود، در برابر آنها تواضع کند، سخنان آنها را بشنود و به آنها احترام بگذارد. مجموعه این امور و مانند آن را «تودد» می‌گویند که آثار فراوانی دارد از جمله: دوستان زیادی در سایه تودد برای انسان پیدا می‌شوند، اگر اهل کسب و تجارت باشد مشتریان او فراوان می‌گردند و اگر مدیر تشکیلاتی باشد افرادی که در زیرمجموعه او هستند به او عشق می‌ورزند و وظایف خود را به خوبی انجام می‌دهند، چنانچه فرمانده لشگری باشد افراد لشگر او سر به فرمان او خواهند بود، اگر عالم و روحانی باشد مردم به او اقتدا می‌کنند و ارشادات و نصایحش را با جان و دل می‌پذیرند و چنانچه پدر و بزر تر خانواده باشد همسر و فرزندان به او علاقه‌مند می‌شوند و محیط خانواده محیطی مملو از محبت و آرامش و همکاری خواهد شد و همچنین افراد دیگر در محیط‌ها و پست‌های دیگر.

ولی به عکس اگر انسان در برابر مردم خشن باشد و با قیافه درهم کشیده روبه‌رو شود، بی‌اعتنایی کند، تکبر بورزد، به سرنوشت آنها بی‌اعتنا باشد و به تعبیر قرآن «فَطَّ غَلِيظَ الْقَلْبِ» باشد از اطراف او پراکنده می‌شوند، به گونه‌ای که در میان جمع زندگی می‌کند ولی تک و تنهاست.

به گفته شاعر:

نهال دوستی بنشان که کام دل به بار آرد

درخت دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد

در بحارالانوار از امام حسن عسکری علیه السلام در ضمن مواعظ آن حضرت چنین نقل شده است: «مَنْ كَانَ الْوَرَعَ سَجِيئَةً وَالْكَرَمُ طَبِيعَتَهُ وَالْحَلْمُ خَلْتَهُ كَثُرَ صَدِيقُهُ وَالشَّنَاءُ عَلَيْهِ وَإِنْتَصَرَ مِنْ أَعْدَائِهِ بِحُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ؛ کسی که تقوا و ورع، خوی و خصلت او باشد و جود و بخشش طبیعتش و حلم و بردباری عادتش باشد، دوستانش بسیار می‌شوند و ثناخوانانش فراوان و از این طریق بر دشمنانش پیروز می‌گردد».<sup>۱</sup>

البته نباید خوش رفتاری با مردم را با مسئله تملق و چاپلوسی اشتباه کرد که آن حساب جداگانه‌ای دارد و به یقین از صفات مذموم است.

مرحوم مغنیه می‌گوید: بعضی از شارحان نهج البلاغه تعبیر «نصف العقل» را چنین تفسیر کرده‌اند: «الْمُرَادُ بِنِصْفِ الْعَقْلِ تَدْبِيرُ الْمَعَاشِ؛ منظور از نصف عقل تدبیر معاش است»<sup>۲</sup> ولی به یقین این تفسیر، تفسیر تمام جمله امام علیه السلام نیست بلکه می‌تواند بخشی از آن را تشکیل دهد، زیرا کسانی که خوش رفتارند در امر معاش و جلب شرکای خود و مشتریان فراوان موفق‌تر خواهند بود.

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۹.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۸.



مرحوم کلینی در کتاب کافی بابی تحت عنوان «التَّحَبُّبُ إِلَى النَّاسِ وَالتَّوَدُّدُ إِلَيْهِمْ» ذکر کرده و در ذیل آن احادیث متعددی از معصومین علیهم السلام آورده است. از جمله در حدیثی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که مرد عربی از طایفه بنی تمیم خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد: یا رسول الله! توصیه‌ای به من بفرما! از جمله اموری که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود این بود: «تَحَبَّبَ إِلَى النَّاسِ يُحِبُّوكَ؛ به مردم اظهار محبت کن تا تو را دوست دارند».<sup>۱</sup>

و نیز در حدیث دیگری از همان حضرت نقل می‌کند که فرمود: «ثَلَاثُ يُضْفِنَنَّ وَدَّ الْمَرْءَ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ يَلْقَاهُ بِالْبُشْرِ إِذَا لَقِيَهِ، وَيُوسِّعُ لَهُ فِي الْمَجْلِسِ إِذَا جَلَسَ إِلَيْهِ، وَيَدْعُوهُ بِأَحَبِّ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ؛ سه چیز است که اظهار محبت هرکسی را به برادر مسلمانش صفا می‌بخشد: او را با چهره گشاده ملاقات کند و در مجلس که می‌نشیند (هنگام ورود برادر مسلمانش) برای او جا باز کند و وی را با بهترین نام‌هایش خطاب نماید».<sup>۲</sup>



۱. کافی، ج ۲، ص ۶۴۲، ح ۱.

۲. همان، ص ۶۴۳، ح ۳.

۱۴۳

الْهَمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ.

امام علیؑ فرمود:

غم و اندوه نیمی از پیری است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده مصادر نهج البلاغه در ذیل این گفتار حکمت آمیز، مصادر حکمت ۱۳۶ تا ۱۴۳ را به طور مشروح آورده که ما قبلاً آن را ذکر کردیم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۳).

## شرح و تفسیر

### پیری زودرس!

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکیمانه تأثیر غم و اندوه را در جسم و روح انسان بیان می‌دارد، می‌فرماید: «غم و اندوه نیمی از پیری است»؛ (الْهُمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ).

اشاره به این‌که بسیار می‌شود که غم و اندوه، انسان را پیر می‌کند، هرچند انسان به حسب سن و سال پیر نشده باشد؛ موهای او تدریجاً سفید می‌شود، قامت وی خمیده و قوای بدن رو به تحلیل می‌رود و از نظر فکری و روحی نیز احساس پیری می‌کند.

منظور امام علیه السلام این است که انسان تا می‌تواند، غم و اندوه را به خود راه ندهد و از آثار سوء آن پرهیزد.

البته انکار نمی‌توان کرد که اسباب غم و اندوه مختلف است و بخشی از آن قابل اجتناب نیست؛ گاه مربوط به مسائل دینی و معنوی است که انسان به هر حال با آن دست به‌گریبان خواهد بود. حتی در حدیث معروفی از ابن عباس می‌خوانیم که می‌گوید: هیچ آیه‌ای شدیدتر و مشکل‌تر از آیهٔ ﴿

...﴾<sup>۱</sup> بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد و از این رو هنگامی که اصحاب آن حضرت پرسیدند: ای رسول خدا! چرا به این زودی موهای شما سفید شده و آثار پیری

در شما نمایان گشته فرمود: «شَيْبَتِي هُوْدُ وَالْوَأَقَعَةُ؛ سوره‌های «هود» و «واقعه» مرا پیر کرد». <sup>۱</sup> گفته شده است: علت، همان دستوری است که خداوند به پیغمبرش ﷺ درباره استقامت در مقابل دشمنان سرسخت و کینه‌توز و بی‌رحم داده است (و می‌دانیم که سوره‌های هود و واقعه هر دو در مکه نازل شده در زمانی که پیامبر ﷺ سخت از طرف مشرکان در فشار بود و گفته‌اند: سوره هود بعد از وفات ابوطالب و خدیجه نازل شد که امواج غم و اندوه از هر سو قلب پاک پیامبر ﷺ را احاطه کرده بود).

ولی به هر حال بسیاری از عوامل غم و اندوه اموری است که انسان می‌تواند خود را از آن دور دارد یا به آن بی‌اعتنا باشد، از این رو در حدیثی آمده است که زیارت اهل قبور غم و اندوه را زایل می‌کند، زیرا سرچشمه بسیاری از اندوه‌ها امور مادی است؛ هنگامی که انسان به زیارت اهل قبور می‌رود و پایان کار دنیا را می‌بیند که ثروتمند و مسکین همه در یک جا خفته‌اند و هیچ کدام، از این دنیا جز کفنی با خود نبرده‌اند آرامش پیدا می‌کند.

در طب امروز این مسئله به روشنی ثابت شده که سرچشمه بسیاری از بیماری‌های جسمی ناراحتی‌های روحی است؛ بیماری‌های اعصاب، قلب، معده و غیر آن در بسیاری از موارد از فشارهای عصبی و به اصطلاح، استرس‌ها و غم و اندوه‌ها ناشی می‌شود و درمانی جز خلاص کردن خود از غم و اندوه‌ها ندارد. و اگر انسان عزم راسخ و اراده قوی داشته باشد می‌تواند خود را از آن دور دارد. بسیاری از حکما و شعرا برای کمک کردن به انسان‌ها برای فراموشی اسباب این‌گونه غم و اندوه‌ها سخنان نغز و پرباری دارند.

شاعر عرب می‌گوید:

مَا فَاتَ مَضَىٰ وَمَا سَيَأْتِيكَ فَأَيْنَ قُمْ فَاغْتَنِمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ

۱. مجمع البیان، ج ۵، ذیل تفسیر سوره هود؛ بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۵۲؛ در المنثور، ج ۵، ص ۲۰۲.

و شاعر فارسی زبان می گوید:

از دی که گذشت هیچ از آن یاد مکن

فردا که نیامدست فریاد نکن

در واقع این دو شاعر، گویا مطلب خود را از حدیث امام صادق علیه السلام اخذ کرده اند آنجا که می فرماید: «اصْبِرُوا عَلَى الدُّنْيَا فَإِنَّهَا هِيَ سَاعَةٌ فَمَا مَضَى مِنْهُ فَلَا تَجِدُ لَهُ أَلَمًا وَلَا سُرُورًا وَمَا لَمْ يَجِءْ فَلَا تَدْرِي مَا هُوَ وَإِنَّمَا هِيَ سَاعَتُكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا فَاصْبِرْ فِيهَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَاصْبِرْ فِيهَا عَلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ؛ در برابر امور دنیا صبر و شکیبایی پیشه کنید، زیرا ساعتی بیش نیست؛ آنچه گذشته است نه دردی از آن احساس می کنی نه سروری و آنچه نیامده است نمی دانی چیست، بنابراین دنیا برای تو همان ساعتی است که در آن هستی پس در برابر اطاعت خداوند شکیبایی پیشه ساز و بر ترک معصیت صبر کن»<sup>۱</sup>.

در حقیقت بسیاری از افکار غم انگیز افکار بیهوده ای است که ما خودمان آن را برای خود فراهم می کنیم مثلاً خود را با افراد بالادست مقایسه می کنیم و بر محرومیت خود اشک حسرت می ریزیم و گاه می گوئیم: ای کاش فلان فرصت را از دست نمی دادیم که اگر نداده بودیم امروز چه ثروت یا چه مقامی داشتیم. به همین دلیل دستور داده شده که همیشه به پایین تر از خود نگاه کنید تا شاد و خرم باشید و نگاه به بالاتر نکنید تا غمگین و اندوهگین نشوید.<sup>۲</sup>

نیز بسیار می شود که به هنگام وقوع حوادث، یک روی سکه را می بینیم و نگران می شویم در حالی که سوی دیگر سکه ممکن است اموری باشد که بهترین کمک را به ما کند.

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۵۴، ح ۴.

۲. به حدیث امام باقر علیه السلام در کتاب کافی، ج ۲، ص ۱۳۷، ح ۱ مراجعه شود.

قرآن مجید می فرماید: ﴿  
 «چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد، و خداوند خیر فراوانی در آن قرار  
 می دهد.»<sup>۱</sup>

شاعر می گوید:

جبین گره مکن از هر بدی که پیش آید  
 کز این نوشته تو یک روی صفحه می خوانی  
 به روی دیگر آن نعمتی نهفته خدای  
 که شکر کردن آن تا به حشر نتوانی<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. نساء، آیه ۱۹.

۲. دیوان مرحوم شهریار.



يَنْزِلُ الصَّبْرُ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ، وَمَنْ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ  
عِنْدَ مُصِيبَتِهِ حَبِطَ عَمَلُهُ.

امام عليه السلام فرمود:

صبر و شکیبایی به اندازه مصیبت نازل می شود و کسی که دستش را (به سبب  
بی تابی و ناشکری) به هنگام مصیبت بر زانو زند اجر او ضایع می گردد  
(و پاداشی در برابر مصیبت نخواهد داشت).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر به بعضی از منابع غیر از نهج البلاغه آن هم فقط برای ذیل این کلام مبارک یعنی «وَمَنْ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ...» اشاره شده است می گوید: این قسمت در کتاب آداب امیرالمؤمنین لاصحابه آمده که جزء احادیث چهارصدگانه ای است که امام عليه السلام درباره دین و دنیا بیان فرموده و گروهی قبل از مرحوم سید رضی آن را در کتاب های خود آورده اند. همچنین این بخش را از زمخشری در کتاب ربیع الابرار با مختصر تفاوتی نقل می کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۳).  
در کتاب تحف العقول نیز این حدیث به طور کامل با مختصر تفاوتی آمده است (ص ۲۲۱).



## شرح و تفسیر

### توازن صبر و مصیبت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته اشاره می‌کند: نخست توازن در میان صبر و مصیبت و سپس بر باد رفتن اجر انسان به دلیل بی‌تابی و جزع. می‌فرماید: «صبر و شکیبایی به اندازه مصیبت نازل می‌شود و کسی که دستش را (به عنوان بی‌تابی و ناشکری) به هنگام مصیبت بر زانو زند اجر او ضایع می‌گردد (و پاداشی در برابر مصیبت نخواهد داشت)»؛ (يُنزَلُ الصَّبْرُ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ، وَمَنْ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى فَخْذِهِ عِنْدَ مُصِيبَتِهِ حَبَطَ عَمَلُهُ).

شک نیست که در زندگی دنیا همیشه مشکلاتی بوده و خواهد بود. این طبیعت حیات دنیاست؛ ولی خداوندی که انسان را برای زندگی در این جهان آفریده در وجود او نیروهایی برای مقابله با مشکلات قرار داده است، از جمله صبر و تحملی که بتواند مصائب را برتابد. گاه دیده‌ایم مادری که فرزند عزیزش را در جوانی از دست می‌دهد، لحظات اول چنان بی‌تابی می‌کند که گویی می‌خواهد جان به جان آفرین تسلیم نماید؛ اما ساعات یا ایامی می‌گذرد و کم‌کم آرامش بر وجود او مسلط می‌شود؛ گویی نیرویی از درون او می‌جوشد و با آن مصیبت بزرگ به مبارزه برمی‌خیزد و تدریجاً آن را مهار می‌کند و هر قدر مصیبت سنگین‌تر باشد این نیروی مقاومت که نامش صبر و شکیبایی است قوی‌تر است. البته افرادی هم پیدا می‌شوند که بر خلاف این اصل کلی رشته صبر را از دست می‌دهند؛ یا دست به خودکشی می‌زنند و یا مرگ ناگهانی به زندگی آنها پایان می‌دهد.

این بیان امام علیه السلام در واقع مایه تسلی خاطر برای تمام مصیبت دیدگان است که وقتی با مصیبت روبرو می شوند بی تابی نکنند و بدانند خدا صبر لازم را به آنها مرحمت خواهد کرد.

بعضی از مفسران نهج البلاغه تفسیری برای این جمله ذکر کرده اند که به ظاهر مراد امام علیه السلام نیست و آن این که تلخی صبر همیشه به اندازه تلخی مصیبت است و این خود واقعیتی است.<sup>۱</sup>

اما این که امام علیه السلام می فرماید: کسی که دست خود را به هنگام مصیبت بر زانو بزند اجر او ضایع می گردد، چیزی است که در روایات اسلامی دیگر نیز آمده است که اگر انسان در مقابل مصیبت صبور و شکور باشد خداوند به او پاداش می دهد و اگر ناشکری و بی تابی و جزع کند اجر و پاداشی نخواهد داشت، چنان که در ضمن حکمت ۲۹۱ خواهد آمد که امام علیه السلام به هنگام تسلیت به «اشعث بن قیس» برای مر فرزندان فرمود: «أَنْ صَبِرْتَ جَرِيَّ عَلَيْكَ الْقَدْرُ وَأَنْتَ مَا جُورُ، وَأَنْ جَزَعْتَ جَرِيَّ عَلَيْكَ الْقَدْرُ وَأَنْتَ مَا زُورُ؛ اگر صبر کنی مقدرات انجام می شود و تو اجر و پاداش خواهی داشت و اگر بی تابی کنی باز هم مقدرات انجام می شود و تو گناهکار خواهی بود». این مطلب در بحار الانوار نیز با اندک تفاوتی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است.<sup>۲</sup>

البته گریه و عزاداری برای مر عزیزان در اسلام ممنوع نیست، زیرا سرچشمه های عاطفی دارد و اسلام هرگز با عواطف مردم مبارزه نکرده است. آنچه ممنوع است بی تابی و اظهار ناشکری و حرکات و سخنانی است که دلیل بر شکایت از تقدیرات الهی باشد. حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به هنگام وفات

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۹ ذیل حکمت مورد بحث.

۲. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۹۲.

فرزندش ابراهیم که در کتب مختلف نقل شده اشاره به همین معناست؛ هنگامی که خبر وفات فرزند به او رسید اشک در چشمان حضرت حلقه زد و سرازیر شد. شاید بعضی به آن حضرت ایراد کردند، فرمود: «تَدْمَعُ الْعَيْنُ وَيَحْزَنُ الْقَلْبُ وَلَا نَقُولُ مَا يُسْخَطُ الرَّبُّ؛ چشم می‌گرید و قلب محزون می‌شود اما چیزی که موجب خشم خدا شود نمی‌گوییم».<sup>۱</sup>



كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمَأُ، وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ  
مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهْرُ وَالْعَنَاءُ، حَبِّذَا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ.

امام علیه السلام فرمود:

چه بسیار روزه‌دارانی که از روزه خود جز گرسنگی و تشنگی بهره‌ای نمی‌برند  
و چه بسیار شب‌زنده‌دارانی که از قیام شبانه خود جز بی‌خوابی و خستگی  
ثمره‌ای نمی‌گیرند. آفرین بر خواب هوشمندان و افطارشان!

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر در ذیل این کلام حکیمانه می‌گوید: بخش اول این کلام از یک حدیث نبوی برگرفته شده که ابونعیم اصفهانی آن را در کتاب تاریخ اصفهان در شرح حال احنف بن حکیم و همچنین ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب نقل کرده‌اند و هر دو پیش از سید رضی می‌زیسته‌اند، بنابراین امیرمؤمنان علی علیه السلام از حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله بهره گرفته و آن را با جمله «حَبِّذَا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ» کامل‌تر ساخته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۴).

## شرح و تفسیر

### روزه‌داران بی نصیب و شب زنده‌داران بی خبر!

می‌دانیم که عبادات نیز مانند انسان، روح و جسمی دارند. امام علیه السلام در این سخن حکیمانه‌اش اشاره به عبادات بی‌روح و کم‌نتیجه یا بی‌نتیجه کرده، می‌فرماید: «چه بسیار روزه‌دارانی که از روزه خود جز گرسنگی و تشنگی بهره‌ای نمی‌برند و چه بسیار شب‌زنده‌دارانی که از قیام شبانه خود جز بی‌خوابی و خستگی ثمره‌ای نمی‌گیرند. آفرین بر خواب هوشمندان و افطارشان»؛ (کَمَ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمَا، وَكَمَ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهْرُ وَالْعَنَاءُ، حَبْذَا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَأَفْطَارُهُمْ).

«سَهْر» (بر وزن سفر) به معنای شب‌بیداری و «عناء» به معنای رنج و تعب است. همان‌گونه که اشاره شد عبادات، ظاهری دارد و باطنی یا صورتی و سیرتی؛ صورت عبادات افعالی است که در ظاهر باید انجام شود؛ ولی باطن آنها فلسفه‌های تربیتی است که نتیجه آن قرب الی‌الله است. برای رسیدن به این نتایج، قناعت به ظاهر عبادات کافی نیست بلکه توجه به آداب آن نیز لازم است. مثلاً در نماز اگر حضور قلب نباشد و انسان اذکار و افعال آن را در حالی به‌جا آورد که فکرش مشغول برنامه‌های دنیای مادی اوست به یقین از نتایج تربیتی آن که بازداشتن از گناه (نهی از فحشا و منکر) و قرب الی‌الله (الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ)<sup>۱</sup> و شستشوی دل از زنگار گناه است محروم خواهد ماند.

همچنین روزه، هم برنامه‌های ظاهری مانند خودداری از خوردن و نوشیدن و بعضی دیگر از لذات نفسانی دارد و هم فلسفه‌ای که عبارت از تقویت ایمان و اراده و مبارزه با هوای نفس و شیطان است که اگر آنها حاصل نشود نتیجه روزه که تقواست: ﴿﴾ حاصل نمی‌گردد و انسان را از عذاب الهی باز نمی‌دارد و سپری در برابر آتش نمی‌شود.

به همین دلیل در روایات اسلامی تأکید زیادی بر آداب نماز و روزه و سایر عبادات شده است تا عبادات افزون بر اسقاط تکلیف به درجه قبولی در نزد پروردگار برسد.

علاوه بر این، افعال و اعمال زشتی جزء موانع قبولی عبادت است؛ مانند غیبت کردن، نوشیدن مست‌کننده‌ها، استفاده از اموال حرام و امثال آن که سبب می‌شود عبادات تا مدتی مقبول درگاه خدا نگردد. نیز یکی از مهم‌ترین شرایط قبولی عبادات، پذیرش ولایت اهل بیت علیهم‌السلام است که اگر نباشد عبادات به کلی بی‌روح و خالی از محتوا می‌شود.

کلام حکیمانه مورد بحث ناظر به تمام این امور نیز هست؛ کسانی هستند که روزه می‌گیرند؛ اما انواع گناهان را در حال روزه انجام می‌دهند؛ ظلم می‌کنند، مال مردم را می‌خورند، آبروی مسلمانان را می‌ریزند و با غیبت و تهمت افراد بی‌گناه را آزار می‌دهند. به یقین این‌گونه اشخاص از روزه خود جز گرسنگی و تشنگی بهره‌ای نمی‌برند، چنان‌که شب‌زنده‌دارانی مانند خوارج هستند که خون بی‌گناهان را می‌ریزند، با امام معصوم به مبارزه برمی‌خیزند و جنایات بی‌رحمانه‌ای می‌کنند و با این حال شب تا به صبح نماز و قرآن می‌خوانند. اینها هرگز بهره‌ای از عبادات شبانه نخواهند برد.

منظور از «اکیاس» (جمع کیس به معنای انسان باهوش) پرهیزگاران و افراد بامعرفت و هوشمند است که به همه اسرار عبادات آگاه‌اند و آداب آن را به کار می‌بندند. آنها اگر چه روزه مستحبی به جا نیاورند و عبادات مستحب شبانه را انجام ندهند، خواب و افطارشان از عبادات گروه اول بالاتر است؛ خواب و افطاری که به آنها برای اطاعت خالق و خدمت به خلق نیرو می‌دهد.

## نکته

### خستگان محروم!

کلام حکیمانه مورد بحث که بخشی از آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده، گویا برگرفته از آیه سوم سوره غاشیه است؛ آنجا که حال مجرمان را شرح می‌دهد و می‌فرماید: ﴿...﴾؛ «پیوسته عمل کرده و خسته شده‌اند (و نتیجه‌ای نگرفته‌اند)» و دلیلش آن است که نه معرفت کافی برای عمل داشتند نه شرایط آن را رعایت کردند و نه موانع آن را برطرف ساختند و حتی گاهی اگر بهره‌ای هم از اعمال پیشین برده بودند با اعمال ناشایست خود آنها را حبط و باطل کردند.

در کتاب کافی در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که ناصبیان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام مصادقی از مصادیق آیه شریفه: ﴿...﴾ \* هستند، گرچه اهل تلاش جدی در عبادت باشند.<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری آمده است: تفاوتی نمی‌کند که ناصبین نماز بخوانند یا دزدی کنند آنها در آتش دوزخ‌اند.<sup>۲</sup>

هنگامی که انسان حالات خوارج را مطالعه می‌کند به عمق این گفتار حکیمانه

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۶۰، ح ۱۶۲.

۲. بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۲۳۵، ح ۵۱.

امام علیه السلام آگاه تر می شود؛ آنها افراد بی گناه را سر می بریدند و حتی شکم زن باردار را پاره می کردند و او و جنینش را می کشتند و حتی قتل امیرمؤمنان علی علیه السلام را واجب می شمردند؛ اما با این حال صدای زمزمه تلاوت شبانه قرآن و نماز شبشان همواره به گوش می رسید. شبیه آنها گروهی از وهابیون امروزند که به آسانی ده ها و صدها نفر از افراد بی گناه، زن و کودک و پیر و جوان را به خاک و خون می کشند سپس در نمازهای پنج گانه با صفوف منظم و خواندن سوره های طولانی به وسیله امام و زمزمه آمین بعد از حمد و اهمیت فوق العاده دادن به مد ﴿ حضور پیدا می کنند به گونه ای که هر کس اعمال سوء و جنایت های فوق العاده آنها را ندیده و نشنیده باشد تحت تاثیر واقع می شود و گمان می کند اینها فرشتگانی هستند در روی زمین در حالی که شیاطینی هستند مستحق جهنم و سجین.

این سخن را با حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خاتمه می دهیم. آن حضرت شنید که زنی در حال روزه داری کنیز خود را دشنام می دهد! دستور داد طعامی حاضر کردند و به آن زن فرمود: بخور. عرض کرد: روزه دارم. فرمود: چگونه روزه دار هستی در حالی که کنیز خود را دشنام دادی؟! روزه فقط پرهیز از طعام و شراب نیست.<sup>۱</sup>

\* \* \*





سُوسُوا إِيمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ، وَحَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ،  
وَادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالذُّعَاءِ.

امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

ایمانتان را با صدقه حفظ کنید و اموالتان را با زکات،  
و امواج بلا را با دعا از خود دور سازید.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که نویسنده مصادر برای سند این کلام حکیمانه از روایان قبل از سید رضی نقل می‌کند این است که می‌گوید: جمله «حَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ» در حدیث «آداب امیرالمؤمنین لاصحابه» (که در کتاب تحف العقول و خصال نقل شده) آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۴).  
بخشی از این گفتار در کلمات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز هست. (بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۸۸).

## شرح و تفسیر

### بهترین راه حفظ ایمان و مال

امام علیه السلام در این گفتار پربار خود به بیان آثار صدقه در راه خدا و ادای زکات و برکات دعا پرداخته است، می‌فرماید: «ایمانتان را با صدقه حفظ کنید و اموالتان را با زکات، و امواج بلا را با دعا از خود دور سازید»؛ (سُوسُوا إِيْمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ، وَحَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ، وَادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالدُّعَاءِ).

«سوسوا» از ریشه «سیاست» به معنای تدبیر و حفظ و اصلاح است.

تأثیر صدقه در حفظ ایمان از این نظر است که علاقه انسان به مال بیش از هر چیز است؛ بسیاری کسان که در اعمال و عبادات ظاهری قهرمان میدانند؛ اما هنگامی که پای مسائل مالی به میان می‌آید می‌لنگند. به همین دلیل پرداختن صدقه و چشم‌پوشی از مال مخصوصاً اگر به صورت عادت روزانه انسان درآید در تقویت پایه‌های ایمان بسیار مؤثر است و شاید به دلیل اهمیت صدقات و انفاق در راه خدا، در قرآن مجید بذل مال در کنار بذل جان قرار گرفته و می‌فرماید: ﴿

«خداوند از مؤمنان، جان و مالشان را خریداری کرده که در برابرش بهشت برای آنان باشد».<sup>۱</sup>

حفظ اموال از طریق پرداخت زکات نیز، هم از جنبه‌های ظاهری قابل تفسیر است، هم از جنبه‌های معنوی؛ از نظر ظاهر می‌دانیم که زکات حق محرومان است هنگامی که قشر ضعیف جامعه از حقوق مسلم خود محروم شود کار به شورش‌ها و قیام‌ها بر ضد اغنیا می‌کشد و اموال آنها به خطر می‌افتد، قیام‌های کمونیستی در عصر ما گواه صادق این مدعاست. در اعصار گذشته نیز کم‌وبیش این معنا وجود داشته و شاید شورش زنجیان که در نیمهٔ دوم قرن سوم هجری واقع شد و شخصی به نام «علی بن محمد» در بصره ظهور کرد و گروهی از بردگان را که در شرایط بسیار سختی در مزارع و باغات زندگی می‌کردند و با خدمات طاقت‌فرسا با کمترین بهره‌مندی مشغول کار بودند گرد خود جمع کرد، نمونه‌ای از همین رخداد باشد.<sup>۱</sup>

قرآن مجید نیز اشارهٔ پرمعنایی به این معنا کرده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿و در راه خدا انفاق کنید﴾

و (با ترک انفاق) خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید<sup>۲</sup> قرار گرفتن این دو جمله پشت سر هم دلیل بر ارتباط آنها با یکدیگر است؛ یعنی اگر انفاق فی سبیل‌الله ترک شود ثروتمندان خودشان را با دست خود به هلاکت افکنده‌اند و اکثریت محروم سرانجام به پا خاسته، قوانین را درهم می‌شکنند و شورشی غیر قابل کنترل ایجاد می‌کنند.

از نظر معنوی نیز جای تردید نیست که خداوند برکات خود را از کسانی برمی‌گیرد که حقوق محرومان را نمی‌پردازند. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در ابواب زکات کتاب و مسائل الشیعه آمده است: «ما ضاع مالٌ فی بَرٍّ أو بیحرٍ الا بتَرَک الزَّکَاةِ؛ هیچ مالی در دریا و خشکی از بین نرفت جز به سبب ترک زکات».<sup>۳</sup>

۱. در جلد پنجم همین کتاب، ص ۳۵۲ ذیل خطبهٔ ۱۲۸ شرح کافی دربارهٔ شورش زنجیان داده شده است.

۲. بقره، آیهٔ ۱۹۵.

۳. و مسائل الشیعه، ج ۶، ص ۵.

در مورد جمله سوم یعنی دفع امواج بلا به وسیله دعا نیز روایات فراوانی داریم و پیش از روایات، قرآن مجید از آن سخن گفته، می فرماید: ﴿...﴾ «بگو: پروردگارم برای شما ارزشی قائل نیست اگر دعای شما نباشد».<sup>۱</sup>

در حدیثی در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «انَّ الدُّعَاءَ يَرْدُّ الْقَضَاءَ وَقَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ وَقَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا؛ دعا حوادث سخت را باز می گرداند حتی اگر دستور آن از آسمان صادر و محکم و مبرم شده باشد».<sup>۲</sup>

در همین کتاب از امام زین العابدین علیه السلام می خوانیم: «الدُّعَاءُ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ التَّائِلَ وَمَا لَمْ يَنْزَلْ؛ دعا بلایی را که نازل شده است دفع می کند و همچنین بلایی را که نازل نشده است».<sup>۳</sup>

البته استجاب دعا شرایطی دارد از جمله توبه و نهی از منکر و استفاده از غذای حلال.<sup>۴</sup>



۱. فرقان، آیه ۷۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۶۹، ح ۳.

۳. همان، ح ۵.

۴. ر.ک: مقدمه کتاب کلیات مفاتیح نوین.

# وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِكُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ

از سخنان امام علیؑ

به کمیل بن زیاد نخعی است<sup>۱</sup>

## بخش اول

صفحه ۳۳۵

قَالَ كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ: أَخَذَ بِيَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَّانِ، فَلَمَّا أَضْحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ، ثُمَّ قَالَ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب صاحب کتاب مصادر می‌گوید: این کلام حکمت‌آمیز را افراد مختلف با اختلاف عقیده‌ای که داشته‌اند نقل کرده‌اند تا آنجا که «ابن کثیر» در کتاب البدایة و النهایة در حوادث سنه ۸۲ در شرح حالات «کمیل بن زیاد» نوشته است که «کمیل» روایت مشهوری از علی بن ابی طالب دارد که آغازش این است «الْقُلُوبُ أَوْعِيَّةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا» و آن روایتی طولانی است که جماعتی از حافظان معتبر حدیث آن را نقل کرده‌اند و در آن مواعظ و سخنان بسیار خوبی است. سپس صاحب مصادر نام دوازده نفر از کسانی را که قبل از سید رضی و بعد از او این حدیث را نقل کرده‌اند با ذکر مدرک بیان می‌کند (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۸ و ۱۲۹).



الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ، وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَعْوَرَهُ  
 الْمُتْرَفُونَ، وَأَيْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانِ  
 أَرْوَاحِهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى، أَوْلَيْكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالِدَعَاةُ إِلَى  
 دِينِهِ. آه آه شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ! انْصَرِفْ يَا كَمِيلُ إِذَا شِئْتَ.







می‌گویم حفظ کن و به خاطر بسیار. مردم سه گروه‌اند: علمای ربانی، دانش‌طلبان در طریق نجات و احمقان بی‌سروپا و بی‌هدف که دنبال هر صدایی می‌روند و با هر بادی حرکت می‌کنند؛ آنهایی که با نور علم روشن نشده و به ستون محکمی پناه نبرده‌اند. ای کمیل! علم از مال بهتر است (چرا که) علم، از تو پاسداری می‌کند ولی تو باید از مال پاسداری کنی. مال با هزینه کردن کاستی می‌گیرد در حالی که علم، با انفاق افزون می‌گردد. دست‌پروردگان مال، با زوال آن از بین می‌روند (ولی دست‌پروردگان علوم پایدارند) ای کمیل بن زیاد! آشنایی با علم و دانش آیینی است که انسان به آن جزا داده می‌شود و باید به آن گردن نهد، به وسیله آن در دوران حیات، کسب طاعت فرمان خدا می‌کند و بعد از وفات نام نیک از او می‌ماند (در حالی که مال به تنهایی نه وسیله طاعت است نه سبب نیک‌نامی بعد از مرگ) علم حاکم است و مال محکوم علیه (علم فرمانده است و مال فرمان‌بردار). ای کمیل! ثروت‌اندوزان هلاک شده‌اند در حالی که ظاهراً در صف زندگان‌اند؛ ولی دانشمندان تا جهان برقرار است زنده‌اند. گرچه خود آن‌ها از میان مردم بیرون رفته‌اند؛ ولی چهره و آثارشان در دل‌ها ثبت است.

## شرح و تفسیر

### برتری علم بر ثروت

حضرت علی علیه السلام برای بیان این کلام بسیار شریف و پربار و پرمعنا نخست جهت آماده کردن مخاطب خود، کمیل، او را به مکانی می‌برد که خالی از اغیار و نامحرمان است تا بتواند آزادتر و پربارتر حقایق را برای او بیان کند.

«کمیل بن زیاد می‌گوید: امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به سوی صحرا (خارج شهر کوفه) برد هنگامی که به صحرا رسید آه پردردی کشید و فرمود: «قَالَ كُمَيْلُ بْنُ زَيْدٍ: أَخَذَ بِيَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَانِ، فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ، ثُمَّ قَالَ:».

«جَبَان» به معنای صحراست و گاه به قبرستان «جبان» و «جبانة» اطلاق شده چون معمولاً قبرستان‌ها در بیرون شهر بود.

«صعداء» (بر وزن علماء) به معنای تنفسی است که کشیده و طولانی و ناشی از درد و رنج باشد.

امام علیه السلام در آن فضای آزاد و آرام و خالی از بیگانه و اغیار زبان به سخن گشود و مخاطب باایمان و بامعرفتش را چنین خطاب کرد: «ای کمیل بن زیاد! دل‌ها همانند ظرف‌هاست پس بهترین آنها ظرفی است که مقدار بیشتری را بتواند نگهداری کند»؛ (يَا كَمِيلُ بَنَ زِيَادٍ: إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ، فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا).

«أَوْعِيَةٌ» جمع «وِعاء» به معنای ظرف در اصل از ریشه «وعى» (بر وزن سعى) گرفته شده است که به گفته «ابن منظور» در لسان العرب و «راغب» در کتاب مفردات در اصل به معنای نگهداری چیزی در قلب است یعنی به حافظه سپردن و یاد گرفتن. سپس به هر ظرفی «وِعاء» گفته شده به گونه‌ای که بر معنای اصلی پیشی گرفته و هر زمان «وِعاء» گفته می‌شود در ابتدا معنای ظرف‌های معمولی به ذهن انسان می‌آید.

این ریشه به معنای حفظ و نگهداری نیز آمده است، بنابراین منظور امام علیه السلام تأکید بر این است که کمیل این سخنان حکیمانه و گران‌قدر را حفظ کند و به دیگران نیز برساند تا نفع آن عام باشد. کمیل نیز به این دستور عمل کرد.

به هر حال، تشبیه زیبا و پرمعنای کلام امام علیه السلام اشاره به این است که در مبدأ فیض الهی هیچ محدودیتی نیست و اگر استفاده انسان‌ها از آن مبدأ متفاوت است به سبب تفاوت ظرفیت‌های آنهاست؛ درست به این می‌ماند که گروهی ظرف‌های مختلفی را با خود بردارند و به سوی چشمه زلال پرآبی حرکت کنند. پیداست که هر یک به اندازه پیمان‌های که به همراه دارد از آن چشمه آب برمی‌گیرد؛ یکی به اندازه آشامیدن یک مرتبه انسان و دیگری به اندازه دفعات زیاد.

به بیان دیگر، باران فیض الهی بر صحرا و دشت و دره‌ها و گودال‌ها می‌بارد، هر زمینی وسعت بیشتری داشته باشد بهره‌اش از آن باران بیشتر است. این سخن اشاره به آن است که ای کمیل! تا می‌توانی ظرفیت خود را گسترش ده. از این رو امام علیه السلام می‌فرماید: «بنابراین، آنچه را که به تو می‌گویم حفظ کن و به خاطر بسپار»؛ (فَأَحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ).

آن‌گاه امام علیه السلام جامعه انسانی را به سه گروه تقسیم می‌کند که چهارمی ندارد، می‌فرماید: «مردم سه گروه‌اند: علمای ربانی، دانش‌طلبان در طریق نجات و احمقان بی‌سروپا و بی‌هدفی که دنبال هر صدایی می‌روند و با هر بادی حرکت می‌کنند؛ آنهایی که با نور علم روشن نشده‌اند و به ستون محکمی پناه نبرده‌اند»؛ (النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَهَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ).

منظور از «عالمان ربانی» انسان‌هایی هستند که علم و تقوا و معرفت الهی را دربر دارند و آنچه می‌گویند از سخنان پروردگار و اولیایش می‌گویند و همواره در این مسیر سیر می‌کنند و کار آنها تربیت شاگردان و پرورش روح و فکر آنهاست. «ربانی» ممکن است از ریشه «رب» به معنای پروردگار باشد که به هنگام اضافه شدن «یاء» نسبت، «الف و نون» برای تأکید و مبالغه به آن اضافه شده است؛ مانند «روحانی» و شاید از ماده «تربیت» گرفته شده باشد؛ یعنی علمایی که مربی انسان‌ها هستند. جمع میان هر دو معنا نیز در واژه «عالم ربانی» بعید به نظر نمی‌رسد. اما «مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ» به کسی گفته می‌شود که رهبر و پیشوا و معلمی از علمای ربانی برای خود برگزیده، از شیطان و وسوسه‌های او و انسان‌های شیطان‌صفت دوری کرده، در طریق نجات گام نهاده و آن مسیر را در سایه رهبری آگاه و باتقوا ادامه می‌دهد.

در واقع «علمای ربانی» همچون آفتاب عالم تاب و «متعلمان علی سبیل

النَّجَاة» همچون کره ماه هستند که گرچه از خود نوری ندارند؛ ولی نور آفتاب را گرفته و منعکس می‌کنند و به همین دلیل چراغ شب‌های تار محسوب می‌شوند. این دو گروه، خوشبخت و سعادت‌مند و پیروزند؛ اما گروه سوم افراد گمراه و منحرفی هستند که امام علیه السلام برای آنها شش وصف بیان فرموده است:

نخست از آنها به «همج» یاد می‌کند. «همج» جمع «هَمَجَة» در اصل به معنای مگس کوچک است که اشاره به حقارت و بی‌ارزشی آنهاست. سپس از آنها به «رعاع» تعبیر می‌کند که جمع «رَعَاعَة» (بر وزن خرابه) به معنای افراد بی‌سروپا و اوباش است.

در سومین وصف، آنها را افرادی بی‌هدف نام می‌برد که دنبال هر صدایی می‌روند؛ امروز پای پرچم زید سینه می‌زنند فردا پای پرچم دشمنش. «ناعق» از «نعیق» به معنای صدایی است که چوپان برای راندن و نهیب زدن گوسفندان سر می‌دهد. بعضی گفته‌اند که در اصل به معنای صدای کلاغ است، سپس توسعه یافته و به صدای چوپان برای گوسفندان نیز اطلاق شده است. در هر حال این گروه را به گوسفندان بی‌عقل و شعوری تشبیه می‌کند که دنبال هر صدایی حرکت می‌کنند.

در چهارمین توصیف، ایشان را به موجودات سبک و بی‌ریشه‌ای مانند بر های خشکیده، پشه‌ها و امثال آن تشبیه می‌کند که همراه باد به هر سویی می‌روند و این نیز دلیل بر بی‌وزنی و بی‌هدفی آنهاست.

در پنجمین و ششمین توصیف که در واقع علت اصلی تمام مشکلات و بدبختی‌های آنهاست می‌فرماید: آنها به نور علم روشن نشده‌اند تا در مسیر ثابتی به سوی اهداف و الایی حرکت کنند و نیز تکیه‌گاه محکمی ندارند که به آن چسبیده باشند تا نسیم‌ها و حتی طوفان‌ها هم نتوانند آنها را جابه‌جا کنند. اینها حال کسانی است که نه عالم‌اند و نه متعلم، نه دانشمند و نه پیرو دانشمندان.

در حدیث کوتاه و پرمعنایی از امام صادق علیه السلام همین تقسیم سه گانه به شکل دیگری بیان شده است: «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: عَالِمٌ وَمُتَعَلِّمٌ وَعُثَاءٌ؛ مردم سه دسته اند: یا عالم، یا کسب کننده علم از شخص عالم و یا غثاء».<sup>۱</sup> «غثاء» در اصل به معنای گیاهان خشکیده ای است که به صورت درهم ریخته بر روی سیلاب قرار می گیرند. همچنین به کف هایی که روی آب در حال جوشیدن در دیگ پیدا می شود غثاء گفته شده است.

در واقع امام علیه السلام روی نقطه اصلی مشکلات جوامع انسانی انگشت گذاشته است. قسمت مهمی از مشکلات از ناحیه گروه سوم است؛ گروهی نادان، بی خبر و بی برنامه که دنبال هر کسی بدون مطالعه حرکت می کنند. تنها هدفشان منافع مادی آنهاست. نه نور علم و تقوا بر قلوبشان تابیده، نه معرفت درستی درباره مبدأ و معاد دارند، نه تکیه گاه مطمئنی، نه مشاوران آگاهی و دشمنان اسلام بر همین گروه تکیه می کنند تا جوامع اسلامی را گرفتار نابسامانی کنند.

به بیان دیگر، عالمان ربانی همچون کوه های استوارند و به مضمون «الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ؛ مؤمن همچون کوه است و تندبادها او را به حرکت در نمی آورد»<sup>۲</sup> در برابر تمام طوفان ها ایستادگی می کنند و «مُتَعَلِّمَانِ عَلَيَّ سَبِيلِ النَّجَاةِ» همچون قطعات سنگی هستند که به کوه چسبیده اند؛ آنان نیز از طوفان حوادث در امان اند؛ ولی «هِمِجَ رَعَاءٍ» به منزله گرد و خاکی هستند که بر دامان کوه نشسته و به اندک نسیمی جابه جا می شوند. وظیفه دانشمندان و رهبران فکری و معنوی جامعه این است که تلاش کنند این گروه را در گروه دوم جای دهند و آنها را ارتقاء رتبه بخشند و گرنه همیشه جامعه نابسامان خواهد بود.

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۴، ح ۲.

۲. شرح اصول کافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۹، ص ۱۸۱.

قرآن مجید نیز درباره این گروه گاهی چنین تعبیری از آنها دارد: «آنها دل‌ها (= عقل‌ها) بی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند)، نمی‌فهمند، و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند؛ آنها همچون چهارپایان‌اند؛ بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلان‌اند (چون امکان هدایت دارند ولی بهره نمی‌گیرند)»؛



۱. ✦

گاه نیز درباره کفار نادان و بی‌خبر خطاب به پیغمبر ﷺ می‌گوید: «مَثَلٌ (تو در دعوت) کسانی که کافر شدند، بسان کسی است که حیوانات را (برای نجات از خطر)، صدا می‌زند؛ ولی آنها چیزی جز سروصدا نمی‌شنوند؛ (کافران) کر و لال و کورند؛ از این رو چیزی نمی‌فهمند»؛ ✦

۲. ✦

امام علیؑ سپس در مقایسه‌ای بسیار جالب برتری علم را بر اموال دنیا از شش جهت، در سه گزاره از کلامش ثابت می‌کند:

نخست می‌فرماید: «ای کمیل! علم از مال بهتر است (چرا که) علم، از تو پاسداری می‌کند ولی تو باید از مال پاسداری کنی»؛ «يَا كَمِيلُ: الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ، الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ».

بدیهی است که علم، هم ایمان انسان را حفظ می‌کند و هم جسم و جان او را، زیرا دفع آفات در جهات مختلف به وسیله علم صورت می‌گیرد در حالی که مال به عکس آن است؛ صاحب مال باید پیوسته از اموال خویش مراقبت کند مبادا دزدان آن را برابیند یا آفات و بلاهایی آن را از میان بردارد. باید مراقبینی بر آن بگمارد،

۱. اعراف، آیه ۱۷۹.

۲. بقره، آیه ۱۷۱.



وسایل اطفای حریق در کنارش قرار دهد، به موقع به آن سرکشی کند مبادا آفتی در آن پیدا شده باشد و این یک برتری بزرگ برای علم در برابر مال است. دربارهٔ دومین برتری می‌فرماید: «مال با هزینه کردن کاستی می‌گیرد در حالی که علم، با انفاق افزون می‌گردد»؛ (وَالْمَالُ تَنْفُسُهُ النَّفَقَةُ، وَالْعِلْمُ يَزُكُّوْا عَلَي الْأَنْفَاقِ).

«يَزُكُّوْا» از ریشهٔ «زکاء» به معنای نمو و رشد است.

دلیل آن روشن است؛ هنگامی که عالم تدریس می‌کند و شاگردانی پرورش می‌دهد علم و دانش او درون فکرش راسخ‌تر و قوی‌تر می‌شود و چه بسا شاگردان سؤال و اشکالی کنند و در پرتو آن بر علم او افزوده گردد و ما تجربه کرده‌ایم که برای پرورش علم هیچ چیز بهتر از تدریس نیست. مطالعه، درس خواندن و مباحثه کردن خوب است ولی تدریس اثر قوی‌تری دارد. اضافه بر این، علم از طریق شاگردان گسترش پیدا می‌کند و این نیز نوعی دیگر از نمو است.

در سومین تفاوت می‌فرماید: «دست پروردگان مال، با زوال آن از بین می‌روند (ولی دست پروردگان علوم پایدارند)»؛ (وَصَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بَزْوَالِهِ). بسیار دیده‌ایم ثروتمندانی را که در زمان ثروت، دوستان بی‌شمار و مخلصان فراوانی دارند؛ اما آن روز که ورشکست گردند و اموالشان از بین برود همه از اطراف آنها پراکنده می‌شوند گویی نه مالی بود و نه ثروتی و نه دست پروردگانی؛ اما عالم اگر روزی بیمار شود و نتواند افاضهٔ علم کند و یا از دنیا برود شاگردانش جای او را می‌گیرند و خلأ ناشی از بیماری یا فقدانش را پر می‌کنند و این امر همچنان در نسل‌های متعدد ادامه می‌یابد.

امام علیه السلام در ادامهٔ این سخن به چهارمین امتیاز علم بر مال پرداخته، می‌فرماید: «ای کمیل بن زیاد! آشنایی با علم و دانش آیینی است که انسان به آن جزا داده

می‌شود و باید به آن گردن نهد، به وسیله آن در دوران حیات، کسب طاعت فرمان خدا می‌کند و بعد از وفات نام نیک از او می‌ماند (در حالی که مال به تنهایی نه وسیله طاعت است نه سبب نیک‌نامی بعد از مرگ)؛ «يَا كَمِيلُ بِنَ زِيَادٍ: مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ، بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ، وَجَمِيلَ الْأُحْدُوْتَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ).

«أُحْدُوْتَهُ» به معنای چیزی است که مردم درباره آن سخن می‌گویند و در اینجا به معنای نام و نشان است و «جَمِيلَ الْأُحْدُوْتَةِ» به معنای نام نیک است.

تعبیر «مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ» به معنای آشنایی با علوم و دانش‌هاست نه آشنایی با اهمیت علم، آن‌گونه که بعضی از شارحان پنداشته‌اند، زیرا جمله‌های بعد از آن شاهد بر تفسیری است که بیان کردیم.

در حدیثی که در کتاب کافی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است می‌خوانیم که فرمود: «اعْلَمُوا أَنَّ صُحْبَةَ الْعَالَمِ وَاتِّبَاعَهُ دِينٌ يُدَانُ اللَّهُ بِهِ وَطَاعَتَهُ مَكْسَبَةٌ لِلْحَسَنَاتِ مَمْحَاةٌ لِلْسَّيِّئَاتِ وَذَخِيرَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَفْعَةٌ فِيهِمْ فِي حَيَاتِهِمْ وَجَمِيلٌ بَعْدَ مَمَاتِهِمْ؛ بدانید که همنشینی با عالم و پیروی از دانشمند آیینی است که خدا با آن پرستش می‌شود و پیروی از عالم سبب کسب حسنات و محو سیئات و ذخیره مؤمنان و مایه برتری و افتخار در حیاتشان و نام نیک بعد از وفاتشان خواهد بود»<sup>۱</sup>.

در پنجمین مقایسه می‌فرماید: «علم حاکم است و مال محکوم علیه (علم) فرمانده است و مال فرمان‌بردار)»؛ «وَالْعِلْمُ حَاكِمٌ، وَالْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ».

بدیهی است که مال و ثروت در سایه علم و دانش پدید می‌آید؛ مدیریت‌های شایسته، آگاهی به فنون زراعت و تجارت و صنعت و به ویژه در عصر ما آگاهی به انواع تکنولوژی‌ها و فناوری‌ها سرچشمه پیدایش و گسترش اموال

و ثروت‌هاست و آنچه مایه برتری بخشی از کشورها بر سایر کشورهای جهان و سبب حاکمیت آنها بر مسائل سیاسی و فرهنگی جهان شده همان پیشرفت علمی آنهاست که هم اقتصادشان را شکوفا ساخته و هم پایه‌های حاکمیت‌شان را بر مسائل سیاسی تقویت کرده است.

به گفته مرحوم مغینه در شرح نهج‌البلاغه خود، مسلمانان روی گنج‌های بزرگی نشسته‌اند گنج‌هایی که غربی‌ها فاقد آن‌اند؛ ولی آن‌ها دارای علوم و دانش‌هایی هستند که سبب برتری آنها در مسائل سیاسی و اقتصادی شده است. ما مالک گنج و ثروتیم و آنها مالک علم و خبرویت و به همین دلیل آنها حتی بر گنج‌ها و ثروت‌های ما حکومت می‌کنند. آنها به زبان عمل می‌گویند:

﴿ و ما به زبان کسالت عکس آن را می‌گوییم. <sup>۱</sup>﴾

بحمدالله در این اواخر بسیاری از مسلمانان بیدار شده و بازگشت به هویت اصلی خود را آغاز کرده‌اند. دانشمندان ماهری در میان آنها پیدا شده‌اند که اگر به نهضت علمی خود شتاب دهند امید می‌رود خود را در تمام جهات از حاکمیت غربِ ظالم و ستمگر آزاد سازند.

روشن است که علم در کلام امام علیه السلام همه علوم مفید را شامل می‌شود؛ اعم از علوم الهی و معنوی و علوم مفید مادی، هرچند بیشتر، سخن از علوم الهی است. آن‌گاه امام علیه السلام در ششمین و آخرین برتری علم و دانش بر مال و ثروت چنین می‌فرماید: «ای کمیل! ثروت‌اندوزان هلاک شده‌اند در حالی که ظاهراً در صف زندگان‌اند؛ ولی دانشمندان تا جهان برقرار است زنده‌اند. گرچه خود آنها از میان مردم بیرون رفته‌اند؛ ولی چهره و آثارشان در دل‌ها ثبت است»؛ (یا کَمِيلُ: هَلَاكَ خُزَّانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءُ، وَالْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ: أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ، وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ).

۱. فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۴.

می دانیم که تفاوت موجود زنده و مرده در تأثیرگذاری آن هاست، بنابراین ثروت اندوزانی که نه خود از اموالشان استفاده می کنند و نه دیگران از آن بهره مند می شوند در حکم مردگان اند، زیرا هیچ اثری از آنها دیده نمی شود؛ ولی دانشمندانی که سال ها و قرن ها چشم از جهان فرو بسته اند اما شاگردان و کتاب ها و آثارشان در همه جا به چشم می خورد در واقع زنده اند. مگر یک عالم زنده چه می کند؟ شاگرد پرورش می دهد، مردم را هدایت و از آیین حق دفاع می کند. اگر پس از وفات، آثار علمی آنها همین کارها را انجام دهد گویی آنها زنده اند.

آری، دانشمندانی که وفات کرده اند و با بدن های مادی در میان ما نیستند؛ اما به قلب هر کس مراجعه کنید وجود آنها را با آثارشان حاضر می بینید. درست مانند حیاتشان پیام می دهند و تربیت می کنند.

قرآن مجید نیز از افراد فاقد هر گونه اثر به «مردگان» تعبیر کرده و می فرماید:

﴿مَسَلَّمًا تَو﴾

نمی توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی، و نه سخت را به گوش کران هنگامی که روی برگردانند و دور شوند.<sup>۱</sup>

امیر مؤمنان علی علیه السلام از کسانی که امر به معروف و نهی از منکر را با قلب و زبان و دست ترک می کنند به «میت الاحیاء» (مرده زندگان) تعبیر کرده، می فرماید:

«وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِانْكَارِ الْمُتَكْرَبِلْسَانَةِ وَقَلْبِهِ وَيَدُهُ فَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ».<sup>۲</sup>

در خطبه ۸۷ نیز همین تعبیر (میت الاحیاء) درباره کسانی که نصیحت

نمی پذیرند و گوش به اندرزهای اولیاء الله نمی دهند، آمده است.

از سویی دیگر در حدیثی از همان حضرت که در غررالحکم آمده می خوانیم:

۱. نمل، آیه ۸۰.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴.

«العالمُ حَيٌّ وَانْ كَانَ مَيِّتًا، الْجَاهِلُ مَيِّتٌ وَانْ كَانَ حَيًّا؛ عالم زنده است، هرچند از دنیا رفته باشد و جاهل مرده، هرچند در زمره زندگان باشد».<sup>۱</sup>

نیز از همان حضرت در همان کتاب نقل شده است که فرمود: «مَا مَاتَ مَنْ أُحْيِيَ عِلْمًا؛ کسی که علم و دانشی را زنده کند هرگز نمرده است».<sup>۲</sup>

خلاصه این که امام علیه السلام برای اثبات برتری علم و دانش در مقابل مال و ثروت تمام جهات این دو را در نظر گرفته و حق سخن را ادا فرموده است به گونه‌ای که وقتی انسان آن را مطالعه می‌کند هیچ‌گونه کمبود و کاستی در آن نمی‌بیند. در ضمن روشن می‌شود که در فرهنگ اسلام علم و عالم و دانشمند حرف اول را می‌زنند و سایر مواهب الهی تحت سلطه و سیطره آنهاست.

\*\*\*

۱. غررالحکم، ص ۴۷، ج ۲۰۶ و ص ۷۵، ج ۱۱۶۳.

۲. همان، ج ۲۱۳.



چهارپایانی هستند که برای چَرا رها شده‌اند. (آری) این‌گونه علم با مر حاملانش می‌میرد.

## شرح و تفسیر

### حاملان علم چند گروه‌اند

امام علیه السلام در این بخش از کلام نورانی و پر بار و حکمت‌آمیزش بعد از ذکر اهمیت علم و علما و برتری علم بر مال و ثروت می‌فرماید: «(بدان ای کمیل!) در اینجا علم فراوانی است - و با دست اشاره به سینه مبارکش کرد -»؛ «هَذَا نَحْنُ هَاهُنَا لَعُلْمًا جَمًّا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ -».

سپس فرمود: «ای کاش افراد لایقی برای آن می‌یافتم (تا به آنها تعلیم دهم)»؛ «لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً».

منظور از این علم چه علمی است؟ به نظر می‌رسد علوم مربوط به صفات جمال و جلال خداوند و عرفان ذات مقدسش و اسرار جهان آفرینش و مقامات انبیا و اولیا و حوادث مربوط به آینده باشد که تحمل این علوم را همه کس ندارد بلکه جمعی از پاکان و خاصان و اولیاء الله و اتقیا می‌توانند حامل این علوم باشند و از آن به طور صحیح استفاده کنند.

در حدیثی پرمعنا از امام باقر علیه السلام در تفسیر واژه «صمد» در آیه ﴿...﴾ می‌خوانیم: «لَوْ وَجَدْتُ لَعُلْمِي الَّذِي آتَانِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَمَلَةً لَنَشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَالْإِسْلَامَ وَالْإِيمَانَ وَالِدِّينَ وَالشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ وَكَيْفَ لِي بِذَلِكَ وَلَمْ يَجِدْ جَدِّي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَمَلَةً لَعُلْمِهِ حَتَّى كَانَ يَتَنَفَّسُ الصُّعْدَاءَ وَيَقُولُ عَلَى الْمُنْبَرِ: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّ بَيْنَ الْجَوَانِحِ مِنِّي عُلَمَاءَ جَمًّا هَاهُ هَاهُ إِلَّا لِأَجْدٍ مَن يَحْمَلُهُ؛ هرگاه برای علم و دانشی که خدا به من داده حاملانی پیدا می‌کردم توحید، اسلام، ایمان، دین و شرایع را از واژه «الصمد» بیرون می‌آوردم و آن را نشر می‌دادم.

چگونه ممکن است من چنین افرادی را بیابم در حالی که جدم امیر مؤمنان علیه السلام نیافت تا آنجا که آه سوزان و پردرد از دل برمی کشید و بر منبر می فرمود: از من سؤال کنید پیش از آنکه از دست شما بروم، چرا که در وجود من علم و دانش فراوانی است. آه، آه، بدانید! افرادی نمی یابم که بتوانند آن را حمل و نگهداری کنند»<sup>۱</sup>.

امام علیه السلام در ادامه این سخن از چهار گروه نام می برد که هیچ کدامشان شایسته حمل این علوم الهی و اسرارآمیز نیستند. در مورد گروه اول می فرماید: «آری کسی را می یابم که زود درک می کند ولی (از نظر تقوا) قابل اطمینان و اعتماد نیست و دین را وسیله دنیا قرار می دهد و از نعمت خدا بر ضد بندگان استفاده می کند و از دلایل الهی بر ضد اولیایش کمک می گیرد»؛ (بَلَىٰ أَصَبْتُ لَقْنَا غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ، مُسْتَعْمَلًا آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا، وَمُسْتَظْهِرًا بِنِعْمِ اللَّهِ عَلَىٰ عِبَادِهِ، وَبِحُجْجِهِ عَلَىٰ أَوْلِيَاءِهِ).

«لَقِن» به معنای زیرک و باهوش است.

این گروه همان عالمان بی تقوا هستند که از نظر علمی ممکن است مراحل طی کرده باشند؛ ولی از نظر تعهد و احساس مسئولیت الهی پایشان لنگ است. اینها همان عالمانی هستند که در دستگاه خلفای جور و سلاطین ظالم توجیه گر اعمالشان بوده و دین خود را برای آبادی دنیایشان می فروختند و تاریخ، افرادی از این قبیل را به خاطر دارد که حتی گاه برای حفظ موقعیتشان فتوا به ریختن خون بی گناهان می دادند و اینها خطرناک ترین دشمنان اسلام اند.

در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام از حضرت مسیح علیه السلام می خوانیم که فرمود: «الدِّينَارُ دَاءُ الدِّينِ وَالْعَالَمُ طَبِيبُ الدِّينِ فَإِذَا رَأَيْتُمُ الطَّبِيبَ يَجْرُ الدَّاءَ إِلَىٰ نَفْسِهِ فَاتَّهَمُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّهُ غَيْرُ نَاصِحٍ لِّغَيْرِهِ؛ دینار موجب بیماری دین است و عالم طبیب دین



است. هرگاه دیدید طیب عوامل بیماری را به سوی خود می‌کشد او را در طبّش متهم سازید و بدانید (کسی که به خودش رحم نمی‌کند) خیرخواه دیگران نیست.<sup>۱</sup> سپس درباره‌ی گروه دوم می‌فرماید: «یا کسی که مطیع حاملان حق است؛ اما چون بصیرتی به پیچ‌وخم‌های علم و شبهات ندارد با نخستین شبهه و ایراد، شک در دل او پیدا می‌شود. آگاه باش (ای کمیل!) نه این به درد می‌خورد و نه آن؛» (أُوُّ مُتَّقَاداً لِحَمَلَةِ الْحَقِّ، لَا بِبَصِيرَةٍ لَهُ فِي أَخْنَاءِهِ، يَنْقَدِحُ الشُّكُّ فِي قَلْبِهِ لِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبُهَةٍ. أَلَا لَا ذَا وَلَا ذَاكَ).

«أَخْنَاء» جمع «حِنُو» در اصل به هر چیزی گفته می‌شود که پیچ‌وخمی داشته باشد سپس به معنای جوانب نیز آمده است، چرا که جوانب و اطراف اشیا غالباً انحنایی دارد.

این گروه از یک نظر نقطه‌ی مقابل گروه اول‌اند؛ افرادی ضعیف‌الفکر و نادان و مغرور که در برابر شبهه‌افکنان کاملاً آسیب‌پذیرند، میدان را خالی کرده و گاه به آن‌ها می‌پیوندند. خطر این گروه برای جهان اسلام و جامعه‌ی بشری نیز کم نیست. نمونه‌ی این گروه جمعیت خوارج بودند؛ هنگامی که با توطئه و نیرنگ عمرو عاص قرآن بالای نیزه‌ها رفت به سرعت میدان را رها کردند و هنگامی که شبهه‌افکنی، شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» را سرداد در برابر علی علیه السلام قیام کردند که چرا مسئله‌ی حکمیت را پذیرفته‌ای؟ و العیاذ بالله نسبت کفر به آن حضرت دادند و امثال آنها در جامعه‌ی امروز ما نیز کم نیستند.

حضرت درباره‌ی گروه سوم می‌فرماید: «یا کسی که اسیر لذت است و در چنگال شهوات گرفتار (و به همین دلیل دین و ایمانش را در پای لذات و شهواتش قربانی می‌کند)؛» (أُوُّ مِنْهُوَمَا بِاللَّذَّةِ سَلَسَ الْقِيَادَ لِلشَّهْوَةِ). «منهوم» به معنای شکم‌پرست و حریص است.

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۰۷، ح ۵.

«سَلِسَ الْقِيَاد» به کسی گفته می‌شود که به آسانی در برابر چیزی تسلیم می‌شود. آن‌گاه به چهارمین گروه اشاره کرده، می‌فرماید: «یا کسی که حریص به جمع کردن مال و اندوختن آن است. این دو (این گروه و گروه قبل) به هیچ وجه از دین داران نیستند و شبیه‌ترین موجودات به چهارپایانی هستند که برای چرا رها شده‌اند»؛ (أَوْ مُعْرَمًا بِالْجَمْعِ وَالْإِدْحَارِ، لَيْسَا مِنْ رِعَاةِ الدِّينِ فِي شَيْءٍ، أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَّهَا بِهِمَا الْأَنْعَامُ السَّائِمَةُ).

«مُعْرَم» کسی است که عاشق و دلباخته چیزی باشد.

«سَائِمَة» حیوانی است که در چراگاه رها شود.

می‌دانیم که چهارپایان جز خور و خواب و شهوت چیزی را درک نمی‌کنند و بیچاره انسان، اشرف مخلوقات، آن‌قدر تنزل کند که همسو با آن‌ها شود: یا دنبال عیش و نوش و شهوت و یا مشغول جمع کردن مال و ثروت. امام علی<sup>علیه السلام</sup> در پایان این سخن می‌فرماید: «این‌گونه علم با مر حاملانش می‌میرد»؛ (كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ).

زیرا هیچ یک از این گروه چهارگانه شایسته آن نیستند که حامل علوم الهی باشند. به همین دلیل عالمان واقعی از قرار دادن علوم در اختیار آن‌ها خودداری می‌کنند و ناچار علمشان را با خودشان به گور می‌برند و با مر آن‌ها علم هم می‌میرد.



بخش سوم:

اللَّهُمَّ بَلَى! لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا،  
وَإِمَّا خَائِفًا مَعْمُورًا، لَيْتَلَا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ وَكَمَ ذَا وَأَيْنَ أَوْلِيكَ؟  
أَوْلِيكَ وَاللَّهِ الْأَقْلُونَ عَدَدًا، وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا، يَحْفَظُ اللَّهُ  
بِهِمْ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ، حَتَّى يُودِعُوهَا نُظْرَاءَهُمْ، وَيَزْرَعُوهَا فِي قُلُوبِ  
أَشْبَاهِهِمْ. هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ، وَدَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ،  
وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَعْوَرَهُ الْمُتْرَفُونَ، وَأَنْدَسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ،  
وَصَحَبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحَهَا مُعَلِّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى، أَوْلِيكَ خَائِفًا  
اللَّهُ فِي أَرْضِهِ، وَالِدُعَاةٍ إِلَى دِينِهِ آه آه شَوْقًا إِلَى رُؤْيَتِهِمْ! انْصَرَفْ يَا  
كَمِيلٌ إِذَا سِتَّتْ

### ترجمه

(سپس امام علیه السلام فرمود: درست است که عالمان باعمل اندک‌اند و علم و دانش با مر حاملانش می‌میرد ولی) بار خدایا! آری، هرگز روی زمین از کسی که با حجت الهی قیام کند خالی نمی‌شود؛ خواه ظاهر و آشکار باشد و یا ترسان و پنهان. وجود آنها به این سبب است که دلایل الهی و نشانه‌های روشن او هرگز باطل نگردد و از دست نرود. آنها چند نفرند و کجا هستند؟ به خدا سوگوند! تعدادشان کم و قدر و مقامشان نزد خدا بسیار والاست. خداوند به وسیله آنها حجت‌ها و دلایلش را حفظ می‌کند تا به افرادی که نظیر آنها هستند بسپارند و بذر آن را در قلوب افرادی شبیه خود بیفشانند. علم و دانش با حقیقت بصیرت به آنها روی آورده و روح یقین را لمس کرده‌اند. آنها آنچه را که دنیاپرستان

هوس باز مشکل می‌شمردند آسان یافته‌اند و به آنچه جاهلان از آن وحشت دارند انس گرفته‌اند. آنها در دنیا با بدن‌هایی زندگی می‌کنند که ارواحشان به عالم بالا تعلق دارد، خلفای الهی در زمین‌اند و دعوت کنندگان به سوی آئینش. آه، آه، چقدر اشتیاق دیدارشان را دارم. ای کمیل! (همین قدر کافی است) هر زمان که می‌خواهی بازگرد.

### شرح و تفسیر

#### عالمانی که حجت خدا در زمین‌اند

امام علیه السلام در این بخش از کلام خود که در واقع جنبه استثنا از گفتار سابق را دارد می‌فرماید: «درست است که عالمان باعمل اندک‌اند و علم و دانش با مر حاملانش می‌میرد ولی» بار خدایا! آری، هرگز روی زمین از کسی که با حجت الهی قیام کند خالی نمی‌شود؛ خواه ظاهر و آشکار باشد و یا ترسان و پنهان؛ (اللَّهُمَّ بَلَى! لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لَكَ بِحُجَّةٍ. أَمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، وَأَمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا).

درست همان چیزی که علمای امامیه و شیعیان به آن ایمان دارند که زمین هرگز خالی از حجت نمی‌شود؛ خواه آشکار باشد یا پنهان و جالب این‌که ابن ابی‌الحدید تصریح می‌کند که این جمله امام علیه السلام مانند تصریح به عقاید شیعیان است؛ ولی اصحاب ما آن را حمل بر «ابدال» می‌کنند که در روایات نبوی به آنها اشاره شده و آنان مردانی هستند که پیوسته در سطح زمین در گردش‌اند؛ برخی شناخته می‌شوند و بعضی ناشناخته می‌مانند.

ای کاش ابن ابی‌الحدید دست از تعصبات طایفی خود برمی‌داشت و هنگامی که به سخنی از مولا امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌رسید که صریح یا مانند صریح اعتقاد امامیه را تأیید می‌کرد آن را می‌پذیرفت و روایاتی را نیز که درباره ابدال نقل شده

حمل بر امامان معصوم علیهم السلام و یاران خاص آنان می‌کرد. (در پایان این گفتار سخنی درباره روایات ابدال خواهیم آورد).

سپس امام علیه السلام به بیان نکته مهمی درباره فواید وجود حجت‌های الهی اعم از غایب و ظاهر پرداخته، می‌فرماید: «وجود آنها به این سبب است که دلایل الهی و نشانه‌های روشن او هرگز باطل نگردد و از دست نرود»؛ (لَثَلَا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ).

این سخن در واقع یکی از پاسخ‌ها برای سؤال معروفی است که درباره فلسفه وجود امام غایب علیه السلام می‌شود و آن این‌که امام غایب علیه السلام افزون بر این‌که وجودش سبب آرامش زمین و برکات الهی و تربیت و پرورش دل‌های آماده، از طریق ولایت تکوینی همچون پرورش گل‌ها و میوه‌ها به وسیله آفتاب پشت ابر است، فایده دیگری نیز دارد و آن این‌که معارف اسلامی و حجج و بینات الهی و احکام شریعت را دست‌نخورده نگه می‌دارد تا با گذشت زمان گردوغبار نسیان و بطلان بر آنها ننشیند و آیین حق تحریف نگردد تا زمانی که ظاهر شود و همه را از این آب زلال حیات‌بخش سیراب کند.

حضرت در ادامه این سخن به بیان عدد و صفات آنها می‌پردازد، می‌فرماید: «آنها چند نفرند و کجا هستند؟ به خدا سوگند! تعدادشان اندک و قدر و مقامشان نزد خدا بسیار والاست»؛ (وَ كَمْ ذَا وَ أَيْنَ أَوْلِيَّكَ؟ أَوْلِيَّكَ وَاللَّهِ الْأَقْلُونَ عَدَدًا وَالْأَعْظُمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا).

قرآن مجید نیز درباره مؤمنان صالح‌العمل که در درجات والای ایمان قرار دارند می‌گوید: ﴿وَقَلِيلٌ مِّمَّا هُمْ﴾؛ «آنها (که ایمان و عمل صالح دارند و ظلم و ستمی به یکدیگر نمی‌کنند) تعدادشان کم است».<sup>۱</sup>

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که امام معصوم در هر زمان یکی بیش نیست

چرا امام علیه السلام در این عبارت و جمله‌هایی که بعد از آن می‌آید از ضمیر جمع استفاده می‌کند و آنها را به صورت یک جمعیت ذکر می‌فرماید؟

پاسخ این است که امام علیه السلام وجود آنها را در طول زمان در نظر گرفته است. درست است که امام معصوم در هر زمان یکی است؛ ولی هرگاه به مجموعه‌ی زمان‌های بعد از امام علیه السلام بنگریم امامان معصوم علیهم السلام جمعیتی را تشکیل می‌دهند. این احتمال نیز هست که منظور از به کار بردن ضمیر جمع، امامان معصوم علیهم السلام و اصحاب خاص آنان باشد.

آنگاه امام علیه السلام به ذکر اوصاف این اقلیت عظیم الشان و این بندگان والای پروردگار پرداخته، شش صفت برایشان ذکر می‌کند. نخست می‌فرماید: «خداوند به وسیله‌ی آنها حجت‌ها و دلایلی را حفظ می‌کند تا به افرادی که نظیر آنها هستند بسپارند و بذر آن را در قلوب افرادی شبیه خود بیفشانند»؛ (يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ، حَتَّى يُودِعُوا نُظْرَاءَهُمْ، وَيَزْرَعُوا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ).

آری، اینان گنجینه‌های اسرار الهی و حافظان معارف وحی و نبوت و دلایل حقانیت دین مبین اسلام‌اند و هر کدام از آنها که بخواهد از دنیا چشم‌پوشد این علوم و اسرار را به فرد دیگری همچون خود می‌سپارد تا این میراث عظیم حفظ شود و خالی از هر گونه پیرایه و آلودگی به آیندگان برسد.

تعبیر «يُودِعُوا» اشاره به علوم و اسرار آماده‌ای است که همچون امانتی از صندوقی به صندوق دیگر منتقل می‌شود و «يَزْرَعُوا» اشاره به علمی است که باید بذر آن افشاندن شود و تدریجاً در دل آنها پرورش یابد تا زمانی که به ثمر نشینند و این نشان می‌دهد که علوم آنها در واقع دو گونه است.

این موضوع را در مورد علی علیه السلام در کتب حدیث غالباً خوانده‌ایم که می‌فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هزار باب علم را به من آموخت که از هر علمی هزار باب دیگر

گشوده می‌شود»<sup>۱</sup> این علوم در واقع همانند بذرنده می‌شوند و از یک دانه هزار دانه می‌روید؛ ولی بخشی از علوم نیز بوده که بدون کم‌وکاست از پیامبر ﷺ به علی عَلِيٍّ منتقل شده است.

در دومین وصف می‌فرماید: «علم و دانش با حقیقت بصیرت به آنها روی آورده است»؛ (هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ).

البته بصیرت و بینش مراتب و مراحل دارد؛ ولی این گروه از اولیاء الله به حد والای آن رسیدند.

تعبیر «هجم» ممکن است اشاره به این باشد که علوم آنها اکتسابی نیست بلکه الهامی است از سوی پروردگار که از آنها به هجوم تعبیر شده است. مرحوم علامه مجلسی در تفسیر این جمله می‌نویسد: هجوم در اینجا اشاره به این است که خداوند «علم لدنی» را درباره حقایق اشیا یک‌باره به آنها تعلیم داده و حجاب‌ها و پرده‌ها را کنار زده و حقایق را بر آنها مکشوف ساخته است.<sup>۲</sup>

در سومین وصف می‌فرماید: «آنها روح یقین را لمس کرده‌اند»؛ (وَبَاسَّشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ).

می‌دانیم که یقین مراتبی دارد: علم یقین، عین یقین و حق یقین. علم یقین آن است که انسان از دلایل مختلف به چیزی ایمان آورد؛ مانند کسی که با مشاهده دود از فاصله دور، به وجود آتش ایمان پیدا کند. عین یقین در جایی است که انسان به مرحله شهود برسد و با چشم خود مثلاً آتش را از نزدیک مشاهده کند. حق یقین مرتبه فراتر از آن و به این معناست که مثلاً انسان، آتش را با دست خود لمس کند و یا همچون آهن شود که وارد آتش می‌شود و صفات آن را به خود می‌گیرد و به صورت بخشی از آن درمی‌آید که این بالاترین مرحله یقین است.

۱. ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۲۳۸؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۱؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۴.

۲. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۱.



اولیای الهی که امیرمؤمنان علی علیه السلام در این گفتار نورانی اش می فرماید: «آنها روح یقین را لمس کرده اند» دارای همین مرحله از یقین هستند.

حضرت در چهارمین وصف می فرماید: «آنان آنچه را که دنیاپرستانِ هوس باز مشکل می شمردند آسان یافته اند»؛ (وَاسْتَلْتُوا مَا اسْتَعْوَرَهُ الْمُتْرَفُونَ).

«استلْتُوا» از ریشه «لین» و به معنای نرمی، «استَوْعَرَ» از ریشه «وَعَرَ» و به معنای سختی، و «مترفون» از ریشه «تَرَف» و به معنای در ناز و نعمت زیستن است. دنیاپرستان، پرهیز از زر و زیور دنیا و ساده زیستن و دل کندن از لذات نامشروع را کار مشکلی می پندارند؛ ولی این گروه از اولیاءالله به آسانی از همه اینها می گذرند و به زندگی ساده زاهدانه پاک از هر گونه آلودگی قناعت می کنند. امام علیه السلام در وصف پنجم می فرماید: «آنها به آنچه جاهلان از آن وحشت دارند انس گرفته اند»؛ (وَأَنْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ).

جاهلان پیوسته از این وحشت دارند که اموالشان به خطر بیفتد، جاه و مقامشان از میان برود و آینده زندگی مادی آنها دگرگون شود، از این در هراس اند که اگر از حرام الهی چشم ببوشند، به حلال نرسند و از این می ترسند که اگر از حق طرفداری کنند گروهی از دوستان خود را از دست خواهند داد؛ ولی این گروه از اولیاءالله نه تنها از این امور بیمناک نیستند بلکه به آن انس گرفته اند. در خطبه ۱۲۸ نیز در کلام امام علیه السلام خواندیم که به «ابوذر» - آن مرد مبارزِ مجاهد فی سبیل الله که به سبب حمایت هایش از حق تبعید شد و در تبعیدگاه، مظلومانه و در نهایت عسرت جان سپرد - به هنگامی که در زمان عثمان می خواستند او را به تبعیدگاه بفرستند فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ... لَا يُؤْنَسُكَ إِلَّا الْحَقُّ، وَلَا يُوحِشُّكَ إِلَّا الْبَاطِلُ؛ ای اباذر!... مبادا با چیزی جز حق مأنوس شوی و مبادا چیزی جز باطل تو را به وحشت بیفکند».

آنگاه حضرت در ششمین و آخرین وصف می فرماید: «آنها در دنیا با

بدن‌هایی زندگی می‌کنند که ارواحشان به عالم بالا تعلق دارد!؛ (وَصَحَبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى).

اشاره به این‌که گرچه آن‌ها از نظر جسمی در این دنیا و در میان انسان‌های دیگر هستند؛ ولی روحشان همنشین ارواح اولیا و انبیای پیشین و فرشتگان مقرب است. به همین دلیل دنیا در نظرشان بی‌ارزش و بالاترین ارزش برای آنها جلب رضای پروردگارشان است. اگر آنها اسیر زر و زیور دنیا و مال و ثروت و خور و خواب و شهوت نمی‌شوند به همین دلیل است که به‌ظاهر در این دنیا هستند؛ ولی در باطن در جهان روحانیان زندگی می‌کنند.

سرانجام امام علیه السلام بعد از این اوصاف که حتی ذکر آنها روح‌پرور و نشاط‌آور است، می‌فرماید: «آنان خلفای الهی در زمین‌اند و دعوت کنندگان به سوی آئینش. آه، آه، چه قدر اشتیاق دیدارشان را دارم»؛ (أَوْلَيْكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالِدُعَاةُ إِلَى دِينِهِ. آه آه شَوْقًا أَلَى رُؤْيَتِهِمْ!).

آری، آنان نمایندگان خدا بر روی زمین و مصداق‌اتم آیه شریفه ﴿

﴿<sup>۱</sup> و پرتوی از آیه شریفه ﴿<sup>۲</sup>

محسوب می‌شوند و به همین دلیل امام علیه السلام که خود مصداق‌اعلای این اولیای الهی است مشتاق دیدارشان است.

هنگامی که سخن به اینجا رسید و امام علیه السلام پیمانانه وجود کمیل را از این کلمات نورانی و مفاهیم روحانی و عرفانی پر کرد به او فرمود: «ای کمیل! (همین قدر کافی است) هر زمان که می‌خواهی بازگرد»؛ (انْصُرْفْ يَا كَمِيلُ إِذَا شِئْتَ).

این تعبیر نشان می‌دهد که امام علیه السلام همراه کمیل بازنگشت و همچنان در آن بیابان خاموش و خالی مدتی ماند. شاید می‌خواست باخدای خود مناجات کند یا سخنان

۱. بقره، آیه ۳۰.

۲. احزاب، آیه ۴۶.

بیشتری بگوید، که پیمانۀ وجود کمیل با آن همه عظمت، گنجایش آن را نداشت. تنها خدا می داند و خود آن امام بزرگوار که در آن لحظات بر مولا علیه السلام چه گذشت. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغۀ خود در پایان این سخن می گوید: این کلام امام علیه السلام که به کمیل می گوید: «هر زمان که می خواهی بازگرد» از لطیف ترین کلمات و بهترین آداب است، زیرا آمرانه نمی فرماید برگرد، بلکه می گوید: هرگاه می خواهی، تا بدین وسیله کمیل را از ذلت تحت فرمان بودن به عزت اراده و اختیار برساند.<sup>۱</sup>

به راستی مجموعه این کلام امام علیه السلام دست هر خواننده و شنونده ای را می گیرد و به سوی عالمی مملو از معنویت و نور می برد. صفات اولیای خدا و پیشگامان راه تقرب به پروردگار را در عباراتی کوتاه و بسیار پر معنا شرح می دهد و چیزی را در این زمینه فروگذار نمی کند تا کسانی که آمادۀ پیمودن راه اند، در این مسیر قدم بگذارند و با هدایت های الهی که بر زبان این بنده خاص پروردگار جاری شده به سوی مقصد یعنی قرب الی الله پیش روند.

جاذبه این سخن به قدری زیاد است که در کلمات علمای شیعه و اهل سنت، محدث و مورخ و مفسر بازتاب گسترده ای پیدا کرده و در بسیاری از کتابها با عظمت از آن یاد کرده اند.

مرحوم علامه مجلسی در پایان این سخن می گوید: سزاوار است که آگاهان، هر روز در این کلام با نظر موشکافانه بنگرند (و از فواید آن بهره گیرند).<sup>۲</sup>

## نکته ها

### ۱. نظر امام علیه السلام در این کلمات به کیست؟

همان گونه که قبلاً اشاره کردیم، اوصافی که امام علیه السلام در ذیل این کلام نورانی

۱. شرح نهج البلاغۀ ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۵۲.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۹۴.

بیان کرده ناظر به امامان معصوم علیهم السلام است که وقتی در طول زمان آنها را در نظر بگیریم مجموعه‌ای تشکیل می‌دهند که با تعبیرات امام علیهم السلام که به صیغه جمع از آنها یاد کرده کاملاً سازگار است. آنها که زمین از وجودشان خالی نیست، و گاه ظاهر و مشهور و زمانی خائف و مغمورند، آنان که اصالت معارف اسلامی و حجت‌های الهی و نشانه‌های روشن او را حفظ می‌کنند و نسل به نسل به آیندگان منتقل می‌سازند. آری، آنها هستند که علم را با بصیرت کامل دریافته و به حق الیقین رسیده‌اند، دنیا در نظرشان کوچک و روحشان با عالم اعلا مرتبط است و خلفای الهی در زمین و داعیان به دین او هستند و عظمت مقامشان در حدی است که امام علیهم السلام اشتیاق دیدارشان را دارد.

این احتمال نیز هست که منظور، امامان معصوم علیهم السلام و اصحاب سرّ و خواص نزدیک آنها باشند؛ کسانی مانند سلمان، مقداد، ابوذر، مالک، عمار و جابر که وجودشان در کنار امام معصوم و از پرتو آن روشن و نورافشان شده و آنان نیز به سهم خود گروه‌هایی را به دین خدا فرامی‌خواندند و نمایندگان خدا در زمین بودند و کمیل، خود، یکی از ایشان بود که شایسته شنیدن این کلمات و مخاطب این خطاب نورانی شد و توانست آن را در دل تاریخ جاودانه سازد تا امروز در اختیار ما قرار گیرد.

## ۲. ابدال چه کسانی هستند؟

چنان‌که قبلاً اشاره شد ابن ابی‌الحدید در شرح این کلام نورانی تصریح می‌کند که این کلام کاملاً بر عقیده شیعه امامیه منطبق است که آن را اشاره به امامان معصوم می‌دانند. سپس می‌افزاید: اما اصحاب ما آن را به ابدال تفسیر می‌کنند که در روایات نبوی به آن اشاره شده است.

به همین مناسبت لازم می‌دانیم درباره عقیده ابدال که در کتب روایی اهل سنت و همچنین بعضی کتب شیعه آمده توضیحی بدهیم.

اساس اعتقاد اهل سنت درباره ابدال، بعضی از احادیث است که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده‌اند از جمله احمد حنبل در مسند خود از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود: «الْأَبْدَالُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ ثَلَاثُونَ مِثْلُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَانِ عَزَّوَجَلَّ كُلُّ مَا مَاتَ رَجُلٌ أَبْدَلَ اللَّهُ تَعَالَى مَكَانَهُ رَجُلًا؛ ابدال در امت من سی نفرند که هر کدام همچون ابراهیم خلیل‌اند و هر زمان یکی از آنها از دنیا برود خدا فرد دیگری را بدل او قرار می‌دهد. (از اینجا وجه نام‌گذاری ابدال به این نام روشن می‌شود)».<sup>۱</sup>

در مجمع الزوائد در حدیث دیگری از آن حضرت نقل می‌کند: آنها چهل نفرند که خدا به برکت آنها برکات زمین و آسمان را نصیب انسان‌ها می‌کند.<sup>۲</sup> سپس می‌بینیم این روایت به دست «معاویه» می‌افتد و او چنان آن را تحریف می‌کند که هر خواننده‌ای گرفتار وحشت می‌شود. ابن ابی‌الحدید تحت عنوان «احادیث مجعوله که در مذمت علی علیه السلام ساخته‌اند» از معاویه چنین نقل می‌کند: «واقدی» می‌نویسد: هنگامی که معاویه بعد از صلح با امام حسن علیه السلام از عراق به شام بازگشت خطبه‌ای خواند و گفت: ای مردم! رسول اکرم صلی الله علیه و آله به من چنین فرمود: «أَنْتَ سَتَلِي الْخِلَافَةَ مِنْ بَعْدِي فَاخْتَرِ الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ فَإِنَّ فِيهَا الْأَبْدَالَ وَقَدْ اخْتَرْتُمْكُمْ فَالْعُنُوتُ أَبَا تُرَابٍ؛ به زودی تو خلافت را پس از من عهده‌دار می‌شوی. سرزمین مقدس (شامات) را انتخاب کن چرا که ابدال در آنجا هستند و من شما را برگزیدم، بنابراین شما ابوتراب (نعوذ بالله علی علیه السلام) را لعن کنید».<sup>۳</sup>

این حدیث به دست صوفیه افتاده و آنها گفته‌اند: دنیا هرگز خالی از ابدال نمی‌شود و آنها چهل نفرند و خالی از اوتاد نمی‌گردد و آنها هفت نفرند و از

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۲۲.

۲. مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۶۳.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۷۲.

قطب تهی نمی ماند و او یک نفر است. هنگامی که قطب بمیرد یکی از آن هفت نفر به جای او می نشیند و یکی از چهل نفر از ابدال در سلک اوتاد قرار می گیرد.<sup>۱</sup> ابن ابی الحدید پس از نقل این سخن می افزاید: اصحاب ما معتقدند که ابدال جماعتی از علما و مؤمنین آگاه به مسائل اسلامی اند و اگر اجماع امت حجت است به موجب سخن آنهاست و چون نمی توان آنان را شناخت اجماع همه علما معیار قرار داده شده در حالی که اصل، قول همان گروه است.<sup>۲</sup>

جالب این که در کتب اهل سنت آمده است که ابدال هرگز فرزندی از خود نمی آورند، هرچند هفتاد همسر انتخاب کنند و لذا بعضی از افراد را که فرزندی نداشتند جز ابدال شمرندند؟<sup>۳</sup> ولی این که این ویژگی چه سرّی دارد؟ بر هیچ کس روشن نیست.

در روایات شیعه امامیه نیز به ابدال اشاره شده است؛ از جمله مرحوم علامه مجلسی در جلد ۲۷ بحار الانوار در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام چنین نقل می کند که راوی از آن حضرت پرسید: مردم (اشاره به جماعتی از اهل سنت است) چنین گمان می کنند که در زمین ابدالی وجود دارند. این ابدال چه کسانی هستند؟ امام علیه السلام فرمود: راست گفتند. ابدال همان اوصیا (و امامان معصوم) هستند که خداوند عزوجل آنها را بدل انبیا قرار داده است، هنگامی که انبیا را از این جهان بُرد و خاتم آنها را محمد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قرار داد.

مرحوم علامه مجلسی بعد از ذکر این حدیث می گوید: ظاهر دعایی که جزء دعای «ام داود» است و از امام صادق علیه السلام در نیمه رجب نقل شده که می گوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَالشُّعَدَاءِ وَالشُّهَدَاءِ وَأُمَّةِ الْهُدَى اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَبْدَالِ وَالْأُتَادِ...» این است که ابدال غیر از امامان

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۹۶.

۲. ر.ک: همان، ج ۱۸، ص ۳۵۱.

۳. میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۱، ص ۵۹۱.

اهل بیت علیهم السلام هستند (زیرا نخست درود بر آل محمد و ائمه هدی علیهم السلام فرستاده شده و سپس بر ابدال و اوتاد). ولی صریح نیست و ممکن است آن را حمل بر تأکید کنیم.

سپس می‌افزاید: ممکن است مراد از این دعا اصحاب خاص ائمه باشند و به هر حال ظاهر خبر این است که آنچه را صوفیة اهل سنت افترا بسته‌اند (که آن را اشاره به اقطاب و سران صوفیه می‌دانند) نفی می‌کند.<sup>۱</sup>

در حدیثی که در کتاب مستدرک از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده نیز می‌خوانیم: «هر کس در روز، بیست و پنج بار برای همه مردان و زنان مؤمن دعا کند خداوند کینه را از سینه او بیرون می‌برد و او را جزء ابدال محسوب می‌کند».<sup>۲</sup>

از مجموع آنچه ذکر شد استفاده می‌شود که اصل وجود ابدال در کلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله و به دنبال آن در بعضی از کلمات ائمه اهل بیت علیهم السلام بوده است و اشاره به افراد باایمان والامقامی است که خداوند آنها را برای هدایت بندگانش در زمین قرار داده که در رأس همه آنها امام معصوم است. همان‌گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «انَّ اَبْدَالَ اُمَّتِي لَنْ يَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِالْاَعْمَالِ وَاِنَّمَا دَخَلُوهَا بِرَحْمَةِ اللهِ وَسَخَاوَةِ الْاَنْفُسِ وَسَلَامَةِ الصُّدُرِ وَرَحْمَةِ لَجْمِيعِ الْمُسْلِمِينَ؛ ابدال اتم (تنها) با اعمالشان وارد بهشت نمی‌شوند، بلکه به رحمت خداوند و سخاوت نفس و سلامت دل و مهربانی و محبت به جمیع مسلمانان وارد بهشت می‌شوند».<sup>۳</sup>

ولی بعداً هر گروهی این واژه را به نفع خود و بر طبق امیال و هوس‌های خویش تفسیر کرده است؛ صوفیان به نفع خود و معاویه نیز به سود خویش آن را بر آنچه مایل بوده‌اند تطبیق داده‌اند.

۱. بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۴۸.

۲. مستدرک، ج ۵، ص ۲۳۶.

۳. کنز العمال، روایت ۳۴۶۰۰۱.

### ۳. کمیل بن زیاد کیست؟

نام «کمیل» در نزد همه شیعیان مشهور است و همگی او را از خواص و اصحاب سرّ امیر مؤمنان علی علیه السلام می دانند و حدیث مورد بحث نیز دلیل روشنی برای همین معناست که امام علیه السلام این کلمات نورانی را در فضایی خالی از اغیار در اختیار او گذاشت و دستور داد آن را نگهداری کند (تا به دیگران برساند). این کلام دستور العملی است برای همه پویندگان راه حق و سالکان الی الله و نمونه روشنی است از تعلیمات عالی اسلام. دعای معروف «کمیل» نیز از پربارترین دعاهاست که عاشقان پروردگار پیوسته از آن بهره مند می شوند.

جالب این که بسیاری از بزرگان اهل سنت نیز وی را ستوده و اوصاف برجسته‌ای برای او ذکر کرده‌اند؛ ابن کثیر که از متعصبان اهل سنت است درباره او می نویسد: کمیل از اصحاب امیر مؤمنان، در صفین حاضر شد و مردی شجاع، زاهد و عابد بود که در سن صد سالگی به دست حجاج در سال هشتاد و دو به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

از تعیین زمان وفات کمیل استفاده می شود که وی مدتی از عصر پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز درک کرده بود؛ ولی بعضی او را به هنگام شهادت هفتاد ساله ذکر کرده‌اند، از این رو او را از تابعین شمرده‌اند نه از صحابه.<sup>۲</sup> خداوند کمیل را با اولیایش محشور و غریق رحمت خاصش کند.

درباره حالات کمیل شرح بیشتری را در ذیل نامه ۶۱ از نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام آوردیم.

\*\*\*

۱. البدایة و النهایة، ج ۹، ص ۴۶.

۲. الاصابه، ج ۵، ص ۴۸۶.





## الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.

امام عليه السلام فرمود:

انسان زیر زبان خود پنهان است

(و تا سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه این کلام گهربار حکمت‌آمیز از مرحوم شیخ طوسی در کتاب امالی از عبدالعظیم حسنی از امام جواد عليه السلام از پدرش امام علی بن موسی الرضا از اجدادش از جدش امیرمؤمنان عليه السلام در ضمن روایتی نقل شده است که آن حضرت فرمود: چهار جمله من گفته‌ام که در قرآن مجید تصدیقش آمده است؛ گفته‌ام: «الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ فَإِذَا تَكَلَّمَ ظَهَرَ؛ انسان در زیر زبانش نهفته است، هنگامی که سخن بگوید شخصیتش آشکار می‌شود». خداوند در قرآن مجید (در باره منافقان) فرموده است: «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»؛ «آنها را از طرز سخنانشان خواهی شناخت» (محمد، آیه ۳۰). نیز جاحظ که قبل از مرحوم رضی می‌زیسته است در کتاب المائة المختارة این کلام شریف را نقل می‌کند (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۰).

جالب این‌که همین کلام حکمت‌آمیز با اضافه‌ای در حکمت ۳۹۲ آمده است.

## شرح و تفسیر

### تا سخن نگفته‌ای معلوم نیست کیستی!

امام علیه السلام در این کلام بسیار کوتاه و پرمعنا می‌فرماید: «انسان زیر زبان خود پنهان است (و تا سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد)»؛ (الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ).

منظور از «مرء» (انسان) در اینجا شخصیت و ارزش انسان است و منظور از «مخبوء» (نهفته بودن) در زیر زبان این است که هنگامی که سخن بگوید شخصیت او آشکار می‌شود، چرا که سخن، ترجمان عقل و دریچه‌ای به سوی روح آدمی است. هرچه در روح اوست از خوب و بد، والا و پست، بر زبان و کلماتش ظاهر می‌شود. گاه انسان به افرادی برخورد می‌کند که از نظر ظاهر بسیار آراسته و پرابهت‌اند؛ اما همین که زبان به سخن می‌گشایند می‌بیند که چقدر توخالی‌اند. و بر عکس، به افرادی برخورد می‌کند که ابداً ظاهری ندارند؛ اما هنگامی که زبان به سخن می‌گشایند، انسان احساس می‌کند دانشمند و حکیم هستند.

مرحوم علامه مجلسی این کلام را از مصباح الشریعة با اضافه‌ای از امام صادق از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است و آن اضافه این است که می‌فرماید: «فَزَنْ كَلَامَكَ وَاعْرَضُهُ عَلَى الْعَقْلِ وَالْمَعْرِفَةِ فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ وَفِي اللَّهِ فَتَكَلَّمْ بِهِ وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ فَالْسُّكُوتُ خَيْرٌ مِنْهُ؛ حال که چنین است کلام خود را بسنج و بر عقل

و معرفت عرضه دار اگر رضای خدا در آن است آن را بر زبان جاری کن و اگر غیر از آن است سکوت از چنین سخن گفتنی بهتر است»<sup>۱</sup>.

درباره اهمیت این جمله کوتاه و تاثیر آن در شناخت انسان‌ها دانشمندان اسلام سخن‌های برجسته‌ای گفته‌اند از جمله ابن ابی‌الحدید در ذیل همین کلام حکمت‌آمیز می‌گوید: مفهوم این کلام در عبارات مختلفی آمده؛ اما تعبیری که در اینجا آمده است از نظر کوتاه بودن و پرمعنا بودن نظیر و مانند ندارد.<sup>۲</sup>

مرحوم مغنیه در شرح نهج‌البلاغه خود می‌گوید: ادیب و فقیه و فیلسوف تنها با سخنانشان شناخته می‌شوند و همچنین وکلا و اخترشناسان، ولی طبیب و مهندس و مانند آنها، هم با سخنانشان شناخته می‌شوند و هم با کارهایشان و به هر حال هر انسانی که سخنان تازه مفیدی در اختیار برادر هم‌نوعش بگذارد عاقل و عالم و ادیب و فقیه و فیلسوف است؛ اما سخنوران فصیحی که اثر باارزشی از خود به یادگار نگذاشتند سופسطائینی بیش نیستند، هرچند هزاران جلد نثر و نظم نوشته باشند.<sup>۳</sup>

تأثیر این سخن امام علیه السلام به قدری در شعرا و ادیبان زیاد بوده که در اشعار آنها نمایان است.

سعدی می‌گوید:

تا مرد سخن نگفته باشد      عیب و هنرش نهفته باشد  
نیز می‌گوید:

زبان در دهان ای خردمند چیست      کلید در گنج صاحب هنر  
چو در بسته باشد چه داند کسی      که گوهر فروش است یا پيله‌ور

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۸۵، ح ۳۹.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۵۳.

۳. فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۶.

شاعر دیگری می‌گوید:

آدمی مخفی است در زیر زبان

این زبان پرده است بر درگاه جان

شاعر دیگری می‌گوید:

مرد، از خزف و طلای کان است

در زیر زبان خود نهان است

\*\*\*

## هَلَكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

آن کس که قدر خود را نشناسد هلاک می شود.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر نهج البلاغه از شیخ صدوق در کتاب خصال چنین نقل می کند که عامر شعبی - از علمای معروف اهل سنت که او را از تابعین و فقهای معروفشان شمردند - (متوفای در سال ۱۰۴ هجری) می گوید: امیرمؤمنان علی علیه السلام نه جمله ارتجالاً (بدون مطالعه قبلی) بیان فرمود که چشم بلاغت را خیره کرد و گوهرهای حکمت را کم ارزش ساخت و همه را از رسیدن به یکی از آنها بازداشت. سه جمله درباره مناجات است و سه جمله از آنها درباره حکمت و سه جمله درباره ادب. اما آن سه جمله ای که در مناجات وارد شده این است که فرمود: «كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا» و «كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا» و «أَنْتَ كَمَا أُحِبُّ فَاجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ»؛ این عزت برای من بس است که بنده تو باشم و این افتخار برای من کافی است که تو پروردگار من باشی تو آن گونه هستی که من دوست دارم و مرا چنان قرار ده که تو دوست داری».

سه جمله ای که درباره حکمت از آن حضرت نقل شده این است: «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ» و «مَا هَلَكَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ» و «الْمَرْءُ مَحْبُودٌ تَحْتَ لِسَانِهِ»؛ ارزش هر کس به اندازه کاری است که به خوبی از عهده آن بر می آید و آن کس که قدر و مقام خود را بشناسد هرگز هلاک نمی شود و انسان در زیر زبانش نهفته شده است».

## شرح و تفسیر

### به حدّ خود قانع باش!

امیر مؤمنان علی امام علیه السلام به افرادی که از حدّ خود تجاوز می کنند هشدار می دهد، می فرماید «کسی که قدر خود را نشناسد هلاک می شود»؛ (هَلَكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ). می دانیم که یکی از عمیق ترین غرایز انسان، دوست داشتن خویشتن است و بسیار می شود که بر اثر آن انسان قدر و منزلت خود را گم می کند جنبه های مثبت خویش را بسیار بیش از آنچه هست می پندارد و حتی گاهی جنبه های منفی خود را مثبت می انگارد. به همین دلیل بر جای خود تکیه نمی کند، بلکه خود را در جایی قرار می دهد که شایسته آن نیست و در آنجا گاه سخنانی می گوید که دین و دنیای او را بر باد می دهد، آبروی او را می ریزد، و سرچشمه مفاسدی در جامعه می شود که نتیجه همه آنها هلاکت معنوی و مادی است.

---

اما آن سه جمله نقل شده درباره ادب این است: «امْنُنْ عَلَيَّ مَنْ شِئْتَ تَكُنْ اَمِيْرَهُ» و «اِحْتَجِ اِلَيَّ مَنْ شِئْتَ تَكُنْ اَسِيْرَهُ» و «اسْتَعْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيْرَهُ»؛ به هر کس می خواهی نعمت ببخشی تا امیرش باشی و دست حاجت به هر کس می خواهی دراز کن تا اسیرش شوی و از هر که می خواهی بی نیاز شو تا نظیرش باشی».

نویسنده کتاب مصادر بعد از ذکر این کلام شعبی می گوید: از جاحظ (مرد فصیح و بلیغ مشهور) نقل شده که گفته است هیچ سخنی بعد از کلام خداوند و کلام رسول الله صلی الله علیه و آله از کسی صادر نشد مگر این که من به معارضه با آن برخاستم مگر کلماتی از امیر مؤمنان علی علیه السلام که من قادر به معارضه با آن نشدم آن کلمات چنین است: «ما هَلَكَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ» و جمله «الْمَرْءُ عَدُوٌّ مَا جَهِلَ» و جمله «اسْتَعْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيْرَهُ...» (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۰).

مانند این که کسی چند صباحی آموزش علوم دین را دیده و هنوز به مقام اجتهاد نرسیده خود را مجتهدی اعلم بداند و به استنباط احکام بنشیند و احکامی را آمیخته با اشتباهات فراوان برای این و آن بازگو کند و عبادات و معاملات آنها را ضایع سازد، چنین شخصی که قدر خود را نشناخته به یقین مسئولیت سنگینی در قیامت خواهد داشت.

یا شخصی چند کتاب طبی را مطالعه کرده، ناگهان بر اثر خودبزر بینی، خویش را طبیعی حاذق و لایق بیندارد و دستورات طبی صادر کند که باعث خطر جانی برای گروهی شود، او به یقین دنیا و آخرت خود را تباه ساخته است. شاهد این تفسیر، جمله معروفی است که در افواه دانشمندان شهرت یافته است: «رَحِمَ اللَّهُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَجَاوَزْ حَدَّهُ؛ خدا رحمت کند کسی را که قدر و منزلت خویش را بشناسد و از حدّ خود تجاوز نکند».

شاهد دیگر بر این تفسیر همان چیزی است که در خطبه ۱۶ نهج البلاغه گذشت: «هَلَكَ مَنْ ادَّعَى، وَخَابَ مَنْ افْتَرَى، مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ؛ آن کس که به ناحق ادعایی کند هلاک می شود و آن کس که با دروغ و افترا مقامی را طلب کند محروم می گردد و به جایی نمی رسد و آن کس که (با ادعاهای باطل) به مبارزه با حق برخیزد و در برابر آن قد علم کند هلاک خواهد شد و در نادانی انسان همین بس که قدر خویش را نشناسد».

ولی همان گونه که در ذیل خطبه ۱۰۳ گذشت<sup>۱</sup> این جمله تفسیر دیگری نیز می تواند داشته باشد که انسان به موهبت الهی، قدر و مقام والایی دارد و جرم صغیری است که عالم کبیر در آن خلاصه شده است حتی می تواند از فرشتگان آسمان بالاتر رود. آری، چنین است مقام آدمیت، بنابراین اگر مقام خود را درست

۱. در عبارت: «العالم من علم قدره».



شناسد و شخصیت خویش را با درهم و دینار و مقامی معاوضه کند و در هوا و هوس‌ها و شهوات غوطه‌ور شود و از رسیدن به مقام قرب الهی بازماند خود را هلاک کرده است، چرا که قدر خود را نشناخته است.

با توجه به آنچه گذشت و فهم عموم دانشمندان از این حدیث، معنای اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد، هرچند در بعضی از روایات نیز تعبیراتی است که معنای دوم را تداعی می‌کند؛ مانند آنچه در کلام دیگری از امام امیرمؤمنان علیه السلام آمده است که می‌فرماید: «مَنْ حَصَّنَ شَهْوَتَهُ فَقَدْ صَانَ قَدْرَهُ»<sup>۱</sup> هرچند جمع میان دو معنا نیز ممکن است که از یک سو نگاه به معنای اول کند و از سویی دیگر نگاه به معنای دوم.

\*\*\*







نمی‌کند. صالحان را دوست دارد ولی عمل آنها را انجام نمی‌دهد و گنهکاران را دشمن می‌شمارد ولی یکی از آنهاست. از مر به سبب زیادی گناهان متنفر است؛ اما به اعمالی ادامه می‌دهد که مر را به سبب آن ناخوش می‌دارد. هرگاه بیمار می‌شود (از اعمال بد خود) پشیمان می‌گردد و هرگاه تندرست شود احساس امنیت می‌کند و به لهو و لعب می‌پردازد. به هنگام سلامت خودخواه و مغرور می‌شود و به هنگام گرفتاری ناامید می‌گردد. اگر بلایی به وی برسد همچون بیچارگان دست به دعا برمی‌دارد و اگر وسعت و آرامشی به او دست دهد با غرور از خدا روی گردان می‌شود. نفس او وی را در امور دنیا به آنچه گمان دارد وادار می‌کند ولی در امور آخرت به آنچه یقین دارد بی‌اعتناست. برای دیگران به کمتر از گناه خود می‌ترسد و برای خویشان بیش از آنچه عمل کرده انتظار دارد.

## شرح و تفسیر

### یک اندرز جامع!

این کلام حکمت‌آمیز که نصایح بسیار گران‌قدر و مواعظ گرانبهایی در آن است دستورالعملی است برای تمام زندگی بشر که در سایه آن می‌تواند سعادت دنیا و آخرت را برای خود به دست آورد. مرحوم سید رضی بعد از ذکر این کلام شریف - چنان‌که خواهد آمد - تصریح می‌کند که اگر در مجموعه کتاب نهج‌البلاغه جز این کلام شریف نبود برای وعظ و اندرز و موعظه نجات‌بخش کافی بود و چه بسیار از افرادی که از جای‌جای این کلام شریف برای اثبات مقاصد خود بهره گرفته و سخنان خود را به وسیله آن آراسته‌اند.

جالب توجه این‌که محدث مشهور اهل سنت، متقی هندی در کنز العمال مقدمه‌ای برای این حدیث شریف ذکر کرده است، وی از «زیاد بن اعرابی» نقل

می‌کند که بعد از خاموش شدن آتش فتنه خوارج نهروان امام علیه السلام بر منبر کوفه قرار گرفت و حمد الهی به جای آورد. در این هنگام گریه به او مهلت نداد به اندازه‌ای که اشک‌ها بر صورت و محاسن شریفش جاری شد و هنگامی که محاسن شریف خود را تکان داد قطره‌هایی از آن بر بعضی از حاضران افتاد و ما می‌گفتیم: هر کسی که قطره‌ای بر او افتاده است خداوند آتش دوزخ را بر او حرام خواهد کرد. سپس شروع به ایراد خطبه کرد و فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَكُونُوا مَمَّنْ يَرْجُوا الْآخِرَةَ»<sup>۱</sup>.

امام علیه السلام در این بیان پربار در جواب شخصی که موعظه و اندرزی از او خواست به سی مورد از رذایل اخلاقی (که ما آن‌ها را در بیست و هشت مورد گنجانده‌ایم) اشاره کرده و با بیان شیوا و قریب به استدلال، از آن‌ها نهی می‌کند (قَالَ علیه السلام: لِرَجُلٍ سَأَلَهُ أَنْ يَعِظَهُ).

می‌فرماید:

۱. «مانند کسی نباش که بدون عمل امید سعادت اخروی دارد»؛ (لَا تَكُنْ مَمَّنْ يَرْجُوا الْآخِرَةَ بَغَيْرِ الْعَمَلِ).

به گفته مرحوم مغنیه در فی ظلال انسان برای رسیدن به متاع حقیر دنیا بدون تلاش و سعی و کوشش هرگز به مقصود نمی‌رسد، پس چگونه می‌تواند بدون سعی و کوشش به نعمت‌های پرارزش الهی در آخرت که نه چشمی همانند آن را دیده و نه گوشی وصف آن را شنیده و نه بر قلب انسانی خطوط کرده برسد؟<sup>۲</sup>

قرآن مجید در آیاتی چند بر این معنا تأکید فرموده است؛ در یک جا می‌فرماید: ﴿\*﴾ «واین‌که برای

۱. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۰۵، ح ۴۴۲۲۹.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۸.

انسان چیزی جز (حاصل) سعی و کوشش او نیست، و این که تلاش او به زودی دیده می شود.<sup>۱</sup>

در جای دیگر می فرماید: ﴿

﴿﴾ «آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید، بی آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که سختی ها و زیان ها به آنها رسید، و آن چنان بی قرار شدند که پیامبر و افرادی که با او ایمان آورده بودند گفتند: پس یاری خدا کی خواهد آمد؟!»<sup>۲</sup>

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ شَيْءٌ يُعْطِيهِ بِهِ خَيْرًا أَوْ يَصْرِفُ بِهِ عَنْهُ شَرًّا إِلَّا الْعَمَلُ الصَّالِحُ لَا يَدَّعَى مُدَّعٍ وَلَا يَتَمَنَّ مُتَمَنَّ أَنْهُ يَرْجُوا إِلَّا بِعَمَلٍ وَرَحْمَةٍ وَلَوْ عَصَيْتُ هَوَيْتُ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ ثَلَاثًا! ای مردم! میان خدا و هیچ کس چیزی نیست که به وسیله آن خیری به کسی برساند یا شری را از او دفع کند مگر عمل صالح (تنها وسیله جلب خیرات و دفع آفات همین است، بنابراین) هیچ کس ادعا نکند و آرزو نداشته باشد که اهل نجات است مگر به عمل (صالح) و رحمت الهی. من هم اگر پروردگار را عصیان کنم سقوط خواهم کرد. سپس رسول اکرم صلی الله علیه و آله سه بار این جمله را تکرار کرد: خداوندا! آیا من ابلاغ کردم؟»<sup>۳</sup>

احادیث در این زمینه بسیار است که وسیله نجات تنها عمل صالح است و این پاسخی است برای آنها که تصور می کنند تنها با ذکر شهادتین و اظهار اسلام و به جا آوردن نماز و روزه و خواندن بعضی از ادعیه و توسلات و یا تنها با

۱. نجم، آیات ۳۹ و ۴۰.

۲. بقره، آیه ۲۱۴.

۳. ارشاد مفید، ج ۱، ص ۱۸۲؛ اعلام الوری طبرسی، ص ۱۳۴.

شرکت در یک مجلس عزاداری اهل نجات خواهند شد، هرچند زندگی آنها سراسر آلوده گناه و معصیت باشد.

۲. «(مانند کسی مباش که) توبه را با آرزوهای دور و دراز به تأخیر می اندازد؛ (و يُرَجِّی التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ).

اشاره به این که اگر گناه و لغزشی از تو سرزد بلافاصله دست به دامن لطف الهی بزن و با توبه و استغفار به درگاه او بازگرد. مبادا آرزوهای دور و دراز مانع این کار شود، زیرا هیچ کس اطمینان ندارد که یک روز دیگر و یا یک لحظه دیگر زنده است و درهای توبه به روی او باز است. به همین دلیل در روایات زیادی از تسویف توبه و تأخیر آن نهی شده است.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می خوانیم که خطاب به ابادر فرمود: «إِيَّاكَ وَالتَّسْوِيفَ بِأَمَلِكَ فَإِنَّكَ بِيَوْمِكَ وَلَسْتَ بِمَا بَعْدَهُ؛ از تأخیر توبه به سبب تکیه بر آرزوها برحذر باش، زیرا تو به امروز تعلق داری نه به فردا».<sup>۱</sup>

در حدیثی از امام علی بن ابی طالب عليه السلام می خوانیم: «أَنْ قَارَفْتَ سَيِّئَةً فَعَجِّلْ مَحْوَهَا بِالتَّوْبَةِ؛ اگر گناهی مرتکب شدی برای محو آن با توبه شتاب کن».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «مُسَوِّفٌ نَفْسَهُ بِالتَّوْبَةِ مِنْ هُجُومِ الْأَجَلِ عَلَى أَكْثَرِ الْخَطَرِ؛ کسی که توبه را عقب می اندازد در برابر هجوم مر معرض خطر است».<sup>۳</sup>

۳. «(مانند کسی مباش که) درباره دنیا همچون زاهدان سخن می گوید ولی در آن همچون دنیاپرستان عمل می کند»؛ (يَقُولُ فِي الدُّنْيَا بِقَوْلِ الرَّاهِدِينَ وَيَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الرَّاهِبِينَ).

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۵، ح ۳.

۲. همان، ص ۲۱۰، ح ۱.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۳۰، ح ۱۳۷۰۷.



اشاره به این که میان قول و فعل تو درباره زرق و برق دنیا و زهد و رغبت در آن تناقض نباشد آن گونه که ریاکاران و متظاهران به قدس و ورع، و خالی از قداست و پاکی سخن می گویند.

قرآن مجید می فرماید: ﴿

۱.﴾

۴. «(مانند کسی مباش که) اگر چیزی از دنیا به او برسد سیر نمی شود و اگر نرسد هرگز قانع نخواهد بود»؛ (أَنْ أُعْطِيَ مِنْهَا لَمْ يَشْبَعْ، وَأَنْ مُنِعَ مِنْهَا لَمْ يَقْنَعْ). اشاره به این که در زندگی قانع باش. اگر گرفتار محرومیت شدی صابر و اگر مواهب الهی شامل حالت شد شاکر باش. نه مانند دنیاپرستان که هرگز از دنیا سیر نمی شوند و هر قدر بیشتر از مواهب دنیا در اختیارشان قرار بگیرد تشنه تر می گردند، همان گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ مَاءِ الْبَحْرِ كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ أَزْدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَقْتُلَهُ؛ مَثَلُ دُنْيَا هَمَّ مِثْلُ آبٍ شَوْرٍ دَرِيَا سْتِ كَه هَر قَدْر تَشْنَه اِي اَز اَن بِيْشْتَر بِنُوشِد بِيْشْتَر گِرْفْتَار عَطْش مِي شَوْد تا او را در کام فرو برد».<sup>۲</sup>

۵. «(مانند کسی مباش که) از شکر آنچه به او داده شده عاجز است؛ ولی باز هم فزونی می طلبند»؛ (يُعْجِزُ عَنْ شُكْرِ مَا أُوتِيَ، وَيَبْتَغِي الزِّيَادَةَ فِيمَا بَقِيَ).

روشن است که هر نعمتی را شکری لازم است و از دست و زبان هیچ کس بر نمی آید که از عهده شکرش به درآید. با این حال چگونه ممکن است انسان، شکر را رها کند و دائماً به دنبال زیاده خواهی باشد؟ این نشانه نهایت غفلت و بی خبری است.

۶. «(مانند کسی مباش که) دیگران را از کار بد باز می دارد؛ ولی خود نهی

۱. صف، آیات ۲ و ۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۳۶، ج ۲۴.

نمی‌پذیرد و دیگران را به کار خوب وامی‌دارد؛ ولی خودش به آن عمل نمی‌کند»؛  
(يَنْهَى وَلَا يَنْتَهَى، وَيَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي).

بدیهی است که اگر انسان کسی را به چیزی امر کند به یقین به سبب آثار خوب و برکات آن است. با این حال اگر عاقل باشد چرا خودش از آن بهره‌نگیرد؟ و اگر دیگری را از کاری باز می‌دارد لابد به سبب زیان‌های آن است، با این حال چرا خودش پرهیز نکند؟ آیا این بی‌توجهی دلیل بر آن نیست که ایمان درستی به گفته‌های خود ندارد؟

قرآن مجید نیز در مقام سرزنش این‌گونه افراد می‌فرماید: ﴿

﴿﴾ «آیا مردم را به نیکی

(وایمان به پیامبری که صفات او در تورات آمده است) دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌کنید با این که شما کتاب آسمانی (تورات) را می‌خوانید؟ آیا نمی‌اندیشید؟»<sup>۱</sup>

۷. «(مانند کسی مباش که) صالحان را دوست دارد ولی عمل آنها را انجام نمی‌دهد و گنهکاران را دشمن می‌شمارد ولی یکی از آنهاست»؛ (يُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَلَا يَعْمَلُ عَمَلَهُمْ، وَيُبْغِضُ الْمُذْنِبِينَ وَهُوَ أَحَدُهُمْ).

این در واقع نوعی تناقض در فکر و عمل است؛ از نظر تفکر، به صالحان عشق می‌ورزند لابد به دلیل اعمال صالح آنها؛ ولی از نظر عمل آنچه را که بدان عشق می‌ورزیدند کنار می‌گذارند. همچنین در نقطه مقابل، از ظالمان و عاصیان و فاسقان متنفرند که به یقین به سبب اعمالشان است در حالی که در مقام عمل آلوده به همان اعمال‌اند. ممکن است در آن درجه از شدت نباشد؛ ولی به هر حال با دیدی کلی عمل آنها هماهنگ با اعمال کسی است که از وی متنفرند. این تناقض به راستی عجیب، و نشانه ضعف ایمان و اراده و غلبه هوای نفس است.

در صحیفه گرانهای سجاده نیز در ضمن دعای بیست و چهارم می خوانیم: «لَا تَجْعَلْنِي مَمَّنْ يُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَلَا يَعْمَلُ عَمَلَهُمْ وَيُبْغِضُ الْمُسِيئِينَ وَهُوَ أَحَدُهُمْ؛ خداوند! مرا از کسانی قرار نده که صالحان را دوست دارند ولی اعمال آنها را انجام نمی دهند و گنهکاران را دشمن می دارند ولی خودشان در عمل همچون آنها هستند».

۸. «مانند کسی مباش که) از مر به سبب زیادی گناهانش متنفر است؛ اما به اعمالی ادامه می دهد که مر را به سبب آن ناخوش می دارد»؛ (يَكْرَهُ الْمَوْتَ لَكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ، وَيُقِيمُ عَلَى مَا يَكْرَهُ الْمَوْتَ مِنْ أَجَلِهِ).

این نیز تناقض دیگری در زندگی آنهاست؛ از یک سو هنگامی که سخن از مر به میان می آید وحشت می کنند، زیرا نامه اعمال خود را سیاه می بینند ولی به جای توبه و اصلاح مسیر خویش باز به همان گناهان ادامه می دهند. این تناقض در فکر و عمل نیز به سبب ضعف ایمان و غلبه هوای نفس است.

قرآن مجید درباره گروهی از یهود می فرماید: ﴿

﴿وَلِيَّ أَنْهَآ، به دلیل اعمال بدی که پیش از خود فرستاده اند، هرگز آرزوی مر نخواهند کرد﴾.<sup>۱</sup>

همچنین در آیه بعد نیز می فرماید: ﴿

﴿تَا أَن جَا) که هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود؛ در حالی که این عمر طولانی او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت﴾.<sup>۲</sup>

۹. «مانند کسی مباش که) هرگاه بیمار می شود (از اعمال زشت خود) پشیمان

۱. بقره، آیه ۹۵.

۲. بقره، آیه ۹۶.

می‌گردد و اگر تندرست باشد احساس امنیت می‌کند و به لهُو و لعب می‌پردازد؛  
(انْ سَقَمَ ظِلٌّ نَادِماً، وَ انْ صَحَّ اَمِنْ لَاهِياً).

آری، آنها به هنگام بیماری چون چهره مر را در نزدیکی خود می‌بینند، ندامت به آنها دست می‌دهد و به فکر توبه از گناه و جبران اعمال سابق خویش می‌افتند؛ اما همین که از بستر بیماری برخاستند و تندرستی به آنها بازگشت آن حالت به کلی از آنان زائل شده و خود را در هاله‌ای از امن و امان می‌بینند و به لهُو و لعب مشغول می‌شوند. این فراموش‌کاری سریع و تناقض در دو حال نزدیک به هم نیز نشانه سطح فکر کوتاه آنها و ضعف ایمانشان است.

خداوند انسان‌ها را در زندگی گرفتار مشکلات و مصائب و بیماری‌ها می‌کند تا به آنها هشدار دهد که از خواب غفلت برخیزند؛ اما افسوس که این بیداری برای بسیاری از مردم زودگذر است. هنگامی که آن مشکلات برطرف می‌شود بلافاصله در خواب غفلت فرو می‌روند.

۱۰. «مانند کسی مباش که) به هنگام سلامت، خودخواه و مغرور می‌شود و به هنگام گرفتاری ناامید می‌گردد»؛ (يُعْجَبُ بِنَفْسِهِ اِذَا عُوْفِيَ، وَيَقْنَطُ اِذَا ابْتُلِيَ).  
این تناقض در احوال نیز که در زمان عافیت مغرور و در زمان ابتلا مأیوس می‌شوند از عجایب است و اثر مستقیم همان ضعف ایمان و اراده و غلبه هوای نفسانی است.

این در حالی است که حالت عافیت قابل اعتماد نیست و «از نسیمی دفتر ایام برهم می‌خورد» و با گذشتن یک روز و حتی یک ساعت ممکن است همه چیز عوض شود و نیز حالت ابتلا و گرفتاری ابدی نیست که سبب یأس انسان گردد، زیرا گاه از دل گرفتاری‌ها گشایش برمی‌خیزد و به گفته امام علیه السلام در حکمت ۳۵۱

۱. «يُعْجَبُ بِنَفْسِهِ» به صیغه مجهول است، زیرا در لغت «أَعْجَبَ بِنَفْسِهِ» به صورت مجهول مفهومش این است که خودپسند و مغرور شد.

«عِنْدَ تَنَاهِي الشَّدَّةِ تَكُونُ الْفَرْجَةُ، وَ عِنْدَ تَضَائِقِ حَلَقِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الرَّخَاءُ؛ هنگامی که سختی‌ها به آخرین درجه شدت برسد فرج نزدیک است و در آن هنگام که حلقه‌های بلا تنگ شود راحتی و آرامش فرامی‌رسد».

قرآن در سوره هود آیات ۹ و ۱۰ می‌گوید: ﴿

\*

﴿و اگر از جانب خویش، رحمتی به انسان بپشانیم، سپس آن را از او بگیریم، بسیار نوید و ناسپاس خواهد بود. و اگر بعد از ناراحتی و زیانی که به او رسیده، نعمت‌هایی به او بپشانیم، به یقین می‌گوید: بدی‌ها از من برطرف شده (و دیگر باز نخواهد گشت) و غرق شادی و غفلت و فخرفروشی می‌شود».

در حدیثی که در کتاب شریف کافی آمده می‌خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روزی موسی نشسته بود که ناگهان ابلیس به سراغ او آمد در حالی که کلاه بلند رنگارنگی به سر داشت. هنگامی که نزدیک موسی رسید کلاه را از سر برداشت و در برابر وی ایستاد و سلام کرد. موسی گفت: تو کیستی؟ گفت: من ابلیسم. موسی گفت: خدا هرگز خانه تو را به ما نزدیک نکند. ابلیس گفت: من آمده‌ام که به تو سلام کنم به موجب مقامی که در درگاه خدا داری. موسی گفت: پس این کلاه چیست؟ گفت: من با این کلاه رنگارنگ دل‌های بنی آدم را می‌ربایم (هر کسی را به گونه‌ای) موسی گفت: «فَأَخْبِرْنِي بِالذَّنْبِ الَّذِي إِذَا أَذِنَبَهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذَتْ عَلَيْهِ! قَالَ: إِذَا أَعْجَبَتْهُ نَفْسُهُ وَاسْتَكْتَرَ عَمَلَهُ وَصَغُرَ فِي عَيْنِهِ ذَنْبُهُ؛ پس به من خبر ده از که وقتی انسان مرتکب آن شود، تو بر او غلبه می‌کنی؟ گفت: آن، زمانی است که به خود مغرور شود، عملش را زیاد پندارد و گنااهش در نظر وی کوچک شود».<sup>۱</sup>

۱۱. «مانند کسی مباش که) اگر بلایی به او برسد همچون بیچارگان دست به دعا برمی دارد و اگر وسعت و آرامشی به وی دست دهد با غرور از خدا روی گردان می شود»؛ (انْ أَصَابَهُ بَلَاءٌ دَعَا مُضْطَرًّا، وَانْ نَالَهُ رَحَاءٌ أَعْرَضَ مُعْتَرًّا).

درست همان چیزی که قرآن مجید کرارا به آن اشاره کرده، می فرماید: ﴿

﴿

«هنگامی که سوار کشتی شوند، خدا را با اخلاص می خوانند، (و غیر او را فراموش می کنند)؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می شوند».<sup>۱</sup>

همین معنا به صورت مشروح تری در آیات ۲۲ و ۲۳ سوره یونس آمده است:

﴿

\*

﴿ «او کسی است که شما را در صحرا و دریا

سیر می دهد؛ زمانی که در کشتی قرار می گیرید و بادهای موافق کشتی نشینان را (به سوی مقصد) می برد خوشحال می شوند، (ناگهان) طوفان شدیدی می وزد؛ و امواج از هر سو به سراغ آنها می آید؛ و گمان می کنند هلاک خواهند شد؛ (در آن هنگام) خدا را از روی خلوص عقیده می خوانند که: اگر ما را از این گرفتاری نجات دهی، حتماً از سپاسگزاران خواهیم بود؛ اما هنگامی که خدا آنها را رهایی بخشید (بار دیگر) به ناحق، در زمین ستم می کند».

۱۲. «مانند کسی مباش که) نفسش او را در امور دنیا به آنچه گمان دارد و ادا

می کند؛ ولی در امور آخرت به آنچه یقین دارد بی اعتناست»؛ (تَغْلِبُهُ نَفْسُهُ عَلَيَّ مَا يَظُنُّ، وَلَا يَغْلِبُهَا عَلَيَّ مَا يَسْتَيْقِنُ).

به تعبیر دیگر برای رسیدن به مال و ثروت و جاه و مقام و شهوات دنیا حتی به سراغ راه‌هایی می‌رود که اطمینان ندارد به نتیجه برسد به امید این که شاید به نهایت مطلوبی برسد؛ ولی درباره کار آخرت با این که یقین دارد فلان عمل باعث نجات او و فلان کار سبب بدبختی او در سرای دیگر می‌شود به یقین خود اعتنا نمی‌کند.

۱۳. «مانند کسی مباش که) برای دیگران به کمتر از گناه خود می‌ترسد و برای خویشان بیش از آنچه عمل کرده انتظار دارد»؛ (يَخَافُ عَلَيَّ غَيْرَهُ بِأَذْنِي مِنْ ذَنْبِهِ، وَ يَرْجُو لِنَفْسِهِ بِأَكْثَرٍ مِنْ عَمَلِهِ).

به بیان دیگر گناهان دیگران در نظرش بزرگ و گناه خود در نظرش کوچک است و به عکس، اعمال نیکش هرچند کوچک باشد به نظرش بزرگ می‌رسد و انتظار پاداش‌های عظیم دارد. این نیز نوعی دیگر از تناقض در فکر و رفتار چنین کسانی است و همان‌طور که اشاره شد تمام این تناقض‌ها به سبب ضعف ایمان و انحراف فکر و ناشی از غلبه شهوات است.

\*\*\*

## بخش دوم

إِنِ اسْتَعْنَىٰ بَطْرَ وَفْتِنَ، وَإِنِ افْتَقَرَ قَنْطَ وَوَهْنَ؛ يُقْصِرُ إِذَا عَمِلَ، وَيُبَالِغُ إِذَا سَأَلَ؛ إِنَّ عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَةٌ أَسْلَفَ الْمَعْصِيَةَ، وَسَوْفَ التَّوْبَةَ، وَإِنِ عَرَّتْهُ مِحْنَةٌ انْفَرَجَ عَنْ شَرَائِطِ الْمِلَّةِ. يَصِفُ الْعِبْرَةَ وَلَا يَعْتَبِرُ، وَيُبَالِغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَلَا يَتَّعِظُ؛ فَهُوَ بِالْقَوْلِ مُدِلٌّ، وَمِنَ الْعَمَلِ مُقِلٌّ، يُنَافِسُ فِيمَا يَفْنَىٰ، وَيُسَامِحُ فِيمَا يَبْقَىٰ، يَرَىٰ الْغَنَمَ مَعْرَمًا، وَالْغُرْمَ مَغْنَمًا، يَخْشَى الْمَوْتَ وَلَا يُبَادِرُ الْفَوْتَ؛ يَسْتَعْظِمُ مِنَ مَعْصِيَةِ غَيْرِهِ مَا يَسْتَقِلُّ أَكْثَرَ مِنْهُ مِنَ نَفْسِهِ، وَيَسْتَكْثِرُ مِنَ طَاعَتِهِ مَا يَحْقِرُهُ مِنَ طَاعَةِ غَيْرِهِ، فَهُوَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ، وَلِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ؛ اللَّهُو مَعَ الْأَغْنِيَاءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الذِّكْرِ مَعَ الْفُقَرَاءِ، يَحْكُمُ عَلَى غَيْرِهِ لِنَفْسِهِ، وَلَا يَحْكُمُ عَلَيْهَا لِغَيْرِهِ، وَيُرْشِدُ غَيْرَهُ وَيُغْوِي نَفْسَهُ. فَهُوَ يُطَاعُ وَيَعْصَى، وَيَسْتَوْفِي وَلَا يُوفِي، وَيَخْشَى الْخَلْقَ فِي غَيْرِ رَبِّهِ، وَلَا يَخْشَى رَبَّهُ فِي خَلْقِهِ.

## ترجمه

(سپس امام علیه السلام فرمود: مانند کسی مباش که) به هنگام بی‌نیازی مغرور و فریفته دنیا می‌شود و به هنگام فقر مایوس و سست می‌گردد. به هنگام عمل کوتاهی می‌کند و به هنگام درخواست و سؤال اصرار می‌ورزد. هرگاه شهوتی برایش حاصل شود گناه را جلو می‌اندازد و توبه را به تأخیر و اگر محنت و شدتی به او برسد (بر اثر نداشتن صبر و شکیبایی) از دستورات دین به کلی دور می‌شود. عبرت آموختن را می‌ستاید (و به دیگران آموزش می‌دهد) ولی خود عبرت نمی‌گیرد و موعظه بسیار می‌کند اما خود موعظه و اندرز نمی‌پذیرد. در



گفتار به خود می‌نازد و در عمل بسیار کوتاهی می‌کند. برای دنیای فانی تلاش و کوشش فراوان دارد؛ ولی برای آخرت باقی مسامحه‌کار است. غنیمت را غرامت و غرامت را غنیمت می‌شمرد. از مر می‌ترسد؛ ولی فرصت‌ها را از دست می‌دهد. معصیت‌های کوچک را از دیگران بزر می‌شمارد در حالی که بزر تر از آن را از خود ناچیز می‌بیند، از طاعات دیگران آنچه را که کوچک می‌شمرد از طاعات خودش بزر و بسیار می‌پندارد. (مرتباً) به (کارهای) مردم خُرده می‌گیرد؛ اما از کارهای خود با مسامحه و مجامله می‌گذرد. لهُو و لعب با ثروتمندان نزد او از ذکر خدا با فقیران محبوب‌تر است. همواره به نفع خود و به زیان دیگران حکم می‌کند؛ و هرگز حق را به دیگران نمی‌دهد. دیگران را هدایت می‌کند و خود را گمراه می‌سازد و در نتیجه مردم از او اطاعت می‌کنند اما خود معصیت خدا را می‌کند. حق خود را به طور کامل می‌گیرد ولی حقوق دیگران را نمی‌پردازد. از خلق خدا به سبب آنچه معصیت خدا نیست می‌ترسد ولی خود از خدا (در مورد ستم کردن) دربارهٔ مخلوقش پروا ندارد.

مرحوم سید رضی (در پایان این گفتار حکیمانه) می‌گوید: «اگر در این کتاب جز این کلام نبود برای موعظهٔ سودمند و حکمت رسا و بینایی بینندگان و عبرت ناظران اندیشمند، کافی بود»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِي هَذَا الْكِتَابِ إِلَّا هَذَا الْكَلَامُ لَكُنْفِي بِهِ مَوْعِظَةٌ نَاجِعَةٌ وَحِكْمَةٌ بِالْغَةِ وَبَصِيرَةٌ لِمُبْصِرٍ وَعِبْرَةٌ لِنَاطِرٍ مُفَكِّرٍ).

## شرح و تفسیر

از این کسان مباش!

۱۴. «(مانند کسی مباش که) به هنگام بی‌نیازی مغرور و فریفته دنیا می‌شود و به هنگام فقر مایوس و سست می‌گردد»؛ (ان اسْتَغْنَى بِطَرٍ وَفُتِنَ، وَانْ أفتَتَرَ قَنَطٌ وَوَهْنٌ).

این حالت افراد کم ظرفیت است که به هنگام غنا و بی نیازی همه چیز حتی خدا و خویشان را به فراموشی می سپارند و مال و ثروت و مقام تمام وجودشان را پر می کند. ارزش های انسانی در نظرشان بی رنگ و بندگی خدا بی ارزش می شود و به هنگام فقر و تنگدستی یأس و نومیدی و به دنبال آن سستی و ناتوانی تمام وجودشان را احاطه می کند.

قرآن مجید نیز در این باره می فرماید: ﴿

\*

﴿و اگر از جانب خویش، رحمتی به انسان بچشانیم سپس آن را از او بگیریم، بسیار نومید و ناسپاس خواهد بود. و اگر بعد از ناراحتی و زیانی که به او رسیده، نعمت هایی به او بچشانیم به یقین می گوید: بدی ها از من برطرف شده است (و دیگر باز نخواهد گشت) و غرق شادی و غفلت و فخرفروشی می شود.﴾<sup>۱</sup>

آیات دیگری نیز در قرآن مجید همین معنا را درباره افراد کم ظرفیت و ضعیف الایمان بیان کرده است؛ اما مؤمنان پر ظرفیت اگر تمام دنیا را به آنها بدهند مغرور و طغیان گر نمی شوند و اگر بر خاک سیاه بنشینند نه از رحمت خدا مأیوس می گردند و نه سستی در وجودشان راه می یابد.

۱۵. «(و مانند کسی مباش که) به هنگام عمل کوتاهی می کند و به هنگام درخواست و سؤال اصرار می ورزد»؛ (يَقْصُرُ إِذَا عَمَلَ وَيَبْتَاطِلُ إِذَا سَأَلَ).

اشاره به افراد سست و تنبلی است که مرد میدان عمل نیستند و همیشه دستشان به سوی این و آن دراز است گویی از زندگانی مستقل بیزارند و به زندگی وابسته دلخوش، در حالی که تعلیمات اسلام به ما می گوید تا می توانی

روی پای خود بایست و تا توان داری چیزی از دیگری درخواست نکن که اولی باعث عزت و دومی سبب ذلت است.

در حدیث کوتاه و پرمعنایی از امام باقر علیه السلام خطاب به یکی از اصحاب خاصش می خوانیم: «اگر درخواست کننده می دانست در سؤال و درخواست چه (ذلت و حقارتی) وجود دارد هیچ کس از دیگری تقاضایی نمی کرد و اگر کسی که دست‌دهنده دارد می دانست در بخشش چه (افتخار و فضیلتی) وجود دارد احدی تقاضای دیگری را رد نمی کرد»؛ (لَوْ يَعْلَمُ السَّائِلُ مَا فِي الْمَسْأَلَةِ مَا سَأَلَ أَحَدًا أَحَدًا وَلَوْ يَعْلَمُ الْمُعْطَى مَا فِي الْعَطِيَّةِ مَا رَدَّ أَحَدٌ أَحَدًا).<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَبُّ شَيْئًا لِنَفْسِهِ وَأَبْغَضُهُ لِحَلْفِهِ أُبْغَضَ لِحَلْفِهِ الْمَسْأَلَةَ وَأَحَبُّ لِنَفْسِهِ أَنْ يُسْأَلَ؛ خداوند متعال چیزی را برای خود دوست می دارد و برای بندگانش مبعوض می شمارد؛ برای بندگان سؤال و درخواست (از یکدیگر) را مبعوض شمرده و برای خودش سؤال کردن بندگان را محبوب می داند».<sup>۲</sup>

همچنین از امام صادق علیه السلام در حدیث پرمعنای دیگری می خوانیم که گروهی از طائفه انصار نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و سلام کردند و حضرت به آنها پاسخ گفت. عرض کردند: ای رسول خدا! ما حاجتی از شما داریم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بگوئید. عرض کردند: حاجت ما بسیار بزرگ است فرمود: بگوئید چیست؟ عرض کردند: بهشت را برای ما نزد پروردگارت تضمین کن. پیامبر صلی الله علیه و آله سر به زیر افکند و با چوب دستی ای که در دست داشت بر زمین زد سپس سر را بلند کرد و فرمود: «أَفْعَلُ ذَلِكَ بِكُمْ عَلَى أَنْ لَا تَسْأَلُوا أَحَدًا شَيْئًا؛ من این کار را برای شما انجام می دهم به شرط این که درخواستی از هیچ کس (در زندگی خود) نکنید».

۱. کافی، ج ۴، ص ۲۰، ح ۲.

۲. همان، ح ۴.

امام علیه السلام فرمود: از آن به بعد آنها حتی هنگامی که به مسافرت می‌رفتند اگر تازیانه آنها به زمین می‌افتاد به شخص پیاده‌ای نمی‌گفتند: تازیانه را به من بده؛ خودشان پیاده می‌شدند و تازیانه را برمی‌داشتند و اگر بر سر سفره نشسته بودند و کسی از حاضران به ظرف آب نزدیک‌تر بود آن که دور نشسته بود نمی‌گفت: از آن آب به من بده؛ خودش برمی‌خاست و از آن آب می‌نوشید (البته منظور این است که انسان کاری را که خود می‌تواند انجام دهد از دیگران نخواهد و سربار دیگران نباشد).<sup>۱</sup>

۱۶. «(و مانند کسی مباش که) هرگاه شهوتی برای وی حاصل شود گناه را جلو می‌اندازد و توبه را به تأخیر و اگر محنت و شدتی به او برسد (بر اثر نداشتن صبر و شکیبایی) از دستورات دین به کلی دور می‌شود»؛ (انْ عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَةٌ أَسْلَفَ الْمُعْصِيَةَ، وَسَوَّفَ التَّوْبَةَ، وَانْ عَرَّتَهُ مَحْنَةٌ أَنْفَرَجَ عَنْ شَرَائِطِ الْمَلَّةِ).

این صفت نیز از اوصاف افراد ضعیف و ناتوان و کم‌ظرفیت است که تا عوامل شهوت در برابر آنها نمایان می‌شود به سرعت به سوی آن می‌روند و کام دل از آن برمی‌گیرند؛ ولی نوبت به توبه که می‌رسد امروز و فردا می‌کنند و به هنگامی که مشکلی در زندگی آنها رخ دهد با خدای خود قهر می‌کنند و دستوراتش را به فراموشی می‌سپارند و حتی گاه زبان به سخنان کفرآمیز می‌گشایند.

آنها کسانی هستند که با کمترین تغییری در زندگی، زبان به شکوه می‌گشایند و به زمین و زمان بد می‌گویند.

قرآن مجید درباره این‌گونه اشخاص می‌گوید: \*

\* به یقین انسان حریص و کم‌طاقت  
آفریده شده است. هنگامی که بدی به او رسد بی‌تابی می‌کند و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می‌شود (و بخل می‌ورزد).<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۴، ص ۲۱، ح ۵.

۲. معارج، آیات ۱۹-۲۱.

۱۷. «مانند کسی مباش که) عبرت آموختن را می ستاید (و به دیگران آموزش می دهد) ولی خود عبرت نمی گیرد و موعظه بسیار می کند؛ اما خود موعظه و اندرز نمی پذیرد»؛ (يَصِفُ الْعِبْرَةَ وَلَا يُعْتَبِرُ، وَيَبَالِغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَلَا يَتَّعِظُ).

این وصف عالمان بی عمل و مدعیان بی تعهد و ریاکاران فاقد اخلاص است که در قرآن مجید این صفاتشان سبب خشم شدید خداوند شمرده شده است.<sup>۱</sup> شک نیست که این جهان دار عبرت است و تاریخ پیشینیان مملو از درس های عبرت آموز. هرگاه انسان چشم بینا و گوش شنوا داشته باشد می تواند سرنوشت آینده خود را در آینه تاریخ و حوادث عبرت آموز زمان خود ببیند. ولی افسوس که هوای نفس و حب ذات پرده ای در برابر چشمان او می کشد و مانع گوش او از شنیدن پیام های تاریخ می شود و عجب این که این درس ها را به دیگران می دهد ولی خود در عمل از آنها بی بهره است!

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿...﴾؛ «پس همه آن معبودان با عابدان گمراه به دوزخ افکنده می شوند»<sup>۲</sup> می فرماید: «هُمْ قَوْمٌ وَصَفُوا عَدْلًا بِالْأَسْتَتِهِمْ ثُمَّ خَالَفُوهُ إِلَىٰ غَيْرِهِ؛ آنها کسانی هستند که کارهای عادلانه را با زبانشان ستایش می کنند؛ اما خودشان مخالفت کرده و غیر آن را مقدم می دارند».<sup>۳</sup> از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «أَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ إِلَىٰ غَيْرِهِ؛ شدیدترین حسرت در روز قیامت از آن گروهی است که عدل را ستودند و سپس با آن مخالفت کردند». آن گاه اضافه فرمود: «این همان است که خداوند فرموده است: «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ».<sup>۴</sup>

۱. صف، آیات ۲ و ۳.

۲. شعراء، آیه ۹۴.

۳. کافی، ج ۱، ص ۴۷، ح ۴.

۴. محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۲۰، ح ۱۳۴.

۱۸. «مانند کسی مباش که) در گفتار به خود می نازد و در عمل بسیار کوتاهی می کند»؛ (فَهُوَ بِالْقَوْلِ مُدَلٌّ، وَمِنَ الْعَمَلِ مُقَلٌّ).

«مُدَلٌّ» یعنی مغرور و مسرور و کسی که به اعمال خود می نازد.

مضمون این سخن، در اوصاف پیش آمد ولی امام علیه السلام با قدرتی که در فصاحت و بلاغت داشته گاه لازم و ضروری می دیده که مطلبی را با تعبیرات گوناگون که هر کدام جدید و تازه است بیان فرماید.

در حدیث جالبی که در کتاب شریف کافی آمده است می خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود: عالمی نزد عابدی آمد. به او گفت: نمازت چگونه است؟ عابد (از روی غرور و ناز) گفت: آیا مثل منی از نمازش سؤال می شود؟ من از فلان زمان (از سالیان دراز) عبادت خدا می کرده‌ام. عالم گفت: گریه تو چگونه است؟ باز (مغرورانه) گفت: چنان گریه می کنم که اشک‌هایم جاری می شود. عالم به او گفت: «فَأَنْ ضَحَكَكَ وَأَنْتَ خَائِفٌ أَفْضَلُ مِنْ بُكَائِكَ وَأَنْتَ مُدَلٌّ أَنْ الْمُدَلُّ لَا يَصْعَدُ مِنْ عَمَلِهِ شَيْءٌ؛ اگر بخندی و از اعمال ترسان باشی برتر از این است که گریه کنی در حالی که به اعمال خود مغروری و به آن می نازی، زیرا شخصی که از اعمال خود مغرور و مسرور است چیزی از اعمالش به سوی قرب خدا بالا نمی رود».<sup>۱</sup>

۱۹. «مانند کسی مباش که) برای دنیای فانی، تلاش و کوشش فراوان دارد ولی برای آخرت باقی مسامحه کار است»؛ (يَتَنَافَسُ فِيمَا يَفْنَى، وَيَسَامِحُ فِيمَا يَبْقَى).

«منافسة» یعنی پیشی گرفتن بر دیگران.

تعبیر «ما يَفْنَى» اشاره به دنیای فانی است، همان‌گونه که «ما يَبْقَى» اشاره به سرای باقی آخرت است.

به هر حال این اشتباهی بزرگ و کاری غیر عاقلانه است که انسان در مورد چیز فانی تلاش و کوشش کند و تمام نیروهای خود را به کار گیرد؛ اما از آنچه

باقی است و زندگی جاویدان او را تشکیل می‌دهد غافل شود. این نیز بر اثر ضعف ایمان و غلبه هوای نفس است.

۲۰. «مانند کسی مباش که غنیمت را غرامت و غرامت را غنیمت می‌شمرد»؛  
(یَرَى الْغَنَمَ مَغْرَمًا، وَالْغُرْمَ مَغْنَمًا).

«غنیمت» چیزی است که در راه خدا و برای خدا صرف شود و «غرامت» اموالی است که در راه شهوات و هوا و هوس‌ها هزینه گردد.

قرآن مجید در مذمت و نکوهش جمعی از اعراب ضعیف‌الایمان یا منافق می‌گوید: ﴿

از (این) اعراب بادیه‌نشین، چیزی را که (در راه خدا) انفاق می‌کنند، غرامت محسوب می‌دارند و در انتظار وقوع حوادث ناگوار برای شما هستند»<sup>۱</sup>.

در آیه بعد، در برابر آنها می‌فرماید: ﴿

﴿

«دیگر» از عرب‌های بادیه‌نشین، به خدا و روز بازپسین ایمان دارند و آنچه را که انفاق می‌کنند، مایه تقرب به خدا و دعای پیامبر می‌دانند؛ آگاه باشید! اینها مایه تقرب آنهاست خداوند به زودی آنها را در رحمت خویش وارد خواهد ساخت، به یقین خداوند آمرزنده و مهربان است»<sup>۲</sup>.

۲۱. «(از کسانی مباش که) از هر می‌ترسد ولی فرصت‌ها را از دست می‌دهد»؛ (يَخْشَى الْمَوْتَ وَلَا يُبَادِرُ الْفُوتَ).

ترس از هر گاه به سبب از دست دادن اموال و ثروت‌ها و مقامات و لذات دنیوی است که شیوه افراد بی‌ایمان یا ضعیف‌الایمان است و گاه به سبب از دست رفتن فرصت‌ها برای انجام اعمال نیک و اندوختن حسنات. گروهی

۱. توبه، آیه ۹۸.

۲. توبه، آیه ۹۹.

ترسشان از مر ، به ظاهر از قبیل قسم دوم است؛ ولی عجیب است که به انجام اعمال نیک پیش از آن که وقت از دست برود نمی پردازند. در واقع این نیز نوعی تناقض در میان عقیده و عمل است و این گونه تناقض ها، چنان که در عبارات سابق نیز آمده در میان دنیاپرستان کم نیست.

۲۲. «(مانند کسی مباش که) معصیت های کوچک را از دیگران، بزر می شمارد در حالی که بزر تر از آن را از خود ناچیز می بیند، (همچنین) از طاعات دیگران آنچه را که کوچک می شمرد از طاعات خودش بزر و بسیار می پندارد»؛ (يَسْتَعْظِمُ مِنْ مَعْصِيَةِ غَيْرِهِ مَا يَسْتَقِلُّ أَكْثَرَ مِنْهُ مِنْ نَفْسِهِ، وَيَسْتَكْثِرُ مِنْ طَاعَتِهِ مَا يَحْقِرُهُ مِنْ طَاعَةِ غَيْرِهِ).

چنین شخصی باز دچار تناقض دیگری است؛ عمل واحدی را که از خود و دیگران سر می زند دو گونه می بیند؛ از خودش را بسیار بزر و از دیگران را بسیار کوچک. این در مورد اعمال نیک است و به عکس، در گناه واحدی که از او و دیگری سر زده، از دیگران را بزر و از خودش را کوچک می انگارد و اینها همه از آثار حب ذات است که مانع از قضاوت یکسان درباره خود و دیگران می شود. درست به عکس مؤمنان راستین که شرح حالشان در روایتی از امام باقر عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله آمده است که برای مؤمن ده علامت شمرده شده از جمله: «يَسْتَكْثِرُ قَلِيلَ الْخَيْرِ مِنْ غَيْرِهِ وَيَسْتَقِلُّ كَثِيرَ الْخَيْرِ مِنْ نَفْسِهِ؛ او اعمال خوب زیادی را که از خودش سر زده ناچیز می شمارد؛ اما اعمال خیر اندک دیگران را بزر می بیند»<sup>۱</sup>.  
فی المثل هرگاه کسی کتاب مهمی در چندین جلد بنویسد با دیده حقارت به آن می نگرد؛ اما خود اگر جزوه کوچکی به رشته تحریر درآورد آن را یک اثر مهم تاریخی می شمارد و در هر مجلسی از آن سخن می گوید. همچنین در مورد بناهای خیر و کمک به نیازمندان و مانند آن.

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰۸، ح ۴.



۲۳. «مانند کسی مباش که پیوسته) به (کارهای) مردم خرده می‌گیرد؛ اما از کارهای خود با مسامحه و مجامله می‌گذرد»؛ (فَهُوَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ، وَلِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ).

به بیان بعضی از بزرگان اخلاق اگر خاری به پای دیگران رود آن را می‌بیند؛ اما اگر شاخه درختی در چشم خود فرو رود نمی‌بیند و این تناقض و تضاد نیز از آثار حب ذات است.

خلاصه این‌که کوچک‌ترین عیوب دیگران را می‌بیند اما از بزرگ‌ترین عیب خود با مسامحه می‌گذرد حتی درباره آنچه متعلق به دیگری است خرده می‌گیرد؛ مثلاً اگر از فرزند دیگری کار کوچک خلاف اخلاقی سربزند گاه او را فاسد الاخلاق و بی‌بندوبار می‌شمرد در حالی که اگر از فرزند خودش کارهای خلاف بین ببیند می‌گوید جوان است، این مسائل اهمیتی ندارد.

در حکمت دیگری که در ادامه کلمات قصار - إن شاء الله - خواهد آمد امام علیه السلام می‌فرماید: «أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ؛ بزرگ‌ترین عیب این است که چیزی را بر دیگران عیب بگیری که در خودت همانند آن وجود دارد».<sup>۱</sup>

۲۴. «مانند کسی مباش که) لهو و لعب با ثروتمندان نزد او از ذکر خدا با فقیران محبوب‌تر است»؛ (اللَّهُوُ<sup>۲</sup> مَعَ الْأَغْنِيَاءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الذِّكْرِ مَعَ الْفُقَرَاءِ).

این دو خصلت، دو عیب بزرگ است؛ مشغول لهو و لعب بودن یک عیب و همنشین شدن با اغنیای بی‌درد و بی‌خبر از حال فقرا عیبی دیگر؛ اما با فقیران زیستن خود یکی از محاسن اخلاقی است و ذکر خدا با آنان گفتن فضیلت دیگری است.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۵۳.

۲. در تعدادی از نسخ به جای واژه «اللهو» «اللفو» آمده که مفهومی این است: بیهوده‌گویی با ثروتمندان نزد او محبوب‌تر از ذکر با فقراست.

۲۵. «(مانند کسی مباش که) همواره به نفع خود و به زیان دیگران حکم می‌کنند؛ اما هرگز حق را به دیگران نمی‌دهند»؛ (يَحْكُمُ عَلَيَّ غَيْرَهُ لِنَفْسِهِ، وَلَا يَحْكُمُ عَلَيْهَا لغيره).

در حالی که نشانه مؤمنان راستین - براساس صریح آیات و روایات - این است که طرفدار حق باشند، هرچند به زیان آنها باشد و باطل را رها کنند، هرچند به ضرر آنها باشد. قرآن مجید می‌گوید: ﴿

﴿؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید!

همواره و همیشه قیام به عدالت کنید. برای خدا گواهی دهید، اگر چه به زیان شما یا پدر و مادر یا نزدیکانتان باشد﴾.<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: مؤمن بر مؤمن دیگر هفت حق دارد که ساده‌ترین آنها این است: «أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَتَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ؛ آنچه برای خود دوست می‌داری برای دیگران دوست بدار و آنچه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران مپسند».<sup>۲</sup>

۲۶. «(مانند کسی مباش که) دیگران را هدایت و خود را گمراه می‌سازد و در نتیجه مردم از او اطاعت می‌کنند؛ اما خودش خدا را معصیت می‌کند»؛ (يُزْشِدُ غَيْرَهُ وَيُعْوِي نَفْسَهُ، فَهُوَ يُطَاعُ وَيَعْصَى).

به این ترتیب سخنان هدایتگر او سبب نجات دیگران می‌شود؛ اما خود از آن بهره نمی‌گیرد، او به باغبانی می‌ماند که دیگران از میوه‌های درخت او بهره‌مند می‌شوند و خود از گرسنگی جان می‌دهد.

امیرمؤمنان علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «أَنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَةً وَحَسْرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَقَبِلَ مِنْهُ فَأَطَاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ

۱. نساء، آیه ۱۳۵.

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۹، ح ۲.

اللَّهُ الْجَنَّةَ وَأَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ وَاتَّبَاعَهُ الْهَوَىٰ وَطُولَ الْأَمَلِ؛  
 شدیدترین ندامت و حسرت دوزخیان ندامت کسی است که یکی از بندگان را به  
 سوی خدا فراخوانده و او دعوتش را اجابت و قبول کرده پس خدا را اطاعت  
 نموده و خداوند وی را وارد بهشت کرده است، در حالی که دعوت‌کننده، به  
 سبب ترک علم و پیروی از هوای نفس و آرزوهای دور و درازش وارد دوزخ  
 شده است.<sup>۱</sup>

۲۷. «مانند کسی مباش که حق خود را به طور کامل می‌گیرد؛ ولی حقوق  
 دیگران را نمی‌پردازد»؛ (وَيَسْتَوْفِي وَلَا يُوفِي).

قرآن مجید نیز درباره این‌گونه افراد می‌گوید: ﴿

﴿وَأَيُّ بَر

﴾

کم‌فروشان! \* آنان که وقتی برای خود چیزی از مردم با پیمان می‌گیرند، (حق  
 خود را) به طور کامل دریافت می‌دارند؛ ولی هنگامی که برای دیگران پیمان یا  
 وزن می‌کنند، کم می‌گذارند».<sup>۲</sup>

کم‌فروشی مسئله کیل و وزن را تداعی می‌کند؛ اما از یک نظر مفهومی عام دارد  
 که تمام حقوق را در همه زمینه‌ها شامل می‌شود؛ کم‌فروشان واقعی کسانی هستند  
 که در هر زمینه‌ای حق خود را از مردم به طور کامل می‌گیرند و گاه بیشتر از حق  
 خود؛ اما در پرداختن حق دیگران کوتاهی می‌کنند و بخل می‌ورزند.

بسیار دیده‌ایم که افرادی برای انجام کاری در برابر اجر معینی در ساعاتی  
 مشخص استخدام یا اجیر و یا مأمور می‌شوند و هنگام کار از ساعات خود  
 می‌کاهند و از گوشه و کنار آن می‌زنند و طبق تعهد عمل نمی‌کنند؛ ولی به هنگام  
 دریافت اجر و مزد ذره‌ای از قرارداد خود عقب‌نشینی نمی‌نمایند.

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱.

۲. مطففین، آیات ۱-۳.

۲۸. امام علیه السلام در آخرین توصیه به نقطه اصلی دردها و انحرافات اخلاقی و آلودگی به گناه اشاره کرده، می‌فرماید: «مانند کسی مباش که از خلق خدا به سبب آنچه معصیت خدا نیست می‌ترسد ولی خودش از خدا (در مورد ستم کردن) درباره مخلوقش پروا ندارد»؛ (وَ يَخْشَى الْخَلْقَ فِي غَيْرِ رَبِّهِ، وَلَا يَخْشَى رَبَّهُ فِي خَلْقِهِ).

شبهه همین معنا با تعبیر دیگری در غررالحکم از آن حضرت نقل شده است: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَخْشَى النَّاسَ فِي غَيْرِ رَبِّهِ وَلَا يَخْشَى رَبَّهُ فِي النَّاسِ».<sup>۱</sup> آری، چنین افرادی چون پای کارهایی که بر خلاف میل مردم است به میان می‌آید از مردم می‌ترسند و حساب می‌برند و آن را رها می‌کنند؛ اما هنگامی که زمینه‌ها برای نافرمانی خداوند به وجود می‌آید از او نمی‌ترسند و آلوده آن می‌شوند.

کار به جایی می‌رسد که گاه از انجام اعمالی در برابر کودکی چند ساله ترس یا شرم دارند ولی در خلوت از انجام معاصی کبیره در برابر خداوند بزرگ که در همه جا حاضر و ناظر است نه ترسی دارند و نه شرمی. این نیز یکی دیگر از تناقض‌ها و تضادهایی است که در اعمال این گروه بر اثر ضعف ایمان و غلبه هوای نفس وجود دارد.

در میان این اوصاف بیست و هشت‌گانه‌ای که امام علیه السلام در این کلام نورانی و پربارش درباره آن‌ها هشدار می‌دهد اوصافی هست که به یکدیگر تقارب و نزدیکی دارد ولی امام علیه السلام با قدرت فوق‌العاده‌ای که در امر فصاحت و بلاغت داشته به دلیل اهمیت موضوع با تعبیرات مختلفی از آن‌ها یاد کرده و درباره آن‌ها هشدار داده است و همان‌گونه که اشاره کردیم غالب آنها ناشی از تناقض در شخصیت و رفتار است که در دو مصداق از امر واحدی به واسطه انگیزه‌های

۱. غررالحکم، ص ۴۸۰، ج ۱۰۴۹.

شهواری دوگونه عمل یا قضاوت می شود؛ ولی آنها که ایمان قوی و تسلط بر نفس دارند از این گونه تناقض ها برکنارند.

\*\*\*

به یقین هر کس این کلام نورانی را نصب العین قرار دهد و آن را برنامه زندگی خویش بشمارد برای نجات او در دنیا و آخرت کافی است.

از این رو «مرحوم سید رضی (در پایان این گفتار حکیمانه) می گوید: اگر در این کتاب جز این کلام نبود برای موعظه سودمند و حکمت رسا و بینایی بینندگان و عبرت ناظران اندیشمند کافی بود»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِي هَذَا الْكِتَابِ إِلَّا هَذَا الْكَلَامُ لَكَفَى بِهِ مَوْعِظَةٌ نَاجِعَةٌ وَحِكْمَةٌ بِالْغَاةِ وَبَصِيرَةٌ لِمُبْصِرٍ وَعِبْرَةٌ لِنَاطِرٍ مُفَكِّرٍ).

## نکته

### یک گنج پرارزش

مرحوم محقق شوشتری در شرح نهج البلاغه خود نقل می کند که ابن عباس این سخن را از امام علیه السلام گرفت و آن را به فرزندش وصیت کرد سپس به او گفت: این سخن باید برای تو گنجی باشد که آن را ذخیره می کنی. در حفظ و نگهداری آن از حفظ و نگهداری طلای سرخ کوشاتر باش! چرا که اگر آن را رعایت کنی خیر دنیا و آخرت نصیب تو خواهد شد.<sup>۱</sup>

به راستی کلام مولا علیه السلام چقدر پرارزش و راهگشاست که تنها یک بخش کوچک از آن می تواند ضامن سعادت انسان در دنیا و آخرت باشد.

\*\*\*

۱. شرح نهج البلاغه شوشتری، ج ۸، ص ۳۷۱.

## لِكُلِّ امْرِئٍ عَاقِبَةٌ، حُلْوَةٌ أَوْ مُرَّةٌ.

امام علیه السلام فرمود:

برای هرکس سرانجامی است، شیرین یا تلخ.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه، مصدر جدیدی برای این کلام حکمت‌آمیز نقل نشده است جز این که آن را از آمدی که متأخر از مرحوم سید رضی است در غررالحکم به صورت «لکل امر عاقبة» نقل می‌کند ولی نکته جالبی در این جا از ابن ابی‌الحدید دیده می‌شود و آن این که در بسیاری از نسخه‌های نهج البلاغه به جای «لکل امری» «لکل امر» آمده است همان‌گونه که در نسخه‌های قابل توجه دیگری «لکل امری» است. سپس نتیجه می‌گیرد که این امر نشان می‌دهد پیشینیان برای نهج البلاغه اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل بودند که حتی در حروف یک کلمه دقت می‌کردند و آن را با مقابله و مراجعه تنظیم می‌نمودند و از این جا نتیجه می‌گیرد که آنهایی که گمان می‌کنند بعد از سید رضی مطالب دیگری به نهج البلاغه اضافه شده گمانشان اساس و پایه‌ای ندارد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۶).

## شرح و تفسیر

### هرکس عاقبتی دارد

امام علیؑ در این کلام نورانی اشاره به نکته مهمی می‌کند که بسیاری از آن غافل‌اند و آن توجه دادن به عاقبت کارها و عاقبت انسان‌هاست، می‌فرماید: «برای هرکس سرانجامی است، شیرین یا تلخ»؛ (لِكُلِّ امْرِئٍ عَاقِبَةٌ، حُلُوَةٌ أَوْ مُرَّةٌ).

یعنی انسان نباید تنها امروز خود را در نظر بگیرد، باید مراقب عاقبت خویش نیز باشد. ابن‌الوقت بودن و به نتیجه اعمال خود نیندیشیدن و عاقبت کار را ندیدن مایه بدبختی است. مسئله تدبیر و تدبیر که از صفات برجسته انسان شمرده می‌شود به همین معناست که انسان عاقبت‌اندیش باشد نه ابن‌الوقت. به یقین غفلت از عاقبت کارها و عاقبت زندگی انسان مشکلات عظیمی برای او در دنیا و آخرت به بار می‌آورد. افراد موفق و پیروز عاقبت‌اندیش‌اند و سعی می‌کنند از عاقبت «مُرَّة» (تلخ) بپرهیزند و به عاقبت «حُلُوَةٌ» (شیرین) روی آورند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: کسی نزد ایشان آمد و عرض کرد: یا رسول‌الله! اندرزی به من ده. پیغمبر ﷺ فرمود: اگر سفارش و اندرزی به تو بگویم می‌پذیری یا با آن مخالفت می‌کنی؟ عرض کرد: آری می‌پذیرم. پیغمبر ﷺ سه بار این سخن را تکرار کرد و او در هر مرتبه جواب آری دارد. پیامبر ﷺ فرمود: «فَأَنْتِ أَوْصِيكَ إِذَا أَنْتِ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرِي عَاقِبَتَهُ فَإِنْ يَكُ رُشْدًا فَأَمْضِهِ وَإِنْ يَكُ غِيًّا فَأَنْتِهِ عَنْهُ»؛ هنگامی که تصمیم بر کاری گرفتی در عاقبت آن بیندیش اگر

عاقبت آن را نیک دیدی انجام ده و اگر عاقبت آن زشت و تاریک است از آن بپرهیز.<sup>۱</sup>

قرآن مجید نیز روی مسئله عاقبت مؤمنان و کافران تکیه کرده در یک جا می‌فرماید: ﴿و سرانجام (نیک) برای پرهیزکاران است﴾.<sup>۲</sup> و در جای دیگر در مقام هشدار به کافران لجوج می‌گوید: ﴿

آیا (مخالفان دعوت تو) در زمین سیر نکردند تا ببینند سرانجام کسانی که پیش از آن‌ها بودند چگونه شد؟!﴾.<sup>۳</sup> در آیات فراوان دیگری سخن از عاقبت نیک و بد به میان آمده است.

## نکته

### اهمیت حسن عاقبت

عمر انسان فراز و نشیب‌های زیادی دارد و غالباً از حالی به حال دیگر دگرگون می‌شود. آنچه از همه مهم‌تر است بر های آخر دفتر زندگانی است که عمر با آن پایان می‌پذیرد، از این رو می‌بینیم که انبیای الهی نگران عاقبت کار خویش بودند. درباره یوسف علیه السلام می‌خوانیم که بعد از رسیدن به آن همه مقامات و نجات از آن همه مشکلات که در زندگی کمتر کسی دیده می‌شود، آخرین تقاضایی که از خدا داشت این بود: ﴿مرا مسلمان بمیران، و به صالحان ملحق فرما﴾.<sup>۴</sup>

نیز حضرت ابراهیم علیه السلام هنگامی که به فرزندان نصیحت می‌کند بر این امر

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۵۰، ح ۱۳۰.

۲. اعراف، آیه ۱۲۸.

۳. یوسف، آیه ۱۰۹.

۴. یوسف، آیه ۱۰۱.



تأکید می فرماید: ﴿و شما، جز به آیین اسلام (و تسلیم در برابر فرمان خدا) از دنیا نروید﴾.<sup>۱</sup>

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۶۸ بحار الانوار صفحه ۳۶۲ بابی تحت عنوان «حُسْنُ الْعَاقِبَةِ وَإِصْلَاحُ السَّرِيرَةِ» آورده و احادیث نابی ذیل آن ذکر کرده است. همچنین در همین باره از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «كَتَبَ الصَّادِقُ علیه السلام إِلَى بَعْضِ النَّاسِ: إِنَّ أَرَدْتَ أَنْ يُخْتَمَ بِخَيْرِ عَمَلِكَ حَتَّى تُقْبَضَ وَأَنْتَ فِي أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ فَعِظْ لَلَّهِ حَقَّهُ أَنْ تَبْدُلَ نِعْمَاءَهُ فِي مَعَاصِيهِ وَأَنْ تَغْتَرَّ بِحِلْمِهِ عَنكَ وَأَكْرَمُ كُلِّ مَنْ وَجَدْتَهُ يَذْكَرُنَا أَوْ يَنْتَحِلُ مَوَدَّتَنَا ثُمَّ لَيْسَ عَلَيْكَ صَادِقًا كَانَ أَوْ كَاذِبًا إِنَّمَا لَكَ نِيَّتُكَ وَعَلَيْهِ كَذِبُهُ؛ امام صادق علیه السلام به شخصی (از یاراناش) چنین نوشت که اگر می خواهی عاقبت به خیر شوی آن گونه که از دنیا بروی در حالی که در افضل اعمال هستی، حق خداوند را بزرگوار بدین گونه که نعمت های او را در معاصی اش صرف نکنی و از حلم او نسبت به خود، مغرور نشوی (دیگر آن که) هرکسی را یافتی که یادی از ما می کند یا مودت ما را ابراز می دارد به او احترام کن خواه راستگو باشد یا دروغگو، به تو مربوط نیست، تو به نیت خود می رسی و اگر او دروغگو باشد نتیجه اعمال خود را می بیند».<sup>۲</sup>

درباره حسن عاقبت مطالب زیادی گفته شده و بسیاری کسانانی که دعای اصلی آن ها در پیشگاه خداوند دعا برای حسن عاقبت است و در روایات اسلامی - چنان که خواهد آمد - اهمیت زیادی به آن داده شده تا آن جا که طبق روایاتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم: «خَيْرُ الْأُمُورِ خَيْرُهَا عَاقِبَةٌ؛ بهترین کارها (تا چه رسد به انسان ها) کاری است که عاقبت و سرانجامش نیک باشد».<sup>۳</sup>

۱. بقره، آیه ۱۳۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۵۱، ح ۴۹.

۳. همان، ج ۶۸، ص ۳۶۳، ح ۲.

در حدیثی امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «إِنَّ حَقِيقَةَ السَّعَادَةِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالسَّعَادَةِ وَإِنَّ حَقِيقَةَ الشَّقَاءِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشَّقَاءِ؛ حقیقت سعادت آن است که انسان، سرانجام کارش به سعادت ختم شود و حقیقت شقاوت (ومحرومیت از رحمت خدا) آن است که سرانجام کار انسان به شقاوت بینجامد».<sup>۱</sup>

در حدیث پرمعنای دیگری از حضرت مسیح علیه السلام می خوانیم که خطاب به حواریون می گفت: «من به حق می گویم که مردم معتقدند استحکام بنا به شالوده آن است؛ ولی من چنین نمی گویم. حواریون گفتند: ای روح الله تو چه می گویی؟ در پاسخ گفت: من به حق می گویم که اساس واقعی آخرین سنگی است که بر بنا گذاشته می شود (کنایه از این که معیار سعادت انسان پایان کار اوست)».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام از پدران گرامی اش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند: «مَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ لَمْ يُؤَاخِذْ بِمَا مَضَى مِنْ ذَنْبِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ أَخَذَ بِالْأَوَّلِ وَالْآخِرِ؛ کسی که در باقی مانده عمر کار نیک انجام دهد، خداوند او را به سبب گناهان گذشته اش مجازات نمی کند و کسی که در باقی مانده عمرش بد کند هم به سبب گناهان گذشته و هم به سبب گناهان آینده مؤاخذه خواهد شد».<sup>۳</sup>

همچنین در حدیث طولانی دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که سه بار فرمود: «الْعَمَلُ بِخَوَاتِيمِهِ؛ معیار سنجش هر عملی پایان آن است».<sup>۴</sup>

در دعاهای مأثوره نیز بارها دعا برای حُسن عاقبت ذکر شده از جمله در حدیثی مربوط به تعقیبات نماز از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «وَأَسْأَلُكَ أَنْ

۱. همان، ص ۳۶۴، ح ۳.

۲. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۶۴، ح ۵.

۳. همان، ص ۳۶۳، ح ۱.

۴. همان، ج ۵، ص ۱۵۳، ح ۲.

تَعْصَمَنِي بِطَاعَتِكَ حَتَّى تَتَوَفَّأَنِي عَلَيْهَا وَأَنْتَ عَنِّي رَاضٍ وَأَنْ تَخْتَمَ لِي بِالسَّعَادَةِ؛ خداوندا! من از تو می‌خواهم که مرا در طاعت خودت استوار داری تا این که مرا در حالی که از من راضی هستی از دنیا ببری و از تو می‌خواهم پایان عمر مرا سعادت قرار دهی»<sup>۱</sup>.

در پایان عهدنامه معروف «مالک اشتر» نیز این جمله نورانی به چشم می‌خورد که امام علیه السلام عرضه می‌دارد: «وَأَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ... وَأَنْ يَخْتَمَ لِي وَلَكَ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ؛ از خدا می‌خواهم که پایان عمر من و تو را سعادت و شهادت قرار دهد»<sup>۲</sup>.

آنچه در روایات مذکور و آیات قرآنی درباره اهمیت حسن عاقبت یا سوء عاقبت آمده دلیل روشنی دارد و آن این که آنچه در طویل‌المدت باقی می‌ماند عاقبت هر کاری است در حالی که آغاز آن کوتاه مدت است؛ مثلاً فرزندی برای انسان متولد می‌شود، در اوایل عمر از نظر اخلاقی یا جسمی نقاط ضعف مهمی دارد؛ اما پس از مدتی از هر نظر موزون و استوار می‌گردد و پدر و مادر و همچنین جامعه به وجود او افتخار می‌کنند، زیرا آنچه بقا دارد پایان کار است. یا این که برای ساختن بنایی، انسان در ابتدا گرفتار مشکلات عظیمی می‌شود؛ ولی در پایان بنایی خوب و موزون ساخته می‌شود که همگان از آن بهره‌مند می‌شوند و مایه آبروی سازنده و جامعه شده و چه بسا جزء آثار ماندگار و باستانی قرار گیرد. همچنین در مورد انسان‌ها از نظر سعادت و شقاوت، همه ما - با قطع نظر از آیات و روایات حسن عاقبت - به وجود «حر بن یزید ریاحی» افتخار می‌کنیم در حالی که مدتی طولانی از عمرش در خدمت حاکمان ظالم بنی‌امیه بود، همین که

۱. کافی، ج ۳، ص ۳۴۶، ح ۲۳.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

در آخرین ساعات عمرش بیدار شد و شهادت در راه امام حسین علیه السلام را بر همه چیز ترجیح داد نام او از فهرست شقاوت‌مندان حذف گردید و در فهرست سعادت‌مندان قرار گرفت. به عکس، جمعی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌بینیم که در آغاز در صف بهشتیان بودند؛ اما بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله آتش جنگ برافروختند و عده زیادی را به کشتن دادند و امروز متأسفانه تاریخ اسلام نام آن‌ها را به نیکی نمی‌برد.

این جاست که همه ما دست به دعا برداشته، عرضه می‌داریم: خداوندا! به ما حسن عاقبت عنایت فرما.





لِكُلِّ مُقْبِلٍ إِدْبَارٌ، وَمَا أَدْبَرَ كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ.

امام علیه السلام فرمود:

هر چیزی که روی می آورد روزی پشت خواهد کرد و چیزی که پشت می کند گویی هرگز نبوده است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها چیزی که مرحوم خطیب در مصادر آورده این است که بخش اول این گفتار حکمت آمیز را قاضی قضاعی در کتاب دستور معالم الحکم و آمدی در غرر الحکم آورده اند و این دو هر چند بعد از مرحوم سید رضی می زیسته اند ولی این که تنها بخش اول این کلام حکمت آمیز را آورده و بخش دوم را حذف کرده اند نشان می دهد که از جای دیگری آن را گرفته اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۶).

## شرح و تفسیر

### جهان ناپایدار

ناپایداری جهان و مواهب و نعمت‌های آن، موضوع این کلام حکیمانه امام علیه السلام است، می‌فرماید: «هر چیزی که روی می‌آورد روزی پشت خواهد کرد و چیزی که پشت می‌کند گویی هرگز نبوده است»؛ (لِكُلِّ مُقْبِلٍ اَدْبَارٌ، وَمَا اَدْبَرَ كَانُ لَمْ يَكُنْ). طبیعت زندگی این جهان و تمام مواهب مادی آن فناپذیری است، هرچند بعضی عمر بسیار کوتاهی دارند، بعضی کمی بیشتر؛ اموال و ثروت‌ها، جاه و مقام‌ها، جوانی و شادابی، عافیت و تندرستی و در یک کلمه، همه امکانات مادی که روزی به انسان رو می‌کنند و او را شاد و خوشحال می‌سازند اموری نیستند که انسان به آن‌ها دل ببندد، زیرا چیزی نمی‌گذرد که همگی پشت می‌کنند و از دست می‌روند؛ پیری و ناتوانی به جای جوانی، فقر به جای ثروت، زوال جاه و مقام به جای مقامات، و بیماری به جای عافیت و تندرستی می‌نشینند و اگر این‌ها هم از انسان جدا نشوند و تا پایان عمر محدود انسان بمانند انسان از آن‌ها جدا می‌شود و چیزی جز قطعات کفن، همراه خود نمی‌برد.

جمله «وَمَا اَدْبَرَ كَانُ لَمْ يَكُنْ» اشاره به این نکته است که وقتی نعمت‌ها به انسان پشت می‌کنند آثارشان را نیز با خود می‌برند به گونه‌ای که گاهی انسان تصور می‌کند این‌ها هرگز وجود نداشته‌اند، زیرا اگر خودشان می‌رفتند و آثارشان باقی می‌ماند باز ادامه حیات آن‌ها محسوب می‌شد؛ مثلاً جوانی که می‌رود، نیرو،

قدرت، شادابی، شادمانی و نشاط و سایر آثار جوانی را با خود می‌برد گویی هرگز نبوده است همچنین سایر نعمت‌ها ولی اعمال صالحه و کارهای نیک و آنچه انسان در خزائن الهی به امانت می‌سپارد، به حکم ﴿

﴿۱﴾ «آنچه نزد شماست از میان می‌رود؛ و آنچه نزد خداست باقی می‌ماند»<sup>۱</sup>

باقی می‌ماند.

نتیجه روشنی که از این گفتار حکیمانه مولا علیه السلام گرفته می‌شود این است که نه انسان به آنچه دارد دل ببندد و نه برای آنچه از دستش می‌رود ناراحت شود، چراکه این طبیعت زندگی دنیاست، همان‌گونه که قرآن مجید نیز می‌فرماید:

﴿۲﴾ و طبق فرموده مولا علیه السلام در

حکمت ۴۳۹ حقیقت زهد همین است.

ظاهر این جمله حکمت‌آمیز ناظر به نعمت‌ها و مواهب الهی است، ولی بعضی از شارحان نهج البلاغه آن را تعمیم داده و گفته‌اند: نعمت‌ها و مشکلات ورنج‌ها را نیز فرامی‌گیرد، زیرا آن‌ها نیز زائل شدنی هستند و روزی فرامی‌رسد که انسان به کلی آن‌ها را فراموش می‌کند. یوسف علیه السلام گرچه سال‌ها در زندان دور از پدر و برادران و عشیره گرفتار بود ولی هنگامی که بر تخت عزیزی مصر تکیه زد و برادران و پدر به دیدارش آمدند همه آن ناراحتی‌ها را از یاد برد.

\*\*\*

۱. نحل، آیه ۹۶.

۲. حدید، آیه ۲۳.





لَا يَعْدَمُ الصَّبُورُ الظَّفَرَ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ.

امام علیه السلام فرمود:

شخص صبور (و بااستقامت) پیروزی را از دست نخواهد داد  
هرچند زمانی طولانی بگذرد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر این کلام حکیمانه را از زمخشری در کتاب ربیع الابرار نقل می‌کند ولی می‌گوید: نویسنده کتاب الطراز آن را به صورت متفاوتی آورده (لَا يَعْدُو مِنَ الصَّبُورِ الظَّفَرَ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ) و این تفاوت نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۶).

## شرح و تفسیر

### صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به نکته مهمی اشاره می‌کند که در همه فعالیت‌های فردی و جمعی تأثیرگذار است، می‌فرماید: «شخص صبور (و با استقامت) پیروزی را از دست نخواهد داد، هر چند زمان طولانی بگذرد»؛ (لا یَعْدَمُ الصَّبُورُ الظَّفَرَ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ).

حقیقت صبر همان استقامت است؛ استقامت در برابر موانع وصول به مقصد و پیمودن راه طولانی وصول به هدف و استقامت در برابر دردها و رنج‌ها و کارشکنی‌های این و آن. انسان تا چنین استقامتی نداشته باشد به جایی نمی‌رسد، زیرا طبیعت زندگی دنیا این است که با مشکلات آمیخته شده و غالباً در کنار گل‌ها خارهایی است و در کنار عسل‌ها نیش زنبورانی. تاریخ نیز بارها و بارها نشان داده است که پیروزی‌ها در انتظار افراد با استقامت و صبور است. تا آن‌جا که این سخن به صورت ضرب‌المثل کوتاهی در میان همه معروف شده است. عرب‌ها می‌گویند: «مَنْ صَبَرَ ظَفَرَ» و فارس‌ها می‌گویند:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند      بر اثر صبر نوبت ظفر آید  
قرآن مجید بارها به این حقیقت اشاره کرده؛ از جمله در داستان یوسف علیه السلام  
می‌گوید: هنگامی که برادران آمدند و او را شناختند پرده از راز خود برداشت  
و این جمله را گفت: ﴿

﴿«من یوسفم، و این برادر من (بنیامین) است؛ خداوند بر ما منت گذاشت. هرکس تقوا پیشه سازد و شکیبایی و استقامت کند، (سرانجام پیروز می شود)؛ چراکه خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند.»<sup>۱</sup> درباره بنی اسرائیل بعد از آن که بر فرعونیان پیروز شدند فرمود: ﴿

﴿«و مشرق ها و مغرب های پربرکت زمین را به آن قوم که (زیر زنجیر ظلم و ستم) به ضعف کشانده شده بودند، واگذار کردیم؛ و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، به دلیل صبر و استقامتی که به خرج دادند، تحقق یافت.»<sup>۲</sup>

امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در عبارت کوتاه تری می فرماید: «الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الظَّفَرِ؛ صبر و استقامت کلید پیروزی است.»<sup>۳</sup>

بهترین شاهد و گواه برای کلام امام علیه السلام مطالعه تاریخ گذشتگان است؛ در تمام رشته های علمی و صنعتی و سیاسی و اجتماعی کسانی پیروز شدند که از صبر و استقامت بیشتری برخوردار بودند، همان ها که بر مرکب صبر سوار شدند و به سوی مقصد تاختند و شاهد مقصود را در آغوش گرفتند.

\*\*\*

۱. یوسف، آیه ۹۰.

۲. اعراف، آیه ۱۳۷.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۲۲.



الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاحِلِ فِيهِ مَعَهُمْ. وَعَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٍ:  
إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ، وَإِثْمُ الرِّضَى بِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

آن کس که به کار جمعیتی راضی باشد همچون کسی است که در آن کار با آنها شرکت کرده (منتها) آن کس که در انجام کار باطل دخالت دارد دو گناه می‌کند: گناه عمل و گناه رضایت به آن (ولی شخصی که بیرون از دایره عمل است و به آن راضی است تنها مرتکب یک گناه می‌شود و آن گناه رضایت است).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه تنها سند دیگری که برای این کلام حکمت‌آمیز نقل شده چیزی است که در غرر الحکم آمدی آمده که با آنچه مرحوم سید رضی آورده، تفاوت دارد و نشان می‌دهد منبع دیگری غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته، او چنین نقل می‌کند: «الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاحِلِ فِيهِ مَعَهُمْ. وَلِكُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٍ: إِثْمُ الرِّضَى وَإِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۶).

## شرح و تفسیر

### گناه رضایت!

مولا علی علیه السلام در این سخن خود نکته مهمی را بیان می‌کند که در سرنوشت افراد و امت‌ها تأثیر قابل توجهی دارد، می‌فرماید: «آن کس که به کار جمعیتی راضی باشد همچون کسی است که در آن کار با آن‌ها شرکت کرده (منتها) آن کس که در انجام کار باطل دخالت دارد دو گناه می‌کند: گناه عمل و گناه رضایت به آن (ولی شخصی که بیرون از دایره عمل است و به آن راضی است تنها مرتکب یک گناه می‌شود و آن گناه رضایت است)»؛ (الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالِدَّاخِلِ فِيهِ مَعَهُمْ. وَعَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلِ اِثْمَانٍ: اِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ، وَ اِثْمُ الرِّضَا بِهِ).

ممکن است در بدو نظر این سؤال به ذهن بیاید که اگر کسی گناهی را مرتکب نشود و هیچ‌گونه دخالتی در آن حتی در اعانت و یاری گنهکاران نداشته باشد چرا رضایت قلبی به آن گناه او را هم شریک گناه می‌سازد؟

دلیل آن با دقت روشن می‌شود و آن این‌که هنگامی که رضایت به کارهای خلاف دیگران در قلب انسان جایگزین شد به تدریج در اقوال و افعال او خود را نشان می‌دهد، زیرا نمی‌شود انسان به چیزی رضایت داشته باشد و در اعمال و اقوالش ظاهر نگردد.

اضافه بر این کسی که به اعمال خلاف دیگران راضی می‌شود هرگز به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر عمل نخواهد کرد، زیرا آن عمل را دوست دارد و به

گنهکاران به سبب این گناه عشق می‌ورزد. این مسئله بازتاب گسترده‌ای در آیات قرآن و روایات اسلامی دارد که رضایت به گناه گنهکاران جزء گناهان کبیره شمرده می‌شود و حتی عذاب الهی دامن چنین افرادی را می‌گیرد.

در داستان کشتن ناقهٔ ثمود (همان معجزهٔ الهی خداوند که به پیامبرشان حضرت صالح علیه السلام داد) قرآن می‌گوید: همهٔ آن قوم بر اثر عذاب الهی از میان رفتند. در حالی که همان‌گونه که در کلام دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام به آن اشاره شده ناقهٔ ثمود را یک نفر کشت و چون دیگران به آن رضایت دادند خداوند همگی را عذاب کرد: (وَإِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ، فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمُوهُ بِالرِّضَا).<sup>۱</sup>

در زیارت‌نامه‌ها نیز بارها این مطلب به چشم می‌خورد که زائر، کسانی را که جنایات یزیدیان را در کربلا شنیدند و به آن رضایت دادند لعن و نفرین می‌کند: «وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ».<sup>۲</sup>

## نکته

### پیوند اهداف و خواسته‌ها

برخلاف آنچه در دنیای مادی معمول است که رضایت به اعمال مجرمانهٔ دیگری جرم محسوب نمی‌شود همان‌گونه که رضایت به اعمال نیک نیکوکاران بی‌پاداش است، در تعلیمات اسلام، مسئلهٔ رضایت به کارهای نیکوکاران و بدکاران عنوان خاصی دارد و با صراحت در روایات آمده است که هرکس به کار دیگری رضایت دهد در سلک و گروه او قرار خواهد گرفت. متتها مجرمان، دو گناه دارند و راضیان به اعمال آن‌ها یک گناه، راضیان به اعمال نیک یک ثواب دارند و عاملان دو ثواب. همان‌گونه که در کلام حکمت‌آمیز مورد بحث آمد.

۱. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۲۰۱.

۲. بخشی از زیارت عاشورا و زیارت اربعین امام حسین علیه السلام.



مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار بابی به این موضوع اختصاص داده و در عنوان باب می‌گوید: «أَنَّ مَنْ رَضِيَ بِفِعْلٍ فَهُوَ كَمَنْ أَتَاهُ؛ کسی که راضی به فعلی شود همانند کسی است که آن را انجام داده است» و در ذیل آن هشت روایت نقل می‌کند.

از جمله حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ۱۸۳ سوره آل عمران آورده که خطاب به گروهی از کافران است که می‌گفتند: ما به هیچ پیغمبری ایمان نمی‌آوریم تا معجزه‌ای نشان دهد: ﴿

﴿؛ «بگو: پیامبرانی پیش از من برای شما آمدند و دلایل روشن و آنچه را گفتید آوردند؛ اگر راست می‌گویید چرا آن‌ها را به قتل رساندید؟!» امام علیه السلام در این جا می‌فرماید: «وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ يَفْقَهُوا؛ معلوم است که این‌ها که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بودند انبیای پیشین را نکشتند» «وَلَكِنْ لَقَدْ كَانَ هَوَاهُمْ مَعَ الَّذِينَ قَتَلُوا فَسَمَّاهُمْ اللَّهُ قَاتِلِينَ لِمُتَابِعَةِ هَوَاهُمْ وَرِضَاهُمْ بِذَلِكَ الْفِعْلِ؛ ولی آن‌ها علاقه و فکرشان همانند قاتلان بود؛ از این رو خدا آن‌ها را قاتل نامید چون خواسته و رضای آن‌ها به فعل آنان تعلق می‌گرفت».<sup>۱</sup>

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در پاسخ کسی که سؤال کرد: چگونه هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام قیام می‌کند فرزندان قاتلان حسین علیه السلام را به سبب اعمال پدرانشان به قتل می‌رساند در حالی که خداوند می‌فرماید: ﴿

﴿؛ «و هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد»؟<sup>۲</sup> امام علیه السلام فرمود: به سبب آن که این فرزندان به اعمال پدرانشان رضایت دادند و به آن افتخار می‌کنند و هرکس به چیزی راضی شود مانند این است که آن را انجام داده باشد، سپس امام علیه السلام افزود: «وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ

۱. بحارالانوار، ج ۹، ص ۱۹۲، ح ۲۲.

۲. اسراء، آیه ۱۵.

بِالْمَغْرِبِ لَكَانَ الرَّاضِيَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ؛ اگر کسی در مشرق به قتل برسد و دیگری در مغرب باشد و به آن قتل رضایت دهد شخص راضی در نزد خداوند شریک قاتل است»<sup>۱</sup>.

روشن است که کسانی که به قتل امام حسین علیه السلام راضی شوند و به آن افتخار کنند در حقیقت ناصبی اند و ناصبی ها به منزله کفار حربی هستند. روایات دیگری نیز در همین زمینه هست که ذکر همه آنها به درازا می کشد.

مرحوم صاحب وسائل نیز در جلد ۱۱ در کتاب «الامر بالمعروف والنهي عن المنکر» باب پنجم را به همین مسئله اختصاص داده و هفده روایت در این زمینه نقل می کند؛ از جمله در حدیثی از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: «مَنْ شَهِدَ أَمْرًا فَكَرِهَهُ كَانَ كَمَنْ غَابَ عَنْهُ وَمَنْ غَابَ عَنْ أَمْرٍ فَرَضِيَهُ كَانَ كَمَنْ شَهِدَهُ؛ کسی که در صحنه انجام کاری حضور داشته باشد اما در دل از آن ناخشنود باشد مانند آن است که حضور نداشته و اما کسی که غایب بوده و به آن رضایت داده گویی حاضر بوده (و در آن کار شرکت داشته) است»<sup>۲</sup>.

در این جا ممکن است این سؤال مطرح شود که ما روایات فراوانی داریم که نیت معصیت، معصیت نیست در حالی که انسانی که نیت معصیت می کند در آن لحظه قطعاً راضی به معصیت است. جایی که رضایت به معصیت خود گناهی ندارد چگونه رضایت به معصیت دیگری موجب گناه می شود؟

پاسخ این سؤال روشن است؛ شخصی که نیت معصیت می کند رضایت به معصیتی داده که انجام نشده در نتیجه این شخص با کسی که به معصیت و گناه انجام شده رضایت می دهد تفاوت بسیار دارد.

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۹۵، ح ۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۰۹، ح ۲.



## إِعْتَصِمُوا بِالذِّمِّ فِي أُوتَادِهَا.

امام عليه السلام فرمود:

به پیمان کسانی چنگ بزیند که به پیمانشان وفادارند.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

ابن ابی‌الحدید معتقد است که امام عليه السلام این کلام حکمت‌آمیز را بعد از پایان جنگ جمل و در حضور گروهی از طلقاء (آزاد شدگان بعد از فتح مکه) از جمله مروان بن حکم بیان فرمود. او برای بیعت آمده بود. امام عليه السلام فرمود: بیعت تو چه سودی دارد مگر دیروز بیعت نکردی؟ (و بیعت خود را شکستی. منظور امام عليه السلام بیعت بعد از قتل عثمان است) سپس حضرت دستور دارد آنها را اخراج کنند و افزود: کسی که دین نداشته باشد پیمان او نیز اعتباری ندارد آن‌گاه در ضمن کلام خود فرمود: «فَاعْتَصِمُوا بِالذِّمِّ فِي أُوتَادِهَا» نویسنده مصادر بعد از ذکر کلام ابن ابی‌الحدید می‌افزاید: با توجه به این‌که نامبرده زمان و مکان و سبب بیان این سخن را تعیین کرده و سخن امام عليه السلام را ضمن کلام طویلی نقل می‌کند، معلوم می‌شود آن را از کتاب دیگری جز نهج‌البلاغه گرفته که یا به سبب غفلت یا شهرت این کلام، نام کتاب را نبرده است. سپس می‌افزاید: در غررالحکم قبل از این جمله، عبارت «أَمَلِكُوا أَنْفُسَكُمْ بِدَوَامِ جِهَادِهَا» است (و این خود نشان می‌دهد او هم اتکا بر منبع دیگری غیر از نهج‌البلاغه کرده است. البته ما در غررالحکم موجود این دو جمله را پشت سر هم نیافتیم، بلکه با فاصله قابل ملاحظه‌ای یافتیم). (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۷).

## شرح و تفسیر

### با چه کسانی پیمان بندیم؟

امام علیه السلام در این کلام حکمت‌آمیز اشاره به شرایط بستن پیمان می‌کند، می‌فرماید: «به پیمان کسانی چنگ بزید که به پیمانشان وفادارند»، (اعْتَصِمُوا بِالَّذِمِّ فِي أَوْتَادِهَا).

«اوتاد» جمع «وتد» به معنای میخ است؛ میخ‌هایی که معمولاً به وسیله آن طناب خیمه‌ها را محکم می‌کردند تا خیمه در مقابل باد و طوفان مقاومت کند. برای این کلام حکمت‌آمیز تفسیرهای فراوانی ذکر شده است؛ نخست همان چیزی که در ترجمه آمد که هرگاه می‌خواهید پیمان بندید به سراغ افراد بی اعتبار و پیمان‌شکن و غیر قابل اطمینان نروید، بلکه با کسانی عهد بندید که دارای دین و شخصیت و تعهدند.

این تفسیر با آنچه در شأن ورود این گفتار حکیمانه، در بحث سند، از کلام ابن ابی‌الحدید آورده‌ام کاملاً سازگار است، زیرا امام علیه السلام بعد از جنگ جمل هنگامی که «مروان بن حکم» خدمتش رسید و عرض کرد: می‌خواهم با تو بیعت کنم، فرمود: بیعت تو چه فایده‌ای دارد؟ دیروز (در آغاز خلافت ظاهری) با من بیعت کردی و شکستی. باز آمده‌ای با من بیعت کنی؟ سپس دستور داد او را از مجلسش خارج کردند، بنابر این تفسیر، «اوتاد» به معنای انسان‌های قابل اعتماد است.

تفسیر دیگر این است که منظور از «اوتاد» شرایط استحکام پیمان است؛ یعنی

هنگامی که می‌خواهید با کسی پیمان ببندید شرایط دقیق و محکمی برای آن ذکر کنید تا راه فراری برای طرف باقی نماند.

تفسیر سوم این که وفای به پیمان لازم است؛ اما نه در برابر پیمان‌شکنان؛ هرگاه آن‌ها پیمان شکستند شما هم می‌توانید دست از پیمان بردارید، همان‌گونه که در آیه ۷ سوره توبه می‌خوانیم: ﴿...﴾؛ «تا زمانی که به پیمان شما پایبند باشند، شما نیز به پیمان آن‌ها پایبند باشید». نیز در آیه ۱۲ همان سوره آمده است: ﴿...﴾

﴿...﴾؛ «و اگر پیمان‌های خود را پس از عهد خویش بشکنند، و آیین شما را مورد طعن (و تمسخر) قرار دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید؛ چراکه پیمان آن‌ها اعتباری ندارد».

تفسیر اول مناسب‌تر از همه این تفاسیر به نظر می‌رسد، هرچند جمع تفاسیر مختلف در یک عبارت طبق عقیده ما که بارها به آن اشاره کرده‌ایم امکان‌پذیر است.<sup>۱</sup>

## نکته

### شرایط پیمان بستن با مخالفان و لزوم وفای به عهد

به تناسب کلام حکیمانه مورد بحث، اشاره به دو قسمت از تعلیمات اسلام را در این باره لازم می‌دانیم: نخست این که در تعلیمات دینی ما دستور داده شده که وقتی با مخالفان خود عهد و پیمان می‌بندید مراقب باشید محکم‌کاری کنید؛ با الفاظ صریح و شرایط لازم و نکاتی که هرگونه بهانه پیمان‌شکنی را از مخالف می‌گیرد عهدنامه را تنظیم کنید.

۱. قابل توجه این که واژه «اعتصام» هم به معنای ایجاد پیمان و چنگ زدن است (همان‌گونه که در آیه شریفه ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾ آمده است) و هم به معنای وفاداری بعد از ایجاد پیمان و واژه «فی» در «فی اوتادها» ممکن است به معنای ظرفیت یا به معنای «باء» تعدیه باشد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در عهدنامه معروف مالک اشتر می فرماید: «هرگز پیمانی را که در آن جای اشکال (و سوء استفاده دشمن) وجود دارد منعقد مکن»؛ (وَلَا تَعْقُدْ عَقْدًا تَجَوُّزُ فِيهِ الْعِلَلُ).

نیز دستور داده شده که عهد و پیمان را با کسی برقرار کنید که امید به وفای او داشته باشید. در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام که در غررالحکم آمده می خوانیم: «لَا تَتَّقَنَّ بَعْدَهُ مَنْ لَا دِينَ لَهُ؛ به عهد و پیمان کسی که دین ندارد اطمینان نکن (و از آن چشم پوش)».<sup>۱</sup>

درمورد لزوم وفای به عهد نیز قرآن مجید و روایات اسلامی بر آن تأکید شدید دارند؛ قرآن مجید در سوره اسراء آیه ۳۴ می فرماید: ﴿وَبِهِ عَهْدٌ (خود) وفا کنید، که از عهد سؤال می شود﴾.

همچنین در جای دیگری از عهدنامه مالک اشتر می خوانیم که علی علیه السلام بعد از دستور مؤکد به مالک درباره وفای به پیمان و عهد می فرماید: «فَأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعًا، مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَانِهِمْ وَتَشْتُّتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ؛ هیچ یک از فرائض الهی همچون بزرگداشت وفای به عهد و پیمان نیست که مردم جهان با همه اختلافات و تشتت آرای که دارند درباره آن اتفاق نظر داشته باشند».

سپس می افزاید: «وَقَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْغَدْرِ؛ حتی مشرکان زمان جاهلیت - علاوه بر مسلمانان - آن را مراعات می کردند، چراکه عواقب دردناک پیمان شکنی را آزموده بودند».

وفای به عهد به قدری اهمیت دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ؛ کسی که به عهد و پیمان خود وفادار نیست دین ندارد».<sup>۲</sup>

۱. غررالحکم، ص ۸۷، ح ۱۴۴۰.

۲. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۹۸، ح ۲۶.

نیز امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: «مَا أَيُّقَنَ بِاللَّهِ مَنْ لَمْ يَرْعَ عُهُودَهُ وَذَمَمَهُ؛ كَسَى كَهْ بِه عَهْدٍ وَبَيْمَانِ خُودٍ وَفَا نَكُنْد بِه خِدا اِيْمَانِ نِيَاوْرْدَه اِسْت.»<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُحْصَةً: أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَبَرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ؛ سه چیز است که خداوند به احدی اجازه تخلف درباره آن‌ها نداده است: ادای امانت، خواه صاحب امانت انسان نیکوکاری باشد یا بدکار و وفای به عهد در برابر نیکوکاران و بدکاران و نیکی به پدر و مادر، چه نیکوکار باشند یا بدکار.»<sup>۲</sup>

از این تعبیر و تعبیرات دیگر استفاده می شود که بعد از محکم شدن معاهده نمی توان به بهانه بدکار بودن یا کفر طرف معاهده، عهد و پیمان را شکست.



۱. غررالحکم، ص ۲۵۳، ج ۵۳۱۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۶۲، ج ۱۵.





عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعْذَرُونَ بِجَهَائِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

لازم است از کسی اطاعت کنید که از نشناختن او معذور نیستید.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب می‌گوید: این کلام حکمت‌آمیز را «قاضی نعمان مصری» در دعائم الاسلام در ضمن وصیتی طولانی که امام برای فرزندش حسن بن علی علیه السلام بیان کرده آورده است و عبارت آن وصیت‌نامه چنین است: «عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعْذَرُونَ فِي تَرْكِ طَاعَتِهِ» (از این عبارت به‌خوبی روشن می‌شود که قاضی نعمان مصری این کلام را از منبع دیگری غیر از نهج‌البلاغه گرفته است) همچنین در غررالحکم با تعبیر متفاوتی ذکر شده است: «عَلَيْكَ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعْذَرُ بِجَهَائِهِ». (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۸).  
 اضافه بر آنچه مرحوم خطیب ذکر کرده، مرحوم مفید که استاد سید رضی بوده در کتاب ارشاد حکمت‌آمیز را در ضمن خطبه‌ای طولانی آن هم با تفاوتی آورده است. (ارشاد مفید، ج ۱، ص ۲۳۲).

## شرح و تفسیر

### از چه کسی باید اطاعت کرد؟

امام علیه السلام می فرماید: «لازم است از کسی اطاعت کنید که از نشناختن او معذور نیستید»؛ (عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعْذَرُونَ بِجَهَالَتِهِ).

منظور از «آن کس» در درجه اول ذات پاک خداوند متعال و در درجه بعد رسولش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان معصوم و بر حق او علیهم السلام است که اطاعت از آنها اطاعت مطلقه است یعنی کسی نمی تواند بگوید: چون نمی دانستم، اطاعت نکردم، چرا که بر هرکسی واجب است بخشنده نعمت ها را بشناسد؛ کسی که تمام هستی ما از اوست و ما هرگز نمی توانیم بگوییم چون نمی شناختیم در برابر ترک طاعتش معذور بودیم و بعد از شناخت خداوند باید بدانند که او مطابق «قاعده لطف»، رسولانی را مبعوث می کند تا پیامش را به بندگان برسانند و راه صحیح و باطل را به آنها نشان دهند و به هنگام رحلت رسولان، اوصیای آنها را بشناسند و پیام رسولان را از آنها بگیرند.

در ضمن، هدف حضرت این است که به مردم هشدار دهد از طاعتش سر نیچند و بدانند که هرگونه سرپیچی، در روز قیامت مایه سرافکندگی است و هیچ گونه عذری از آنها قبول نخواهد شد.

در تأیید این سخن، امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿...﴾؛  
«بگو دلیل رسا و قاطع برای خداست (دلیلی که برای هیچ کس بهانه ای باقی

نمی‌گذارد)».<sup>۱</sup> فرمود: «انَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَكُنْتَ عَالِمًا؟ فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ قَالَ لَهُ: أَفَلَا عَمِلْتَ<sup>۲</sup> بِمَا عَلَّمْتَ! وَإِنْ قَالَ: كُنْتُ جَاهِلًا قَالَ لَهُ: أَفَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ؟ فَيُخْصِمُهُ وَذَلِكَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ؛ خداوند متعال روز قیامت به بنده اش می‌گوید: آیا می‌دانستی؟ اگر بگوید: آری، می‌فرماید: چرا به آنچه می‌دانستی عمل نکردی؟ و اگر بگوید نمی‌دانستم به او می‌گوید: چرا یاد نگرفتی که عمل کنی؟ و به این صورت با او مخاصمه می‌کند و این است معنای حجت بالغه».<sup>۳</sup>

ولی امور بسیاری است که انسان بر اثر عدم شناخت، در برابر آن معذور است؛ مثلاً من اگر ندانم فلان غذا یا لباسی که از بازار مسلمانان می‌خرم دزدی و حرام است؛ غذا را بخورم و با لباس نماز بخوانم اگر فرضاً در قیامت از من سؤال کنند: چرا چنین کردی؟ می‌گویم: نمی‌دانستم. در این صورت هرگز به من نمی‌گویند: چرا نرفتی تحقیق و تفحص کنی؟ و در این جا جهل من عذر است؛ ولی در احکام شرع و معارف و عقاید دینی، جهل عذر نیست.

بعضی دیگر از شارحان نهج البلاغه، تفسیر دیگری برای این کلام حکمت‌آمیز مولا (علیه السلام) ذکر کرده و گفته‌اند: مفهوم آن این است که شما باید از شخص عاقلی اطاعت کنید که جهلی در افکار و اعمال او نیست که به‌هنگام سقوط در خطرات اعمالش، آن را عذری برای خود بشمارید.<sup>۴</sup>

به تعبیر دیگر: از شخص عاقلی پیروی کنید که شما را به راه راست و امن و امان ببرد نه به بیراهه‌هایی که ناچار باشید از آن به‌علت نادانی اعتذار جویید.

۱. انعام، آیه ۱۴۹.

۲. در بعضی از نسخ این روایت به جای «أَفَلَا عَمِلْتَ» «هَلَّا عَمِلْتَ» و به جای «أَفَلَا تَعَلَّمْتَ» «هَلَّا تَعَلَّمْتَ» آمده است. (کتاب الاجتهاد و التقليد، ص ۱۶). این تعبیر در بسیاری از کتاب‌های اصولی و از جمله در فرائد شیخ انصاری به‌عنوان روایت آمده است.

۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۵۸.

۴. شرح نهج البلاغه محمد عبده، ذیل همین کلام حکمت‌آمیز.

ولی به یقین تفسیر اول که مورد قبول بیشتر مفسران نهج البلاغه است صحیح تر به نظر می رسد. از جمله اموری که گواهی به صحت معنای اول می دهد تعبیری است که در نسخه دعائم الاسلام آمده که می گوید: «عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعْذَرُونَ فِي تَرْكِ طَاعَتِهِ»<sup>۱</sup>.

\*\*\*

قَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ، وَقَدْ هُدَيْتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ، وَأَسْمِعْتُمْ إِنْ اسْتَمَعْتُمْ.

امام علیه السلام فرمود:

حقیقت به شما نشان داده شده است اگر چشم بینا داشته باشید، و وسایل هدایت در اختیار شماست اگر هدایت‌پذیر باشید، و صدای حق در گوش شماست اگر گوش شنوا داشته باشید.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر در ذیل این کلام حکمت‌آمیز می‌نویسد: این در واقع جمله‌هایی است که مرحوم سید رضی از خطبه شماره ۲۰ برگرفته است سپس می‌افزاید: ما مدارک آن را در ذیل آن خطبه بیان کردیم. (ولی باید توجه داشت که بین این عبارت و عبارتی که در آن خطبه آمده تفاوت‌هایی هست و آنچه در آن خطبه آمده با سیاق عبارت مناسب‌تر است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۸).

## شرح و تفسیر

### حقیقت برای حق طلبان آشکار است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به این نکته اشاره می‌کند که خداوند اسباب هدایت را آماده کرده است اگر از آن بهره نگیرید کوتاهی از شماست، می‌فرماید: «حقیقت به شما نشان داده شده است اگر چشم بینا داشته باشید و وسایل هدایت در اختیار شماست اگر هدایت‌پذیر باشید و صدای حق در گوش شماست اگر گوش شنوا داشته باشید»؛ (قَدْ بُصِّرْتُمْ أَنْ أَبْصَرْتُمْ، وَقَدْ هُدِيتُمْ أَنْ اهْتَدَيْتُمْ، وَأُسْمِعْتُمْ أَنْ اسْتَمَعْتُمْ).

هدف امام علیه السلام از گفتن این سخن، بیان این مطلب است که خداوند تمام وسایل هدایت و نجات و سعادت را در اختیار شما گذاشته است، آیات قدرتش را در پهنه آفرینش به شما نشان داده، درس‌های عبرتش را درباره اقوام پیشین در برابر شما قرار داده است چشم باز کنید و آثار او را در عالم و سرنوشت اقوام گذشته با چشم خود ببینید.

از سویی دیگر پیامبرانش به خصوص رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را با کتب آسمانی فرستاده و پیام حق در گوش شما خوانده شده است؛ پیامی که هم مشتمل بر معارف و عقاید است و هم راه و رسم عبودیت و طریق تهذیب اخلاق و همچنین راه بهتر زیستن و سعادت‌مند شدن، همه این پیام‌ها در گوش شما خوانده شده است. سعی کنید آن‌ها را بشنوید و در سایه آن دیدنی‌ها و این

شنیدنی‌ها راه هدایت را در برابر شما گشوده است اگر تصمیم بر هدایت یافتن دارید شتاب کنید و در این راه گام بگذارید و به سوی سرمنزل مقصود حرکت کنید.

امام علیه السلام می‌فرماید: خداوند با همه شما اتمام حجت کرده است، اگر راه خطا رفتید و گرفتار مجازات الهی در دنیا و آخرت شدید بدانید که بر اثر کوتاهی خودتان بوده است. ریشه‌های این گرفتار حکیمانه در قرآن مجید است. در آیه ۱۰۴ سوره انعام می‌خوانیم: ﴿

﴿؛ «دلایل بصیرت‌آفرین از طرف پروردگارتان برای شما آمده است؛ کسی که (به وسیله آن)، بصیرت و آگاهی یافت، به سود خود اوست؛ و کسی که از دیدن آن چشم پوشید به زیان خودش می‌باشد».

در آیه ۲۰۴ سوره اعراف می‌خوانیم: ﴿

﴿؛ «هنگامی که قرآن خوانده شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید؛ شاید مشمول رحمت (خدا) شوید».

در قرآن مجید بارها درباره دوزخیان و کفار سخن به میان آمده و آن‌ها را افرادی می‌شمارد که گوش دارند ولی نمی‌شنوند و چشم دارند ولی نمی‌بینند، می‌فرماید: ﴿

﴿؛ «به یقین گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آن‌ها دل‌ها (= عقل‌ها)یی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند و) نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند؛ آن‌ها همچون چهارپایان‌اند؛ بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلان‌اند (چون امکان هدایت دارند ولی بهره نمی‌گیرند)».<sup>۱</sup>

۱. اعراف، آیه ۱۷۹.



در آیه ۱۰ سوره ملک از قول دوزخیان چنین نقل شده است: ﴿وَمِيْ غَوْشِ شَنَاوَا دَاشْتِيْمِ يَا تَعْقَلْ مِي كَرْدِيْمِ، دَر مِيَاَن دُوَزَخِيَاَن نَبُوْدِيْمِ﴾.  
 از آیات قرآنی و کلام حکیمانه مورد بحث و روایات فراوان اسلامی استفاده می‌شود که آنچه برای هدایت انسان‌ها لازم بوده از سوی خداوند فراهم شده است. مشکل از ناحیه انسان‌هایی است که فاقد گوش شنوا و چشم بینا هستند. در حدیثی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «لَيْسَ الْأَعْمَى مَنْ يَّعْمَى بَصْرُهُ اِنَّمَا الْأَعْمَى مَنْ تَعْمَى بِصِيْرَتُهُ؛ نَابِيْنَا كَسِي نِيْسْت كَه چَشْم خُوْد رَا از دَسْت دَاَدَه بَاشَد، نَابِيْنَا كَسِي اَسْت كَه بَصِيْرْت نَدَارَد».<sup>۱</sup>

در خطبه ۸۸ نهج البلاغه نیز آمده بود: «مَا كَلُّ ذِي قَلْبٍ بَلْبِيْبٌ وَلَا كَلُّ ذِي سَمْعٍ بِسَمِيْعٍ وَلَا كَلُّ نَاطِرٍ بِبَصِيْرٍ؛ نَه هِرْكَس كَه دَل دَارَد خِرْدْمَنْد اَسْت وَ نَه هِرْكَس كَه گَوْش دَارَد شَنَاوَاَسْت وَ نَه هِرْكَس كَه چَشْم دَارَد بِيْنَاَسْت».  
 در دعاها نیز مکرر از خدا چشم بینا و گوش شنوا و قلب دانا می‌خواهیم؛ از جمله در دعایی ذیل زیارت آل یاسین ده چیز از خداوند تقاضا می‌کنیم از جمله این‌که چشم مرا از نور بینش و گوش مرا از نور حکمت پر کن؛ «وَأَنْ تَمَلَّأ... وَبَصْرِي نُورَ الضِّيَاءِ وَسَمْعِي نُورَ الْحِكْمَةِ».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. کنز العمال، ج ۱، ص ۲۴۳، ح ۱۲۲۰.

۲. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۹۴.

عَاتِبْ أَخَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَازْدَدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ.

امام علیه السلام فرمود:

برادرت را (به هنگامی که خطایی از او سر می زند) با نیکی کردن به او، سرزنش کن! و شری را از راه بخشش به او، دور ساز!

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت آمیز به گفته مرحوم خطیب در کتاب مصادر در کتاب های زیاد دیگری بعد از مرحوم سید رضی نوشته شده است. افرادی که بعید است با نوشته های مرحوم سید رضی ارتباطی داشته باشند؛ از جمله یاقوت مستعصمی در کتاب اسرار الحکماء و زمخشری در ربیع الأبرار و وطواط در الغرر و العرر و ابن قاسم در روض الاخیار. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۸).

## شرح و تفسیر

### بهترین راه دفع شرّ

این گفتار حکیمانه امیرمؤمنان علیه السلام بهترین راه رفع مزاحمت‌های بعضی از دوستان را بیان کرده است، حضرت می‌فرماید: «برادرت را (به‌هنگامی که خطایی از او سر می‌زند) با نیکی کردن به او، سرزنش کن و شر وی را از راه بخشش به او، دور ساز»؛ (عَاتِبْ أَخَاكَ بِالْأَحْسَانِ إِلَيْهِ، وَأَزِدْهُ شَرَّهُ بِالْأَنْعَامِ عَلَيْهِ).  
ناگفته پیداست که گاه دوستان - به‌ویژه هنگامی که مدت دوستی طولانی باشد - بی‌مهری‌هایی در حق یکدیگر می‌کنند، اگر باب گله و سرزنش و مقابله به مثل گشوده شود ممکن است این شکاف روزبه‌روز بیشتر گردد و نامهربانی‌ها به شکل تصاعدی پیش رود و چه‌بسا رشته‌ اخوت و دوستی از هم گسسته شود؛ اما اگر به جای مقابله به مثل، مقابله به ضد انجام شود آن‌گونه که امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه‌اش فرموده است، به‌زودی این وضع پایان می‌یابد و شخص خطاکار از کرده خود پشیمان می‌گردد و در مقام جبران برمی‌آید.

فی المثل او هنگام بازگشت از یک سفر زیارتی به دیدار من نیامد، من به جای این‌که او را سرزنش کنم انتظار می‌کشم که در موقع مناسب به دیدارش بروم؛ بدیهی است که هر قدر او فرد کم‌محبتی باشد باز تحت تأثیر قرار می‌گیرد. یا هنگام نیاز من به وام از دادن وام به من خودداری کرد؛ اما من هنگامی که احساس می‌کنم نیاز دارد به سراغش می‌روم و وام بیشتری در اختیارش می‌گذارم. به یقین در آینده بی‌مهری خود را تکرار نخواهد کرد.

اساس این سخن همان است که در قرآن مجید آمده، می فرماید ﴿

ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است.﴾<sup>۱</sup>

ولی همان گونه که در آیه بعد از این آیه آمده است همه افراد این قدر ظرفیت و سعه صدر ندارند که بتوانند بدی ها را با خوبی و بی مهری ها را با محبت پاسخ گویند، می فرماید: ﴿

کسانی که دارای صبر و استقامت اند به این مقام نمی رسند و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نایل نمی گردند.﴾

رفتار پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام و اصحاب و یاران ایشان الگوی روشنی برای این مطلب است.

بعد از داستان فتح مکه؛ بسیاری از مسلمانان انتظار داشتند که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انتقام خونین و شدیدی از آن ها بگیرد و سرزمین مکه را از لوٹ و جودشان پاک سازد. حتی بعضی از آن ها پیش خود شعار «الْيَوْمَ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ؛ امروز روز انتقام است» را سردادند ولی ناگهان دیدند که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با جمله کوتاه و پرمعنای «اذْهَبُوا فَإِنَّتُمْ الطُّغَاءُ؛ بروید که همه آزادید» و شعار «الْيَوْمَ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ؛ امروز روز بخشش است» صحنه را به کلی عوض کرد و همین سبب شد اکثر دشمنان اسلام به دوستان صمیمی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مبدل شدند و طبق آیه شریفه ﴿

مردم گروه گروه وارد دین اسلام شدند.

۱. فصلت، آیه ۳۴.

۲. نصر، آیه ۲.

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز بعد از جنگ جمل نه انتقامی از آتش افروزان جنگ جمل گرفت و نه اموال آن‌ها را به غنیمت برداشت، بلکه فرمان عفو صادر فرمود و همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را که آتش افروز اصلی جنگ بود با احترام کامل به مدینه بازگرداند.

در حالات امامان معصوم دیگر علیهم السلام نیز نظیر همین معنا درباره دشمنان سرسخت دیده می‌شود. از جمله طبق آنچه مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار در باب مکارم اخلاق امام سجاد علیه السلام آورده می‌خوانیم که شخصی در برابر آن امام بزرگوار ایستاد و زبان به دشنام و ناسزاگویی گشود. حضرت سخنی به او نگفت. هنگامی که گفتار او تمام شد و بازگشت امام علیه السلام به یارانش که آن‌جا نشسته بودند فرمود: شنیدید این مرد چه گفت؟ دوست دارم همراه من بیایید تا پاسخ مرا به او بشنوید. عرض کردند: مانعی ندارد. آن‌ها مایل بودند که امام علیه السلام پاسخی همچون سخنان او بدهد ولی دیدند امام علیه السلام در اثنای راه این آیه شریفه را تلاوت می‌کند:

﴿(پرهیزکاران

کسانی هستند که) خشم خود را فرو می‌برند؛ و از خطای مردم درمی‌گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد﴾.<sup>۱</sup> با شنیدن این آیه دانستیم که حضرت نمی‌خواهد مقابله به مثل کند. هنگامی که به منزل آن شخص رسیدیم. امام علیه السلام او را با صدای بلند فراخواند و فرمود: بگوئید علی بن الحسین است. او از خانه بیرون آمد در حالی که آماده شنیدن سخنان تند و شدید بود. در این جا امام علیه السلام به او رو کرد و فرمود: «يَا أَخِي إِنَّكَ كُنْتَ قَدْ وَقَفْتَ عَلَيَّ أَنْفًا فَقُلْتَ وَقُلْتَ فَإِنْ كُنْتَ قُلْتَ مَا فِيَّ فَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ وَإِنْ كُنْتَ قُلْتَ مَا لَيْسَ فِيَّ فَغَفَرَ اللَّهُ لَكَ؛ برادر تو الان نزد من آمدی و آنچه را که می‌خواستی گفתי. اگر نسبت‌هایی که به من دادی در من

۱. آل عمران، آیه ۱۳۴.

هست من از خدا برای خودم آموزش می‌طلبم و اگر آنچه گفتمی در من نیست برای تو طلب آموزش می‌کنم». هنگامی که آن مرد این محبت و لطف و عطف را دید پیشانی امام عَلَيْهِ السَّلَام را بوسید و گفت: من چیزهایی گفتم که در تو نبود و لایق خودم بود.<sup>۱</sup>

این گفتار دامنه‌دار را با حدیثی از حالات پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایان می‌دهیم. در مناقب ابن شهر آشوب درباره اخلاق رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «وَلَا يَجْزِي بِالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةَ وَلَكِنْ يَغْفِرُ وَيُصْفَحُ؛ بدی را به بدی جزا نمی‌داد بلکه (با خوبی به مقابله با آن می‌پرداخت و) می‌بخشید و صرف نظر می‌کرد».<sup>۲</sup>

به گفته شاعر:

بدی را بدی سهل باشد جزا      اگر مردی أَحْسَنُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ!

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۴، ح ۱.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۲۲۸، ح ۳۴ به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۴۷.



مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که خود را در مواضع تهمت قرار دهد نباید کسی را ملامت کند که به او سوء ظن پیدا می‌کند (بلکه باید خود را سرزنش کند که اسباب سوءظن را فراهم کرده است).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر می‌گوید: این کلام حکمت‌آمیز بخشی از کلماتی است که پیش از سید رضی مرحوم صدوق در کتاب امالی به صورت مسند و مرحوم ابن شعبه حرانی در تحف العقول به صورت مرسل آورده است همان‌گونه که مرحوم مفید نیز در کتاب اختصاص آن را در لابه‌لای سخنان حکمت‌آمیز دیگری به صورت مسند ذکر کرده است، سپس مرحوم خطیب، کلامی نسبتاً طولانی از کلمات امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل می‌کند که مشتمل بر توصیه‌های مهمی است و جمله مورد بحث در لابه‌لای آن قرار دارد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۹).

اضافه بر این مرحوم کلینی در کافی، ج ۸، ص ۱۵۲، ح ۱۳۷، این حدیث را به‌طور مسند از امیرمؤمنان علیه السلام به این صورت نقل می‌کند: «مَنْ عَرَّضَ نَفْسَهُ لِلتُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ وَ مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتْ الْخَيْرَةُ فِي يَدِهِ» همچنین در کتاب مسند زید بن علی، ص ۵۰۱ این کلام حکمت‌آمیز ذکر شده است.



## شرح و تفسیر

### از مواضع تهمت بیرهیز

امام علیه السلام در این سخن حکمت آمیز اشاره به نکته مهمی درباره دفع سوءظن ها می کند، می فرماید: «کسی که خود را در مواضع تهمت قرار دهد نباید کسی را ملامت کند که به او سوءظن پیدا می کند (بلکه باید خود را سرزنش کند که اسباب سوءظن را فراهم کرده است)»؛ (مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّهْمَةِ فَلَا يَلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ).

مسئله سوءظن و گمان بد، نیاز به هزینه زیادی ندارد؛ بسیاری از کسانی که از یک یا چند قرینه ظنی به سرعت درباره اشخاص گمان بد می برند، به همین دلیل کسانی که می خواهند هدف تیرهای تهمت قرار نگیرند باید خود را از اموری که سوءظن برانگیز است دور دارند.

از جمله مسائلی که قرآن مجید بر آن تأکید ورزیده این است که مسلمانان به یکدیگر سوءظن نداشته باشند ﴿

﴿؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها بیرهیزید چراکه بعضی از گمان ها گناه است».<sup>۱</sup> نیز دستورات مؤکدی به «حمل فعل برادر مسلمان بر صحت» داده شده ولی با این حال طبیعت توده مردم این است که از قرائن کوچکی نتیجه های سوئی می گیرند، ناگاه موج بدبینی برمی خیزد و شاید

---

۱. حجرات، آیه ۱۲.

صحنه جامعه‌ای را فراگیرد. به همین دلیل در کنار دستور به پرهیز از گمان بد، امر شده است که افراد، خود را در معرض سوءظن و تهمت قرار ندهند. به بیان دیگر، ما نمی‌توانیم بگوییم چون در شریعت اسلام سوءظن و تجسس حرام است، رفتن در مواضع تهمت مانعی ندارد و مردم باید به وظیفه خود عمل کنند و با حسن ظن به همه چیز بنگرند، زیرا تضمینی نیست که همه به این دستورات اسلامی بدون کم و کاست عمل کنند، بنابراین سایر مردم تکلیفی دارند و ما هم وظیفه‌ای و اگر بخواهیم این موضوع را گسترش دهیم می‌توان گفت: همان‌گونه که ارتکاب گناه ممنوع است، فراهم کردن زمینه‌های گناه برای دیگران نیز ممنوع است.

در روایات اسلامی نیز تأکیدهای فراوانی در این زمینه وارد شده است: در حدیثی که ابن ابی‌الحدید در شرح همین کلام حکمت‌آمیز آورده چنین می‌خوانیم که یکی از صحابه، رسول خدا ﷺ را در کنار کوچه‌ای از کوچه‌های مدینه مشاهده کرد که زنی با اوست. او به رسول خدا ﷺ سلام کرد و رسول خدا ﷺ پاسخش را گفت. هنگامی که آن شخص عبور کرد پیغمبر اکرم ﷺ وی را صدا زد و فرمود: «هذه زَوْجَتِي فُلَانَةٌ؛ این زن را که دیدی، فلانی، همسر من است» آن مرد گفت: ای رسول خدا مگر ممکن است کسی درباره شما سوءظنی ببرد؟ حضرت فرمود: «أَنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِّ؛ شیطان در وجود انسان‌ها همچون خونی که در رهاست جریان دارد (اشاره به این که بی‌سروصدا در همه جای بدن انسان نفوذ می‌کند؛ در فکر و چشم و گوش و دست و زبان او)».<sup>۱</sup>

مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه در جلد ۸ فصل آداب العشرة باب ۱۹ احادیث فراوانی در این زمینه آورده است؛ از جمله از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۸۰.

می‌کند که فرمود: «اتَّقُوا مَوَاضِعَ الرَّيْبِ وَلَا يَقْفَنَ أَحَدُكُمْ مَعَ أُمَّه فِي الطَّرِيقِ فَإِنَّهُ لَيْسَ كُلُّ أَحَدٍ يَعْرِفُهَا؛ از جاهای تهمت خیز پرهیز کنید حتی یکی از شما با مادرش در کنار جاده (به صورت تهمت برانگیز) نایستد، زیرا همه او را نمی‌شناسند (و ممکن است شما را متهم کنند)».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أَوْلَى النَّاسِ بِالتُّهْمَةِ مَنْ جَالَسَ أَهْلَ التُّهْمَةِ؛ سزاوارترین مردم به اتهام کسی است که با افراد متهم همنشین گردد».<sup>۲</sup>

یکی از ادبای بزرگ فارسی‌زبان می‌گوید: «هر که با بدان نشیند اگر طبیعت ایشان در او اثر نکند به طریقت ایشان متهم گردد و اگر به خراباتی رود به نماز کردن، منسوب شود به خمر خوردن».<sup>۳</sup>

\*\*\*

۱. این حدیث در بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۹۱، ح ۷ نیز آمده است.

۲. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۹۰، ح ۳.

۳. کلیات سعدی.

## مَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرَ.

امام علیه السلام فرمود:

آنهایی که به حکومت می‌رسند (غالباً) راه استبداد  
و خودکامگی پیش می‌گیرند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه در کتاب تحف العقول به عنوان یکی از سخنان حکیمانه رسول الله صلی الله علیه و آله در وصیتی که به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود آمده است و علی علیه السلام آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و آله به او وصیت کرده بود به گونه‌ای که در محل کلام آمده است به دیگران ابلاغ فرمود. در غرر الحکم نیز همین جمله به همین صورت از علی علیه السلام ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۹).

## شرح و تفسیر

### قدرت و استبداد

امام علیه السلام در این گفتار گهربار بسیار فشرده و پرمعنا می فرماید: «آن‌هایی که به حکومت می‌رسند (غالباً) مستبد می‌شوند»؛ (مَنْ مَلَكَ اسْتَأْتَرَ).

«اسْتَأْتَرَ» از ریشه «استئثار» به معنای استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی است. تاریخ نیز گواه روشنی بر این معناست؛ بسیار بودند کسانی که چون دستشان به حکومت نرسیده بود دم از حق و عدالت و مشورت و واگذاری کار مردم به مردم می‌زدند؛ اما هنگامی که بر مرکب مراد سوار شدند و حکومت را در اختیار گرفتند بنای استبداد گذاشتند؛ نه به نصیحت کسی گوش دادند و نه به دوست و دشمن رحم کردند و خودکامگی را در حد اعلا در برابر رعایا انجام دادند. این مطلب به قدری شایع بوده و هست که به صورت ضرب‌المثلی درآمده است: «مَنْ غَلَبَ سَلَبَ وَمَنْ عَزَّ بَزَّ؛ کسی که غالب شود می‌دزدد و کسی که پیروز گردد سرمایه‌های دیگران را می‌رباید».

ابن ابی‌الحدید در شرح این سخن، شعری از ابوالطیب (متنبی ء) نقل می‌کند:

وَ الظُّلْمُ مِنْ شِيمِ النُّفُوسِ فَإِنْ تَجَدَّ ذَا عَفَّةٍ فَلَعَلَّةٌ لَا يَظْلَمُ<sup>۱</sup>

«ظلم و ستم عادت انسان‌هاست و اگر شخص عقیف و عادل‌ی یافتی حتماً

دلیلی دارد که ظلم نمی‌کند».

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۸۱.

قرآن مجید نیز اشاره‌ای به این معنا می‌کند؛ در آیه ۳۴ سوره نمل از زبان ملکه سبأ که زنی باهوش و پرتجربه بود نقل می‌کند: ﴿

﴿گفت: پادشاهان هنگامی که

وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می‌کشند و عزیزان آن‌جا را ذلیل می‌کنند؛ (آری) روش آنان همواره این‌گونه است.﴾

در تاریخ اسلام نیز نمونه‌های فراوانی از کسانی وجود دارد که پیش از دست‌یابی به حکومت، به ظاهر در سلک افراد متدین بودند؛ اما همین که به مقام و حکومتی رسیدند راه خودکامگی را پیش گرفتند.

در داستان معروفی از عبدالملک بن مروان، خلیفه ستمگر اموی می‌خوانیم: قبل از آن‌که به مقام خلافت برسد از عابدان و زاهدانی بود که در گوشه مسجد همواره مشغول عبادت بود تا آن‌جا که او را «حمامة المسجد» (کبوتر مسجد) نامیدند؛ زیرا پیوسته قرآن تلاوت می‌کرد. هنگامی که خبر مر پدرش و بشارت خلافت را به او دادند، قرآن را بر هم نهاد و گفت: «هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ» (برای همیشه از تو جدا شدم، و بعد به خودکامگی‌های حکومت پرداخت).<sup>۱</sup>

یکی از صفحات سیاه کارنامه عبدالملک، نصب «حجاج» به ولایت کوفه بود. به یقین اخبار جنایات «حجاج» و کشت و کشتار بی‌رحمانه و شکنجه زندانیان بی‌گناه به صورت گسترده به عبدالملک می‌رسید؛ ولی خم به ابرو نمی‌آورد، چراکه حکومت، چشم و گوش این انسان پست و بی‌ظرفیت و بی‌شخصیت را کور و کر کرده بود. امثال عبدالملک مروان در تاریخ بسیار بودند.

یکی دیگر از رسوایی‌های عبدالملک بن مروان همان چیزی است که در کتاب انساب الاشراف از او نقل شده که بعد از رسیدن به خلافت، بر منبر رفت و با عصبانیت به مردم گفت: شما مرا امر به پرهیزکاری و نیکی‌ها می‌کنید، اما

۱. کتاب فخری، ابن طقطقی، ص ۱۲۳.

خودتان را فراموش می کنید. به خدا سوگند! از امروز به بعد اگر کسی مرا به تقوا امر کند گردش را می زنم (وَاللَّهِ لَا يَأْمُرُنِي أَحَدٌ بَعْدَ يَوْمِي هَذَا بِتَقْوَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَّا ضَرَبْتُ عُنُقَهُ) ۱.

این سخن را با حدیثی از امام باقر علیه السلام که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نقل کرده پایان می دهیم، حضرت فرمود: «فِي التَّوْرَةِ أَرْبَعَةٌ أَسْطُرٌ: مَنْ لَا يَسْتَشِيرُ يَنْدَمُ وَالْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ وَكَمَا تَدِينُ تُدَانُ وَمَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرَ؛ در تورات چهار جمله (ی پرارزش) آمده است: کسی که مشورت نکند پشیمان می شود، و فقر، مر بزر است، و آن گونه که به دیگران جزا می دهی به تو جزا داده خواهد شد، و کسی که به حکومت دست یابد استبداد پیشه می کند» ۲.

پیامی که این جمله نورانی دارد این است که امام علیه السلام به پیروان خود توصیه می کند مراقب باشید، حکومت و مقام، معمولاً انسان را به استبداد می کشاند، شما چنین نباشید.

\*\*\*

۱. انساب الاشراف، ج ۷، ص ۲۰۶.

۲. بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۳۵۷، ح ۶۲.

مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَمَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که (مشورت را ترک کند و) استبداد رأی داشته باشد هلاک می شود و آن کس که با مردان بزرگ مشورت کند در عقل و خرد آنها شریک می شود.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می گوید: در کتاب غررالحکم به جای «مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ»، «مَنْ قَنَعَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ» آمده و جمله دوم این کلام حکیمانه را جداگانه در جای دیگر ذکر کرده است. (و از آن معلوم می شود که منبع روایت او کتابی غیر از نهج البلاغه بوده است). نیز زمخشری با همین عبارتی که در نهج البلاغه آمده است این حدیث را در باب «العقل والفتنة» در کتاب ربیع الابرار آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۰).



## شرح و تفسیر

### نتیجه استبداد و مشورت

آنچه امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود بیان فرموده دو روی یک سکه درباره مسئله مشورت است. می فرماید: «کسی که (مشورت را ترک کند و) استبداد رأی داشته باشد هلاک می شود و آن کس که با مردان بزرگ مشورت کند در عقل و خرد آن ها شریک می شود»؛ (مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَمَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا).

درباره اهمیت مشورت و زیان های استبداد به رأی، تا کنون در این کتاب بارها سخن گفته ایم.

در بخش کلمات قصار در حکمت های ۵۴ و ۱۱۳ امام علیه السلام به اهمیت مشورت اشاره فرموده و در عهدنامه مالک اشتر به صورت گسترده تری از مشورت و شرایط آن سخن گفته است؛ ولی هر قدر درباره اهمیت مشورت بحث شود کم است، زیرا مطلبی است سرنوشت ساز. قرآن مجید، هم به مؤمنان دستور مشورت می دهد: ﴿<sup>۱</sup> و هم به رسول اکرم صلی الله علیه و آله که عقل کل بود: ﴿<sup>۲</sup> قرآن حتی در موضوعات ساده نیز به مشورت اهمیت داده است از جمله درباره بازگرفتن کودک شیرخوار از شیر مادر

۱. شوری، آیه ۳۸.

۲. آل عمران، آیه ۱۵۹.

می فرماید: ﴿و اگر آن دو (پدر و مادر) با رضایت یکدیگر و مشورت بخواهند (کودک را زودتر) از شیر بازگیرند؛ گناهی بر آنها نیست﴾.<sup>۱</sup>

همچنین روایات اسلامی به طور گسترده بر آن تأکید ورزیده است. در دنیای امروز نیز همه دولت‌ها حداقل در ظاهر بر تشکیل شوراها برای قانون‌گذاری و امور اجرایی در سطوح مختلف تأکید دارند و اصل مشورت به عنوان اصلی اساسی شمرده می‌شود.

دلیل آن هم روشن است، زیرا خدای متعال همه مزایای فکری را به یک نفر نداده، بلکه هشیاری مانند سایر نعمت‌ها در میان مردم تقسیم شده است. به همین دلیل هیچ‌کس بی‌نیاز از افکار دیگران نیست و هنگامی که انسان‌ها به مشورت بنشینند و عقل‌ها به یکدیگر ضمیمه شوند احتمال خطا بسیار کم می‌شود، زیرا جوانب مسئله به وسیله افراد مختلف که هر یک جانی را می‌بیند روشن می‌گردد و مصداق تعبیری که در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام در غررالحکم آمده است خواهد بود، می‌فرماید: «حَقُّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُضِيفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأَى الْعُقَلَاءِ وَيَضُمَّ إِلَى عِلْمِهِ عُلُومَ الْحُكَمَاءِ؛ بر هر عاقلی لازم است که رأی عاقلان دیگر را (از طریق مشورت) به رأی خود اضافه کند و علوم دانشمندان را به علم خویش بیفزاید».<sup>۲</sup>

بعضی ممکن است تصور کنند که حتماً باید با کسی مشورت کرد که عقل او از انسان قوی‌تر یا لااقل با او مساوی باشد در حالی که چنین نیست؛ انسان اگر دسترسی به چنین اشخاصی پیدا نکند سزاوار است حتی با زیردستان خود مشورت کند، چنان‌که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نقل می‌کند که یکی

۱. بقره، آیه ۲۳۳.

۲. غررالحکم، ص ۵۵، ح ۴۹۶.

از یاران امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌گوید: خدمت آن حضرت بودیم سخن از پدرش (امام کاظم علیه السلام) به میان آمد. فرمود: «كَانَ عَقْلُهُ لَا تُوَازِنُهُ بِهِ الْعُقُولُ وَرُبَّمَا شَاوَرَ الْأَسْوَدَ مِنْ سُودَانِهِ فَقِيلَ لَهُ: تُشَاوِرُ مِثْلَ هَذَا؟ فَقَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رُبَّمَا فَتَحَّ عَلَيَّ لِسَانَهُ؛ عَقْلٌ أَوْ قَابِلٌ مَقَابِسَهُ بِأَعْقُولِ دِيْغِرَانَ نَبُوْد وَلِيٍّ بِأَيْنِ حَالٍ گاهی با بعضی از غلامانش مشورت می‌کرد. بعضی به آن حضرت گفتند: شما با مثل چنین شخصی مشورت می‌کنید؟ فرمود: اگر خدا بخواهد چه بسا راه حل مشکل را بر زبان او جاری کند».<sup>۱</sup>

یکی از فواید مشورت چیزی است که امام کاظم علیه السلام در حدیث نورانی‌اش به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «مَنْ اسْتَشَارَ لَمْ يَعْذَمْ عِنْدَ الصَّوَابِ مَا دَحَاً وَعِنْدَ الْخَطَا عَاذِرًا؛ کسی که مشورت کند اگر به حق راه یابد او را ستایش می‌کنند و اگر به راه خطا برود او را معذور می‌دارند (در حالی که اگر مشورت نکند نه در حال خطا کسی عذر او را موجه می‌داند و نه در صواب، کسی او را ستایش می‌کند)».<sup>۲</sup>

احادیث درباره مشورت از معصومان علیهم السلام بسیار فراوان است. این سخن را با حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم که فرمود: «الْحَزْمُ أَنْ تَسْتَشِيرَ ذَا الرَّأْيِ وَتُطِيعَ أَمْرَهُ؛ حزم و دوراندیشی ایجاب می‌کند که با صاحب نظر مشورت کرده و از امر او اطاعت کنی».<sup>۳</sup>

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۰۱، ح ۲۵.

۲. همان، ص ۱۰۴، ح ۳۷.

۳. همان، ص ۱۰۵، ح ۴۱.

مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتْ الْخَيْرَةُ بِيَدِهِ.

امام عليه السلام فرمود:

کسی که راز خود را بپوشاند همواره اختیار آن به دست اوست  
(و کسی که نبوشاند از اختیارش بیرون می‌رود).<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر در ذیل این حکمت اشاره می‌کند که ما در حکمت ۱۵۹ به منابع این کلام حکیمانه نیز اشاره کردیم، زیرا این کلام حکمت‌آمیز به اضافه کلام دیگری در امالی صدوق به صورت مسند و در تحف العقول به صورت مرسل آمده است. مرحوم مفید نیز در کتاب اختصاص آن را مسنداً ذکر کرده است (و پیداست که هیچ‌کدام از این بزرگواران آن را از نهج البلاغه نگرفته‌اند، زیرا یا قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند و یا با اضافاتی و به صورت مسند نقل کرده‌اند که نشان می‌دهد منابع دیگری داشته‌اند). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳۹). در کتاب کافی، ج ۸، ص ۱۵۲، ح ۱۳۷ نیز این گفتار حکیمانه به ضمیمه گفتار دیگری آمده است.

## شرح و تفسیر

### روش حفظ اسرار

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بر حفظ اسرار تأکید می‌کند، می‌فرماید: «کسی که راز خود را بپوشاند همواره اختیار آن به دست اوست (و کسی که نپوشاند از اختیارش بیرون می‌رود)»؛ (مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتْ الْخَيْرَةُ بُيُوتَهُ).

منظور از سرّ، اموری است مربوط به انسان که اگر دیگران از آن آگاه شوند ممکن است مشکلات عظیمی برای وی فراهم سازند؛ مثلاً شخصی که معتقد به مذهب اهل بیت علیهم السلام است و در میان متعصبان لجوج و نادانی از مخالفان قرار گرفته، بدیهی است که اگر سرّ خویش را فاش کند جانش به خطر می‌افتد و گاه افشای اسرار سبب می‌شود که حسودان انسان را از رسیدن به نتیجه کارش بازدارند و به اصطلاح، چوب لای چرخ‌هایش بگذارند یا رقیبانی باشند که برای حفظ منافع خود پیش‌دستی کنند و کاری را که او ابداع کرده از وی بگیرند و به ثمر برسانند و از فواید آن بهره‌گیرند و ابداع‌کننده اصلی را محروم سازند.

بدیهی است که عقل می‌گوید: در چنین مواردی اسرار را باید مکتوم داشت و حتی برای عزیزترین عزیزان بازگو نکرد، زیرا آن عزیزان هم عزیزانی دارند که برای آن‌ها بازگو می‌کنند و چیزی نمی‌گذرد که آن سرّ، همه‌جا منتشر می‌شود و صاحب سرّ در رسیدن به اهدافش ناکام می‌ماند.

در نامه ۳۱ نهج البلاغه (نامه امام به فرزند دلبندهش امام حسن مجتبی علیه السلام) نیز اشاره به کتمان سر شده است. همچنین در حکمت ۶ و ۴۸ نیز امام علیه السلام بر این معنا تأکید کرده است.

مسئله کتمان اسرار به قدری اهمیت دارد که در حدیثی امام صادق علیه السلام آن را همچون خونی می‌شمرد که فقط باید در درون رهای خود انسان جریان یابد، می‌فرماید: «سُرُّكَ مِنْ دَمِكَ فَلَا تُجْرِيهِ فِي غَيْرِ أَوْ دَا جِكَ»<sup>۱</sup>.

البته مسئله کتمان سر در مسائل اجتماعی که برای یک جامعه سرنوشت‌ساز است از اهمیت بسیار بیشتری برخوردار است و چه بسا افشای یک سر سبب حمله غافلگیرانه دشمن و ریخته شدن خون‌های بی‌گناهان گردد. در تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله موارد زیادی می‌بینیم که آن حضرت از طریق کتمان خسارات مهمی برای جامعه اسلامی پیشگیری کرد و از آن جمله مسئله کتمان اسرار در فتح مکه بود که با دقت انجام شد و هنگامی که لشکر اسلام با عده و عده فراوان در کنار مکه فرود آمدند تازه مکیان از جریان باخبر شدند و همین امر سبب شد مقاومتی نشان ندهند و خونی ریخته نشود و فوج فوج اسلام را پذیرا شوند.

گاه می‌شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که به گروهی برای یکی از جنگ‌های اسلام مأموریت می‌داد برای این که دشمن از هدف آگاه نشود دستور می‌داد نامه‌ای بنویسند و آن را به صورت سربسته به فرمانده لشکر می‌داد و می‌فرمود: هنگامی که به فلان نقطه رسیدید نامه را بگشایید و مطابق دستور عمل کنید و به این صورت دشمن از نقشه‌های مسلمانان آگاه نمی‌شد.

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۷۸. در بعضی از طرق این روایت به جای «فِي غَيْرِ أَوْ دَا جِكَ» «مِنْ غَيْرِ أَوْ دَا جِكَ» آمده ولی واژه «فی» در این جا مناسب‌تر و صحیح‌تر است.

این سخن را با حدیث پر بار دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام ادامه می‌دهیم که فرمود: «جُمِعَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي كَثْمَانَ السَّرِّ وَمُصَادَقَةِ الْأَخْيَارِ وَجُمِعَ الشَّرُّ فِي الْأَذَاعَةِ وَمُواخَاةِ الْأَسْرَارِ؛ خیر دنیا و آخرت در دو چیز جمع شده است: کتمان سرّ و دوستی با نیکان، و تمام شرور در دو چیز جمع شده است: فاش کردن اسرار و دوستی با اشرار».<sup>۱</sup>

البته این قاعده کلی مانند غالب قواعد کلی استثنای محدودی نیز دارد و آن درموردی است که انسان می‌خواهد با شخص عاقل و دانایی مشورت کند و با کلی‌گویی نمی‌تواند نظر او را جلب نماید، بلکه باید جزئیات مطلب را با او در میان بگذارد تا بتواند از مشورت او بهره‌گیرد. هرگاه چنین کسی انسان رازداری باشد می‌توان برای رسیدن به اهداف مشورت، اسرار را در اختیار او گذاشت.

امام صادق علیه السلام در حدیثی که درباره شرایط شخص مورد مشورت بیان کرده می‌فرماید: «چهارمین شرط (بعد از عقل و دیانت و صداقت) این است: «أَنْ تُطْلِعَهُ عَلَى سِرِّكَ فَيَكُونَ عِلْمُهُ بِكَ كَعِلْمِكَ بِنَفْسِكَ ثُمَّ يُسَرُّ ذَلِكَ وَيَكْتُمُهُ فَإِنَّهُ... إِذَا أُطْلِعَتْهُ عَلَى سِرِّكَ فَكَانَ عِلْمُهُ بِكَ كَعِلْمِكَ تَمَّتِ الْمَشُورَةُ وَكَمَلَتِ النَّصِيحَةُ؛ او را بر سرّ خود آگاه سازی و همان‌گونه که تو درباره موضوع مورد مشورت آگاهی داری او هم آگاهی داشته باشد سپس سرّ تو را پنهان و مکتوم دارد... هرگاه او را بر سرّ آگاه ساختی و علم او به آن موضوع مانند علم تو شد مشورت کامل می‌شود و خیرخواهی به کمال می‌رسد».<sup>۲</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۷۱، ح ۱۴.

۲. همان، ص ۱۰۳، ح ۳۰.

## نکته

## حفظ اسرار و اهداف مهم آن

گاه سؤال می‌شود که چرا اسرار را کتمان کنیم و از دیگران پنهان داریم؟ با کمی دقت معلوم می‌شود که دلایل قابل ملاحظه‌ای می‌تواند داشته باشد از جمله:

۱. عدم توانایی طرف مقابل برای تحمل آن سر؛ همان‌گونه که در مورد ائمه هدی علیهم‌السلام و مطالب مربوط به مقامات آن‌ها یا معارف خاص الهی در احادیث دیده می‌شود و همان‌گونه که در داستان خضر و موسی علیهم‌السلام در قرآن مجید آمده که خضر علیه‌السلام - آن مرد الهی - به موسی علیه‌السلام گفت: «تو توانایی تحمل بعضی از کارهای مرا نداری».<sup>۱</sup>

۲. گاه مکتوم بودن سر به نفع مردم است؛ مانند این‌که شب قدر به صورت سری درآمده و سبب می‌شود که مردم در لیالی مختلف به امید درک شب قدر به در خانه خدا بروند. و یا پنهان بودن زمان ظهور تا قیام قیامت که سبب آمادگی مداوم مردم می‌شود و همچنین مکتوم بودن پایان زندگی انسان‌ها.

۳. گاه افشای سر سبب سوء استفاده دشمن می‌گردد و کاری که ممکن است به سادگی انجام شود بسیار پیچیده و پرهزینه گردد همان‌گونه که در مورد مستور ماندن زمان حرکت لشکر اسلام برای فتح مکه در تاریخ اسلام ثبت شده است.

۴. گاه افشای سر سبب برانگیخته شدن حسادت‌ها می‌شود و برای پرهیز از آن چاره‌ای جز پوشانیدن آن نیست. همان‌طور که در حدیثی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌خوانیم: «اسْتَعِينُوا عَلَيَّ أُمُورَكُمْ بِالْكَتْمَانِ فَإِنَّ كُلَّ ذِي نِعْمَةٍ مَحْسُودٌ».<sup>۲</sup>

۱. کهف، آیه ۶۷: ﴿قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۳، ح ۹۸.



۵. پرهیز از توقعات بی جا؛ گاه می شود که اگر مردم از امکانات فرد خاصی باخبر شوند ممکن است توقعات بی جا و بیش از حد از او داشته باشند و او را در تنگنا قرار دهند به همین دلیل سر خود را می پوشانند.
۶. پرهیز از کارشکنی ها؛ گاه انسان برای کار مثبتی نقشه کشیده و اگر آن را فاش کند گروهی به هر دلیل مشغول کارشکنی می شوند، از این رو چاره ای جز کتمان آن سر نیست تا زمانی که به ثمر برسد و خود را نشان دهد.
۷. پرهیز از آبروریزی افراد؛ بسیار می شود اسراری نزد انسان است که اگر بازگو کند آبروی افراد آبرومندی که زمانی گرفتار لغزشی شده اند می ریزد و یا سبب شماتت خود انسان توسط دشمن می شود، زیرا مصیبتی به انسان رسیده که اگر آن را مکتوم دارد یک مصیبت است و اگر آشکار کند مصیبت شماتت دشمنان به آن افزوده می شود، همان گونه که شاعر می گوید:
- مگوی اندوه خویش با دشمنان      که لا حول گویند شادی کنان
۸. پرهیز از ریاکاری؛ گاه انسان خدماتی به افرادی کرده که اگر آن را افشا سازد بیم ریاکاری پیدا می کند. در این صورت، سر را مکتوم می دارد که به اخلاص خویش کمک کند.
۹. پرهیز از کارهای عجولانه؛ گاه انسان سرّی دارد که اگر در افشای آن عجله کند ممکن است به نتیجه نرسد ولی هرگاه برای مطالعه و تحقیق بیشتر آن را مکتوم دارد و در فضای آرامی به نتیجه برساند به نفع اوست.
۱۰. پرهیز از وحشت افراد کم ظرفیت؛ بسا حوادث تلخی ممکن است برای جامعه ای در پیش باشد که اگر مسئولین آن را فاش کنند، بسیاری از افراد وحشت زده می شوند از این رو آن را مکتوم می دارند تا آرامش برقرار باشد و یا شخصی مبتلا به بیماری خطرناکی شده، طیب آن را به او نمی گوید تا آرامش خود را از دست ندهد.

از این جا روشن می شود این که امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه می فرماید:  
«هرکس سرّ خود را بپوشاند اختیارش به دست اوست» تا چه اندازه دارای  
فلسفه های گوناگون و مثبت است.

\*\*\*



الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ.

امام عليه السلام فرمود:

فقر، مرگِ بزرگ تر است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که این کلام حکیمانه قبل از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول (ابن شعبه حرانی) و خصال صدوق آمده است و نیز عیاشی در تفسیر خود آن را با تفاوت مختصری به صورت: «الْفَقْرُ هُوَ الْمَوْتُ الْأَخْمَرُ» نقل کرده است و بعد از سید رضی نیز زمخشری آن را در ربیع الابرار آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۰).

## شرح و تفسیر

### بلاى فقر!

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکیمانه به آثار زیان بار فقر و تهی دستی اشاره کرده، می فرماید: «فقر، مر بزر تر است»؛ (الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ).

در مورد نکوهش فقر در همین کلمات قصار تعبیرات متعددی دیده می شود؛ از جمله در حکمت ۳ آمده بود: «وَالْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطِينَ عَنْ حُجَّتِهِ؛ فقر، انسان هوشمند را از بیان دلیل و حجت خود گنگ می سازد». در حکمت ۵۶ آمده بود: «وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ؛ فقیر حتی در وطنش غریب است». در حکمت ۳۱۹ می خوانیم: «فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ! مَذْهَبَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ؛ فقر سبب نقصان دین و مشوش شدن عقل و جلب کینه می گردد». و در حکمت ۳۷۲ آمده است: «إِذَا بَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ؛ هرگاه اغنیا از کمک به دیگران بخل بورزند فقرا آخرت خود را به دنیایشان می فروشند».

از مجموع این کلمات حکیمانه و سایر روایاتی که از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام به ما رسیده به خوبی استفاده می شود که اسلام برای مسئله فقرزدایی اهمیت بسیار قائل است.

در حدیث معروف رسول اکرم صلی الله علیه و آله که در کتاب کافی آمده است می خوانیم: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا؛ نزدیک است که فقر، انسان را به مرحله کفر برساند».<sup>۱</sup>

دلیل تمام این موارد این است که فقر زمینه انواع انحرافات عقیدتی و اخلاقی را به ویژه در وجود افراد کم ظرفیت فراهم می سازد. بسیار دیده شده است که افراد فقیر کلمات کفرآمیز بر زبان جاری می کنند و هنگامی که زن و فرزند خود را گرسنه می بینند دست به هر کاری می زنند، قوانین اجتماعی را می شکنند، آداب و اخلاق انسانی را به فراموشی می سپارند و برای رفع فقر خود هر کاری را مجاز می شمارند و اگر شخص فقیر کم ظرفیت واقعاً کافر نشود، به مرز کفر نزدیک می گردد و حداقل رضایت به قضای الهی را از دست می دهد.

این احتمال نیز می رود که مراد از کفر، کفر عملی باشد که همان آلوده شدن به انواع معصیت هاست.

تعبیر «الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ؛ مر بزر تر» اشاره به این است که انسان به هنگام مر ، حداقل از مشکلات این جهان آسوده می شود در حالی که فقیری که با فقر دست و پنجه نرم می کند گویی پیوسته در حال جان دادن است.

بنابراین همان گونه که ما هنگام بیماری و تهدید به مر جسمانی به دنبال طبیب و درمان به هر سو می رویم، هنگامی هم که فقر دامان فرد یا جامعه را می گیرد باید برای نجات از آن تلاش و کوشش کنیم.

## نکته ها

### ۱. فقرزدایی در تعلیمات اسلام

توجه اسلام، تنها به زندگی جاویدان آخرت نیست بلکه به زندگی آبرومند این دنیا نیز که مقدمه ای برای آن است توجه فوق العاده ای دارد، از جمله این که مسئله فقرزدایی را یکی از مهم ترین دستورات خود قرار داده و راهکارهای آن را نشان داده است.

از یک طرف به همه دستور سعی و کوشش و کسب و کار می دهد و جوان

بی‌کار را بی‌منزلت می‌شمرد و ادای حق کارگران و کارمندان را از مهم‌ترین واجبات می‌داند، بلکه کار را از مهم‌ترین عبادات قلمداد می‌کند، کارگر خسته در حال خواب را در حال عبادت می‌داند تا آن‌جا که توجه به معیشت و زندگی مادی را کفاره مهم‌ترین گناهان ذکر می‌کند، چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أَنَّ مِنَ الذُّنُوبِ ذُنُوبًا لَا يُكَفِّرُهَا صَلَاةٌ وَلَا صَدَقَةٌ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا يُكَفِّرُهَا؟ قَالَ: الْهُمُومُ فِي طَلَبِ الْمَعِيشَةِ؛ بعضی از گناهان را نماز و صدقه و زکات هم نمی‌تواند جبران کند. عرض کردند: ای رسول خدا! پس چه چیز آن‌ها را جبران می‌کند؟ فرمود: به فکر معیشت و زندگی بودن و برای آن تلاش کردن».<sup>۱</sup>

از طرف دیگر نیز به این نکته اشاره می‌کند که خداوند برای حل مشکل فقر، امکانات کافی در روی زمین آفریده است از جمله آب و زمین که اگر کسی در اختیار دارد و برای عمران و آبادی و بهره‌گیری از آن تلاش کند می‌تواند فقر را از خود دور سازد، چنان‌که در حدیث معروفی می‌خوانیم: «مَنْ وَجَدَ مَاءً وَتُرَابًا ثُمَّ افْتَقَرَ فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ؛ دور باد از رحمت خدا کسی که آب و زمینی به دست آورد و باز هم فقیر باشد».<sup>۲</sup>

از سویی دیگر به حکومت اسلامی توصیه می‌کند که مسئله فقرزدایی را در رأس کارهای خود قرار دهد و با استفاده از زکات و خمس و انفال و مال الخراج، و مبارزه با احتکار، و تعیین قیمت در صورت لزوم و دعوت به ساده زیستن با فقر مبارزه کند.

امروز نیز اگر جوامع اسلامی بخواهند عزت و احترام و سربلندی و استقلال خویش را بازیابند باید از طریق همکاری با یکدیگر را استفاده از تمام منابعی که خدا به صورت فراوان در اختیار آنان گذاشته است با فقر مبارزه کنند.

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۵۷.

۲. همان، ج ۱۰۰، ص ۶۵، ح ۱۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۴، ح ۱۳.

## ۲. پاسخ به یک سؤال

بعضی می‌گویند: همان‌گونه که در روایات مذکور و امثال آن به شدت از فقر مذمت شده و حتی فقر مایهٔ روسیاهی در دو جهان شمرده شده است: «الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ»<sup>۱</sup> در پاره‌ای از روایات نیز از فقر مدح بلیغی شده؛ از جمله پیامبر ﷺ فرمود: «الْفَقْرُ فَخْرِي وَبِهِ أُفْتَخِرُ» و حتی قرآن مجید همهٔ افراد را مخاطب ساخته و می‌گوید: ﴿إِنَّ مِرْسًا شَامًا﴾؛ «ای مردم! شما

همگی نیازمند به خداييد» دلیل این تضاد چیست؟<sup>۲</sup>

جواب روشن است، آنچه مایهٔ افتخار انسان است فقر الی الله است نه فقر در برابر انسان‌ها و به بیان دیگر: فخر و افتخار این است که انسان خداوند را منبع تمام خیرات بداند و خود را در همهٔ چیزها نیازمند او بشمارد و با امکاناتی که خدا به او داده است از مواهب الهی بهره گیرد.

این احتمال نیز هست که منظور از «فقر» ممدوح همان زندگی ساده و زاهدانه است که بعضی آن را فقر مادی می‌پندارند ولی انبیا و اولیا به چنین زندگی‌ای افتخار می‌کردند همان‌گونه که مولای ما علی علیه السلام به لباس و غذای بسیار ساده افتخار می‌کرد.

شرح مبسوطی را دربارهٔ فقر مذموم و ممدوح در جلد هشتم همین کتاب در شرح خطبهٔ ۲۲۵ صفحهٔ ۴۲۹ به بعد آورده‌ایم.

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۰.

۲. فاطر، آیهٔ ۱۵.





مَنْ قَضَى حَقَّ مَنْ لَا يَقْضِي حَقَّهُ فَقَدْ عَبَدَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

هرکس حق کسی را ادا کند که او حقش را ادا نمی‌کند  
وی را برده خود ساخته است!<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

کتاب مصادر نهج البلاغه منبع دیگری جز کتاب غرر الحکم برای آن ذکر نکرده است (با این تفاوت که از نسخه خط مرحوم سید رضی «عبد» بدون تشدید نقل شده ولی در نسخه غرر با تشدید است (عبد) که شرح آن در متن خواهد آمد). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۰).

## شرح و تفسیر

### راه تسخیر دل‌ها

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این جا می‌فرماید: «هرکس حق کسی را ادا کند که او حقش را ادا نمی‌کند وی را برده خود ساخته است!»؛ (مَنْ قَضَى حَقَّ مَنْ لَا يَقْضِي حَقَّهُ فَقَدْ عَبَّدَهُ).

این سخن در واقع برگرفته از آیات قرآن مجید است که دستور می‌دهد در برابر بدی‌ها نیکی کنید تا دشمنان شما در برابر شما نرم شوند و دوست شما گردند.

﴿ «بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است گویی دوستی گرم و صمیمی است.»<sup>۱</sup>﴾

شبهه این معنا همان چیزی است که در حکمت ۱۵۸ نیز گذشت که می‌فرماید: «وَأَزِدُّهُ شَرًّا بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ؛ شر افراد را از طریق بخشش به آنان برطرف کن» و نیز شبهه حدیث دیگری که از آن حضرت در غررالحکم نقل شده که فرمود: «مَنْ بَدَّلَ مَالَهُ اسْتَعْبَدَ؛ کسی که مال خود را به دیگران ببخشد آن‌ها را در حلقه بندگی خود درآورده است»<sup>۲</sup> و حدیث دیگری در همان کتاب که به صورت ضرب‌المثلی در میان همه مردم مشهور است: «الْإِنْسَانُ عَبْدٌ لِأَحْسَنٍ؛ انسان بنده احسان است».<sup>۳</sup>

۱. فصلت، آیه ۳۴.

۲. غررالحکم، ج ۸۵۶۳.

۳. غررالحکم، ج ۲۶۳.

روایات فراوانی با تعبیرات مختلف از امیرمؤمنان علی علیه السلام در غررالحکم به همین مضمون دیده می‌شود؛ از جمله: «الْإِحْسَانُ يَسْتَرِقُّ الْإِنْسَانَ؛ احسان، انسان‌ها را بنده می‌سازد». و «بِالْإِحْسَانِ تُمْلِكُ الْقُلُوبَ؛ به وسیله احسان دل‌ها در تسخیر انسان درمی‌آیند». و «مَا اسْتَعْبَدَ الْكِرَامَ مِثْلَ الْكِرَامِ؛ افراد باشخصیت را چیزی همانند اکرام و احترام، به بندگی و خضوع نکشانده است».

آنچه در ترجمه این حکمت آمد در صورتی است که جمله «عَبْدَهُ» با تشدید خوانده شود همان‌گونه که در نسخه ابن ابی‌الحدید و غررالحکم آمده است و مرحوم کمره‌ای نیز در شرح نهج‌البلاغه خود آن را کاملاً تأیید کرده است؛ ولی در بسیاری از نسخ «عَبْدَهُ» بدون تشدید آمده و مرحوم محقق شوشتری در شرح نهج‌البلاغه خود می‌گوید: «چون خط سید رضی در اختیار مرحوم ابن میثم بوده و آن بدون تشدید است این نسخه را باید ترجیح داد»<sup>۱</sup> و معنای جمله مطابق آن این می‌شود: «هرکس حق کسی را ادا کند که از ادای حق خودداری می‌کند گویی او را پرستش کرده و برده اوست». مطابق این معنا گویا امام علیه السلام می‌فرماید: در برابر حق‌ناشناسان، حق‌شناس مباش و گرنه بنده و برده خواهی شد، در حالی که آنچه با روایات فراوان مذکور هماهنگ و با قرآن سازگار است همان معنای اول است و نبودن تشدید در نسخه سید رضی دلیل بر چیزی نمی‌تواند باشد، زیرا معمول نویسندگان در گذشته این نبوده که تمام کلمات را اعراب بگذارند و به فرض که سید رضی معتقد به نداشتن تشدید بوده، این استنباطی از ناحیه خود اوست و گرنه مستقیماً از امیرمؤمنان علیه السلام چیزی نشنیده است و ما این استنباط را مناسب آیات و روایات دیگر نمی‌دانیم و اصرار مرحوم شوشتری در شرح نهج‌البلاغه خود بر معنای دوم صحیح نیست. به خصوص این‌که او می‌گوید: افراد رذل ممکن است از نیکی کردن سوء استفاده کنند، که این سخن نیز قابل جواب است،

زیرا معیار، توده مردم هستند نه افراد رذل، هرچند در بعضی از روایات به این افراد رذل نیز اشاره شده است؛ توده مردم چنین اند که اگر در مقابل بدی، خوبی ببینند، در برابر بی وفایی، وفا ببینند و در برابر بی مهری به آن‌ها مهر شود منقلب خواهند شد. سماحت و عفو و گذشت اسلامی و سیره اولیاءالله نیز همین بوده است که حق شناسان را با حق شناسی ادب می‌کردند و در حلقه عبودیت خود درمی‌آوردند.

\*\*\*

## لا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ.

امام عليه السلام فرمود:

اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر، این کلام حکمت‌آمیز را از مدارک دیگری نقل کرده از جمله در کتاب «ابن ابی‌الجد» با مقداری تفاوت آمده است و همچنین مرحوم شیخ صدوق در کتاب‌های عیون الاخبار و صحیفة الرضا آن را با دو سند از امیرمؤمنان عليه السلام آورده است. مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد: «عمر بن عبدالعزیز» در خطبه‌اش این کلام را تضمین کرد و برای مردم خواند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴۰).

## شرح و تفسیر

اطاعت مخلوق، محدود به عدم معصیت خالق است

امام علیه السلام در این سخن حکمت آمیز به حقیقت روشنی اشاره می‌کند که بسیاری به هنگام عمل آن را فراموش می‌کنند، می‌فرماید: «اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست»؛ (لا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ).

اشاره به این که ما هرچه داریم از ذات پاک پروردگار است و در هر کار و قبل از هر چیز باید مطیع فرمان او باشیم، بهشت و دوزخ در دست اوست ثواب و جزا به حکم او، عزت و ذلت در این دنیا نیز از ناحیه اوست و در واقع «لَا مُؤَثَّرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا لِلَّهِ» با این حال چگونه مخلوقی را اطاعت کنیم که فرمان معصیت خالق را صادر می‌کند؟ این نهایت بی‌خبری و ضعف ایمان و نادانی و ناسپاسی است.

به همین دلیل فقهای ما می‌گویند: اطاعت والدین و اطاعت زن از شوهر و مانند آن تنها در صورتی مجاز یا لازم است که برخلاف فرمان خدا نباشد و از این رو برای انجام حج واجب، نهی آن‌ها هیچ اثری ندارد و همچنین در انجام واجبات دیگر و ترک محرمات، و آن کس که اطاعت مخلوق را بر اطاعت خالق مقدم سازد در واقع مشرک است؛ یعنی گرفتار شرک عملی شده است؛ از این رو قرآن مجید در مورد والدین می‌فرماید: ﴿

﴿و اگر آن دو (مشرك باشند و) تلاش کنند که برای من همتایی قائل شوی که از آن آگاهی نداری، از آن‌ها پیروی مکن﴾.<sup>۱</sup>

همچنین اگر حکومتی به هر نام تشکیل شود و قانونی برخلاف قانون خداوند وضع کند هیچ مسلمانی حق پیروی از آن را ندارد، چون اطاعت مخلوق و معصیت خالق است جز این که او را مجبور کنند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه برای این جمله معنای دیگری ذکر کرده و گفته‌اند: منظور این است که هیچ کس حق ندارد از طریق معصیت، راه اطاعت خدا را بی‌ماید؛ مثلاً در خانه غصبی نماز گزارد یا با آب غصبی وضو یا غسل کند یا با مال حرام فی سبیل الله انفاق نماید.

ولی معنای اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد، به ویژه قصه‌ای که در آن این جمله حضرت مورد استناد قرار گرفته، گواه دیگری بر صحت معنای اول است. قصه مذکور، مربوط به «معاویه» و «شداد بن اوس» است که ابن ابی‌الحدید نقل می‌کند: او (که از صحابه پیامبر ﷺ بود) در مجلس معاویه حضور داشت. معاویه به او گفت: برخیز و یادی از علی کن و عیب‌هایی برای او بشمار. او برخاست و خطبه‌ای خواند و نه تنها عیبی بر آن حضرت نگذاشت بلکه تلویحاً امام را مدح کرد و در لابه‌لای خطبه‌اش این جمله را نیز گفت: «أَنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» و در پایان رو به معاویه کرد و گفت: ای معاویه! کسی که با ذکر حق، تو را به خشم بیاورد خیرخواه توست و کسی که با سخن باطل، تو را راضی کند به تو خیانت کرده است. معاویه سخن او را قطع کرد و دستور داد او را از محل خطابه پایین آورند. سپس به او محبت کرد و مالی به او بخشید و گفت: تو سخاوتمندان را مدح کردی آیا من از سخاوتمندان هستم یا نه؟ شداد گفت: اگر مال حلالی غیر از اموال بیت‌المال مسلمانان داشته باشی و انفاق کنی از

۱. عنکبوت، آیه ۸.



سخاوتمندانی و اما اگر مال مسلمانان باشد و آن را در اختیار گرفته باشی و از طریق اسراف آن را خرج کنی مشمول آیه: ﴿<sup>۱</sup>

خواهی بود. <sup>۲</sup>

مرحوم مغنیه نیز در شرح نهج البلاغه خود ضمن تفسیر کلام امام علیه السلام به همین معنا، می گوید: کسی که معصیت پروردگار کند حجت الهی بر ضد او تمام است، هرچند از همه خلائق اطاعت کند و هرکس اطاعت خداوند نماید حجت الهی به نفع او تمام است حتی اگر جمیع خلائق را معصیت کند، بلکه در چنین موردی که مردم مخالف اطاعت خدا هستند ولی او خدا را اطاعت می کند، اطاعتی برتر و دارای ثوابی بیشتر است. قرآن مجید می فرماید: ﴿

﴿ «آیا از آنها می ترسید؟ با این که اگر ایمان دارید خداوند سزاوارتر است که از او بترسید» <sup>۳</sup>. <sup>۴</sup>

۱. اسراء، آیه ۲۷.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۱۶۷.

۳. توبه، آیه ۱۳.

۴. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۵.